فهرست جلد اول تاریخ آل عثمان خیرالله افندی

بیان اول

بیان دوم

بیان سیم

بیان چهارم

شرح احوال
مورخ متن ترکی و مترجم فارسی

این مجلد جلیله دولت علیه و سلطنت سنیه عثمانیه را بمنزله مقدمه است که خامه سحر طراز مقتدر
انجمن دانش و بینش صاحب جلیل و حبر نبیل علامه انیس سخن سنج رئیس الکتاب فاخر محافل
الوزراء عبدالحق افندی خیرالله افندی که از جمله اجله رجال دولت علیه عثمانیه است بعبارات
ترکیه وجیزه خال از تطویل و اطناب در این کتاب وسیع جمع الامور تاریخیه
اقل الخلیقه بالتحقیقه مترجم دولت علیه ایران محمد حسین خویی
از عبارت ترکیه عثمانیه بعبارت تاریخ فارسی
آورده است که مجموع آنچه از این
مجلدات شش جلد است

نمبر ۱۲۹۳
...

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و سپاس بی‌قیاس جناب رب العزة و صلوات بی‌غایات بر ذات رسالت و عترت اطهار
نقل می‌کند خزانه افندی مورخ عهدی تاریخ سلسلهٔ جلیلهٔ سلاطین عثمانیه که تا این عصر جلوس نشده
بودند از تاریخ ششصد و شصت هجری الی زمان نوبت سلطنت همایون خاقان البحرین خادم
الحرمین الشریفین عبد المجید خان بن سلطان محمود خان است در خدمت دولت علیه عثمانیه عرض کرده‌اند
که اصل سلسلهٔ علیهٔ سلاطین عثمانیه به ارطغرل غازی منتهی می‌شود و لیکن نظر تحقیق و تدقیق قرار
مورخین عثمانیه بر آن رسیده که از نسل نوح بن یافث علیه السلام منشعب شده‌اند و در حقیقت
کیفیت شئون و مراتب ایشان را کمال استحضار حاصل نشده از آنجمله بعضی بر آن نوشته‌اند فلهذا
بعضی از مورخین نیز تاریخ این سلسله را از زمان نهضت و انتقال سلیمان شاه ارنماان کرده‌اند
و برخی دخول ارطغرل غازی را به ممالک روم بدو تاریخ قرار داده‌اند و طایفه از ارباب بینش آغاز
تاریخ جلوس عثمان خان را گرفته‌اند و هیچکدام در تحقیق حقیقت کیفیت رفع اشتباه ننموده‌اند خلاصه
آنچه از کلام صاحب کتاب الاخبار و از معتبرین مورخین ترک مستفاد می‌شود عثمان خان بن
ارطغرل بن سلیمان شاه بن قیا الپ و قزل بوغا و توقتمور بن باسق بوره جغند ور
بوره طوراق بوره قان خان بن یاراج بن بای بک بن طغرل بن طوغمش بن کوج بک
بن ارطوق بن قاربن خلک تمور بن طوراج بن طوماق بن باش بوغا بن قزل بوغا
بن چمور سینه بن یا لبوا بن سونج بن جاری بوغا بن قور تلمش بن قورجا بن بالچق بن

قرابس

قرابس بن قره اوغلان بن سلیمان شاه بن قارغالو بن بوزقو خان بن بایتمور بن تورش
بن کوک الپ بن اوغوز بن قره خان بن قایل خان بن دیب یاقوی خان و الجه
خان که جد چهارم به عیص بن اسحق علیه السلام می‌رسد و به تاریخ نخجه محمد پاشا
که در عهد سلیمان شاه تألیف شده و تاریخ صولاق زاده و تاریخ کلشن الخلفا نظمی زاده
و تاریخ رشید چلبی زاده که در اسامی اجداد سلاطین عثمانیه اختلاف کرده‌اند و در تاریخ درر
الآثار مسطور است که سلیمان شاه و توطن آل عثمان در اراضی مکه معظمه شرفها الله و مدینه منوره
بوده است که به علت قحط و جلا وطن اختیار کرده به دیار قرمان و از ملک روم آمده تبدیل وطن نموده
و صاحب تاج التواریخ خواجه سعد الدین نیز به همین طرز بیان نموده که لیکن بنا بر اختلاف بعضی
و از بعضی تواریخ مشهور است که در زمان حضرت اسمعیل علی نبینا و علیه السلام بنی قنطورا که بملک ماهان
هجرت نموده سلسله آل عثمان با ایشان منتهی می‌شود شرف بن شمس الدین کردی که تاریخ شرفنامه
باسم سلطان محمد خان فاتح اکری معنون نموده از قاضی احمد غفاری و از عالم آرا روایت کرده
در اجداد سلاطین عثمانیه و سلاجقه یکی بوده‌اند حدیث شریف نبوی را که آخر با ملک امتی بنی قنطورا
باشد بعضی بر سلاطین این سلسله حمل کرده‌اند و صاحب مرآت الکائنات نوشته در اولین جد آل عثمان
قایل خان عیص بن اسحق علیه السلام است از کتب تواریخ قدیم مفهوم می‌شود که عیص بن اسحق بجده دو ماوراء النهر
رحلت نموده با کنعان غربت کرده و در آنجا توالد و تناسل کثیر پذیرفت و نظر بتواتر
روایات منسوبیت قایل خان بحضرت اسمعیل علیه السلام نزدیکتر و اوفق نموده زیرا که در تواریخ
جامعه مشتمله بر مناقب و قصص انبیا علیهم السلام مسطور است در طوایف اکراد از اولاد اسمعیل علیه السلام منشعبه
و قنطورا اسم جاریه حضرت ابراهیم است و رحلت کون بعده و از اولاد قنطورا با طرف ماوراء
النهر متواتر رسیده در تقدیر منسوبیت آل عثمان بحضرت اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام نقل حدیث شریف نبوی
در خصوص بنی قنطورا وارد شده با این سلسله جلیله سزاوار نموده و علاوه بر این سفاح که اول
سلسله خلفای عباسیه است در اولین خطبه اشعار جد نسل از بنی قنطورا شمرده و قبل از آنکه در تاریخ ششصد و

دستش دولت عباسیه بدست هلاکو خان منقرض و خلافت ایشان در مصر مختفی شد در سال ۹۲۳
هجری که فاتح ممالک الورى سلطان سلیم قدیم سلاله بقیة الباقیه امانت کبرای خلافت سپرده شد سلاله
عباسیه بالکلیه محو گردید پس بحسب روایات مختلفه و تلفیق مآرب این سالفه منشعب شدن
خاندان آل عثمان هم از این قطره آمده و هم از عیص بن اسحق اتصال میرود و از آنجمله سلیمان شاه
پدر ارطغرل در اواخر ایامیکه از آسیای صغیر در اطراف نهر آموریه استیناس داشته بواسطه عقد کردن
دختر سلطان طغرل تب ارطغرل غازی بسبب سلجوقیه پیوست چنانکه این کیفیت را علی در تاریخ
جهان نما ذکر کرده و در یکی از تواریخ عربی بنظر رسیده که اجداد سلاطین عثمانیه اولا چون بممالک روم
آمدند در قرب انقره و کنار قره‌جه داغ بوده‌اند و هزار و پانصد نفر قونان قیق الپ در
معیت خود داشته که در نسل پنجم و چهارم به اوغوز خان میرسد و بعد از تجیق الپ در
همان نواحی از دار فنا رحلت نمود و پسرش طارقیق الپ در جای پدر رئیس قبیله گردید
و پس از چندی او نیز از جهان رحلت نمود و در قره اویوک نام محل بخاک سپردند و ریاست به کوک
الپ تعلق گرفت و او در ایام بعد از ریاست قبیله در محل موسوم به شرانجانه دفن کردند
و بعد ریاست به پسرش گوندوز الپ منتقل شد و آن هم با قبایل اطراف بنا بر احکام
جدال گذاشته در قزل ساری نام محل شربت فنا چشید و در جای او فرزند جلیلش ارطغرل
غازی رئیس قبایل شد و با رومیان با رون آرشیه محاربه کرده غالب آمد و بالآخره
به صعصاف یعنی سکود و غربیه سغه توطن اختیار کرد و در همان قصبه عهد غیاث الدین
کیخسرو عمرش منقضی شد و پس از آن پسرش عثمان غازی بمسند ریاست نشست
اکثر مورخین جد آل عثمان را از تاریخ ۶۱۶ یا ۶۲۰ هجری اعتبار کرده‌اند و بملاحظه این
روایت آمدن جد آل عثمان به بلاد روم در تاریخ سنه ۶۵۲ هجری بعد پس در این صورت
اسلاف مورخین آنچه نوشته و روایت کرده‌اند با تاریخ ورود بالکلیه مخالف است و هکذا از
تاریخ مقابل ایشان نیز این وقت را ملاحظه کرده و ما حصل آنکه هر شخص تاوان گو

بران

اینست که جد آل عثمان سلیمان شاه در تاریخ ۶۲۲ یا اینکه در ۶۱۲ هجرت بونه با اتباع و متعلقان
خود شهر اخلاط واقعه در ارمنستان کبری آمده مدت هفت سال در آنجا متوقف شد و بعد از
وفات چنگیز خان در وقت غالبیت سلطان علاء الدین بخوارزمشاه سلیمان شاه نیز با قبیله اش
در خدمت او جانفشانی نمود و بعد تاریخ ۶۲۸ هجری از لشکرگاه قلعه جعبر در معبر نهر فرات بعد
گذشته متوجه عربستان شد و در اثنای راه اجلش دررسید و اولادی که از او باقی ماند ۱
سنقورتکین ۲ گون طوغدی ۳ ارطغرل ۴ دوندار بعد سنقورتکین و گون طوغدی ببلاد
شرقیه عودت نمود ارطغرل و دوندار در خدمت علاء الدین بعد بسمت انقره عزیمت
کرده در قره‌جه داغ قرار گرفته‌اند و گوندوز الپ نام برادر سلیمان شاه که مرد دلیر و شجاع بود
متوجه عربستان گشته در حوالی شام خیمه نشینی اختیار نمود که حالا طایفه ترکمانیه متوطنه در
شام از توابع گوندوز الپ میباشند و از تاریخ عثمانیه که بعد نوشته شده مصرح گشته
که گوندوز الپ در بریه الشام توطن ورزیده و از تبار اجداد آل عثمان که گوندوز الپ در
شام متوطن بوده مجلد در خصوص اجداد آل عثمان در تاریخ سه اختلاف مذکور شده
روایت اول اینکه رئیس این سلسله منسوب بقبیله بنی جرهم است از عرب و قلیلی بطرف
ماهان رفته‌اند روایت دویم اینکه رشید الدین وزیر سلطان محمود خان غازان در جامع
التواریخ نوشته که یافث بن نوح که بزبان مغول ابولجه خان میگویند چند نفر اولاد
داشت و از آنجمله یکی نامش دیب یاقوی بود که از او چهار فرزند بعمل آمد اول قره خان دویم
اوز خان سیم کز خان چهارم کوج خان و کیا اوغوز خان پسر قره خان با حضرت ابراهیم
معاصر بوده و از نبیره اوغوز خان کرخان نامی بوده او موسوم به قایی خان شد و از قایی
الپ خان بوجود آمده پدر او سلیمان شاه پدر ارطغرل است روایت سیم اینکه اجداد
سلاطین عثمانیه عیص بن اسحق رسیده و قایی خان در زبان مغول عیص را میگویند اما
بعد از جمع روایات مختلفه خلاصه اینست که انتساب این سلسله بعرب از این جهت است

که از اولاد قطورا آن جاریه حضرت ابراهیم بوده‌اند و مولانا ادریس در کتاب هشت بهشت نوشته در مراد
از قایی خان عیص بن اسحق است و صاحب افضاغدا اسم با نسل یافث [illegible]
نوح علیه السلام رسیده و بنا بقول صاحب جامع التواریخ که قایی خان پسر کون خان
و کون خان هم از احفاد اوغوز خان است و در عهد حضرت ابراهیم علیه السلام پادشاه [illegible]
از نبی میرسد که کون خان خود حضرت اسحق باشد و اوغوز خان هم خود حضرت ابراهیم لکن
اکثر مورخین خصوصا ابن حسن جان برآنند که اجداد قایی خان از شرق بغرب یعنی
از ماوراء النهر باینطرف آمده عزیمت خوارزم نمودند و قایی خان هم باردو بایران
زمین رفتند و فی الحقیقه اگر قایی خان خود عیص بن اسحق باشد مراتب در تواریخ
مذکور باشد که ایشان از حجاز بماوراء النهر آمده و از آنجا عزیمت ایران زمین کرده
و از کلام بعضی از ارباب تواریخ التزام عیص بن اسحق واضح است و زمره از مورخین
از یافث بن نوح گرفته بودن این سلسله از نسل اوغوز خان مسطور نموده‌اند شهنامه
کمی عثمانیه لقمان شاعر و هکذا ابن کمال و رشید الدین الوزیر قول فرقه ثانیه را
معتبر داشته‌اند و علاوه بر اینکه سلاطین آل عثمان از جهه اجداد و احفاد جامع شرف
نسب و حایز عزت حسب بوده‌اند از وجوه عدیده علیحده نیز مزیت و افتخار بر سایر ملوک
دارند از وجه اول اینکه از مبدء ظهور دولت ایشان مانند سایر ملوک کفران حقوق
و عصیان عقوق از زیردستان نسبت باین دودمان اصلا وقوع نشده وجه دویم اینکه
دول سایره و ملوک سالفه با وجود بودن شان از نسل سلاطین بعضی در حمایت دولت دیگر
منکوب و مغلوب خدام و حکام خویش شان بوده‌اند بلکه در عمارت خود محصور و از تصرف
امورات مقصور شده‌اند و بالاخره دولت شان بزوال رسیده بخلاف سلاطین این سلسله
که تا قدم بر تخت سلطنت گذاشته‌اند بهیچ گونه محکومیت نداشته‌اند و همیشه حکمران بالاطلاق
و مبسوط الید و موفق بوده‌اند و باقتدار و افتخار در همه دول مشهور شده‌اند وجه سیم سایر ملوک

اسلامیه هرکدام که بتخت سلطنت نشسته بدون منشور اجازت اینها دولت در حکمرانی
مستقل و برقرار نشده‌اند بلکه در حقیقه یک نوع مربوطیت باین دودمان وابسته‌اند
شاهد حال و گواه صدق مقال است که خلفاء امویه و عباسیه و فاطمیه نظر بظهور
خلاف شرایط و آداب خلافت و حرکات منافی حکومت زمام سلطنت از دست
بعض ایشان در رفته همین اسم خلافت با رسم باقی مانده و بعضی را اسم هلاکو خان
منکوب و مخذول نموده خلافت را از دست ایشان گرفت ولیکن سلاطین آل عثمان
از مبدء ظهور و از عهد سلطان سلیم قدیم تا بحال هیچ یک از جاده شریعت مطهره قدم
بیرون نگذاشته قوای عدالت و اهمال حکومت سلسله با شرع شریف توفیق و تطبیق داده‌اند

در بیان آمدن جد آل عثمان ارطغرل غازی بممالک روم و شرح سلاطین ایشان که معاصر بوده‌اند و کشف احوال ملوک علیویه و حکمداران ایشان که معاصر و مقارن عهد سلاطین عثمانیه اند

از تاریخ هجرت نبویه علیه التحیه ۶۰۰ یعنی از مدت ۱۱۸۴ سال الی ۱۲۶۴ سال از ملوک
با قوت و شوکت اسلامیه در قطعه آسیا استقرار داشتند اولا قطعه روم مشهور بآسیای کوچک
در تصرف سلجوقیه و ثانیا در شام و حلب تا تاریخ شعبه از ایشان بوده و اهالی حکومت
[illegible] در تصرف اتراک ارتقیه بود و خلافت اسلامیه از سلاله عباسیه در دست ناصر الدین الله
ابو العباس [illegible] حمص و حلب در تصرف امراء ایوبیه بود و اقلیم
فارس در حکومت سعد بن زنگی بود و ماوراء النهر در تصرف سلطان قطب الدین در مکه معظمه
از شرفاء بنی ادریس قتاده و در یمن و در اقلیم یمن سلیمان بن تقی الدین از شعبه
ایوبیه و در اقلیم خطا و قان چنگیز خان فرمان فرما بود و قطعه آفریقا و اندلس را
یکی از ملوک بنی موحدون مستنصر بالله [illegible] از ملوک بنی مرین ضبط کرده
و همچنین از ملوک مسیحیین روما تا [illegible] مشهور [illegible] بقوه روحانیه [illegible] شان
در آن عصر حکمرانی میکرد [illegible] ثالث [illegible] ثالث بوده در مملکت فرانسه

فیلیپ دوم و در انگلتره ژان سن تر و در اسکوچیا الکسندر ثانی و در پورتگیز
الفونس ثانی و در ناپولی فرید ریک و در اسپانیا و مضافات او قاستیل
الفونس ثامن و در قطعه اراغون پیر ثانی و در آلامان اوتون چهارم
و فریدریق دوم و در مملکت لهستان قاسیمیر دوم و در ممالک مجار لادیسلاس ثانی
و در دانیمارق قانوت ششم و در الکای اسوج اسورکر دوم و در بلاد بوهمیا
او و لادیسلاس چهارم و در وندیک هانری داندولو فرمان فرمائی میکرد و در اسلامبول
از ملت لاتین طایفه فرنگ هم باسم امپراطوری شرق حکومت احداث نموده و امپراطور
روم نیز خود را بسمت آناطول و ازنیق و مغنیسیا کشیده از استیلای سلاطین سلجوقیه
چون خوف و هراسی داشتند در تخلیص اسلامبول و سایر ممالک از دست بیگانگان کوشش
مینمودند و بالجمله عموم روسای مذاهب مسیحیه باین صدد آمده بودند که قبایل اقلیمی را
از دست اسلامیان گرفته و در آنجاها حکومت تازه احداث نمایند و در
قرن دوم هجری بعض اسپانیا و اندلس و پورتگیز و بعض مضافات مملکت
فرانسه و هکذا سیورقه مایورقه ساردنیا سیجلیه مالطه کردیه قبرس
و امثال ذلک که در آن وقت و کز و هجمت تکرارا منضبط نموده از ید تصرف ملت اسلامیه
استخلاص کنند و همچنین در قطعه آسیای کوچک که عبارت از ممالک روم است امیر
رکن الدین معروف به سلیمان شاه منشعب از سلاطین سلاجقه در آنجا استقلال و استقرار
داشت و هکذا در آن عهد از شعبه سلاجقه خوارزمیان سلطان قطب الدین محمد
در عراق حکمران مستقل بود توضیح این اجمال آنکه رکن الدین سلیمان شاه
بعد از فوت پدرش با سایر برادران طرح مقاسمه ممالک موروثه ریخت رکن
الدین بحیل انیکه بتدریج تحت تصرف خود درآورد لهذا از ناصری که فیمابین او
و خلیفه بغداد ناصر دین الله خود را ملقب بسلطان رکن الدین القاهر در ضمن منشور

خلیفه

خلیفه یافت و بسبب صدور این منشور باسم او این بود که رکن الدین نظر بقوت
و قدرتی که داشت توقع حراست و حمایت ممالک عباسیه از دست تصرف متغلبین از او
میکردند زیرا که ممالک دولت عباسیه رفته رفته منقسم گشته بود خصوصا در
اوقاتیکه وراثت خلفا بطبقه دیالمه رسید و در بغداد بغیر از حکم استشهار رونقی نداشتند
و خلیفه همین تنها الکاف سامانه نشین که دخل و تصرف در امورات نداشت محض کلام
بعد از آنکه در سال ۶۰۰ وفات کرد پسرش عز الدین بمسند سلطنت نشست و چون
اقدام بر آن حالات عز الدین با کیخسرو نام و علاء الدین کیقباد نام شهزادگان
فرارا بطرف ممالک اوروپا رفته و در مملکت آلامان مدتی مشغول سیاحت
بوده و در آنجاها با فرنگیان الفت انداخته بدین وسیله بطرف اسلامبول عزیمت کردند
و چون در آن عهد بعنوان امپراطوری شرق بود و این نام امپراطور در اسلامبول
توقف داشت غیاث الدین هم در آن ایام در بیگلر آطه سی من توابع اسلامبول
بعنوان مسافرت اقامت ورزیده بود و بعد از آنکه وفات سلطان رکن الدین
و جلوس پسرش عز الدین بسمع او رسیده در آن حدود منتشر گشت بعضی از
حضار امرای سلطنت عز الدین را بتصدیق نموده بغیاث الدین چسپیدند
لهذا غیاث الدین را با شهزادگان از آنجا حرکت داده بمعاونت ارکاب نمودند
و پس از وصول بقضای سیدق آباد راه ازنیق را پیش گرفتند امپراطور روم
مقیم در ازنیق که پادشاه آناطول سلطان عز الدین به حدود و تصدیق سلطنت او
کرده بود راضی بتعیین نشده و غیاث الدین بممالک سلاجقه استیلا یابد غیاث الدین
بعد از تأیید و تعطیل امپراطور مزبور را باخلاف آورده خود با امرای متفق الکلمه
بطرف قونیه از بلاد روم آمده قونیه را بمحاصره انداخت و چون بشهر استیلا یافت
سلطان عز الدین را از سلطنت خلع نموده خود بر سریر سلطنت نشست و از پسران

خود عز الدین کیخسرو را بحکومت قیصریه و پسر دیگرش علاء الدین را بحکومت شهر توقات
معزول کرد و حکومت ملطیه را بعز الدین کیکاوس که از سلطنت خلع شده بود توجیه نمود
غیاث الدین پس از آنکه در سلطنت تمکن و استقلال یافت نظر بکینه که از کیفیت
سابقه با امپراطور روم ساکن در ازنیق بدل داشت بقصد انتقام جمع آوری
عساکر نموده بصحرای آلاشهر حرکت کرد و پس از تقابل با لشکر امپراطور مزبور در
میدان جنگ کشته گشت و در مقبره مخصوصه بطرز لائق دفن کردند پس از وقوع
این کیفیت امرا و ارکان دولت غیاث الدین متعاقب با امپراطور مذکور متارکه
کرده بقونیه جمع شدند و در خصوص انتخاب یکی از شهزادگان بر سریر سلطنت [illegible]
مدت چند ماه مشورت و مصلحت می نمودند بالاخره اتفاق آرا برین شد که محافظ
ملطیه شهزاده عز الدین را بقونیه دعوت کرده بر مسند سلطنت استقلال دهند پس
حسب الاستدعا عز الدین بقونیه آمده بر سریر حکمرانی نشست شهزاده علاء الدین
که در توقات بود بملاحظه اینکه مدتی در [illegible] محاربه گشته شده [illegible] عمش
عز الدین بتکرار سلطانی [illegible] عموی خود مغیث الدین طغرل شاه را که ملک ارزنة الروم
[illegible] اکنه الیون شاه ارمن [illegible] را نیز با امرای طائفه [illegible]
باتفاق خود دعوت کرد و بعد از اجتماع عساکر سلطان عز الدین را در قلعه قیصریه
محاصره انداختند بنحویکه مستخدمین بهیچوجه متصور نشد عاقبت الامر بحسن تدبیر جلال
الدین والی قیصریه که از ارباب درایت و اصحاب فطنت و فراست بود در اردوی علاء
الدین تفرقه افتاده علاء الدین [illegible] هریک بطرفی رفته و علاء الدین
ناچار بعد از تفرقه عساکر بطرف انقره گریخت عز الدین بعد از خلاصی از تضییق
محاصره در عوض حسن خدمتگذاری جلال الدین را بصدارت سلطنت منصوب نمود و خواجه
مهر الدین [illegible] را بنظارت مالیه یعنی منصب مستوفی الممالک امتیاز داد و مشاغلات سلطان

بخواجه

بخواجه فخر الدین علی تفویض فرمود و پس از آن بعزیمت محاصره انقره حرکت کرد
و چون رعایای انقره معتقد بمقاومت قوه قاهره سلطان عز الدین بودند
بشرط عدم تعرض بشهزاده علاء الدین قلعه را بپادشاه سپردند عز الدین
بعد از تسخیر قلعه شهزاده علاء الدین برادر خود را [illegible] باسم [illegible]
سیف الدین سپرده در قلعه منشار که از مضافات ملطیه بود محبوس کرد
سیف الدین سابق الذکر علاوه بر لسان فارسی و ترکی از السنه ملکیه اوروپا
تا پنج لسان تکلم میکرد بطوریکه تلفظش در هر زبان از زبان اهل آن
ملت تشخیص نمیدادند اما [illegible] سیف الدین علی رغم الحکم علاء الدین را [illegible]
قلعه منشار سپرده معاودت نمود و در حین مراجعت بعنوان سفارت پیش امپراطور
ازنیق رفته جسد سلطان غیاث الدین را بقونیه آورده در تربه اجدادش
دفن کردند در خلال این احوال محافظ سینوب الکسیس که از رؤسای
روم بود چون دو سال گذشته بنای اذیت و تعدی اهل اسلام گذاشت سلطان
عز الدین بعد از استماع این واقعه بجمعیت عساکر وافره بجهت دفع الکسیس گذشته
بود حرکت کرد بعد از محاربات الکسیس را دستگیر و قلعه [illegible] بالجمله تسخیر در آورد
و کان ذلک فی سنه ۶۱۱ هجری در روز بیستم شهر جمادی الاخری پس از تسخیر قلعه
هر یکی از [illegible] که طالب نقل مکان بوده رخصت حاصل شد [illegible]
بسیار از کفار بسمت طربزون عزیمت نمودند و در جای ایشان از اهل اسلام [illegible]
خانوار بسیار کوچانیده توطین دادند و در سال مزبور از طرف خلیفه عباسیه
بحکومت سفارت مأمور شده با هدایای وافره فیض حضور سلطان عز الدین را دریافت
در خلال این احوال از خویشان سلطان ملک فخر الدین که پادشاه ارزنجان
دختر جمیله داشت بسلطان عقد نمود زفاف و عروسی ملوکانه را در کمال [illegible] بانجام رسانید

تقارن این فوت ملک طاهر خلف ملک صلاح الدین حاکم حلب بود وفات کرد
پسرش ملک عزیز نسبتاً مورد بود بر جلوس کرد چون خود طفل نورسیده بود والده‌اش کافله
امورات مملکت گردید بنا برین سهولت تسخیر آن حدود سلطان محرک شده
باتب و چهار هزار لشکر مکمل و مسلح مقیم حرکت گشته از قرب مرعش بسمت آن بلاد راهی شدند
وبمحض ورود بانزک فاصله جمیع توابع و نواحی حلب را متصرف گشت لیکن چون
ملوک مصر و شام که همیشه بتوسط جواسیس مترقب احوالات سلاطین سلجوقیه بوده و علاوه
برین بتطمیع مواعید و عطایای خفیه امرا و ارکان دولت سلطان را در جزو جذب
و جلب می‌نمودند فلهذا ما فی الضمیر سلطان را قبل الاعلان کالعیان می‌دانستند
و بکفایه و حیل سیاسات اداره سلاطین سلجوقیه را با افکار خودشان تطبیق نموده منظم و خاضع
سلاطین مزبوره تغیر و تبدیل داده‌اند تا بالآخره ارث و مرز و زر را بجمله محروم کردند
که منجر بوفات خود سلطان شد و چون مقصود جمیع از خلفان تبلیغ عبرت و
انتباه است تفصیل اینگونه وقایع خالی از فایده نیست وتنبیح آنکه سابقاً
اشاره در نخصوص شد سلطان عز الدین با رایات فتح و نصرت و با کمال فر و شوکت از
محروسه قیصریه حرکت کرده بعزیمت فتح شام و حلب نهضت نمود و از جانب سیواس شهر
ختسار و شهر بیره ملک را در کنار فرات واقعند عزیمت سلطان عز الدین را
مادر ملک عبد العزیز تفحص نموده در حالت بر بلاد برادرش ملک اشرف را والی شام بود
اخبار کرد و بعد از احضار برادرش با لشکر فراوان بمقابله سلطان عز الدین فرستاد و در
عرض این احوال نامه‌جات چند مرقومه با سایر امرا و ارکان سلطان
عز الدین بمحض تصویب نقل کرد لیکن درین اثنا که کمال صداقت در حق
سلطان داشت و از متوطنین مصر بود کیفیت مراتب را بکاتب سر سلطان افاده نمود
سلطان عز الدین قضیه آگاهی داده سلطان حکم کرد نامه‌جات و هدایای موضوعه از جانب

چون

خصم را از مملکت معهود در آورده چون ملاحظه شد نوشته بودند که سلطان عز الدین را
بر وسیله این سفر تا بجوزه ولایت ما آورده ایم و ما تا کمال اینگونه امیدواری
بشما داشتیم و چون این نوع حسن خدمت بظهور رسانید بعد از این اطمینان تا با
بیشتر حاصل شد و توقع است که بهر طوری توانید بتهدید سلطان را مجبور بمراجعت
نمایید تا واسطه استحکام فیمابین و توثیق مبانی مودت میانه ما و شما بوده باشد و در
ضمن هر یکی از شماها را مبلغ هزار تومان و جبه فرستاده شد چون سلطان عز الدین
این کیفیت واقف گردید از امرا و ارکان دولت بعضی را که گمان نمود شبهه
شبهی را در خفیه نگاه داشت و بملاحظه احتیاط در کار جنگ قدری تهاون ورزیده
از امیر لشکرش نیز چنین فتور رأی نمودند با زرگ و قصبی درانها کرد دار گرفتار
شایان گردید و صدور این کیفیت هم مصدق آنچه از نفاقشان مکاتیب
خصمانه رسیده بود مطابق افتاد پس بمراتب الحجه ماده محاربه را بمعادله تبدیل داده
امرا خودرا به او نامه رفت برای نیت بر نقض عهد نمود و جمعی را هم از اجسام تمکن و سلاح
مامور کرده دور ایشان را گرفتند و در خصوص مکاتبات موضوعه بسرقه خطاب
عتاب آمیز فرمود نایره غضبش مشتعل گردید امرا گرفتار الکن ایمان بتغلیظ خفیه از ارتکاب
اینگونه خیانت تبرا نمودند لیکن در استخلاص ایشان مفید نیفتاد سلطان عز الدین
قتل و اعدام ارکان دولت را عبرت اخلاف دانسته دست و پای همه را بسته در خانه
انداختند و از دور ایشان آتش زدند هر آه آن مظلومان چون دخان خودشان
بقبه آسمان رسید و تدریج نایره غضب سلطان تسکین یافت و در همان شب اوراق سلطان
واقعه هولناکی دیده خایف و هراسان شده از کرده پشیمان گشت و خوف قهار بر دلش
مستولی شده آخر الامر در صحرای ویران شهر مبتلی بمرض صعب آمده جواب آباد جهان را
ترک گفت و در تربه که در شهر سیواس خودش بنا کرده بود دفن کردند فی الحقیقه معهود

و تحقیق این ماده در مراتب عبرت و انتباه مستغنی از بیان است خلّد بعد از وفات
سلطان در انتخاب جانشین سریر سلطنتش اختلاف آرا شد بعضی از ارکان غیاث الدین
ملک ارزنة الروم را سزاوار اورنگ شاهی انگاشتند و زمرهٔ عز الدین کیفریدون را
که در قلعهٔ ... محبوس بود زیبندهٔ تخت و نگین یافتند و فرقهٔ علاء الدین کیقباد را
که در قلعهٔ منشار در آن ایام محبوس بود شایستهٔ مسند حکمرانی دیدند بالاخره اتفاق
برین شد که علاء الدین بر سریر سلطنت تمکین داشته پس در سال ششصد و
بیست و یک هجری سلطان علاء الدین به تختگاه قونیه آمد چون حکمرانان عیسویه تقدیم
و انقیاد با پادشاهی او ننمودند فیما بین او و ایشان محاربات عظیمه روی داد و در شهر علایی گرد
و پس از چندی که علاء الدین استقلال یافت از جانب مستنصر بالله که در آن عصر
خلیفهٔ اسلام بود بتاریخ ۶۲۴ هجری فرمان مشحون بعنوان ناصر دین الله السلطان الاعظم
و تفویض فرمانفرمایی ممالک روم و ارمن و دیار بکر و جزیره بسلطان علاء الدین
و اهدای یک قبضه شمشیر و انگشتر و سایر تشریفات پادشاهی بتوسط و ایصال شیخ
شهاب الدین سهروردی رسید سلطان علاء الدین با کمال تبجیل و توقیر
تعظیم لوازم استقبال را بجا آورد و لقب ناصر دین الله را سرمایهٔ افتخار نمود و در سال
بعد تاریخ فوق یعنی در سال ۶۲۵ هجری ارطغرل غازی ببلاد روم آمده متوطن شد چنانکه
تفصیلش بعد ازین مذکور خواهد شد و بالجمله سلطان علاء الدین در اوقاتی که ارمنستان
و کوکب را از دست رومیان گرفت و با عساکر وافره ملاطیه نیز هجوم آورده
متصرف گشت کفالت و کفایت آنجا را بامیر ... الدین نام سپاه تفویض نمود
و بعد ازین وقایع خواهر ملک العادل که از سلاطین مصر و شام بود بعقد نکاح آورد
و پس از مقدمات دیار افلاق و ممالک دشت قپچاق را بدایرهٔ اطاعت آورد
و چون استعدادش روز بروز افزوده میشد و قوت کلیه در خویش مشاهده نمود

حسام الدین

حسام الدین چوپان را با عسکری منصور که بممالک روسیه فرستاد حسام الدین حسب الحکم
بسمت بلاد روسیه رفته شهرهای معظم ایشان را مفتوح نمود حتی شهر معروف سوداق را
بقهر و غلبه متصرف شد و پس از آنکه باتفاق عساکر ... شهر کلیسای بزرگ آنجا را
بمسجد جامع شریف ملحق در سال ۶۲۹ هجری فرنگیان جزیرهٔ قبرس و بعضی از
باتفاق رومیان حکمرانان ارمنستان بعزم تعدی و اذیت ... و بلاد اسلامیه
آمدند پس امیر مبارز الدین را با عساکر کافیه بمقابلهٔ ایشان مامور ساخته
کفایت تامه حاصل کردند و من الاتفاقات در همین سال مزبور علاء الدین
داود شاه بن حاکم ارزنجان فخر الدین بهرامشاه بتعرض فقرا و رعایای آنجا
ظلم و تعدی را بنهایت رسانید بجهت رفع ظلم متظلمین عزم تنبیه و گوشمال سوق
عساکر به آن صوب نمود علاء الدین داودشاه چون از توجه عساکر مطلع شد
از کرده پشیمان شده بقصد اعتذار و اغماض سلطان علاء الدین را بقرب قیصریه
استقبال نمود و بعد از درک حضور و استیمان قلم عفو بر جرایمش کشیده شد و چون بعد
گذشت برادرش غیاث الدین را بحضور طلبیده حاکم بالاستقلال ارزنجان کرد
و در عرض این احوال پسر شاه خوارزم جلال الدین از دست تطاول سرکردگان
چنگیز و لشکر مغول جلای وطن کرده از سمت شرقی نهر سند بسمت غرب عبور نمود
و بعد از قطع مراحل بصحرای مراغه که در قرب بحیرهٔ مشهور بدریای شاهی واقعست
نزول کرد و قاضی القضاة مجد الدین طاهر بن عمر خوارزمی را بعزم استمداد بدربار
سلطان علاء الدین مامور کرد و معهذا خوارزمشاه در عهد خود نه آسیا سلاجقه
دست درازی کرده تاراج نمود سلطان علاء الدین سلجوقی نیز از ملک العادل ایوبی
حاکم مصر و همچنین از ملک کامل حاکم شام استمداد کرده خواهش ارسال عساکر کرد
ملک کامل از فرستادن سلطان علاء الدین عذر خواسته در ارسال عساکر متردد گشت

فرستاده علاء الدین که کمال الدین کامیار بود در جواب کتب عدیده شاه از فرط اضطرار
لا و امتناع ولیعهد اظهار مرحمت و درد ستگر یگانه عنوان خواهد ماند هرگاه لیاقت
شان سلطنت است اینگونه اطوار شایان سلوک نامیده ایلچی مسطور قبه به ملک
معظم و ملک اشرف رسیده بجنگ خوارزمشاه ترغیب و تشویق نمود با معدودی از
عساکر تهیا و مستعد عزیمت صحرای قیصریه نمود و مقارن این احوال خبر استیلای مغولان
بمملکت مصر رسید نایب الملک مصر و وزیر اعظم آنجا بود از استماع این خبر اوراق راه
را بدرش ملک اشرف سپرده خود بنفسه بطرف مصر عزیمت کرد ملک اشرف
مزبور از نهر فرات عبور نموده در قیصریه باوردوی سلجوقیه پیوست و از آنجا بسمت آق
شهر حرکت کردند جلال الدین خوارزمشاه از اغلاط کوچ کرده بجنگ ایشان آمد
و در همان جا که موقع فرقتین اتفاق افتاده محاربات عظیمه واقع شد و بالاخره خوارزمیان
مغلوب گشتند در خلال این احوال بعضی از متغلبان لشکر مغول از صحرای مغان ایلغار
و بممالک روم هجوم آوردند توجهی مسلسل بسمع خواب کردند سلطان علاء الدین بعد از استخلاص
ارمنستان کبری از دست خوارزمیان ضیاء الدین و سعد الدین و تاج
الدین که مستوفی و دفتردار بودند مأمور به بازدید آنجا نمود که احداک و عقار
و نفوس موجوده آنجا را ثبت کرده اعشار قرار بدهند این وقایع النوادر در سال ۶۳۳
ملک الاول مصر که در بعض مراتب با سلطان علاء الدین مناقضه بیان آمده بقصد محاربه
روم حرکت کرد و بدین سبب راههای خرپوت را بجهة محافظت از امرا بعهده
مستحفظ تعیین نمود وصف الزمان کرده انبوهی از لشکر مغول با چرماغون نوین
بلاد سلجوقیه استیلا یافته بنای تاخت گذاشتند فلهذا از جانب سلطان علاء الدین
بطرف نوین سفراء و هدایا ارسال شده فیمابین علاء الدین و ایلخان اعظم
معاهده قرار دادند و بجهة حفظ حدود و ثغور از مفاسد و مکاید شامیان سلطان

علاء الدین

علاء الدین از قیصریه حرکت کرده بطرف مرعش عزیمت نمود سلطان علاء الدین
و چرماغون نوین در عسکر بزرگ با جوخان چون بدون تحصیل اذن
از ایلخان اعظم اوکتای قاآن یک نوع مصالحه گذرانیده بعضی از این جهه
شبهه بر دل ایلخان عارض شده بود پس بعضی از مستحفظین احوالات مرز و بوم
روم را بواسطه خواجه معروف سیاحی و یکی از زبان‌دانان یعنی ارزنة الروم آمستر (?)
بطاروچ چودار بحضور طلبیده احوالات ممالک روم و اوضاع سلطان علاء الدین
پرسیده مامور بسفارت کرد خواجه موسی الیه بعد از انجام ماموریت خود شرح سفارت را
بحضور ایلخان اعظم باین نوع تحریر آورد تقریر که چون بنده درگاه از حضور ایلخان
اعظم بعنوان سفارت و تحف و هدایا و مرسوله و نامه همایون بممالک روم آوردم
در سال ۶۳۳ هجری در حین وصول بحدود قیصریه امیر کبیر مبارز الدین چاولی بیک
خبر وصول مرا بسلطان روم علاء الدین ابلاغ نمود و تا ورود خبر در قیصریه توقف نمودم
بعد از چندی که بحضور علاء الدین رسیدم و علی العجاله از ماموریت بنده استفسار
نمود نامه ایلخان اعظم را با هدایا تسلیم کرده و از خطایای ماموریت که اقدام عسکر
کبیر با جوخان در مصالحه برخصت ایلخان نبوده است شفاهاً بتقریر آورده و اظهار ممنونیت
از جانب ایلخان نمودم و از غرایب اتفاقات که مقارن این وقایع روی داد
اینکه غیاث الدین کیخسرو ولیعهد سلطان علاء الدین در میانه تقریبی بدست آورده
پدرش سلطان علاء الدین کیقباد را در سال ۶۳۴ سیم شوال المکرم مسموم کرد و خود
بر سریر سلطنت نشست و درین جزو مرا بحضور طلبیده بعد از بیان وفات پدرش
اظهار دلتنگی ای نسبت بایلخان اعظم افاده نمود و بعد با تحف و هدایا و جواب نامه
مرا مامور بعودت حضور ایلخان اعظم کرد سیاح سابق الذکر بیان تقریر
سفیر مسطور را بالطرف ایلخان اعظم در سفارت نامه خود کیفیت واقعه فاجعه

سلطان علاء الدین را باین نوع نمود که بعد از آنکه از حضور ایلخان اعظم بماموریت سفارت
مرخص شدم و در حین دریافت حضور سلطان علاء الدین بتقریبات معلوم شدم که سلطان
علاء الدین با شما میان اراده محاربه دارد پس پسر خود غیاث الدین را بفرمان فرمایی
ارزنجان نصب نمود شمس الدین آلتون بک را برای او دستیار و معتمد قرار داد و سلطنت
روم را به پسر دیگر عز الدین قلیچ ارسلان تفویض فرمود از غیض کینه در دل غیاث الدین
بهم رسیده پدرش را مسموم نمود و بعد از فوت پدرش برادرش را هم از سلطنت روم منقطع
الید کرد و ایلخان اعظم چون این واقعه را کما وقع شنید غیرت بسیار ترنج در مزاجش بست
به غیاث کرد بایجو خان را که [illegible] را با لشکر مغول فراوان بولایات روم مامور نمود و فی
نفس الامر غیاث الدین هر چند بمسند سلطنت جلوس کرد لیکن از هجوم عساکر چنگیزی
ممالک را ویران نمود و در عرض این احوال بعض از امرا و رؤسا باین عهد آمدند
که بموجب وصیت سلطان علاء الدین عز الدین را بر سریر سلطنت بنشانند و اختلاف
ازین باب فیما بین ارکان دولت درمیان لهذا کمال الدین کامیار که بحاجت او
تدبیر معروف و مسلم بود ایشان را ساکت کرده گفت که درین ایام چون اوضاع روزگار
پریشان است اینگونه شورها را فرصت مجال نیست صلاح درین است که ازین مقوله
حرفها سکوت ورزیده منتظر آسایش و امنیت بوده باشید تا بعد از آن هرگونه قضا باشد
تسلیم شوید **کیفیت حال سلطان غیاث الدین** چون سلطان غیاث الدین بعد از اعدام برادرش
انجام و فیصل امورات ملکیه را باتفاق آرا امرا تحقق کرده بود ارکان دولت قوام و
استحکام را ازینگونه سلطنت استنباط نکرده و از یک طرف اعراب و از جهت
دیگر لشکر تاتار بممالک استیلا یافته بود بسبب این هر یکی از ارکان دولت
خود را در عالم خود وحید و فرید دانسته اعتنا را باقران خود نداشت و از جهت
حسود با همدیگر بطور تمام و نفاق در حضور سلطان بنای بدگویی گذاشتند و خود پسندی را

بالی

شیوه خود ساخته شد **خروج بابا اسحق** در قرب شهر سمیساط که از بلاد عظیمه قدیمه است در قریه
مرسومه به کفرسود بابا اسحق نام مردی شعبده و نیرنگ ساز ظهور نمود و از مرعش و ملطیه
و سیواس و کردستان و سنجار خلق را بمذهب و مسلک مجهول خود دعوت کرده
قریب بچهل و پنجاه هزار نفوس اغوا نموده ردیف خود ساخت و بعد از محاربات کثیره
بالاخره مغلوب شده او و اتباعش ازهم پاشیده و در عرض این احوال بایجو خان
با عساکر مغول بحوالی ارض روم استیلا یافته نهب و غارت اقدام نمود و چون در
اوقات وقوع این وقایع سلطان غیاث الدین سیواس و کوسه طاغ را
بجهة قرارگاه ساخته متوقف شده بود عساکری که در معیت خود داشت نسبت
بسلطان ایراد و اعتراض گرفتند که این چگونه حمیت است که ما در سیواس مشغول
آسایش باشیم و اهالی ارزنة الروم را لشکر مغول قتل و غارت کرده است و حال آنکه
قصد ما این بود که در تبریز یا نخجوان بمقابله لشکر مغول بپردازیم و تا حال یک قدم را
از سیواس بیرون نرفته ایم و تا باین درجه جبن هرگز لایق شان پادشاهی نیست
و مقارن این مقالات بایجو نوین با پنجاه هزار سوار سبکبار مانند [illegible]
وارد صحرای آق شهر من توابع ارزنجان گردید سلطان غیاث الدین بعد از استحضار
ازین واقعه کار جنگ را ساخته مترقب ورود لشکر مغول گردید و بعد از تلاقی دو لشکر
ایشان هم در محاربه کارزار ایشان نتیجه نشد بالاخره بجز اجحاف [illegible] راضی شدند
و قرار دادند که ممالک روم را قسمت نمایند یک حصه را بطرف
ایلخان بفرستند و حصه دیگر بمخارج سلطان صرف شود و حصه دیگرش قرار
مصارف امرا و ارکان دولت بوده باشد و درین ضمن تحفه هدایا و مصالحه
پرداخته یک [illegible] بطرف بایجو نوین فرستادند بعد از ابلاغ مراتب به بایجو نوین چون
خیریت و صلاح در ضمن [illegible] ملاحظه کرد قبول و تصدیق نمود و از ایلخان اعظم هم اذن حاصل کرد

پس پروانه بک بخدمت سلطان علاء الدین معاودت کرده کیفیت گذارش را بیان نمود
سلطان غیاث الدین چون بر خاندی ایلخان وقوف یافت صمصام بهادر را
بسفارت مامور ساخته با بعضی از تحف و هدایای نفیسه بحضور ایلخان فرستاد ایلچی مذکور در
صحرای المعین در حوالی چاپر لیه از درک حضور ایلخان اعظم مورد نوازشات گردیده بحضر
عاطفت گردید مآل حال سلطان غیاث الدین چون بنای مملکت داری را منوط بحرکت اتفاق و
مربوط به کوچک دیگر یافت و نفاذ حکم را در خود مفقود دید و غایت تنزل انحطاط مرتبه را
در خود مشاهده نموده غیظ تکدر بهمرسانید تا مدت سه سال گاه در انطاکیه و گاه در علائیه عمر
بسر برد عاقبت در ارمنستان کوچک با پرنسان رومیان امرار وقت میکرد
و در سال ششصد و هشتاد و چهار روز پنجشنبه صفر المظفر از مرض خفقان وفات کرد

وقوع اختلاف و نزاع فیما بین عز الدین کیکاوس و رکن الدین قلیج ارسلان

چون جریان فرمان نافذ قضا و قدر در هر عهد و اوان بوسیله حسن تدبیر تخلف پذیر نشده
هنوز اهر قدر نظامات جاریه متعلقه حقانیت و عدالت وضع کرده شده باز بحکم اقتضا
مشیت و حکمت الهیه لم یزل و لایزال دولت سلجوقیه روز بروز قرین زوال گشته
از استیلاء طوایف تاتار آن ممالک آناً فآناً قرین خراب شد و پس از وفات غیاث
الدین فیما بین عز الدین کیکاوس و رکن الدین قلیج ارسلان که برادر بودند
در خصوص ریاست و عدم توافق و تقاعد هر یک بحقوق خود نقار ظهور رسیده منجر بمنازعه
شد و بالاخره فصل دعوای حکومت و تفریق حق طرفین موقوف بعرض حضور
ایلخان اعظم گشت و در خلال این احوال رعیت پریشان احوال شده و قرار
سالیانه معینه حق ایلخان بتعویق افتاد و درین اثنا سلطان عز الدین را
سر نگا بحضور ایلخانه دعوت نمود از جهت رعب و هراس در دل عز الدین مستولی شده
مضطرب الاحوال گردید پس کیفیت تقسیم ممالک مزبوره را فیما بین خود و برادرش رکن الدین نوشته

الاولی

برادرش علاء الدین را بطرف ایلخان اعظم روانه نمود و امیر سیف الدین طرنطای و شجاع الدین
عبد الرحمن نامی را رفیق برادرش ساخته کیفیت وقایع را بحضور ایلخان معلوم کرده
و حوزه شان برادرانه شرکت فرمانه کمال برادر الملک قونیه رجعت کردند پس هر دو
برادر باتفاق همدیگر بر تخت سلطنت نشسته امور ملکیه را حفظ و تمشیت میدادند
چون والده بزرگ از نسل امپراطور روم بود در امور حکومت بعض ارزو و میان ما اهل
مذهب با امراء و ارکان اسلامیه اعتنا نمیکرد و بعض حرکات و معاملات نا مرضیه هم چون
از رکن الدین مشاهده میشد اکثر امراء در حمایت رکن الدین میکوشیدند بنابرین
مقدمات رکن الدین از قونیه فرار نموده بقیصریه رفت و در آنجا جمع آوری سپاه مشغول گشت
و بدعوای ریاست اقامه علم مخالفت برافراشت و حال آنکه در آن اوقات بر سر
ممالک متنازع فیها امرای مغول از هر طرف استیلا یافته لغو حکومت مستقله
بهیچیک ازان دو برادر مقدور نمیشد و تسلط در دست تاتاریه بود خلاصه بنا بنفاق
و شقاق که فیما بین برادران روی داد نظم مملکت مختل گشته از عهده وجوهات
تعیینه سالیانه ایلخان اعظم نتوانستند بپایند و بهمین جهة تاتاریه بتدریج در صدد
تصرف بلاد روم آمدند و قریب باین کیفیات سفیری از جانب عز الدین پیش
رکن الدین آمده گفت که بطرح مشارکت عز الدین سیواس و ملاطیه و
دیار بکر و خرتوت و توابعش را مخصوص بشما کند رکن الدین راضی نشد و طالب قونیه
قیصریه و شهر قیر نیز بود بالاخره محاوره بمحاربه منجر گشته نایره حرب و قتال اشتعال
گرفت چون رکن الدین صرفه در محاربه ندید بالضروره از دعوای ریاست
نکول کرده پیش عز الدین آمده و بدین اعتذار در آویخت و نفاق بوفاق
و افتراق باتفاق مبدل گردید و در رجای غلبه و استیلاء تاتاریه از حکومت
استغنا نموده طالب آسودگی و فراغت باشید و حوالی آناطولیه را بر خود مدار مخرج دار الملک

نشست سلطان عزالدین کیکاوس چون از غایله برادرش بسهولت آسودگی حاصل کرد بایجوخان
سابق الذکر که از طرف ایلخان به سپهسالاری عساکر مغول بود در ممالک روم که مقر حکومت سلجوقیه
بود بنای مداخله در امورات ملکیه گذاشته و با تکالیف شاقه متعاقبه برعیت تعدی کرده بطور
اشتراک در مهمات مرجوعه حرکت میکرد و مع قطع النظر ازین که مانع نفاذ امر حکومت بود
کافه رعایا و برایا را بستوه آورد لهذا از عاج او از اهم مصالح ملک و دولت
دانسته فخرالدین علی را بالرسالة متعینه بحضور ایلخان فرستاد در خصوص استدعای اخراج
بایجوخان از آن صدود شدند سفیر مزبور بعد از ادراک حضور ایلخان بطرز
رجا و تمنی از اخراج بایجوخان را خواهش کرد فرمانی در خصوص منع مداخله بایجوخان
در ممالک روم از آنجانب ایلخان صادر شد و بهمین صدور حکم ایلخانی آسایش بلاد و عباد حاصل گردید

در بیان کیفیت افساد و طغیان عشایر بایات و افشار و آقاچری و غیرهم

چون عشایر قبایل بایات و افشار و آقاچری در کوهستانات مرعش و جنگلهای حوالی
اسیح ایلی سکنی گزیده قلاده اطاعت سلطان را از رقبه برون کرده مصدر
سرکشی گشتند و بعزم تنبیه و گوشمال آن طوایف ضاله معدودی از عساکر مأمور شده بود
و در بین این مقدمات قبایل مزبوره با عساکر وافره بایجوخان اتفاق ورزیده
ببلاد روم هجوم آوردند و مقدمه لشکر ایشان رسیده بود بعد از وصول این خبر
در خصوص جمع آوری سپاه احکام باطراف صادر شده در صحرای قونیه متجاوز از شصت
هزار لشکر حاضر شد چون قدما و امرا و عقلا و وزرا عاقبت این محاربه را
وخیم دیده انگاشتند ناچار در میانه توسط کرده عساکر بایجوخان را بطرف سلطان
مایل کردند و چون غائله محاربه از میانه رفع شد سلطان را نیز اغتنام فرصت طبیعی افکار
لیکن چند نفر از بزرگان کم تجربه و تازه دنیا آمده سلطان را بکثرت سپاه
مغرور نموده از مبادی متارکه و مصالحه خیال سلطان را منصرف کردند و بمحاربه تشویق نمودند

پس

پس تهیه جنگ را دیده در صحرای کاروانسرای قریب بحوالی آقسرای ملاقی فریقین اتفاق
افتاده لشکر بایجونوین غالب شده و سلطان عزالدین از میدان معرکه عطف
عنان نموده بقونیه آمد و از آنجا حرم سلطنت را برداشته بطرف انطاکیه رفت و پس از آن
در دولت سلجوقیه استقلال نماند سلطان از تعیین بسیار متکدر رسیده از سلطنت استعفا کرد
امرا و ارکان هرچند استرحام و ابرام و اظهار رنج نمودند مفید نشد و گفت این قسم رذالت
ناطالب سلطنت نیستم و بمن مشخص شده که برادرم رکن الدین باعث مادۀ جنگ
بایجوخان گشته و هر قدر دلجوی رکن الدین است از یکونه صدمات بسیار برمن
وارد خواهد آمد و پس از اعتزال سلطان عزالدین امرا و ارکان جمعیت نموده رکن الدین
از آماسیه آورده بر سریر حکومت نشاندند شار الیه چون بسن حکومت مستقر گردید
و وزارت را بنظام الدین پروانه توجیه فرمود و منصب پروانگی را بمعین الدین سلیمان
داده و هر دو در بهم دانه واسطه شدند که فیمابین سلطان و بایجوخان صفا باشد
و محرک و باعث گشته سلطان را بملاقات بایجوخان مجبور ساختند و در قزل ویران
بهم ملاقات که رسم معافات بعمل آمد و پس از چند روز توقف از بایجو نوین رخصت
انصراف خواستند بایجو نوین اتمام شرط مصالحه را معلق بر این کرد که قلعه قونیه را
خراب کنند و از جهت قبول این ماده تعویق بهم رسید بالاخره مصلحت چنان دیدند که
بروجات قلعه را خراب کنند و بر قرار طرفین راضی شده از حضور بایجو نوین منصرف
گشتند بایجو نوین عموم سمت قراباغ و مغان عزیمت نمود و چون حرکت بایجوخان
بطرف مغان محقق شد و بلاد روم از وجود لشکر مغول خالی ماند سلطان عزالدین روز
بروز بمدارج استیلا و تسلط ترویج نمود در عرض این احوال علاءالدین کیقباد که بباب
ایلخان اعظم منکوخان برسم سفارت رفته بود در هنگام سفارتش مدت حیاتش بانقضا
رسیده مکررا در باب اصلاح و صفا حالات میان دو برادر که منازعه جاری بود تأکید نموده

سلالات را بلفافات تبدیل کردند و هر دو برادر متفقاً بعزم دریافت حضور ایلخان اعظم
حرکت نمودند و پس از آنکه درک حضور حاصل شد ایلخان هر دو برادر را بالتفات و توجه
نواختند و چون ایلخان اعظم در لشکرکشی سفر بغداد بود هر دو را حکم شد که در همین
صحرا اردو بجرود آذربایجان در تبریز با وزرای ایلخان ملحق شوند و بعد از حصول امر مهم
بمعیت هلاکوخان ببغداد آمدند و در واقعه فاجعه بغداد سلطان رکن الدین و
سلطان عز الدین باتفاق همدیگر بسمت شام و حلب عزیمت کردند و در سال ۶۵۸
هجری حوالی شام و حلب را خراب و ویران نمودند و مقارن آنحال از طرف ترکستان
ایلچیان وارد شده خبر فوت منگو قاآن را بهلاکوخان آوردند هلاکوخان از شنیدن
این خبر زیاده متألم گشته پنجهزار سوار به کیتقان سپرده خود بسمت آذربایجان رهسپار شد
و سلطان عز الدین و سلطان رکن الدین را رخصت انصراف و عودت دادند
و چون هر دو برادر بمقر حکومت شان رسیدند باتفاق و رعایت از میانه ایشان
صفا نمود و اشتهار یافت اینجا سید و بوزارت سلطان عز الدین فخر الدین علی نامی و کذا
بوزارت رکن الدین معین الدین سلیمان پروانه فایز شدند و چندسالی بر همین
منوال امورات تمام میگذشت و یک نوع آسایش و رفاهیت رعیت داشتند
لیکن بالآخره مفسدین و ارباب غرض بفخر الدین وزیر راه یافته بوساطت
او سلطان عز الدین را مجبور باین کردند که متمرد حکومت مغول شده و با ایلخان اعظم
معلوم نمایند معین الدین پروانه فهمید که هرگاه انقلاب با ایلخان اعظم معروض دارند
یک نوع تربیت عز الدین را لازم داشت پس تمهید مقدمات نموده باتفاق سلطان رکن
الدین علی الغفله بر سر سلطان عز الدین هجوم آوردند سلطان عز الدین ناچار سلامت جان
خود را بر تاج و تخت ترجیح نهاده اسباب و اموال و اولاد و عیال خود را برداشته بطرف
ایمپراطور روم که میخائیل پالئولوغ باشد بطور التجا رفت که تفصیلش بعد از این مذکور میشود

ابایان

در بیان احوال سلطان رکن الدین

هر چند رکن الدین در حکومت مستقل گردید لیکن چون باعث ذلت و فلاکت برادرش
سلطان عز الدین وزیر معین الدین و خطیراوغلی شرف و بعضی از امراء شده بود هر
رکن الدین باطنا در اتلاف و اعدام ایشان میکوشید بعضی از احوال چنانکه در تاریخ
آل سلجوق مسطور است این است که روزی معین الدین وزیر بهواخواهان خود در باب محبت
چنین تقریر نمود که اگر ولایات متعلقه برادر سلطان بولایات ما علاوه و منضم میشد بسیار بجا و سزاوار
بود خطیراوغلی شرف که از حضار مجلس بود در پاسخ گفت هرگاه مأمول اتو به حصول رسد
کفایت و حکومت نیکده بمن رجوع کنید وزیر در جواب گفت بلی فلانه باین شرط با هم
قرار معاهده دادند پس خطیراوغلی شرف بواسطه فوز مقصود و مرام خود مرتکب انواع دسایس
و حیل گشت و از ترس ایلخان عز الدین را بطرف روم فراری داده بود و تمام حکومت
و ولایات برکن الدین تعلق داشت بموجب وعده از معین الدین منصب حکومت نـ
یکده را خواهش نمود و بعد از حصول مدعا بنا را بظلم و تعدی گذاشت از اتفاقات
روزی در حضور سلطان رکن احوالات ممالک مذکور میشد شرح ظلم و تعدی شرف را
نیز در اثنای گفتگو تقریر کردند سلطان هم تصدیق کرده فرمودند که در حقیقت از تفویض
کردن سینوب و نواحیش بمعین پروانه بعنوان تملیک زیاده خبط کرده ام و افسوس
میخورم بعضی از غازیان که واقف حضور پادشاه بودند این حرف را بمعین الدین
و خطیراوغلی رسانیدند پس کینه در دل ایشان بهم رسیده مصدر فساد و باعث وقوع
جنبه گشتند و همیشه در صدد این بودند که بمقام تلافی این حرف بر آیند و اوضاع
دولت ولی نعمت خودشان را پریشان نمایند پس معین الدین پروانه
فرصتی بدست آورده بزرگان مغول را که از جانب ایلخان بجمع آوری تشغیات سالیانه
ایلخان اعظم مأمور بودند به پیش خود دعوت نموده گفت از قراریکه معلوم میشود که پادشاه

از اطوار و حرکات شما ستوده آمده و مایل است که خود را بصهر این بحسبانم و لیکن باید
رای شما بشنویم و علاوه برین چون ما را از دولتخواهان ایلخان فهمیده از خطرش
منع نمود و چنین امر و خدمت من خواهد بود باشم و این خیال را دارد که عساکر روم را
بحدود جمع نموده ما و شما را بالکلیه قتل نماید و فی نفس الامر چنین امر خطیر را تا بحال
هیچ پادشاه اقدام نکرده خلاصه باینگونه مقالات مادهٔ بغض و کینهٔ بزرگان
مغول را غلیظ کرده بعد گفت که چاره و تدبیر منحصر است باینکه شاید عساکر مغول جمع نموده اگر
بگویید چون امرهای از جانب ایلخان مرجوع شده وجود سلطان هم در صحرای آق سرای
لزوم دارد و پس از دعوت که سلطان حاضر شد در همانجا مهمانی داده با تمام کارش را بدهید
تا بواسطهٔ این ما و شما از شر او این گشته آسوده باشیم مغولان بتمهید آن وزیر مزور باور نموده
سلطان رکن الدین را به آق سرای دعوت کرده بانواع عقوبات بقتل رسانیدند

در بیان جلوس غیاث الدین کیخسرو بجای پدرش

و چون سلطان رکن الدین مقتول شد پسرش غیاث الدین کیخسرو که طفل دو ساله بود
بتخت قونیه نشاندند ولیکن زمام فرمانروایی سلطنت در دست مغولان
شده هر طور که میخواستند اجرای احکام مینمودند و ممالک آناطولی در تحت حکومت
بعضی از خوانین چنگیزیه درآمد و شام و حلب را هم شعبه از سلاطین سلجوقیه آن ایام که با [illegible]
و پس از آنکه امارت شام و حلب بصاحب مرحوم نور الدین که از اتابکان بود انتقال
یافت و مدت چندان عمرش وفا نکرد بعد از فوت او صلاح الدین ملک مصر که
با اهل صلیب قرنی شریف محاربه داشت و در آخر با ایشان غالب آمد عساکر شام و
حلب را هم از دست پسر نور الدین که اسمعیل اسم گرفت و همچنین حکومت موصل را
هم از پسر دیگرش عز الدین گرفته بوزیر بدر الدین لؤلؤ تفویض نمود و قرین این
تقدمات صلاح الدین ملک مصر که با ملت فرانسه جنگ میکرد در اثنای محاربه کشته

[illegible] نیز

فرزند [illegible] سلطنت افتادند و در عرض این حال پاپا ملت فرانسه و ایتالیا
و الامانیا را در حول متحد بود تشویق و ترغیب کرده عساکر ایشان را لحیه و مصر کشید
و بعد از آن عساکر مصریه بمدافعه ایشان برآمده فیما بین محاربات عدیده اتفاق افتاد
بالاخره از سلاطین اتراک الملک الکامل سیف الدین بتخت مصر نشست و پس از چندی
هم نوبت او نیز بجعفر رسید در جای الملک الکامل جلوس کرد و در محاربات فرانسه و سایرین اهل
عیسویه غالب آمد چنانکه تفصیلش در بیان کیفیت هجوم فرانسه و سایرین اهل صلیب در محل خودش
مسطور شده در آن عهد مکه معظمه و مدینه منوره در تحت حکم و ضبط و تصرف قتاده بن
ادریس بود و حکمرانی دولت خوارزمیه سلطان قطب الدین محمد خان میکرد و در حمص
از شعبه بنی ایوب ملک منصور و [illegible] نفاذ حکم داشت در بغداد و [illegible] از خلفای
بنی عباس ناصر الدین الله خلیفه چون بجنس سلوک با مرائست و سلوک مرضی رفتار میکرد
از اندلس تا آسیا خطبه بنام او میخواندند و درین وقت در ممالک غربیه نیز خطبه باسم او خوانده
میشد در ممالک اندلس طبقه امویه در امارات تشکیل دولت را بعد خلافت آورده بعضه
منقرض شده دولت صنهاجیه بوارث ایشان ظاهر گردید و انقراض دولت ایشان بصورت استقلال سلطنت
[illegible] مانده و از اتفاقات غریبه در اوایل دولت خلیفه ناصر الدین مزبور بتاریخ ۵۹۹ هجری [illegible]
سقوط کرد [illegible] شرارهٔ عظیم از وی پاشیده اهل عصر این علامت سماویه را حمل بر زوال دولت
عباسیه کردند و در آن عصر بعضی از خلفای عباسیه مذهب تشیع را اختیار مینمودند و خلیفه ناصر الدین
چون خواستند در مذهب تشیع بود سلطان قطب الدین فرمانفرمای خوارزم و خراسان اسم خلیفه
مزبور را بهانه [illegible] خطبه برداشته اسم علاء الملک ترمذی [illegible] گذاشت و علاء الملک هم
از سادات علویه بود که بواسطه تشیع سلطان خوارزم او را [illegible] ناصر الدین خلیفه از اینجهت که سلطان
خوارزم خطبه باسم علاء الملک میخواند لباس کینه در بر داشت تا در اینکه چنگیز خان بخوارزم استیلا
یافت و دولت خوارزمشاهیه برگشته شد خلیفه مزبور هم باطراف استیلای چنگیز تقویت میکرد

و همه بلاد سایره از هجوم آنها خراب و ویران شده و در قلعه آستانا بار دولت
و حکومت را از ایشان باز گرفته و ملوک و سلاطین اسلامیه را بالکلیه قتل و استیصال کرده
شهر و قلاع ایشان را تسخیر نمودند و تفصیل این احوال در مجلد ثانی کتاب مسطور است
المستعصم خلیفه مزبور که از اعاظم خلفای بنی عباس بود در عهده او خطبه
باسم او در اکثر ولایات خوانده میشد و مدت الکثر بابن استقلال
ناچیز شش سال طول کشیده و در سنه ششصد و پنج روز دوازدهم شوال المکرم
وفات یافت و در جای او ظاهر بالله جلوس کرد تا هفت ماه حکمران که فوت
شد بعد از آن المنتصر بالله جلوس نمود اکثر اوقات در حین هجوم طوایف مغول
رفتار و طوایف تاتار با محاربه گذرانیدند و چون وفات کرد المنتصر بالله در تاریخ
ششصد و چهل و یک بر سر خلافت جلوس نموده هر چند سکه و خطبه در بلاد اسلامیه
باسم خلفای عباسیه بود در حقیقت امور و حکم ایشان عموم و جمهور چندان نفاذ
نداشت چنانکه بیشتر ملوک دیالمه استیلا یافتند و بعد از ظهور دولت سلاجقه شدند
مانند حکومت روحانیه در معنی خلفای عباسیه احترامی داشتند تا در تاریخ ششصد
و پنجاه و چهار چنگیزخان وفات کرد در خصوص جلوس جانشین چنگیزخان تا مدت
و ... کشاکش امتداد یافت بالآخره اوکتا قاآن جلوس نموده تا چهار روز ...
نگرانکه دین اسلام را ابراز داد ... ترجیح میداد چنانکه در نوبت سلطنت
فیمابین علاء الدین کیقباد رابطه دوستی و اتحاد محکم بود و لیکن بواسطه افساد بعضی از
منافقین در انجام فیمابین نفار و کدورت رخ داده در ممالک روم اختلال
و ضیاع بهم رسید ... اوکتا قاآن در سنه ششصد و سی و نه عمرش منقضی شده
در جای او پسرش کیوک خان که از حق در جلوس بعد از آن حکومت پدرش
بسمت روس و چرکس عزیمت نموده تا چهار سال حکومت را بصورت کامل

و الامراد

جاری شده بود کیوک خان در سال ششصد و چهل و چهار جلوس کرد و مدت حکومتش
نا تمام کشیده وفات نمود پس در جای او منکو قاآن بر سر سلطنت نشست و در ایام
سلطنت او هلاکو خان مأمور سرداری شده با اسماعیلیه بلاد قلاع نمود که تفصیلش مذکور شود
و من وقایع النادره در ایام در حجاز در آن جا آتش ظهور کرده مکه معظمه هم قریب
باحتراق شد و از نتیجه سکان و سایرین باضطراب افتادند و من بدایع الاتفاق
طایفه اسماعیلیان هم در خصوص اجرای مذهب جدید قیام نمودند در حدود قهستان
خروج کردند در عرض اخلاف از اعقاد چنگیز برادر منکو قاآن با صد و پنج هزار لشکر
مغول وارد حدود ایران گشته و هلاکوخان مسبوق الساتی به بخارا و قلاع و بلاد قهستان
هجوم آورده بالکلیه در اراضی شان و قوت و شوکت اسماعیلیان به رونق گردید و از آنجا
بطرف بغداد عزیمت کرد چنانکه تفصیلش در احوال خلیفه عباسی بیان میشود اما
اسپانیا و ممالک پورتکیز در جهت شمالیه قطعه آفریقا یعنی اراضی معروفه به بربرستان
از سال ۹۱ هجری تا بطرف بتصرف سلاطین اسلام رسید بالاخره امویه و عباسیه و فاطمیه
و صنهاجه در عهد حکومتشان بنی حفص و بنی مرین و موحدون حکومت به قسم منقسم
گردید و هر یک باطراف اهالی اجنبیه خودشان هم است بول و پورتکیزی و عدم اتفاق ایشان
بنفاق حرکت میکردند و در خلال این احوال اهالی اسپانیا از یک طرف قوت و قدرت
آورده بممالک قریبه خود متصرف شدند ملکی نامی که از ملوک موحدون بود در سال
۶۰۹ و حاکم فاس که در این ایام حکومت آنجا در دست او بود میز اند که در سمت
شمال غربی واقع و شستن برار ... و وسعت ممالک ملک نامی استقلال حکومتش را بشایع
و امرا فهمانیده و دعوی این داشت که اندلس و اسپانیا را هم در زیر حکومت خود در آورد
بطایف مجید در فکر استعداد افتاد بنا علی هذا در سال ۶۰۹ هجری ملت عیسویه ممالک
اوروپا که معتقد و متعلق بتصرف روحانیه پاپا بودند متحد یک شده بسیار باتیوسان ...

چهارصد هزار کس از سواره و پیاده در اغوز دین جمع آوری نموده اقدام بجنگ کردند
و چون منظور اصلی ایشان اخراج اهل اسلام از قطعهٔ اسپانیا بود ملک ناصر هم
اهل اسلام را بمجاهده و محاربه تشویق نموده صد و پنجاه هزار سواره و صد هزار پیاده
مستعد جنگ ساخت و لشکر را از اسکلهٔ طنجه واقعه در ساحل بحر زقاق ارکاب
عنان کرده و تا مدت دو ماه تمام در حمل و نقل ایشان اهتمام نموده ب[illegible]
رسانید و در آخر صحرای سویل قرارگاه ساخت مقارن این مقدمات اهل
فرانسه و ایتالیا و الامانیه بقصد تسخیر ارض فلسطین و گرفتن از دست مسلمین
دفعه بدفعه هجوم می‌آوردند و علاوه برین که مسیحیان در راه دین و ملت خودشان
کشش و کوشش میکردند قریب شصت هزار لشکر بعزم امداد ایشان کوههای
فاصل فرانسه را و اسپانیا را گذشته راهی بودند پس ملک ناصر در یکدست
کلام مجید و دست دیگرش شمشیر برهنه طوایف عساکر را بمجاهده در راه دین و دولت
ترغیب و تشویق می‌کرد و طرف مقابل پاپاسان و رهابین که باتفاق عساکر مسیحیان
آمده بودند در یکدست انجیل و دست دیگر صلیب را گرفته بموعظه و نصیحت طوایف عساکر را
بجنگ تحریص و تحریک میکردند خلاصه عساکر طرفین و جنود فریقین باینگونه
تشویق و ترغیب در کارزار جنگ نوعی جانفشانی نمودند که در آن روز معرکه
قریب شصت هزار نفر از طرفین جام اجل نوشیدند و علاوه براینکه درین
واقعه تلفات عظیمه و خسارت کلیه بملت اسلام رسید ملک ناصر بطرف آفریقا
گذشته بسمت ماروق عزیمت نمود و از غایت حجابی که داشت از خلق مستتر
و اعتزال ورزیده در سال ۶۱۰ هجری شربت ممات چشید و قطعات بسیار از
ممالک اسپانیا را کفار متصرف شدند و ارباب سیر و تواریخ این واقعه را واقعه
عقاب اسم گذاشته‌اند و در اثنای همان وقعه‌ها ملک کامل از سلاطین ایوبیه

که در

که در مصر بود بعد از دفع کردن هجوم و ازدحام پنجم اهل صلیب از خوف ارکان دولت
خود با فردریک دوم پادشاه که امپراطور الامانیه باشد با حفظ هندستان کو و لیکن
پس از چندی باغوای غره غوار تهیم که پاپاس روما بود فردریک مارز
البنیا از اتفاق ملک کامل نکول ورزیده اتحاد را بغاد مبادله نمود
امپراطور ممالک شرقیه که از ملت فرانسه بود در سال ۶۲۵ هجری بحکومت استانبول
مستقل و صاحب اقتدار کل گشت و در اواخر اینکه ملل مسیحیه بطرف اهل
اسلام هجوم آور بودند چنگیز خان با هفتصد هزار لشکر مغول و تاتار باستدعای
خلیفه بغداد ناصر الدین بقصد قلع و قمع خوارزمیان در سال ۶۱۵ هجری از
تاتارستان کبیر واقعه در ممالک مغول خروج کرده نهر آمویه را عبور نموده آل
اولاد سلاطین خوارزمیه را از مقام خودشان مخذول و منکوب و ازعاج کرده حکومت
آن حدود را به پسر خود جغتای خان محول نمود و هرچند اکثر مورخین در کتب
تواریخ بمقام مبالغه آمده اقتدار و قوت را بطرف غالب افزودن را
عادت معهود کرده‌اند و از آنجمله لشکر چنگیز خان را نوشته‌اند که با هفتصد هزار
لشکر از مغولستان خروج نمود علاوه براینکه هفتصد هزار نفوس را از یک
اقلیم باقلیم دیگر سوق نمودن ممکن نیست زاد و ذخیرهٔ این همه جمعیت را رسانیدن
هم بعید می‌نماید و خصوصاً در بیابان ریگستان حرکت دادن جنود و نقل عدت
از احتمال عقل دور است ولیکن استیلا یافتن او بر کل قطعهٔ آسیا موقوف
بقوت عظیمه و همت جمیه چنانکه اقتدار حربیه خود را در میان شهزادگان تقسیم
کرده و تعاون و تعاضد همدیگر کار از پیش بردند و یا اینکه عموم تاتار متفق
الکلمه شده هجوم آوردند محصل پسر کوچک چنگیز خان اوکتا قاآن که باتفاق
امیر جرماغون با لشکر بطرف ایران هجوم آور شدند و ممالکی که در تحت

خلفاء عباسیه بود متصرف گشته ظلم و تعدی را به نهایت رسانیدند و ناصرالدین خلیفه
عباسی هم بجهة رفع تعدی سپاه مغول با صد و بیست و پنج هزار لشکر بمقابله رفته
دو دفعه فیما بین محاربه واقع شد مع ذلک که لشکر تاتار زیاده بود امیر جرماغون
مغلوب شده بالاخره با خلیفه ناصرالدین مصالحه نمود قرار برین دادند که امیر
جرماغون بممالک متعلقه بخلیفه متعرض نشود و بنا بقرار معهود امیر جرماغون
از آن حوالی بیرون رفته ببلاد سایره یورت و نهب و غارت مشغول شد
و واقعه مزبوره در سال ۶۳۰ هجری بود و بعد از آنکه اوکتای قاآن در تاریخ
۶۳۹ هجری عمرش بانقضا رسید و در جای او پسر بزرگش شرامون (?) نام ولیعهد
شد و باندک فاصله آنهم مدت حیاتش منقضی شده سریر حکومت به پسرش
کوجوخان انتقال یافت و بواسطه اینکه کوجوخان طفل پنج ساله بود
باتفاق امرا و اعیان حکومت موروثی را از دست او گرفته به پسر دیگرش
اوکتای قاآن کیوک خان دادند و کیوک خان هم پس از آنکه بر سریر
حکومت چنگیزیه جلوس نمود در سال ۶۴۴ هجری از طرف پاپ رهابین و بطریقان
که بجهة دعوت بمذهب مسیحیه پیش کیوک خان رفته بودند کیوک خان در صدد
نصرت و امداد ایشان بر آمده هر چه از مسلمین در داخل ممالک متعلقه خود داشت
حکم بقطع آلت تناسل ایشان کرده بجز از مرتد (?) مسلمین متعرض باشند و چون منظور
اصلیش ازین حکم که کرده بود بعینه نیامد غیرت تخریب بلاد اسلام کرد و در آخر
خودش در سمرقند فوت شد و منکو قاآن بن تولی خان بجای او نشست
برادرش جوجی خان را با پانصد هزار لشکر بجانب ممالک شمال فرستاد و برادر
دیگرش هلاکوخان را هم در سال ۶۵۱ هجری با صد و پنجاه هزار جنگ آزمایان
کمک بطرف ایران مامور نمود و مقارن این احوال خلیفه عباسی لشکری مامور کرده بود

از ممالک

از ممالک متعلقه تابعین مذهب اسمعیلیه را متصرف شوند قاضی شمس الدین احمد الکاشی القزوینی
این حرکت خلیفه را بلشکر قاآن اعلام و انها نمود و مقصودش این بود که اضلال (?) اقبال
خلیفه برساند وزیر معتصم خلیفه چون در مذهب اسمعیلیه بود باتفاق خواجه نصیرالدین
طوسی مصائبی بر سر خلیفه آوردند و ماوقعش تصور نمود و در ... هجری بغداد
ملک استقلال داشت بانقراض و زوال رسانیدند و از شهزادگان
قبلا قاآن خان اسیر (?) با ... هزار مردان کارآزموده کارزار در بعضی ممالک چین شدند
و از تقریر معلوم میشود که اردوهای مأموره به طرف عالم در عهد سلطنت منکو قاآن
قریب یک ملیون نفر چنانکه از حد بحر خزر تا پکین شهر واقعه در وسط مملکت
چین تحت حکومت خوانین چنگیزیه آمد و علاوه برآنکه آن ممالک مسکونه دارا
نفوس کثیره ... تاراج و تدارک سفر ایشان منجر بیک ... و نیزه ... عجایبات
ولایات روسیه و مملکت مجار و جرمن (?) و دالماچیا را به تزلزل انداخته
و از یک سمت هم بلاد عجم و کردستان و ارمنستان کبری و عراق عرب تا بغداد
فتح کردند و هکذا در اقلیم مصر ملوک اتراک را باطاعت آوردند البته یک
ملیون لشکر را لازم داشته است و همچنانکه مسطور گشته علوفه و وظایف مقرره عساکر
مأموره بطرف سمرقند حواله بوجه محصولات نهر ... در زیر حکومت طبقه چنگیزیان
و از بلاد وسیعه و ذخیره خیز محسوب شده بود در بیان شرح احوال هلاکوخان
چون در ... مأموریت با ایران ... اولا بسمت سمرقند و خراسان ... محمد ... و وزرا
عهد کلمات آن حدود بود با مراد ... از هلاکوخان طالب امان
شده و قرار داد که سلطنت او موروثی باشد بعد در سنه ۶۵۳ هجری با عساکری که همراه
داشت از رود جیحون عبور نموده بجد و شبرغان رسید و از آنجا بعد از قطع
مراحل بصحرای شهر زاده نام رسید و برای اطاعت آوردن اهالی کوهستان

آدم مامور نموده خود متوجه شهر طوس شد چون حاکم کوهستان از اولاد محمد بن مذهب
جدید باطنیه بود باین مناسبت قدری تحف و هدایا مهیا نموده و خواجه نصیر الدین طوسی را
شفیع خود آورده در طوس برکاب هلاکو خان پیوست و قبول اطاعت کرد در
خلال این احوال باستصواب وزیر علقمی با آنچه زد عساکر خلیفه رسیده نایره قتال
درگرفت چون خواجه نصیر الدین طوسی هرچند از طبقه علما محبوب بود با والی
قهستان ناصر الدین محتشم هم مذهب شمرده میشد لهذا در تحریک و ترغیب هلاکو
خان بجانب بغداد زیاده مجد و ساعی گشت و از جهت دیگر شهزاده ابوبکر پسر
خلیفه چون با سادات بنی هاشم بی نهایت بدرفتاری میکرد و وزیر علقمی هم که در مذهب
شیعه بود از حرکات ناهنجار ابوبکر زیاده کینه داشت بقصد اخذ انتقام
محرک خلیفه شد که بطرف قهستان سوق عساکر نماید و در جزو هلاکو خان را نیز بر
عداوت خلیفه برانگیخته بودند و از جهت دیگر اسم شمس الدین کاشی را بمنکو خان داده
قرار داده اند که بعد از استیذان و رخصت بزیارت بغداد مقیم شوند چون منکو قاآن
و هلاکو خان هر دو وسیله جوی قتل عباد و تخریب بلاد بودند و چنین وقایع
از خدا میخواستند پس توسن فتنه را زین کرده در سال ۶۵۵ هجری بسمت بغداد
یورش آوردند و با تفصیلی که در تاریخ مشروح است در سال ۶۵۶ روز جمعه نوزدهم
شهر صفر المظفر از سلاله عباسیه مستعصم بالله و ابوبکر و عبد الرحمن پسر شهزاده بودند
از ملک هستی بصحرای نیستی فرستادند و بغداد را قتل عام کردند بحدیکه پانصد هزار
جمعیت که در شهر موجود بود به نصف رسید و هر چه از کتب یافتند بدجله ریختند
و در تاریخ خلفا مسطور شده که سطح دجله را کسی مشخص نمیکرد و آب بنظر نمی آمد از بسکه
اوراق کتب مملو نموده بود و تا دو روز آب دجله مرکب سیاه بود تا بدریای بصره جاری گشت
و در سال ۶۵۵ هجری بطرف ناصر الدین داود بن ملک معظم و عمر بن عادل ایلچیان

ادم

روانه نموده باطاعت خود خواند ایشان از اطاعت اعراض کردند و در حینیکه
از طرف حلب شام متوجه بود بدر الدین لؤلؤ هم از نسل عماد الدین زنگی و پیر کهن
سال تجربت دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بود خدمت و انقیاد هلاکو خان را
قبول نموده پسر خود ملک صالح را ملتزم رکاب هلاکو خان کرد بدین واسطه موصل
و توابع و هرچه در دایره حکومت خود بود از صدمات لشکر مغول محفوظ داشت ولیکن
حلب و شام را لگد کوب غارت و یغما نمودند و پس از آنکه خبر وفات منکو قاآن در
آنجا به هلاکو خان رسید از حوالی حلب منصرف شده بسمت آذربایجان عودت نمود
و خواجه علاء الدین عطا ملک را که از سرکردگان خود بود بحکومت بغداد منصوب ساخت

در بیان تقسیم کردن هلاکو خان ولایات را

پس از آنکه هلاکو خان خبر وفات برادرش منکو قاآن را شنید و دست عساکرش را از کار باز
داشت تقسیم که معدودی را برای کتبقا نمود بایالت شام و حلب منصوب ساخت
و قسمتی را ایالت بغداد خواجه علاء الدین عطا ملک سپرد و جمعی سپاه را به یشموت خان شهزاده
که مامور بتخریب موصل و حلب و بلاد واقعه در اطراف نهر فرات بود واگذار کرد
و از سلاطین سلجوقیه عز الدین و رکن الدین را رخصت عودت بمستقر شان داده
خود بدار الملک آذربایجان که تبریز است عزیمت نمود مقارن آن احوال شهزاده یشموت
برای تسخیر قلعه ماردین شده ملک کامل را که والی آن حوالی بود باطاعت
خود دعوت نمود ملک کامل در جواب پیغام داد که چگونه بعهد و میثاق شما اعتماد
کنم و حال آنکه از ملک داران چند نفر خصوصا مستعصم خلیفه از در استیمان در آمده
معهذا ایشان را بقتل رسانیدید پس با اینهمه علامات نکوهیده که دارید
بچه اطمینان تسلیم شوم و قلعه را بشما بسپارم یکپارچه سنگ قلعه را بشما نخواهم داد
من هم مثل مستعصم خلیفه بخیل و خسیس الطبع نیستم هرچه دارم تعلق بسپاه و رعیت دارد

شهزاده تیمور بعد از تمرد ملک کامل ساز حرب دیده بمحاربه پرداخت و تا مدت دو سال
ایام محاصره امتداد یافت بالاخره ملک کامل تاب مقاومت نیاورده گردن تسلیم
بطوق اطاعت شهزاده تیمور میرزا آورد ولیکن بتعهد دغا کرده ریزه ریزه اش
کردند امّا والی موصل بدرالدین لؤلؤ که بسن نود و شش رسیده بود بقول امام یافعی
در سال ۶۵۵ و بقول صاحب روضة الصفا در ششصد و پنجاه و نه فوت شده هلاکو خان
ملک صالح خلف بدرالدین متوفی را که در رکابش بود در جای پدر والی موصل نمود و بعد از
چند ماه ملک صالح مزبور را سلطان مصر بند قرار تطمیع کرده بطرف خود جاذب گردید
ملک صالح هم چون از تکالیف متعاقبه دشت و تیمور میرزا بستوه آمده بود باعانت
وامداد معاونین سلطان مصر که قریب بهزار نفر بودند فریفته شده شهزاده تیمور میرزا
اظهار تمرد و سرکشی نمود شهزاده هم ملک صالح را بمضیق محاصره انداخت و از جانب
مصریان هم کاری نساخت ملک صالح ناچار از در استیمان آمده بشهزاده ملتجی شد شهزاده
تیمور میرزا کیفیت واقعه را به پدرش هلاکو خان معروض داشته بعد از استیذان بحکم
هلاکو خان ملک صالح کشته گشت و چون هلاکو خان فرمان صحیح از طرف
ایمان منکوقاآن نداشت و بدون اذن و رخصت او مانند بغداد شهر معظم بلاد را
بوسیله حیله و خدعه بعض وکلای دولت مفتوح شده بحرکات ناهنجار بسیار مرتکب شده
و بدین واسطه مورد اعتراضات حلاوه برکه خان پادشاه دشت قبچاق شده بالاخره
فیمابین هلاکو خان و برکه خان کار بمحاربه انجامید و در حدود شاخی تلاق فریقین اتفاق
افتاده هلاکو خان مغلوب گشته فرارًا بطرف مراغه رفت و بلاد و توابع که در تحت
حکومتش بود من جمله عراق عجم و مازندران و خراسان و سمرقند و مضافاتش به پسر خود
اباقاخان تفویض نمود ایروان و آذربایجان و تبریز و وان و کردستان به
پسرش تیمور میرزا واگذار کرد و دیاربکر و موصل را به توران نام بهادر و ممالک

روم را بمعین الدین پروانه سپرد و خود هم چون مفتون و مجنون حسن یک زن
ارمنی شده بود بجهت دلجوئی او مساجد و جوامع شریفه را خراب کرده کلیسا بنا نمود
و پس از آنکه در سال ۶۶۳ خود نیز وفات کرده پسرش اباقاآن بر سریر
سلطنت جلوس کرده محمد جوینی را وزیر خود نمود و برادر محمد جوینی عطاملک را
بحکومت بغداد فرستاد و پسر او را که بهاءالدین نام داشت حاکم دارالسلطنه
اصفهان نمود **در بیان یورش چنگیزیان از دشت قبچاق** از اولاد چنگیز خان جوجی خان
و تولی خان که در دشت قبچاق فرمانفرما بودند بعد ورود عساکر مغول و تاتار
و سایر جوانان چنگیزیه از طرف دشت قبچاق به بلاد و ممالک مسیحیان دهشت
و اضطراب افکنده بودند و بدین واسطه ملک صالح ایوبی مکرراً بیت المقدس را از تصرف مسیحیان
استخلاص کرد و مقارن آن مقدمات صلاح الدین یوسف که سابقا از طرف
شام بمصر مأمور شده تایید و توفیق اسباب غیبیه در بارهٔ او بظهور رسید ازینکه عاضد محمد
بن فایز که از شعبه اسماعیلیه و طبقه سلاطین فاطمیه بود در مصر و ممالک غربیه دعوی
خلافت داشت در آن اوان فوت شد چون بلاخلف بود دولت فاطمیه بالکلیه
منقرض گشت مصر و توابع را صلاح الدین یوسف مالک و متصرف شده سلطنت باستقلال
مصر گردید که اولین سلاطین ایوبیه است و در عهد سلطنت او اهل صلیب بالاتفاق
باراضی مقدسه هجوم آورده بمصر استیلا یافتند صلاح الدین بعزم مدافعه با عساکر
کثیره حرکت کرده بیت المقدس و صیدا و عکه و بریة الشام که مدت نود سال در
تحت حکومت اهل صلیب بود استخلاص کرد و لوزنیان نامی که در قدس شریف
پادشاه نصب شده بود دستگیر نمود بعد از آنکه اسم پادشاهی از خود برداشت مرخص شد
و این محاربه در سال ۵۹۵ واقع شده در خلال این احوال فرنگیان که در قوه بحریه استعداد
کلی داشتند بعزم مقابله ایشان از ملوک بن برین که در فن دریا مهارت کامله

دارابوده درصدد امداد آمدند لیکن در آغاز از اعانت اعراض نمودند پس صلاح الدین
کلیه قوت لشکر را به بریة الشام کشیده و پای جلادت فشرد تا فرنگیان را از آن حدود اخراج
کرد عاقبت حکمرانان فرنگیان خودشان را به آطه قبرس رسانیده حکومت ایشان در
آن جزیره مدتی استقلال داشت چنانکه مفصلش بعد از این مذکور خواهد شد و بعد از آنکه صلاح الدین
یوسف عمرش منقضی شد پسرش در جایش نشست وقایعی که لایق و قابل تحریر باشد در آن
عهد نبود بجز اینکه سیف الدین الملک العادل مالک شام و قدس و بریة الشام و آنکه از طبقه
فاطمیه غاصبا متصرف شده بود به پسر خود ملک معظم عیسی تفویض کرد و دیار بکر و جزیره را
به پسر دیگرش ملک کامل سپرد و خودش در اوایل سال ۶۲۲ هجری فوت شد در
خلال این احوال هر یک از برادران به داعیه استقلال افتادند تا رفته رفته قوت هر
صنف رو بزوال (?) رفته فرنگیان مذهب قتولیک دوباره در صدد تسخیر اراضی مقدسه برآمده
ابتدا به جزیره قبرس و عکه و صور و صیدا استیلا یافتند ملک کامل بالضروره
قریب بیست هزار لشکر جمع آوری نموده از مصر حرکت کرد که قدس شریف را از تعرض ایشان
محافظت کند از اینکه میان دو برادر رشته مادهٔ نفاق و شقاق روز بروز غلیظ گشت
از برادرش متوهم شده باز بمصر معاودت کرد و مقارن این کیفیات فرقه (?) قتولیک
سبت الله (?) کر بطرف ارض فلسطین هجوم آورده قدس شریف و بعض شهرهای دیگر را
متصرف شدند ولیکن در سال [illegible] باز با مصالحه گذاشتند و ارطغرل غازی نیز
در همین تاریخ بمملکت روم داخل شد و در سال ۶۳۰ (?) ملک کامل ایوبی وفات
کرده صالح نجم الدین به تخت مصر و شام جلوس نمود و تمامی اهل صلیب را از اراضی مقدسه
بیرون کرد و بعضی از طوایف فرنگ که اطراف بحیرهٔ مصر را مالک شده بودند جنگ کرده
جمع کثیری از ایشان را طعمهٔ شمشیر بیدریغ نمود و در این دفعه که دفعهٔ ششم هجوم اهل صلیب
بر اراضی مقدسه بود پاپا موسوم به اینوسان رابع و لوئی نام قرال فرانسه و امپراطور

ایشان

پادشاه آسیا بود فرستاده پیغام داد که من بعزم تسخیر ممالک روم آمدم و بواسطه
اینکه علامتی از من در ممالک روم بوده باشد یکعدد خاتم مجوهر در دکان فلان آهنگر
گذاشته‌ام توقع چنان است که گماشتگان حضرت خاتم معلوم را از آنجا گرفته
بانیابت ارسال دارند و المحصل ایلچی صاحب حکم بحضور اباقاخان رسیده کیفیت را
معروض داشت ایلخان اعظم از این جسارت و جرات ملک ظاهر نهایت متعجب شده
خاتم را از دکان معهود گرفته فرستادند و چون ملک ظاهر اینگونه غفلت را
از رومیان بعینه مشاهده نموده بود از نتیجه نجات و غیرت او در نظرش چند
افزوده شده بعزم تسخیر ممالک روم سوق کتایب نمود و بقول خواندمیر نام
مورخ گویا ملک ظاهر در جزو با معین الدین وزیر اباقاخان در خصوص تسخیر
ممالک روم متحد الرأی بوده است و بسبب همین سوء ظن اباقاخان از معین الدین
منحرف شده او را با پنج هزار کس از اهل اسلام بقتل رسانیدند و بعد از آن
خود اباقاخان از دار الملک تبریز عزیمت کرده بیره جک نام شهری را که در کنار
نهر فرات واقعست بمحاصره انداخت چون شهر مزبور در تحت حکومت مصر بوده
میشد قلعه گیان کیفیت محاصره را باطلاع طیران کبوتر بمصریان معلوم کردند از مصریان
چنین جواب رسید که هرگاه مدت یک هفته امداد ما بشما نرسد قلعه را بلشکر مغول
تسلیم کنید قلعه گیان بحسب وعدهٔ مصریان تا مدت معهود در محافظت قلعه
کوشیده در جنگ کردن فرو گذاری نمیکردند تا بعد از انقضای مدت معهوده روزی علی الصباح
رایات عساکر مصریه را در کوههای قریبه بشهر مزبور نمایان دیدند و در اندرون قلعه
طبل شادیانه زدند لشکر مغول چون این معنی را دریافتند علی الفور از میدان معرکه
روی برتافتند پس ملک مزبور داخل شهر شده بعد از انجام دادن استحکامات
که بقلعه لازم افتاده بود در صدد تأکید مبانی مصافات با فرمانفرمای ارمنستان کوچک

کلیون نام داشت برآمد و در سال ۶۷۶ هجری در شهر دمشق فوت شد و در جای
او پسرش سعید نام قدار بتخت مصر جلوس نمود و بعلت کم کردن وظایف و مواجب
امرا در سال ۶۷۸ حکومتش خلع شد و برادرش سلامش که هفت ساله بود
بصوابدید امرا او را بسریر حکومت نشاندند و ملقب بلقب ملک العادل
کردند و از امرا ملک صالح سیف الدین نامی را برای تکفل امور حکومت مستشار
و مؤتمن قرار دادند و سلطان مجدد و خود هم بعد از سه ماه از حکومت و سلطنت خلع
شده در جای او سیف الدین ملک منصور قلاون جلوس نمود در خطهٔ مصر حکمران شد
خلاصه ملک منصور سیف الدین قلاون بعد از آنکه در سال ۶۷۸ جلوس کرد اولاً بجانب
طوایف مغول که بشام و حمص استیلا یافته بودند اقدام نموده غالب آمد و در اثنای
معرکه غنایم و اموال فراوان فایز گردید و پس از آن با اهل صلیب که در حدود فلسطین
تمکن داشتند آغاز جنگ کرده طرابلس و عکه را متصرف شد و بالاخره او نیز
در سال ۶۸۹ وفات کرد ملک اشرف در مسند حکومتش نشست و او هم در
برتیهٔ اتمام با فرنگیان بنای محاربه گذاشته در میدان معرکه بتاریخ ۶۹۳ مقتول شد
که بقیهٔ احوالاتش در جلد ثانی مسطور خواهد شد و من نوادر الوقایع در اوقاتیکه
هلاکو خان بغداد خراب نموده بطرف تبریز رفت و در سال ۶۶۳ فوت شده
از اولاد او اباقا خان در جایش نشسته و از قراریکه مذکور شده اباقا خان بهیچ
مذهبی از مذاهب معتقد نبود حتی اینکه وزیر کبیر خواجه شمس الدین جوینی را
که مدت مدید بشیوهٔ صداقت و حسن خدمت رفتار میکرد بتحریک و بدخواهی
مستوفی الممالک مجد الملک یزدی بحضورش طلبیده و این بهانه را پیش کشید
که در ایام سلطنت پدرم تو وزیر بودی و امسال هم که مجد الملک مستوفی معلوم نمود
در جمع آوری وجوهات دیوان قصور ورزیده و مال را متصرف ساخته شمس الدین

این

و امپراطور خرستیان شرق که با جمعیت کثیره از اهل صلیب که متفقاً هجوم آور شدند
ملک صالح از سلاطین ایوبیه بعقد موافقه ایشان با بعضی از شجاعان امرا هم که
و اتفاق عمویش ملک اشرف موسی که در عهد پدرش حاکم دیار بکر و کردستان بود عساکر کثیره
باعانت ملک صالح حرکت کردند و پس از محاربات عظیمه از سرکردگان معروف
اهل صلیب در اثنای گیرودار بقتل رسیدند بالاخره ارض فلسطین بالکلیه بتصرف ملک
صالح آمد پس در سال ششصد و چهل و شش هجری ملک صالح فوت شده توران شاه در
جایش نشست و آن هم با اهل صلیب که بمصر هجوم آورده بودند در محاربات کثیره
غالب آمد و در دمیاط نام محلی که پدرش تعمیر کرده بود ساکن و متوطن گشت و بعد از آن
قطع توجه و التفات از بندگان و خدمتگذاران قدیم نموده بصدد تربیت اراذل ناکس برآمد
و چون ارباب حقوق خدمت را رعایت ننمود عاقبت در دست مخالفین امرا آنجا
مقتول گردید و از اینکه توران شاه اولادی نداشت والده اش شجرة الدر بتخت
مصر جلوس کرد و از امرای اتراک معز الدین الایبک را ناظر الحکومه و اتابک نصب نمود
معز الدین بعد از آنکه پیش شجرة الدر درجهٔ تقرب ترقی کرد مشار الیها را بعقد خود
آورد و در سال ۶۴۸ دولت شعبهٔ ایوبیه منقرض گشته عنان حکومت مصریه بدست طبقه
اتراک رسید و پس از هفت ماه که دولت منقرضه را طرفداری رسید معز الدین نیز
مقتول شده پسرش ملک منصور بسریر امارت نشست و مدت چهار سال جلوس کرد و در
ایام حکومت او هلاکو خان بغداد را غارت نموده مستعصم خلیفهٔ عباسی را با اولادش قتل و قمع کرد

در بیان خلع شدن ملک منصور از سلطنت و نصب کردن سیف الدین

توضیح این اجمال آنکه در سال ۶۵۷ هجری روز سه شنبه ماه ذیقعدة الحرام ملک منصور از سلطنت
خلع شد از اینکه مدت پانصد سال خلفای بنی عباس ممالک غربیه و شرقیه را حکمران بالاستقلال
بودند تا در ایام ازدحام عساکر هلاکو خان اوضاع سلسله عباسیه پاشیده شده همه ممالک را پایتخت

رادیافت پس اقتضای وقت داعی برین شد که پادشاه مقتدری صاحب عزم عالی همت و دولت
بوده باشد لهذا از امرای مصر سیف الدین مظفر نامی را در سال ۶۵۸ هجری روز هفدهم
شهر ذی الحجه الحرام تخت مصر اجلاس دادند و تتمه عساکر هلاکو خان که بشام مستولی
بودند رکن الدین بیبرس را با عده کثیری از عساکر بمدافعه و اخراج ایشان مامور کردند
رکن الدین بموجب فرمان سیف الدین حرکت کرده در محل موسوم به عین جالوت با عساکر
کتبقا خان که از جانب هلاکو خان سرکرده لشکر تاتار بود تلاقی واقع شده پس از جنگ شدید و حرب
مدید عساکر تاتاریه منهزماً برگشتند و کتبقا خان خودش هم مقتول شد و ملت اسلامیه
ازین فتح نمایان کمال خوشوقتی و انبساط حاصل نمود و بالجمله بعد از چندی که از سیف الدین
فتوحات عدیده شاهانه وقوع یافته روز بروز در شان و اعتبار زیاده شد بالاخره اتفاق
نموده علی الغفله بر سرش هجوم آورده در سال ۶۵۸ بقتل رسانیدند و پس از آن ملک
ظاهر بیبرس در جای او جلوس کرد و آن هم با عساکر تاتار محاربه شدیده کرده غالب شد
و المستنصر بالله که بقیة السیف واقعه بغداد و از سلاله عباسیه بود بدار الملک مصر آمده در حضور
علما در سال ۶۵۹ هجری اثبات نسب کرده خلافتش را تصدیق نمودند و ملک ظاهر بیبرس
که معروف به بندقدار بود در آن اوان بمدینه منوره رفته بتعمیر بعضی مواضع محترقه مشغول
بود و بعد از آنکه خلیفه عباسی که اثبات خلافت خود کرده در صدد اخذ ثار از طایفه تاتار
آمده در میدان محاربه مقتول شد و در جای او الحاکم بامر الله بانتخاب و رای علمای مصر خلیفه اسلام گردید
ملک ظاهر بیبرس چون در سال ۶۶۵ هجری قلعه عکه را مسخر کرده نیت فتح ممالک روم
در نظر داشت تصدی اعمال حکومت مصر را بیکی از ارکان دولتش تفویض نموده
خود در کسوت تبدیل سیاحان بعزم سیر و تماشای بلاد روم وارد دار الملک قونیه شد و
بامعان نظر و کمال دقت کیفیت اوضاع و اطوار سلاطین سلجوقیه را ملاحظه کرده معاودت
نمود و پس از مراجعت بوطن خود ایلچی از جانب خود پیش اباقا خان چنگیزی که در آن اوان

بان

حرین عمل قبیحه را پی برده مجموع املاک و نقود و اشیاء هر چه داشت بخزینه ایلخان ضبط
نمود و دوباره منصب وزارت بعهده او محول گردید و مع ذلک مجد الملک
باز از افساد ساکت نشده برادر جوینی عطا ملک را که والی بغداد بود باغضاب
ایلخان متهم و مغلول بهمدان آورد و در اوقاتیکه اباقا خان بطرف همدان
عزیمت مینمود روز ششم ذیحجة الحرام ۶۸۰ فوت شده در جای او برادرش
نکودار خان جلوس نمود و چون بشرف اسلام مشرف گردید بسلطان احمد معروف شد
و در زمان سلطنت او خواجه علاء الدین عطا ملک والی بغداد سال ۶۸۱
وفات کرد و بایدو خان نام تاتار بوالیگری بغداد منصوب شد و نکودار خان بعد از
قبول کردن اسلام اطوار چنگیزیه را بالکلیه از میانه برداشت و از آن مغول هم
بر سر ارغون خان پسر اباقا خان جمع گشته بیعت کردند و بر سر سلطان احمد هجوم
آورده بقتل رسانیدند اما وزیر سابق الذکر خواجه جهان شمس الدین جوینی
باصفهان رفته از آنجا بجانب هرمز رفت لیکن بالاخره بمکر و حیله وزیر لاحق
در بیان شمهٔ از احوال ایربوقا کشته گشت سلاطین ممالک هندوستان
چون منظور بیان احوالاتیست که قریب بظهور دولت علیه عثمانیه است لهذا
بتفصیل قرن اول و ثانی و ثالث هندوستان نپرداخته اکتفا بتفصیل قسم
قرن ثالث که مقارن ظهور دولت علیه عثمانیه بود نمود و بالجمله از مدت ۶۰۲
هجری الی مدت ۷۰۶ سال جانب غرب و جنوب هندوستان و بعضی از سواحل
نهر کبیر غانج در تصرف اسلامیان بود و بقیه ممالک در زیر حکومت برهمان
و مجوسیان میشمردند و در آن حدود دولت ایلتمش ظهور کرد و تفصیل
آنست که شخصی شمس الدین نام معروف بلقب ایلتمش بکثرت و عدت
اعوان مستظهر شده دولتش را بایلتمش منسوب نمود و از سال ۶۲۶

تا ۶۰۳ امتداد یافت و در ایام حکومتش لاهور و دهلی نام شهر را محل اقامت کرده بود
و بعد از آنکه خودش فوت شد پسرش فیروز شاه در جایش نشست و بسکه بکثرت
لهو و لعب اشتغال ورزید ارکان و امرا اتفاق نموده از حکومت خلع کردند
و همشیره اش رضیه سلطان را بر سریر حکومت نشاندند رضیه سلطان
بر سریر حکومت بلباس مردانه نشسته متکفل مهام انام گردید و از بعض اطوار ناهنجار
او نیز مردم بستوه آمده از حکومت خلع نمودند و برادر دیگرش بهرام شاه را
دعوت کرده اختلاف و اغتشاش در میانه واقع شد آنهم از میان در رفت بالاخره
پسر فیروز پادشاه که مسعود شاه باشد جلوس کرد و پس از چهار سال او نیز خلع شده
از اولاد شمس الدین محمد ناصر الدین محمد را انتخاب کردند که بمحاسن اخلاق موصوف
و بعقل و کمال معروف بود و کتاب طبقات ناصری باسم او تالیف شده و مدت
سلطنتش بیست سال کشید و پس از انقضای مدت حیات او دولت اولوغ خانیه که از
فروع و متعلقین او بود ظاهر شد و اصل وجه تسمیه آن بود که اسم اولوغ خان در
اول غیاث الدین است و از آنجائیکه از امرا و ارکان محبوب بود ناصر الدین
او را بدامادی قبول کرد و از آن جهة باولوغ خان معروف شده و بحکومت لاهور
منصوب گردید و چون ناصر الدین مذکور اولاد ذکور نداشت بنا بحق
دامادی وارث سریر سلطنت گشته و باولوغ خان اشتهار یافت و محمد
قاآن را که پسر بزرگش بود بتسخیر ولایت ملتان مأمور نمود و پسر دیگرش
ناصر الدین بغراخان را والی لکهنوتی کرد و معز الدین کیقباد را پیش
خود نگاه داشت تا اینکه بعد از پدرش مالک سریر سلطنت شده بشرب خمر
مشهور گشت و از جهة بدحالی که داشت مردم را خوش نیامده بر سرش شوریده خلع کردند
و پسرش شمس الدین را در جای او نصب نمودند خلاصه سه سال بیشتر و دو ماه

شمس

شمس الدین حکمرانی کردند و آخر الامر بحکم جلال الدین فیروز خلج هر دو را در یکی کشتند
و دولت الغ خانیه منقرض شده دولت خلجیه ظاهر گردید و چون وقایع این
سلسله قریب بتاریخ ۶۸۹ هجری بود تفصیلش در جلد ثانی این تاریخ شرح میشود

در بیان اسامی معارف مشایخ و علما و عرفا معاصرین آنعهد

چون این مجلد اول که مشتمل است بر وقایع ششصد سال لازم شد که شمه از علمای آن عهد را
درین مجلد درج نماید من جمله اشهر و اعرف علما و مشایخ شیخ نجم الدین کبری
بوده که در حین هجوم عساکر چنگیزیه بحدود خوارزم کشته شد ولکن شیخ سعد الدین
حموی از آن ورطه خلاص گردید و من جمله مرجع الحکما خواجه نصیر الدین طوسی بود
که در آخر متصدی اوقات ممالک هلاکو خان شد خواجه صفی الدین که در فن موسیقی
بر اکفا و اقران خود فایق بود و آنهم در خدمت هلاکو خان بسر میبرد و در اواخر
شرف الدین بن شمس الدین جوینی بتعلم علم موسیقی طالب شد پیش صفی الدین درس
میخواند شرفیه نام کتابی باسم او تالیف کرد صدر الدین ساوجی که در علم عروض
کمال مهارت داشت نجم الدین قزوینی و محیی الدین اخلاطی که ساحر بغه و در علم هیات
معروف و مشهور شدند جلال الدین رومی که در زمان اباقا خان فوت شد
و شرح احوال او در کتاب نفحات چنان است که مولانا جلال الدین محمد البلخی
الرومی پدرش بهاء الدین محمد بن حسین بن الخطیب البکری که والده اش
نیز والده بهاء الدین محمد دختر پادشاه خوارزم بود و پسرش جلال الدین
محمد در سال ۶۰۴ تولد شده و در اوقاتیکه پدرش بزیارت بیت الله رفت و در
مراجعت ببلاد روم عزیمت نمود از قضایای اتفاقیه همان سال که قدم بمسند
ارشاد گذاشت در سال ۶۲۳ از جلال الدین سلطان ولد تولد یافت
بهاء الدین بطرف شهر قونیه هجرت نمود و در آنجا فوت شد و در همان اوان

برهان الدین ترمذی و شمس الدین بشهر قونیه آمده بودند و صدرالدین قونوی هم
از فضلای معروف آن عهد بود زیرا که صدرالدین ولد معنوی محیی الدین
اعرابی و تربیت یافته او بوده شیخ محیی الدین عربی که از اشهر عرفا و صاحب
کرامات آن عصر شمرده میشد شیخ اوحد الدین که فتوحات مکیه نام کتاب
مشتمل بر حکایات لطیفه تألیف کرده بود ابو سعید ناصر الدین عبد الله البیضاوی است
که در مذهب شافعی بوده و کتب شرح مصابیح و غایة القصوی و منهاج و طوالع
و مطالع و مرصاد و نظام التواریخ و تفسیر انوار التنزیل هم از مؤلفات اوست
شهاب الدین الجوینی که مشهور در علم حدیث است جمال الدین محمد بن سلیمان بن نقیب
که صد جلد تفسیر کبیر نوشته صدر الدین احمد الزنجانی که از عقلای دهر و اکابر زادگان
ولایت زنجان است که در سلطنت سالکام هم مسند وزارت نشست و از طبقه مشایخ
آن عهد یکی شیخ عراقی است که در ایام سیاحتش بممالک روم آمده کتاب فصوص
را نزد صدرالدین قونوی خوانده رساله لمعات نامی تألیف کرد و باعث اشتهارش
شد ابن النفیس العلامة علاء الدین علی بن الحزم که در محروسه مصر بحذاقت طبابت معروف
و مشهور گشت و کتاب موجز در علم طب از تألیفات اوست و یکی هم ابن
البخاری که با آثار نافعه مشهور شده و از طبقه حکام کلیات یکی تولی خان
بن چنگیز خان بود که در حین ازدحام و قتل عام هرات یک ملیون و ششصد هزار کس را
بقتل رسانید مگر شانزده نفر که از آن ورطه خلاص شدند و از جمله آن شانزده نفر شرف
الدین خطیب بود که بعد از قتل و تخریب هرات را تعمیر نمود که عقلا حیران ماند

در بیان مقتدرین سلاطین اسلام وغیره

خلافت عباسیه در دست حاکم بامرالله از سلاله عباسیه بود و از یکی در مصر بود
سلاطین مصر بر سایر ملوک تفوق داشتند که در عهد قرال نهم فرانسه لشکر را رانش

قرال

قرال سیجلیا شارل انجو بوده و پاپ چهارم قلمان نام و امپراطور پالیولوگ یکی
متفق الکلمه شده باین صدد آمدند که بلاد اسلامیه را بحیطه ضبط و تصرف آورند
سلطان محمد بن زکریا پادشاه تونس با پنجاه هزار لشکر بمدافعه ایشان
پرداخته بعد از محاربه ایام طلب و فرنگیان مغلوب شدند و شوق قصد اروپا
ایشان سودمند نشده قضیه برعکس نتیجه بخشید طرابلس شام و قلعه عکه
هم از تصرف آنها در رفته بدست مسلمین مفتوح گشت و مورخین اوروپا
وقوع این واقعه را تصدیق کرده اند در بیان احوال اهل صلیب در سال هزار و نود و پنج
بوده و اصل باعث این شده که خرستیانان در اوقات زیارت کردن بعضی
از اراضی مقدسه متعلقه بخودشان طالب آزادی بودند ولیکن مأمول ایشان بحصول نرسید
و علاوه برین چون بحکم سلاطین طبقه فاطمیه قمامه واقعه در قدس شریف و سایر
اماکن قدسیه معموره را تخریب نموده بودند اهل اطراف باستبشار داعی بر نقار و کدورت
مسیحیان با اسلامیان شد و بالذات اتفاق عداوت و کینه تا بحدی منجر گشت
که ملل عیسویه اراضی مقدسه را از دست تصرف اسلامیان استخلاص کرده خدمت بزرگ
بملل خرستیان نمایند پس از ملل عیسویه کسانی که عصبیت دین و دولت خودشان
داشتند باهم متفق الکلمه شده جمعیتی فراهم آوردند و هر یک از این جمعیت متحده را
بجهه تشخیص و تمیز نشان شکل صلیب داده بودند خلاصه ملل عیسویه متفقه در سال ۱۰۹۶
هجری بسمت اراضی مقدسه هجوم آورده اند چنانکه در عرض مدت پنجاه و هشت سال
ملل عیسویه هشت مرتبه بازدحام عام باراضی مقدسه یورش آوردند و در انتهای
مدت مزبوره سیزده نفر بعنوان قرالیت و پادشاهی قدس شریف اقامه بودند
که قرال آخرین این سیزده نفر بالاخره بدست صلاح الدین ایوبی گرفتار شد
و بشرط و تعهد صرف نظر کردن از پادشاهی و قرالیت قدس شریف مرخص شده بقرالیت

قبرِ عیسی فقط کشف نمود امتحان نظر بظاهر چنان مظنون میشود که علت هجوم آوردن
ملت عیسویه باراضی مقدسه همین استخلاص از تصرف مسلمین بوده است ولیکن بعضی گویند
که چون رهابین کلیسیای شرق نقض در حقوق ملکیه موروثه خودشان ملاحظه نمودند
باعث انبعاث عساکر ایشان شدند زیرا که در اثنای هجوم و استیلای اهل صلیب
باراضی مقدسه خرستیان شرق مراقبةً اعانت میکردند و بدین واسطه فیمابین
اهالی کلیسیاهای شرق و غرب منافرت و مغایرت عظیمه بهم رسیده بود و در عهدیکه
اراضی مقدسه در تصرف اسلامیان بود مراعات حقوق موروثی در کلیسای شرق
بموجب عهدنامه که بصوفرونیوس بطریق داده شده معمول و معتبر میشمردند و در دفعه
چهارم که ملت قتولک از زمرهٔ عیسویه باراضی مقدسه هجوم آوردند و بیحصول مرام
برگشتند و در حین مراجعت و هجوم اسلامبول بنای بداعتدالی گذاشته اسلامبول را
که مقر حکومت روم جدید و بطریق اول بود و در محل موسوم به آت میدان که
مخصوص سلاطین شمرده میشد تاخت و تاراج کردند حتی بمواضع سایره نیز هجوم آورده
تزیینات داخله ایاصوفیه و آثار عتیقه و نوادر قدیمه را یغما نموده اکثرش را شهر
وندیک نقل کردند خلاصه با اهل شهر ملت قتولک تا که بعد بنای محاربه گذاشته
بالآخره شهر را متصرف شدند و امپراطور روم که او را مرتزفلو نام داشت
بسمت اناطول فرار نمود و در سال ۶۰۱ هجری از خاندان امپراطوری بهانه
اجلاس الکسیس نام پرنس ملت لاتین و قتولک امپراطوری شرق را ممهد
کردند و تا مدت ۶۶۵ هجری یعنی پنجاه و اند سال ممتد گردید و در حین
ورود و قصد توطن کردن ارطغرل غازی ببلاد روم فرنگیان در اسلامبول حکومت
میکردند و اولین سلاطین فرانسه در آنجا فلاندره نام معروف به بودوان اول
بوده و از سال ۱۲۰۴ تا ۱۲۰۵ میلادی حکومت کرد و بودوان مزبور بعد از

اُمتی

گرفتن اسلامبول از دست رومیان باعث عساکر بطرف روم ایلی عزیمت کرده
بمحاصره ادرنه پرداختند و در ایام امتداد محاصره قرال بلغار با عساکر کثیره بمقابله آمده
فیمابین جنگ درگرفت و بودوان در عین گیرودار گرفتار گردید و در تواریخ
موثقه منقولست که چون بودوان گرفتار پنجه استیلای قرال بلغار شد دست و پایش
بریده در گودالی انداختند و تا سه روز جسدش غذای وحوش و طیور شد عاقبت
پیرزنی ترحماً استخوانهایش را جمع نموده در جایی دفن کرد و کان ذلک فی سنه
۱۲۰۶ میلادی پس در جای او برادرش هانری بوکالت نشست و در محاربات بلغار
امپراطوری اسلامبول را باسم خود اعلان نامه کرد و در سال ۱۲۱۶ میلادی مسموماً فوت شد
و در جای او پیر دو قورتنای نامی باسم امپراطوری معروف گردید و در محاصره شهر دراج
که در سمت روم ایلی واقعست با عدم ثبات دوستی اهالی وندیک دستگیر تئودور
لاسقاریس گشته مدت دو سال محبوس گشته و در سال ۱۲۱۹ میلادی وفات کرد که مطابق
۶۲۶ هجری بوده است و بر سریر امپراطوری پسرش روبرت نام صعود نمود و در
محاربه ازنیق که فیمابین او و دوانی دوقاس که داعیه امپراطوری روم داشت واقع شد
و بعد از تضییع و تلف شدن جیز الان بحالت طالب آمد و در سال ۱۲۲۸
فوت شد و بودوان قورتنای ثانی در جای او امپراطور گردید و بودوان مزبور
تا مدت ۱۲۶۱ میلادی بر سریر حکمرانی مستقل بود و او آخر سنه مزبوره در
ازنیق از اولاد میخال که داعیه امپراطوری روم داشت و موسوم باسم پالئولوغ
سلانیک و ماکدونیا و قرال بلغار بود حقوق ملکیه اجداد خود را اعاده نمود که تفصیلش
بر وجهی که مسطور میشود بیان خواهد شد تفصیل آن احوال آنکه چون امپراطوری روم مدت
تسلط و اقتدار تئودور لاسقاریس نام شخصی رسیده بعضی از ولایات روم ایلی و
اناطول حکمران شده گاه در ازنیق و گاه در مغنیسا نشسته اجرای احکام میکرد

و همین لاسقاریس و رموآین آژیتی در قرون وسطی اسم خاندان مشهور و معتبر
بوده که فامیلیای لاسقاریس طاطاری شمرده میشود و بعد از استیلاء فرنگیان
متفرایالات متعلقه باطراف آناطول که موسوم به بیتینی و لیدیا و فریکیا و متیا
که حالا از مضافات ممالک محروسهٔ عثمانیه محسوب شده و هریک را باسم مخصوصی
میخوانند **اول** خداوندکار **دوم** آیدین **سیم** کوتاهیه **چهارم** ازنیق لیسکن ازنیق را
ایالت اسم برده کرسی مملکت اسم گذاشته‌اند و باپدر زن او الکسیس امپراطور
اسلامبول در زدت فرنگیان ضایع کرده محاربات اتفاق افتاده بود
و در محاصره و محاربه کوتاهیه و قره‌جه‌حصار که در تصرف ارطغرل غازی و سلطان
علاءالدین مغلوب گردید و مقارن این مقدمات هم با پترو قورتنای فرمانروای
اسلامبول که از ملت فرانسه بود عقد مصالحه و معاهده بسته در سال ۱۲۲۲ عیسویه
وفات کرد و در تخت حکومت او ژان دوقاس که او را یان دوقاس نیز میگویند
یعنی شهر ازنیق با امپراطوری نشست و حدود مملکت خود را توسعه داد و با ارطغرل غازی
که هم حدود و همجوار بودند مراسم تعظیم و توقیر را لازم داشته در محافظت و رعایت
حدود و ثغور کمال عزم و سعی بسزا داشت و تا مدت سی سال در حکومتش مستقل شد و در
ایام حکومتش با قرال بلغار اتفاق ورزیده در محاربات ملت غالب آمد و در اواخر سال
۱۲۵۴ عیسویه که در فکر تسخیر اسلامبول بود وفات کرد که مطابق ۶۵۲ هجریه بوده باشد و بعد از فوت
او در جایش تودور لاسقاریس دویمین در شهر ازنیق بمسند امپراطوری متمکن شد
و پس از انقضاء مدت چهار سال بعلت صرع هلاک گشته لیکن پیش از وفاتش مسند
سلطنت را بفرزند شش ساله خود ژان یعنی یان لاسقاریس سپرده کمی بعد پاپاس را
با چند نفر از امراء آدمی قرارداد و باندک مدتی تحریک میخال پالئولوغ یان لاسقاریس
ازاله شده در سال ۱۲۶۰ عیسویه مطابق سال ۶۵۹ هجریه در شهر ازنیق متواقع

اناطول

اناطول میخال پالئولوغ بامپراطوری مستقل شد چون میخال پالئولوغ یان لاسقاریس را
از راه عداوت چشمش کنده کور کرده بواسطه استقلال در حکمرانی خود اهالی ماکدونیا و قرال
بلغار را تحریک شده که فرانسیزان و لاتینیان را از اسلامبول اخراج نمایند و خود در جزو
ایشان متفق شده بذل جهد نمود تا بالاخره تمنای خود نائل و فائز گشت
و چون در آن ایام طایفه روم سنوات عدیده بعلت توارد صدمات و مهلکات
مختل الاوضاع و پریشان احوال شده بودند و کلیه قوه ایشان در آناطول مبدل
بضعف گشته حضور و آسایش نداشتند و باعث اختلال چند ماده بود یکی اختلاف
کلیساهای شرق و غرب دیگری تسخیر کردن روما جدید اسلامبول را دیگری اسم نهب و غارت
قونلک اما صوفیه را بشارت در خصوص متحد شدن کلیسای غرب و شرق و یکی شدن
ملت روم و آمدن بتحت حکومت روحانیهٔ پاپ مکاتیب متعدده به عزه خواز ام
پاپ نوشته که اصل صورت این مکاتیب در کتابخانه قرال لوندره ضبط شده
محصل تنزل اتحاد رومیان در تحت حکومت روحانیه رهابین و بطریقان تنفر را
زیاده مؤثر گشته فیما بین پاپاسان و میخال پالئولوغ عداوت دینیه بهم رسید [illegible]

در بیان احوال مملکت بلغار و ابتدای قرالیت و مدت او

ولایت بلغار که در میانهٔ رودخانه طونا و کوههای بالقان و سربستان و بحر اسود
واقع است و مشتمل بر نباتات و مزارع و اراضی محفوظه حاصلخیز در سال
۶۸۹ عیسویه باسم دایره حکومت بلغار کوچک تشکل قبول نمود ولهذا
ودین نام شهر را کرسی حکومت قرار دادند و تا مدت دویست سال حکومت
ایشان امتداد یافت و در عرض مدت مذکوره پنج نفر حکمران در آن ممالک
متعاقباً حکومت بالاستقلال داشتند که اولین ایشان کیبد قالوتیر و نام
در سال ۸۸۸ عیسویه وفات کرد و در جای او ازان اولین بقرالیت نشسته

مدت ۸ سال سلطنت کرد پس در سال ۱۱۹۶ عیسویه او نیز فوت شده پوانس نامی
قرال مملکت طرابلس گردید قرال مزبور با قرال سلانیک همداستان گشته کمر عداوت بر اهالی
اسلامیه که از طرف لاتین و مسیحی بر بوده این بود بر میان بستند و بعد از وقوع
محاربات چند در سال ۱۱۲۲ مطابق ۵۰۶ هجری مجروحاً کشته شد و پس از فوت او
پسرش ژان بن ازان ثانی در روی این جلوس کرده تا سال ۱۱۴۴ میلادی سلطنت نمود
و پس از فوت او در جایش سیزمایه نام کسی قرال شد و با عاقبة در دست یلدرم بایزید خان
کشته گشت و قرالیت و سلطنت بالکلیه مرفوع شده ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید که تفصیل
احوالات او در جزوی که مشتمل است بر شرح وقایعات مذکور خواهد شد

در بیان بعضی احوالات سلاطین قطعه اوروپا و ملل عیسویه و پاپا از مذهب قتولک

در عصر مذکور فرمان فرمایان قطعه اوروپا مجموعاً در زیر اطاعت حکم روحانیه پاپ مذهب قتولک
بودند از اینکه در آن عهد پاپ رئیس نافذ الحکم روحانیه تابعین مذهب قتولیک بود
و علاوه بر این اهالی مملکت الامانیا نیز چون پاپ مزبور را واجب الاطاعه میدانستند
هر که بسلطنت مینشست اجرای احکام استیذان از حضرت پاپ میکرد و کلیه احکام روحانیه
و عرفیه بالذات تعلق بپاپ داشت و از تاریخ ششصد الی تاریخ ششصد [illegible] سیزده
قادر [illegible] در سنه پاپ نشست که تفصیلش در جدول مخصوص مسطور خواهد شد و چند نفر
از ایشان که در صدد تبعید و اخراج اهل اسلام آمده بارض مقدسه هجوم آوردند اینوسان ثالث
قلمان رابع [illegible] عاشر [illegible] و [illegible] کنی دول اوروپا را که تابع مذهب قتولیک بودند بر آن
وا داشتند که اراضی مقدسه را از دست مسلمانان استخلاص نمایند و به [illegible]
باعث اتلاف نفوس و احراق دیار گردیدند و اهالی ممالک را بالذات [illegible] مشغول
نموده حکم خودشان را بر ملوک و سلاطین عیسویه مجری و ممضی مینمودند و در همان عصر مزبور
پرگوی [illegible] دیم که باسم [illegible] اشتهار داشت در سال [illegible] بعد از

ازش

فوت پدرش در مملکت فرانسه قرال مقتدر شده و در ایام حکمرانیش با اهل انگلتره محاربه
کرده غالب و مظفر گردید تا مدت چهل و پنج سال سلطنت کرد و بعد از سیصد هزار
مرد جنگی از اهل صلیب جمع آوری کرده بطرف ارض فلسطین رفت و قلعهٔ
عکه را متصرف شد و پس از فوت او لوئی هشتم که در شجاعت و دلیری اشتهار
داشت و بلقب شیردل معروف بود در سال ۱۲۲۳ قرال فرانسه شد که پدرش
در حال حیات بود و یکدفعه بسمت انگلتره عزیمت کرده مظفر شد و پس از آن
شهر موسوم بآویغون را بمحاصره انداخته از دست پاپ استخلاص نمود و با عارضهٔ
مرض مهلکی فوت شد در سال ۱۲۲۶ هجری لوئی نهم در جای او نشست و قرال
فرانسه شد پس با اهل انگلتره جنگ کرده غالب آمد و بعد از آن بسمت ارض
فلسطین هجوم آورده بمحاربه اهل اسلام طاقت نیاورد و در سال ۱۲۴۴ بفرانسه
عودت نمود و در عرض مدت چهار سال در شهر اگوس مورتوس واقعه در ساحل بحر
فرانسه خود و سه برادرش و عیال و سواران فرانسه سوار سفاین شده به
لیمان دمیاط رسیدند و در سال آینده اش ۱۲۴۹ عیسویه بود بشهر مزبور استیلا
یافته از آنجا بجانب مصر عزیمت نمودند و چون این خبر در شهر مصر منتشر شد
صالح نجم الدین ملک مصر با سی و پنج هزار لشکر با استعداد و تدارک بشهر منصوره
نام واقعه در طرف بحریه حرکت کرد و در صحرای شهر مزبور تلاقی فریقین
واقع شد و از مؤیدات غیبیه در اثنای گیرودار ناخوشی هم در لشکر فرانسه افتاد
قرال مزبور با اکثر اکابر و متعلقان در سال ۱۲۵۰ اسیر و گرفتار شدند پس
ناچار قلعهٔ دمیاط و سایر شهرهای سواحل را که متصرف شده بودند به نجم الدین
صالح رد نموده متعهد متارکه ده ساله شدند و قرار دادند که بعد از تسلیم کردن
دویست هزار تومان سندات و عهدنامهٔ متارکه را مبادله نمایند و پس از آنکه

کاغذ شروط مصالحه فیمابین او و ملک صالح بانجام رسید زیاده در تربیت اتباع
و سواحلش توقف جایز نداشته بدیار فرانسه مراجعت نماید و چون بفرانسه
مراجعت نمود بجهة استحکام اساس مذهب قتولیک قانون مجددی احداث نمود
کلیساهای عالیه و بیمارخانهها و مناسترها و ابنیه محکمه تازه بنا کرد و از بسکه خسارتی
و مشقتی در محاربه و سفرهای اسلامیه بدو رسیده بود دلش از کینه ممتلی بود و دو دفعه
در فکر تدارک سفاین جنگی افتاده در عهد محمد بن زکریا ملک تونس که از ملوک
بنی حفص بود مطابق سال ششصد و هشتاد هجری بقصد تسخیر تونس و بربرستان باتفاق
ولیعهد خود فلیپ سیم عزیمت نمود بروایت بعضی در اثنای محاربه و بقول بعضی بعلت طاعون
که باردویش افتاده بود مجروحا یا مطعونا فوت شد پسرش فلیپ سیم بعد از فوت پدرش
با سلطان سابق الذکر تا مدت ده سال مصالحه کرده بفرانسه معاودت نمود از اتفاقات
در اثنای مراجعت سپاه خود را لبت ملکی قستیل بمعافات اسپانیا کشیده با قرال
آنجا که [illegible] باشد محاربه کرده غالب آمد و در سال ۱۲۸۵ مطابق ششصد و نود
هجری فوت شده پسرش فلیپ لبل نام که بسن هفده سالگی بود در عوض پدر قرال
قرال فرانسه شد ابواب محاربات آراغون که پدرش فاتح گشته پسرش بمحاربه
تا انقراض با کمال رساند و سمت شمالیه ناوار که ایالت منفرده و قرال اسپانیا
تابع بود ضمیمه ممالک خود ساخت و در عهد سلطنت جدش لوی نهم که قرال انکلتره
ادوارد بفرانسه هجوم کرده غلبه و استیلا یافته بمحاربه و فتوحات عدیده تدارک
که کرده افتخار نمود و در سال ۱۳۱۴ عیسویه مطابق سال ۷۱۴ هجری که پانزده سال بعد از
فوت پدرش ژان پسر ترک بسن نه ساله در انکلتره بقرالیت منصوب کرده
چون نظر بطفولیت در حل و عقد امور قاصر و غیر قادر بود فوت پدر بروق
نام شخص متکفل وکالت قرالیت شده درین بین وکلای دولت انکلتره که در

خصوص قرالیت انزجار داشتند بلکه راضی نبودند که قرال مزبور انجمنی را دریافته
بجهة استقلال قرالیت از لوی هشتم را که قرال فرانسه باشد بحمایت اعزاز دعوت
نمود پس بارونان و اعیان ملک انکلتره از حرکات ناهنجار و کلیت تجدید گشته
کمر عداوت قرال مزبور را بر میان بستند و پس از وقوع محاربات عظیمه در محل
موسوم به لویس بحمایت و اعانت سیمون دومونتفورد نام در سال ۶۶۲ هجری مقهور
و مغلوب شدند مجددا بموافقت و تصدیق تجار و اهل سند استقرار سلطنت قرال مزبور
باستقرار رسید و بر منوال مدت پنجاه و شش سال بر مسند قرالیت نشست چون در سال
هزار و دویست و هفتاد و دو عیسویه فوت شد در جایش ادوارد اولین بقرالیت
انکلتره منصوب گردید و این ادوارد نه آن ادوارد است که در قبل تاریخ
عیسویه مندرج شده که از نسل صاقسونیان است بلکه این ادوارد از طبقه نورمانیان
بود که در انکلتره قرال اولین موسوم به ادوارد شده و همین قرال در حین وفات
پدرش که بسن سی و دو رسیده بود وارث تاج و تخت قرالیت انکلتره شد و در اتفاق
و اجماع دفعه هشتمین اهل صلیب او نیز داخل بود و بعد بقوانین و نظامات محکمه و
مجدده در خصوص امور مالیه و دیوانخانهها پرداخته استحکام داد و همچنین باختراع
مجلس پارلمنتو معاملات رعیت را بتحت حریت محدوده در آورده حکومت
و سلطنت را بدایره استقلال استقرار داخل کرد و موجد اولین مجلس وکلای رعیت قرال
مزبور بود و در اواخر که علی الغفله بملک غال استیلا یافت کسانی را که محرک و مشوق
شجاعت و تهور و دعوی آزادی رعیت بودند گرفتار کرده بقتل رسانید و در خلال این احوال
پادشاه اسقوچیه که الکسندر سیم بود فوت شده در خصوص انتخاب کردن کسی که
سزاوار قرالیت باشد اهالی اسقوچیا در انتخاب قرال مزبور را وکیل و متعهد قرار دادند
او نیز باول نام شخص را بقرالیت انتخاب نموده بسریر حکومت مملکت اسقوچیا نشاند

و در سال ۱۲۷۰ عیسویه از دار الملک حیات بیرون شد و در جای او استفان رابع
بسنه قرالیت مجار قرار گرفت و با او توقتار قرال بوهمیا محاربه نموده مظفر شد
و بعد از دو سال سلطنت اجلش دریافت پس در سال ۱۳۰۲ عیسویه مطابق ۷۰۰ هجریه
ولادسلاس چارمین در شهر وارادین نام حکمران با استقلال مجار گشت

در بیان احوالات لهستان

ممالک لهستان که بتاریخ ۱۲۴۰ عیسویه مطابق ۶۳۸ هجریه گرفتار پنجه قهر و غلبه
لشکر مغول و تاتار شده اهالی بلاد در تحت ظلم و تعدی خوانین چنگیزیه مخذول و
منکوب بودند باقتضای شجاعت و جلادت ذاتیه که مایه افتخارشان از قدیم
بآن بود علی التدریج خودشان را از پنجه استیلای تاتار تخلیص کردند و روز بروز
استعداد بهم رسانیده یکسمت مملکت مجار و یکطرف قطعه پودسیا را متصرف
و از حد بحر بالطیق الی بحر اسود تحت حکومت خودشان آوردند

در بیان بعض کیفیات ممالک جمهوریه

ممالک متعلقه بدولت جمهوریه که بعلت بعض اغفالات و افلاتات مختل الاوضاع شد
احد کیفیتش گویا این طور بود که مدت پنجاه و هشت سال در اسلامبول از ملت لاتین
هم هم مذهب اهالی وندیک هستند و باسم امپراطوری شرق سلطنت میکردند در سنه
۱۲۸۰ عیسویه امپراطوران روم که فراری شده در شهر ازنیق من توابع آناطولی سکنی نموده
از قضایای اتفاقیه امپراطوران مذکوره دوباره اسباب مهیا گشته اسلامبول را از قبضه
استیلای امپراطور لاتین تخلیص نمودند بدین واسطه فیمابین فرنگیان قید وقت
بطول انجامید و علاوه برین چون در حین انتقال امپراطوری شرق
بملت لاتین اکثر جزایر بحر سفید را باسم حق السکوت باهالی وندیک تفویض کرده بودند
و بعد از آنکه دوباره امپراطوری شرق برومیان منتقل گردید اینمعنی خلاف

قرار

توقعات اهالی وندیک شده در میان کمر عداوت بستند اعیان و اکابر جمهوریه مزبوره اتفاق
نموده قره دونیق نام شخصی را در سال هزار و دویست و هشتاد و نه میلاد دوقه وندیک
انتخاب نمودند تا بتدابیر و افکار عالیه او اختلافات داخلیه برطرف شد

مجمل احوال قرال ناپولی و سیجلیه و بعض وقایع

قرال ناپولی و سیجلیه شارل انجو نام که برادر لوئی نهم فرانسه و پدر لوئی ششم باشد
بعد از برادرش در سال ۶۴۶ هجریه بمصر رفته با توران شاه که از سلاطین اتراک
ایوبیه بود بنای جنگ گذاشته مغلوب شد و مکرراً در حین ازدحام و هجوم
هشتمین اهل صلیب باراضی مقدسه باتفاق پاپ غره غوار نام بارض فلسطین آمد
و بالآخره مأیوس برگشتند و بعد از آنکه از قرالیت قدس شریف منع شده
فقط بقرالیت قبرس اکتفا نموده مصالحه کردند چنانکه تفصیلش در ذیل مسطور خواهد شد

در بیان بعض وقایع سلاطین ملل مسیحیه

چون اهم منظور اهل صلیب و ملل مسیحیه در اهتمام تسخیر بریة الشام و اراضی مقدسه
تعیین قرال در قدس شریف بوده و پس از آنکه مدعای ایشان بحصول نرسید
و مأیوس شدند قرال انکلتره که مسمی به ریشار و ملقب بشیردل بود
حکومت جزیره قبرس را باسم قرالیت بقرال آخرین قدس شریف که لوزینیان
نام داشت محول نمود که موی الیه اولین پادشاهان جزیره قبرس بوده
و در سال هزار و صد و نود و دو لوزینیان مزبور دختر آخرین قرال قدس
شریف را بعقد نکاح آورد بعده بطبریه هجوم آورده با صلاح الدین یوسف
جنگ کرده مغلوب و گرفتار گردید حضرته بشرط صرف نظر کردن از قرالیت
قدس شریف و دادن صد و پنجاه لکان و سپردن اسرای اهل اسلام بدست صلاح الدین
یوسف خود را از قید اسارت استخلاص نمود و جزیره قبرس قبل از عهد مذکور یعنی

نیز در سال ۵۸۰ قرال انکلتره که ریشار باشد فتح کرده بود و پس از آنکه اهل صلیب در واقعهٔ
طرابلس مغلوب شدند و بشروط مقرره لوزینیان از قید گرفتاری خلاص شد ریشار
سالف الذکر حکومت جزیرهٔ قبرس را بعنوان قرالیت به لوزینیان واگذار کرد
و تاریخ این واقعه اهل صلیب و مغلوبیت ایشان در اثنای پانصد و هشتاد و هشتم
هجریه اتفاق افتاده و بنابرین پس پادشاهان که در جزیرهٔ قبرس بر سریر حکمرانی نشسته‌اند
از نسل قرال مزبور بوده‌اند تفصیل سلاطین مرتبه در سال پانصد و نود آموری و در پانصد و نود و
دو اوکوت اول و در ۶۱۵ هانری اول و در ۶۵۱ اوکوت دوم و در ۶۶۵
اوکوت سیم و در ۶۸۳ ژان اول و در ۶۸۴ هانری دوم قرال قبرس شدند
فی الحقیقه بایستی که احوالات تفصیل دادن مانند نوشتن تاریخ قبرس مشکلات و از حد
موضوع و مطلب منظور دور و طولان را لازم داشته است فلهذا تفصیل احوالات ایشان را
در جلد دوازدهم بمناسبت مفتوح شدن قبرس در عهد سلطان سلیم ثانی به بیان آورد

در بیان بعض احوالات جزایر بحر سفید

آطه کرید تا سال ۳۵۰ در دست اعراب اسلام یعنی اهالی بربرستان بود بعده
در اوقات استیلای نیقفوس فوقاس باسیلیوس جوق از ملت مزبوره جزیرهٔ کریدرا
از دست اهل اسلام گرفتند که ایشان را در تواریخ ماجوج نوشته اند
اما کیفیت جزیرهٔ مالطه چنان است که در ایام حکمرانان طبقهٔ فاطمیه در قاهرهٔ مصر جزیرهٔ
مزبوره در تحت حکومت ایشان بوده و بعد از آنکه حادثهٔ عیسویه اتفاق کرده بانجا یورش
آورده از دست اعراب گرفتند و به تحت حکومت فرقهٔ از متعصبین اهل صلیب درآمد
اما محصل دول که هم حدود ممالک اسلامیه شمرده میشدند مانند اسپانیا و فرانسه
و ناپولی و وندیک و آسیای کوچک مشهور به آناطول که اهالیش رومی بودند با اقوام
و قبایل ساکنه در روم ایلی منظور اصلی مجموع ایشان این بود که علاوه ممالک متعلقه

خودشان را

خودشان را از استیلای حکمرانان اسلامیه و همچنین از شر دول و خوانین چنگیزیه
محافظت نمایند از آنکه جوجی خان در آن ایام از طرف قریم گذشته بتوجه
ممالک اوروپا بود و بدین سبب خوف و هراس به دول مزبوره مستولی شد
و بالاخره روسیه و لهه و مجار و حرب بلغار الی بوسنه را عساکر مغول و تاتار
استیلا یافته پایمال و یغما کردند و ازین واقعه تمامی ممالک اوروپا بوحشت در
افتادند و در عصر مذکور روسیه ساکنه در بلاد شمالیه هر چند تمدن و تربیه تا آن وقت
معتاد نبودند لیکن باعتماد و اعتقاد بحر بالطیق با اوروپاییان الهیه محاربه داشتند
و در آن تاریخ دیمتری یوس نام یک نفر پرنس در مملکت روسیه حکمرانی میکرد
و هنوز در میان اهالی اوروپا بنفاذ حکم اشتهار نداشت و از همینکه حکومت اوروپا
در مملکت روسیه از قبیل ترجیح بلا مرجح میشمردند یک زادگان متحد الحد نکرده شده
و بهمین واسطه فرقت و اختلال در امورات بهم رسیده بود و مقارن انقضای در سال
۱۲۲۴ میلادیه عیسویه مطابق ۶۰۱ هجریه از هجوم عساکر جوجی خان چنگیزیه ممالک روسیه
لگدکوب نهب و غارت شده طوایف روسیه گرفتار قید رقیت مغول و تاتار گشتند
و ذلت و مغلوبیت روسیه تا اوان ظهور تیمور امتداد یافت چنانکه تفصیلش در کتاب
خامس در وقایع واقعهٔ یلدیرم بایزید خان فصل متعلق بیان در اثنای وقایع مخصوصهٔ تیمور مسطور مفصل
تنبیه در سال ۱۲۰۴ یعنی در اثنای ششصد هجری که فرانسیزان باسلامبول استیلا
یافتند و امپراطوران روم بسمت آناطول فراری شدند از خاندان امپراطوری
الکسیس قومنن نام امپراطورزاده از طرف سینوب گذشته به طربزون آمد و در
آنجا باسم (امپیر طربزون) حکومت جدیده احداث کرد و در عرض مدت
شصت سال اول الکسیس بعده ژان بعده مانویل بعده اندریا بعده جورجی بعده ژان
دوم هفت نفر امپراطور آمده بود که ایضاح و تفصیلش در جلد دوم در بیان احوالات

در بیان آمدن ارطغرل غازی معاصرین سلطان عثمان غازی مسطور خواهد شد بممالک روم و ترک وطن کردن ایشان
چنانکه سابقا نگارش پذیرفت در عهد مذکور قطع نظر از اینکه اوضاع عالم منقلب و
پریشان بود هر ملت و دولت نیز بجهة قوام و استقلال حکومتشان با همدیگر جنگ
و جدال میکردند و علی الخصوص شر چنگیز فتنه انگیز بسکه باطراف عالم منتشر گشت از
شرق تا غرب و از شمال تا جنوب فوج فوج رگفت و نهضت عشایر و قبایل از بلاد
بلاد و نواحی بعیده شیوع یافت و همچنین باعث نهضت و حرکت اجداد آل عثمان از
خوارزم بحوالی ارزنة الروم و تبدیل کردن ایشان باز خروج چنگیز خان و نهب
و قتل او در بلخ و نجف را و خوارزم و مضافات و توابع او بوده است
و سبب تبدیل وطن کردن ایشان این شد که سلطان محمد قطب الدین خوارزمشاه در
عصر مذکور با ناصر دین الله بنای مخالفت گذاشته بسید علاء الملک ترمذی که از
اجله سادات علویه بود بیعت کرد و بعزم محاربه خلیفه با سیصد هزار سوار از ره
گذار متوجه دار السلام بغداد گردید خلیفه بغداد بعد از تهیه و تدارک مقابله و محاربه از
جانب خود در خفیه پیش چنگیز خان فرستاده بحمایت خود دعوت نمود چنگیز خان
بعد از وقوف بر کیفیت قضیه دعوای ملک التجاره چند نفر رعیت خود را پیش انداخته
مانند سیل جانب مملکت آسیا داخل شده عساکر تاتار چون جراد منتشر باطراف محیط
گشتند و ابتدای ظهورش که در تاریخ ششصد و چهارده و پانزده بود بسهولت ممالک معموره را
خراب و ویران نمود و بعد از آن بجانب جهانگیری افتاده عساکر مغول را مأمور به نهب و
غارت ساخته و تا مدتی خیمه نشینی اختیار کرد و از محل مرسوم به قره قوریم کوچ نموده نهر
آموییه را که عبارت از جیحون باشد گذشته بنواحی خوارزم و حوزه تاختند سلیمان
شاه بعد از مشاهده این قضیه با منسوبان و متعلقان و پنجاه هزار از عساکر قاید و
عشایر برداشته در سال ۶۱۷ هجریه از خوارزم حرکت کرده بطرف ایران آمد و از حدود

ایران

ایران نظر بکثرت دواب و خیول هجوم کرده تاتار ضیق تعیش را مشاهده رحلت را
بر اقامت ترجیح نهاده در سواحل دریاچه وان بفضای اخلاط که در جنوب بحیره برزوه
واقع است توقف ورزید و تا مدت هفت سال در آنجا گذرانید و شهر مزبور
در قرب تفلیس از شهرهای قدیمه واقع شده و شهر تفلیس نیز که در قرب بحیره برزوه
واقعست در عهد قدیم پایتخت پادشاهان ارمنستان بود و از بناهای پادشاه
ماکدونیا اسکندر بن فیلقوس است هر دو در حین غزوات محاربه دارا ابن کهه و پس
از آنکه اسکندر در شهر بابل فوت شد ممالک مفتوحه و متعلقه باسکندر در میان
امرا منقسم گشت و وان و نخجوان تحت حکومت ارمن درآمد و بعده از بزرگان
اکراد متصرف شدند که تفصیل این وقایع در تواریخ قرون اولی و قرون وسطی
مبسوطا مسطور است خلاصه چون بتلیس در آن ایام در تحت حکومت ارمن بود
اختلاط و آمیزش در اخلاط با ارامنه و اکراد بطبع سلیمان شاه شاق می آمد
و قوه مراجعت بوطن اصلی را هم از جهة ظلم تاتار نداشت لهذا انتقال و حرکت
بصحاری عرب را مناسب اقتضای وقت دانسته کوچ کرد و در حین وصول بشهر
موسوم بصفه فوریوم واقعه در ساحل نهر فرات که از بناهای اسکندر است سلیمان
شاه اراده عبور از معبر جعبر که از مضافات شهر رقه بود کرد اسبش طاقت مقاومت
آب فرات را چون نداشت غرق شدند پس از آن نعشش را بیرون آورده
در کنار فرات دفن کردند که الیوم مشهور بمزار ترک است و پس از وفات
سلیمان شاه منسوبان و متعلقان و اولادش پریشان اوضاع و متفرق گشتند
و دو نفر از اولادش از سمت راه بغداد بطرف لورستان و اصفهان گذشته بعزیمت
وطن مالوف راه حدود ماوراء النهر را پیش گرفتند و پس از آن کسی از ایشان
نامی و نشانی نداد و اما برادرش دوندار و ارطغرل غازی متوجه وطن نشده

بقدر چهارصد از خوبان ومتعلقان برداشته راه اورفه را پیش گرفته قره جه داغ را
گذشتند واز سمت دیاربکر نهر فرات را دوباره عبور نموده در محل موسوم بسرنه لو
نزول وتوطن اختیار کردند ودر عرض این احوال لشکر تاتار روان وموش وآن
حدود را غارت ویغما نمودند ارطغرل غازی وبرادرش بعد از استماع این خبر وار را
برقرار اختیار داده از چمزنه لو حرکت کرده از ییلاقات وقشلاقات
متعلقه بآل سلجوق گذشته راه کوسه داغ وآلاداغ را طی نمودند ولیه درصحرای قجه درب
سیواس متوقف شدند از قضایای اتفاقیه در آن وقت سلطان علاء الدین کیقباد با عساکر سلاجقه
متوجه جنگ جرماغون نوین وبایجو خان بود ودو اردوی بزرگ با هم مقابل ایستاده
عزم جنگ وجدال داشتند هرچند عساکر سلطان علاء الدین در آن حضر با وجود کرکان
وکار آزمایان مانند امیر کمال الدین کامیار وامیر مبارز الدین چاولی بیک که هریک
مشهور ومای نفت لیسکن بسبب بسیاری وکثرت لشکر تاتار وشدت سطوت وقوت ایشان
لشکر سلطان علاء الدین قریب بمغلوبیت وتفرقه شدند چون این خبر را ارطغرل غازی
دریافت در شناسای تردد داشت که بکدام طرف ملحق باشد در خصوص به بهادران وقهرمانان
که باصطلاح آن اوان آلپ می گفتند واز متعینان ومتشخصان قبیله ششقه خود که اسامی ایشان
اجمالاً من بعد تعیین شورت نمود اولین برادرش دوندار غازی آقچه قوجه وقونور
آلپ طورغود آلپ ایغود آلپ حسن آلپ صمصه چاوش برادرش صوکش محمود
چاوش عبدالرحمن غازی وآق باش محمود آلپ وقره مرسل وقره تکین وشیخ
محمود وطارغال وبعد از استمزاج اشخاص مذکوره را مایل بطرف غالب دید ارطغرل
غازی که بعلت هجوم تاتار ترک وطن اصلی نموده وبقصد توطن اکثر بلاد آسیا را حیران
وسرگردان گشت وبالقدره بلاد روم بجهة ملجا وماوا گرفته واخذ انتقام از تاتار را
همیشه فرصت منتظر حمایت واعانت طرف مغلوب را از اقتضای حمیت وشجاعت دانسته

ملاحظه

وملاحظه همین نمود که اجداد آل سلجوق واجداد خود از یک خاندان منشعب شده اند
ودر یک اقلیم تربیت یافته اند وتصور کرد که هرگاه لشکر مغول سلطان علاء الدین
غلبه کند بر هیبت آن که باطراف وحوالی چاوول انداخته اند آسودگی وآرامش از همه حدود
معدوم ومفقود خواهد شد ارطغرل غازی بنا بر این ملاحظات باتفاق برادر خود
دوندار وبا چهارصد نفر از دلاوران ومتشخصان رکاب اسب انداخته وبضرب تیغ و
سنان عرصه بر چنگیزیان تنگ کردند بطوریکه لشکر تاتار دست از حیات شسته تار و
مار ورو بوزنه وادی هلاک وبوار گشتند مگر معدود قلیلی که فرارا جان سلامت بردند
چون وقوع این امداد که ظهور بودن ما سول از جمله نعم غیر مترقبه شمرده شده
بسیار بجا اتفاق افتاد در نظر سلطان این خدمت نمایان زیاده جلوه نموده اکرام
واحترام مالاکلام از جانب سلطان نسبت بارطغرل غازی مبذول شد وبارسال یک ترب
خلعت منزلت وخوشنودی خود را اعلام نمود ارطغرل غازی بعد از آن با منسوبان
ومتعلقان ومتشخصان سالف الذکر بمحل موسوم به قره جه داغ واقعه در قرب انقره مسکن نمود
وواقعه مزبوره در سال ۶۲۶ اتفاق افتاد اما اصل ارطغرل غازی با اتباع ومتعلقان
خود چند ماه در حوالی مزبوره توقف ورزید بعد از چندی که ملاحظه آب وهوا کرده محل
تعیش دگرزان در آن حدود مرغوب طبع ندید وباعتماد آنکه سلطان علاء الدین با ارطغرل
غازی بسبب امداد در واقعه مزبوره زیاده التفات داشت واز زمره ارکان دولت خود محسوب
میداشت ارطغرل پسر خود صاروباتی را با تحف وهدایا روانه دربار سلطان علاء الدین نمود
استدعای یورت ومحل گذران کرد سلطان علاء الدین اسعافاً لمسئولهم قره جه شهر د
حوالی سکود را بارطغرل غازی ومتعلقانش یورت قرار داده کوههای طومانیچ را که
مشتمل بر ییلاق وقشلاق بود برایشان واگذار نمود که مواضع مزبوره فیما بین کوتاهیه
وبروسه واقع است وحالا قصبه سکود در قرب نهر صقاریه است ارطغرل غازی بنا

به تعیین و قرار داد سلطان علاء الدین در قصبهٔ مزبوره نزول و بکوه دود و توابع آن
قصبه نقل دواب و حول نمود و بنا بر روایت کتب الاخبار و کتاب لاری در روضة
الابرار مشهور است که روزی ارطغرل غازی عزم سیاحت دامات و گشت
کوه و دشت کرده در وقت غروب خانهٔ یکی از علما در قریهٔ موسومه به ایت
برونی نزول کرد عالم مزبور در لوازم ضیافت قصور نکرده اکرام و تبجیل و تکریم
ارطغرل را بجا آورد نظر به اینکه ارطغرل محض بی سواد و امی بود در خانهٔ عالم
مزبور مصحف مجید را در طاقچه دیده از قاضی پرسید که این کتاب چه اسم دارد
قاضی گفت کلام الله است و مراتب جلالت و وجوب تعظیم و احترام مصحف مجید را
بتقریر و بیان آورده ارطغرل غازی معلوم کرد و چون شب شد و همه کس مشغول
استراحت شده بخواب رفتند ارطغرل آن شب را نخوابیده بر رابطهٔ احترام کلام مجید
در مقابل قرآن تا صبح سرپا ایستاد و در آخر شب چون خواب بر وی غلبه کرد در عالم
رؤیا دید که کسی رو بخطاب بوی گفت چون تو تعظیم و احترام قرآن مجید را بخلوص
قلب بجا آوردی در عوض این سلطنت و جهانگیری و بعد از آنکه از خواب بیدار شد
شکرانهٔ این خواب بشیر را بجا آورده متوجه قصبهٔ مزبوره گردید و بعضی گویند
که این خواب بشیر گونه بود به تولد عثمان غازی که در آن متولد شد اما رؤیای
خود عثمان غازی در جلد ثانی مذکور خواهد شد

در بیان تسخیر کوتاهیه و قره‌چه حصار و استخلاص ارکلی از استیلای لشکر تاتار

چون در ایام توقف ارطغرل غازی در قره‌چه حصار تکوری نیز صاحب قره‌چه حصار با
با ارطغرل غازی بود و سلوک و رفتار گذاشته به ایل و عشایر ارطغرل تعدی میکرد تا
بتدریج ضدیت و معاندت فیما بین ایشان ظاهر شد فلهذا از جانب
سلطان علاء الدین طالب امداد گشته بمضمون تنبیه و گوشمال تکور بود سلطان

عرض او را اجابت کرده پنج هزار لشکر به تنبیه تکور حرکت داد و خود ارطغرل هم به
قونیه رفته سلطان علاء الدین را بتسخیر و تصرف قره‌چه حصار ترغیب و تشویق
نمود پس سلطان باتفاق ارطغرل بطرف قره‌چه حصار عزیمت کردند چنانکه تفصیلش
بعد از این مذکور خواهد شد و از روایت تواریخ سایره معلوم میشود که قره‌چه حصار
و قره‌چه شهر و غیره در قرب کوتاهیه در زیر حکومت افریقیه و متعلق بامپراطور
روم بوده و بموجب فرمان سلطان علاء الدین ارطغرل غازی بلاد مزبوره را
بعد از محاربه و محاصره متصرف شده ضمیمهٔ ممالک سلاجقه ساخت و خود کوتاهیه
که از مضافات افریقیه و تابع حکومت امپراطور روم بود سلطان علاء الدین و ارطغرل
غازی باتفاق همدیگر بمحاصره انداختند مقارن این مقدمات بایجوخان سرعسکر
کبیر چنگیزخانی که در صحرای مغان اقامت ورزیده بود هیچ گونه بلاغت نگارش یافت
در باب معاهده هرچند بسفارت قاضی فخر الدین و همچنین ابلاغ بعضی احکام تأکید و مبالغه
رفت و تا مدت دو سال بغیر اهمال و انشاء مستدعیات سلطان علاء الدین بعمل نرسید
و علاوه برین ارادات غرور داده اهل سلطان علاء الدین میگرفت که منجر بنقض معاهده بود
تا بالاخره از طرف جرماغون نوین را با لشکر انبوه تاتار بممالک روم مامور نمود
جرماغون عجب بحکم قطع مراحل نموده بشهر ارکلی رسید که واقع است در قرب
دیار قرمان که از بناهای قیصر روم و موسوم به هرقلس بوده و بهمین سبب به
(هرقلی پولیس) معروف شده جرماغون چون بعد از وصول بشهر مزبور در صدد تسخیر
افتاده بمحاصره پرداخت اهالی شهر کیفیت و حقیقت را بابلاغ مضیان بسلطان علاء
الدین معروض داشتند سلطان ارطغرل را باستخلاص شهر مزبور و جنگ جرماغون
مامور فرمودند ارطغرل بعد از فتح قلعهٔ کوتاهیه با چهار هزار لشکر باستخلاص ارکلی
مصمم شده حرکت کرد و بعد از وصول بصحرای وسیعهٔ ارکلی بلشکر تاتار برخورده

از طرفین جنگ درگرفت و پس از کر و فر عظیم لشکر تاتار مغلوب شده رو بهزیمت نهادند
و مقتولین لشکر تاتار بحدی بود که بحکم سلطان علاء الدین از برای عبرة للناظرین
خایه های ایشان را بهم پیوند داده سایبانی ساختند چنانکه تفصیل این کیفیت
در تاریخ نشری مشروحست و چون در سال ۶۳۴ هجری سلطان علاء الدین
وفات کرده غیاث الدین کیخسرو در پای تخت قونیه جلوس نمود و پس از ده سال
حکومت که در بعضی مراتب فیمابین ارکان دولت اختلاف شده فتوری در امورات
ملکیه بهم رسید و از یکطرف هم هجوم و ازدحام تاتار مزید علت شد بحدیکه قبیله
از طایفه اتراک به شر و تعدی مغول طاقت نیاورده فرارا بارمنستان کوچک
آمدند و در حدود ارمناک و سلفکه توطن اختیار کردند و من بدایع الوقایع اینکه
رئیس قبیله مزبوره شخصی بود معروف به نور الدین صوفی و پسری داشت بغایت
محیل و مدبر قصبه ارمناک را متصرف شده در حوالی مزبوره باسم آل قرمان
حکومتی احداث کرده به تشکل آورد که در جلد ثانی تفصیل این کیفیت مسطور شده

در بیان انقراض دولت عباسیه و شرح بعض وقایع

توضیح این مقال آنکه خلافت بنی عباس که مدت پانصد سال امتداد یافت بود از
زوال و انقراض آن دولت در اواخر ملوک اسلامیه بلاد غربیه نیز اختلال کلی
بهم رسید و علاوه بر اینکه ملل علویه و دول مسیحیه با رای مقدسه اسلامیه در
تعدی و ظلم طغیان میکردند هجوم و ازدحام طبقه چنگیزیان هم بلاد معموره را خراب و ویران
نموده ما دامت شر و فساد ایشان روز بروز در طول و عرض ارض غلیظ میشد و در آن
اوان که ارطغرل غازی بنواحی مرحمت سلطان علاء الدین الکفا کیه در شکود سر میبرد
و با طوایفی که در اطرافش بودند از آرانه و روم و اتراک متغلبه بنای مدارا گذاشته
راه میرفت تا اینکه در اواخر سال ۶۵۶ هجری عثمان غازی متولد شد و بعضی

گویند

گویند در پنجاه و دو تولد یافته و لکن این روایت را در تواریخ معتبره قریب بصحت ندیدم
و از تاریخی که در خصوص تفصیل وقایع آل عثمان عهد سلطان بایزید خان تالیف شده
مفهوم است که پیش از تولد عثمان غازی ارطغرل متوجه قونیه بود در آن اوان
رؤیایی دیده شد که معبرین بتولد عثمان غازی بشارت دادند تا اینکه در عرض
این احوال سلطان غیاث الدین سلجوقی وفات کرد و میان دو پسرش عز الدین
و رکن الدین در خصوص سلطنت منازعه رخ داد و در بین امرا و ارکان نیز دو
فرقه شدند و چون طرف عز الدین غالب بود رکن الدین بعزم استمداد به
هلاکو خان متوجه گردید بالاخره بنا را بمداوبه گذاشته در پای تخت قونیه گاه عز الدین
وگاه رکن الدین حکومت میکردند و بالجمله سلطنت این دو برادر تا مدت ۶۶۶
هجری امتداد یافت و بعده غیاث الدین پسر رکن الدین بامر اباقا خان پسر هلاکو خان
بر تخت قونیه جلوس نمود و بنا بر اینکه در ایام سلطنتش موافق رای سلاطین تاتار راه
نرفت در سال ۶۸۲ مقتول شد و در جای او غیاث الدین مسعود پسر عز الدین
بر سریر حکمرانی نشست فلا در ایام سلطنت طبقه سلاطین سلاجقه ارطغرل غازی رویه
تبجیل و تعظیم هر یک را بجا آورده حسن خدمتش را جلوه می آورد تا اینکه در سال ۶۸۰ هجری
که ارطغرل بسن نود رسیده بود وفات کرد غیاث الدین مسعود مزبور که در آن ایام سلطان
روم بود حکومت قره جه حصار و توابعش را بملاحظه حقوق و وراثت به پسر ارطغرل
عثمان بیک واگذار نموده بخطاب امیر الامرائی امتیاز داد که این کیفیت در سال
۶۸۳ اتفاق افتاد و از قبل ورود ارطغرل غازی بممالک روم تا سال ۶۹۹
شش نفر از ملوک سلاجقه بر سریر سلطنت جلوس کردند ولیکن در جنب استیلاء
و غلبه تاتار و مغول سلطنت ایشان محو و بی اسم بود چنانکه از فضلای مورخین سال
نهصد هجری کمال پاشا زاده احمد شمس الدین افندی بموجب فرمان سلطان

بزیده خان تاریخی در احوال سلاطین آل عثمان نوشته مشتمل است بر بعضی تحقیقات که در بسیار
تواریخ مسطور نشده لهذا درج بعض از آن در این محل مناسب دید **تفصیل اجمال** آنکه
سابقاً سمت تحریر یافت که سلطان علاء الدین و ارطغرل غازی متفقاً بمحاصره شهر
به قره جه حصار مشغول بودند تا باخبار منهیان خبر ورود سردار تاتار با یکو خان بجز
ارض روم و سیواس و نهب و غارت ممالک اسلامیه بسمع سلطان علاء الدین رسید
سلطان بعد از وقوف بکیفیت واقعه محاصره شهر مزبور را با ارطغرل غازی مرجوع و محول کرده
خود بعزم محاربه تاتار حرکت کرد و پس از آنکه با لشکر تاتار محاربه کرده غالب شد
ارطغرل هم کوتاهیه را فتح کرده دیگری گرفته باتفاق برادر خود دوندار غازی بحضور سلطان
علاء الدین فرستاد و در ازای این خدمت مورد التفات سلطانی گردیده ارطغرل از قصبه
سکود سکون و سکونت اختیار کرد و از سوانحات اتفاقیه اینکه سلطان علاء الدین
در سال ۶۳۴ بعزم سیاحت و وارسی ممالک متعلقه بحوزه حکومت خود از دار الملک قونیه بیرون آمده
بحدود قیصریه رسید و در همانجا بعد از وحیله پسر خود غیاث الدین کیخسرو در رسیده مسموما وفات کرد
که بعد از و غیاث الدین مزبور و بعد عز الدین کیکاوس و بعد رکن الدین قلیج ارسلان جلوس کرد
و در عهد سلطنت علاء الدین کیقباد که فتنه چنگیز بروز کرده روز بروز اوضاع عالم مختل گردید
اهالی بلاد شرقیه فوج فوج جلای وطن کرده ببلاد غربیه متوجه شده مانند ارطغرل
غازی و متعلقان و منسوبان او و بسیاری از علماء و مشایخ ترک وطن نموده بمملکت روم
آمده بودند حتی مولانا بهاء الدین محمد بن حسن البلخی البکری باستصحاب جلال الدین
رومی بدار الملک سلطان علاء الدین در قونیه آمده فرش و سجاده ارشاد گسترانیده
و از جمله کاملین مشایخ صوفیه یکی بابا الیاس خراسانی بود که باتفاق مرید خود آمده بود
و چون سلطان غیاث الدین کیخسرو ثانی پدرش را مسموم کرده خود مغصوبا تخت سلطنت نشسته
بود بهمین جهت خیانت سلجوقیت از رعیت و امرا و ارکان مأمون نشده همیشه خایف و متوحش بود

ایلجو

شرده شید معدودی از عساکر جمع آوری نموده باسم محافظت کردن
سرحدات قریه شام به البستان رفته بود و با قضای طبع جوج و سرکش در آن
دولت سلجوقیه اظهار یاغیگری و سرکشی نمود سلطان غیاث الدین
که هنوز در آن ایام طفل نورسیده و سرد و گرم روزگار نچشیده بود ارکان
دولتش سوار کرده بصحرای ایشکده آورده و در آنجا آرامگاه سپاه قرار دادند
و سلجوق خاتون سالفة الذکر نامزد ارغون خان کیفیت واقعه را شرحاً
بحضور ایلخان عرضه داشت ایلخان اعظم هم از استخبار کیفیت واقعه
شهزاده گمو دار را با جمعی از عساکر تاتار مأمور به تنبیه و گوشمال شرف بن
خطیر فرمود شرف بن خطیر چون از آمدن لشکر تاتار خبیر شد تدبیر خود را که
جمعیت کثیر را متفرق و گم کرده و در قلعه مشهوره به دوه لو تحصن ورزید قلعه گیران
بخاطر خطیر شرف بن خطیر توجه نموده بجهت خلاصی خویشان از مخاطره شرف
بن خطیر را گرفته بحضور سلطان غیاث الدین سلجوق فرستادند متعاقباً
خبر رسید که عساکر مصر و شام در حدود ادنه و سیس جمعیت نموده قصد استیلای
ممالک روم را دارند سلطان غیاث الدین با امرا و رؤسا مشورت کرده
قرار دادند که در کوه ارون جمع شده منتظر جمع آوری سپاه باشند و پس از آنکه
جمعیت بهم بستند و با تهیه و استعداد بمحاربه پرداختند عساکر تاتار مغلوب شده
ملک مصر غالب گردید که تفصیل این کیفیت در جزو بیان احوال ملوک
سابقاً شروع شده هرچند سلطان غیاث الدین سلجوق در جزو سپاه
مغول محسوب بود ولیکن از مغلوبیت مغول و غلبه ملک مصر باطناً
شعوف و خوشوقت شد و چون خبر هزیمت لشکر مغول با یلخان اعظم
اباقاخان رسید شکست ایشان را حمل بر اهمال و قصور معین الدین

پروانه کرده معین الدین را با معدودی از مسلمین تقدیر رسانید و من غرایب الوقایع
جمری بیک نامی از اتراک ارمناک و قیصریه دیگری را بر سر خود جمع کرده با شیوع شد
محمد بیک قرمان زاده هم که وزیر جمری بیک و مصدق براین بود که جمری بیک
پسر سلطان غیاث الدین است و خلق را بتحت بیعت و طاعت او دعوت میکرد
و در سال ٦٧٦ دار الملک قونیه را بحیطه ضبط و تصرف آورده سکه و خطبه را
باسم خود کرد و چون ایلخان اعظم اباقا خان از معین الدین پروانه متوهم شده
بتهمت تقصیر در خدمت با چند نفر از اتباع او اقدام و اعدام نمود ازینکه ارکان
عودت ایلخان به تبریز و اوان وارض روم غیاث الدین کیخسرو ثالث و صاحب
الممالک فخر الدین در رکاب ایلخان اعظم بودند و هکذا امین الدین میکائیل
نایب قونیه با پسران فخر الدین مزبور مشغول دفع شر و فساد قرمانیان بودند
بنابرین دار الملک قونیه از امرا و صاحب رای و کار آمد خالی بود که جمری بیک
شهر قونیه را متصرف شد و من نتایج الاتفاق روزی محمد بیک قرمان زاده
در اثنای مکالمه بمتعلقان خود گفته بود چون بتحریک مصر این مقصود ما بعمل آمد
هرگاه از نسل سلاجقه یکی را پیدا کنیم بر سریر سلطنت می نشانیم باین وسیله از اهل قونیه
بدعایان غلبه میکردیم از اتفاقات در اثنای این کلمات بافاده یکی از مجاوران
که تقی نام داشت معلوم شد که یکی از اولاد عز الدین که غیاث الدین سیاوش
نام دارد از طرف قریم آمده پس غیاث الدین سیاوش سالف الذکر مجهول که
این را در تواریخ مختلفه جمری بیک میگویند شهزاده مزبور را با خود متفق الکلمه
نوبت حکومتش را تصدیق نمود و در هنگامیکه با جمهور عزیمت قونیه میکردند
امین الدین نایب هم بتصدیق این حکومت دعوت نمود امین الدین و اهل شهر
قبول و تصدیق ابا نمودند تا آنکه فیمابین مطیعین و مخالفین نزاع شده و منجر بمقابله گردید

بالاوه

و بجزمه هر قدر مریدان و انصار و اعوان مرشدین که بابای گفتند زیاده شد راحت و
آسایش از دو مفقود میگشت و چون در آن اوقات ممالک پایمال لشکر تاتار شده
عامی و مریدان باباایان و مرشدین روز بروز در تزاید بود و در باب امارت و ریاست
خود گفتگو و قتال و قیل بطول انجامید و در بیست غیاث الدین کیخسرو ثانی بنفسه
بر تاتار سپاه اعلام نمود و از سایر مردم مخفی و مستور داشته و علی الغفله بطرف قبیله
بابات هجوم آورد روز جمعه که خلق در جامع شریف بودند بنا را بقتل گذاشت
و گویا ارطغرل غازی هم درین مقدمه یعنی در افنا و اتلاف باباایان و مرشدین
با غیاث الدین متفق بوده الحاصل بعد از آنکه غیاث الدین باتفاق ارطغرل غازی
رفع این غائله نموده دمدغایش بحصول رسید سال ششم در محاربه مغول مغلوب شده
فرار و به معینی مصالحه رکذرانید از بعض اهیله تکدر وانده بزدلش مستولی بود تا
عاقبت الامر حوصله غیرتش را اینگونه ننگ و عار بخیده در سال ششصد و چهل و چهار
از مرض خفقان فوت شد و بعضی گویند که در دست تاتار کشته شد غیر صحیح است
و بعد از فوت غیاث الدین سلطنت سلجوقیه مدد بپسرش رکن الدین و عز الدین
منتقل شد و بعد از آنکه سلطنت ایشان بقهر و غلبه چنگیزیان باستقلال رسیده و تمام سلطنت
چون جسم بی روح ماند ارکان دولت سلجوقیه نیز چون در هیات اجتماعیه
خودشان دوام و تقارن نشده نه نمودند از هم پاشیده شد و هر کس در لشکر خود
وارد افتاده با امرا آورده متغلب را به تعیش و خوش گذرانی گذاشته شد قلاع
بعد از هولاکوخان چون اباقا خان که بر تخت سلطنت چنگیزیان جلوس نمود بحسب
اسکات دو برادران مع عز الدین و رکن الدین مذکورین بوده با هر دو در
سلطنت بودند از ارکان دولت خود معین الدین پروانه نامی را از جانب
خود نایب الروم قرار داده فرستاد پس معین الدین مزبور بطرف شرقی سر قزل

ایرمق برکن الدین و طرف غربی بعز الدین بعنوان وراثت توجیه نمود و معین
الدین پروانه خودش از جانب اباقا خان بنظارت کلیهٔ ممالک سلجوقیه در جای وزیر
اعظم گذاشته و بعد از اندک مدتی میان دو برادر نفاق حادث شده عز الدین
کیکاوس آخر الامر ترک حکومت کرده ملتجی بمیخائیل پالهٔ لوغ ایمپراطور گردید چنانکه تفصیلش در فوق گذشت

در بیان طغیان و شورش جمری بیک و غیاث الدین مخلوع شدن او

تبیین این وقایع چنان است که رکن الدین قلیج ارسلان در حالتیکه داعیهٔ تفرد و استقلال
داشت بود و از علاج معین الدین پروانه بسمت شهر موسوم به آق سرای فرار نمود
و در صحرای شهر مزبور در دست امرای مغول کشته گشت و در مزارستان همان شهر مغولان
دفن کرده خود شان بدار الملک قونیه مراجعت کردند غیاث الدین ثالث که پسر رکن الدین
مقتول و سنّش دو سال نیم بود پادشاه روم شد و در آن ایام هنوز عثمان غازی
در سن صبی و در خدمت پدرش ارطغرل و در قصبهٔ سکود اقامت ورزیده با دشمنان
اطراف بطور مدارا راه میرفت البستان و حوالی مرعش که در تحت حکومت
غیاث الدین کیخسرو ثالث بود سلطان ظاهر بیبرس ملک مصر بحیطهٔ تصرف در آورده
از آنجا بطرف قیصریه حرکت کرد باین عزم بود که ممالک مغصوبهٔ اسلامیه را از تصرف
تاتار تخلیص کند معین الدین پروانه چون از عزیمت او آگاهی یافت باعساکر تاتار
بمدافعهٔ سلطان مصر آمد و بعد از تلاقی دو لشکر عساکر مصریه طاقت نیاورده
مغلوباً برگشتند و من الاتفاقات الواقعه که در آن ایام بظهور آمد سلطان غیاث
الدین ثالث خواهری داشت سلجوق خاتون نام در حسن و صباحت چون مریم
ثانی و در عصمت و طهارت آسیهٔ ثانی چون منظور ایلخان اعظم این بود که او را بحبالهٔ
نکاح شهزاده ارغون آورد فلهذا بحسب الحکم ایلخان مشغول بتدارک و جهاز
عروسی شدند که در عرض این احوال خبر رسید شرف بن خطر که از امرای مغول

باتفاق قرمانیان شهر را ضبط کرده غیاث الدین را بر سریر حکومت نشاندند و امین
الدین میکائیل را با پسر صاحب که بهاء الدین محمد باشد کشتند بعده ترتیب دیوان
مجدد شده تحریرات دواوین و احکام را بزبان فارسی تبدیل داده زبان ترکی را از
میان برداشتند و تکلم بالسنهٔ سایره کردن قانون محکم گردید و تا باین تاریخ دفاتر
و سایر محاسبات چون بزبان عربی و فارسی نوشته شده بود تبدیل کردنش بزبان
ترکی صورت داشت خلاصه هر کس دفتر خود را بزبانی که میخواست مینوشت محمد بیک
نیز درین ضمن بخودش اعوان و انصار قرار داده بلقب جمری مشهور و شهره دستان شد
پس در سال ۶۷۶ که اوضاع دار الملک قونیه برین منوال میگذشت غزالیه خاتون
والدهٔ سلطان غیاث الدین مقتول خانم سلطان دختر سلطان رکن الدین را بواسطهٔ
محمد بیک سابق الذکر نامزد جمری بیک کرد و از طرف غزالیه خاتون بجهت تدارک جهاز
مدت چهار ماه مهلت گرفته شد و در عرض این احوال دو پسر وزیر اعظم صاحب
فخر الدین که با غیاث الدین کیخسرو بطرف ایلخان اعظم رفته بود که یکی حسن و دیگری
حسین نام داشتند در اوقاتیکه جمری و محمد بیک مشاهیر و کبار اهالی قونیه را
قتل میکردند آن دو برادر از نواحی قره حصار و کوتاهیه لشکری جمع آوری نموده در قرب
قریهٔ مشهوره به قوز آغاجی من مضافات آق شهر توقف کرده مترصد ظهور جمری بودند
جمری بعد از وقوف از این کیفیت قرمان زاده محمد بیک را که مشیر معتمدش بود مأمور
بمدافعهٔ ایشان نمود موی الیه بحسب الامر جمری بیک بقصد آن دو برادر ایلغار کرده
بعد از تلاقی در اثنای دار و گیر یکی از آن دو برادران در دست محمد بیک کشته گشت
و برادر دیگر از میدان معرکه فراراً در رفت و اموال و غنایم ایشان را متصرف
شده بجمری آوردند بعد از وقوع این اتفاقات سلطان غیاث الدین کیخسرو
باتفاق وزیر اعظم فخر الدین صاحب از حضور ارغون خان مرخص شده از جانب

ایمان سواران شمار برداشته بعزم دشیپه دکوشال جرجی راهی وروانه شدند چون این
خبر بابطال سنهیان به تواتر رسید جرجی بک ومحمد بک هرچند از استماع این خبر
مضطرب شدند لیکن عدم صحت نیکردند تا وقتیکه مقدمة الجیش عساکر تاتار
که ارقاب ایلخان ابوالمجمی سلطان غیاث الدین بودند حدود قیصریه را در گذشتند
پس جرجی بک ومحمد بک اموال وغنایمی که داشتند از قیصریه بیرون کرده بکوشش
سلامتی رسانیدند اما قضیه پیش از آنکه حقیقت کیفیت معلوم شود بفتوای سراج
الدین ارموی که از اعلام علما بود بر سر هواخواهان جرجی بک ومحمد بک هجوم آورده
بنای محاربه گذاشتند وجرجی بک را گرفته بحکم سلطان غیاث الدین ثالث کشتند
تاریخ ماده فساد شد قضیه چون از قواعد مقرره است که در حین اختلال اوضاع
مملکت هر دولتی بجهة تسکین فتنه وفساد با دول قریبه وهم جوار خودشان توثیق
معاهده میکنند بنابر این در اثنای هذا امرا دولت سلجوقیه نیز در حین بروز این مفاسد
داخله برای تصلح با امپراطور روم توثیق عهد کردند بجهة احتراز از تحریکات خفیه
ایشان ووقایه ممالک از شر خوارج دول وملل ومن بعض الوقایع سلطان
غیاث الدین در حینیکه بعزم سیاحت ممالک قلمرو خود بیرون آمده بود طوایف اتراک که در جزو
حصار وکوتاهیه وحسند وقلو وسخلوس ساکن بودند بنا بمعاهده که با امپراطوران اسلامبول
واقع شد از بلاد روم هرچه که تابع مملکت سلجوقیه بود املیش را از تاخت وتاراج
ممانعت کرده تاکید سپردند وبعد از آنکه بقرب شکود رسید سلطان اوکی که قرارگاه ارطغرل
غازی باشد وارد شدند ارطغرل بعزم استقبال سلطان غیاث الدین ثالث با بعضی تحف وهدایا بشرف
حضور سلطان را دریافته استدعا کرد که یکی از فرزندانش در خدمت سلطان بوده باشد
غیاث الدین استدعای او را قبول کرده این یغنک را که در نواحی کاخت بود به ارطغرل
واگذار نمود وآنهم در همانجا سکنی گرفت ولیس از مدت مدیده از نسل اوغلیل بک وبیات بلکه

واحمدبک

واحمد بک نام بجا در معرضه وجود آمده که تفصیلش در بیان احوالات ییلدیرم بایزید خان
مذکور خواهد شد خلاصه ارطغرل بعد از چند مدتی که با حوادث آلیه متوالیه نود د
وو وبقول دیگر نود وشش سال عمر کرد در قصبه سکود در سال ۶۸۰ هجری تارک
دفعه دهر بی ثبات شد ودر جای او عثمان غازی بریاست وسرکردگی قبایل مزبور گشت
وبالجمله آنچه از تواریخ موجوده فهمیده میشود در باب آمدن ارطغرل غازی بممالک روم
از جهة ظلم تاتار در سال ۶۲۸ بوده ودر سال ۶۸۰ داخل زمره امرای ملوک سلاجقه گشته
وتا مدت شصت سال در اطاعت ایشان راه میرفت ودر اثنای مدت مذکوره
که در زیر سایه حمایت ایشان بود از اراضی ارمنیه صغری کوههای ارمناک که در سمت شمال
دشت قانقره واقع است وهکذا بعضی از جانب قره داغ وکوههای طومانیج وسلطان
اوکی بازاری متعلقه ویلاقات وقشلاقات را باو واگذار وحواله کرده بودند

در بیان کیفیت ترتیب تواریخ قطعه اوروپا بجهة تقسیم قرون اولی ووسطی واخری

چون تا بحال هر یک از مورخین تواریخ عمومیه یا مخصوصه موجوده بیان اخبار ووقایع تعدد را
مبنی واساس بوده از حوادث قطعات خمسه معلومه کره ارض صرف نظر کرده فقط ببیان
احوالات ملوک وحکمرانان ملل مختلفه در قطعه آسیا پرداخته اند وبفقرات موجبه بر عبرت اهل
الیسلا ملتفت نشده وهمین اکتفا به تفصیلات وقایع عادیه کرده رشته از منطقه شوکت و
جلال ودبدبه عظمت واقبال دولت علیه وبعضی از مواد عائده بذوات واشخاص با عبارات
فصیحه طولیه بلاطایل اداکرده اند ولکن از شکوه تواریخ آنچه بنظر رسیده اکثرش حکم ترجمه احوال
وکتب اخلاق وخصال را دارد وحال آنکه غرض اصلی از فن تاریخ اطلاع بر حوادث
مختلفه کونیه ظاهره در قرون سالفه وبیان سبب ونتایج واول وقایع از سنه تشکلات
تا مرتبه نفوذ وحکم هر دولت وملت وتمدن وغیر تمدن ملل وغالبیت ومغلوبیت اهل طریقه
وفرق فاحش تحریر آورده شود ودر این ضمن منافع کثیره بر مطالعه کنندگان عاید باشد

و بدین واسطه که طبایع اهالی عالم اسباب تعلقات لحوق انقلابات عظیمه فن تاریخ را کرات تبدیل
و تغییر داده ایم و این تبدیات کلیه را در هر مدت که مورخین ابواب و فصول ترتیب داده
نوشته اند احتسابش بسته باقتضای حال آن زمانها و متعلق بسلیقه مورخین شده
زیرا که هر مورخی بعضی وقایع مناسب را تفصیل داده و بعضی را از درجه اعتنا ساقط نموده
بنا بر ملاحظات اقتضای وقت گذاشته اند اما در کتبی که مورخین اوروپا تألیف کرده اند
فن تاریخ را به سه قسم ترتیب داده اند قسم اول را قرون اول میگویند که از عهد خلقت
حضرت آدم علیه السلام تا عصر پنجم میلاد عیسی علیه السلام است قسم دویم را قرون وسطی میگویند
که از عهد عصر پنجم میلاد عیسی علیه السلام تا عصر پانزدهم است قسم سیم را قرون اخری میگویند
که از عصر پانزدهم مبتدا است الی زماننا هذا که عصر نوزدهم بوده باشد و این قرون ثلاثه را
به سه قسم تقسیم کرده اند و هر یکی را فصل قرار داده بحسب مدت اسم گذاشته اند که تفصیلش از اینجاست
مثل اینکه استوار انسیین که از قرون اول عبارت آورده شده و از ابتدای خلقت
آدم علیه السلام تا نهایت عصر چهارم میلاد و اوایل عصر پنجم که تقریبا وقایع چهار هزار و چهارصد
سال مثبوت شده و به فصل ترتیب یافته فصل اول از بدو خلقت آدم تا زمان
سیراقوس که اولین پادشاهان عجم و مؤسس سلطنت در ممالک آسیای اولیه که امتداد و مرور
این مدت سه هزار و چهارصد و پنج سال است و اکثر وقایعی که در اینجا نوشته ایم
از کتب سماویه استخراج نموده ایم فصل دویم از زمان سیراقوس مزبور تا زمان
اوکوست ایمپراطور که جمهوریه رومارا تبدیل بامپراطوری نمود و در ابتدای این عهد
وقایع پانصد و هشت سال را نوشته ایم یعنی از سه هزار و چهارصد و پنج سال تا سه هزار و
نهصد و پنجاه و سه سال باشد فصل سیم از عصر ایمپراطور اوکوست مزبور تا زمان ایمپراطور
روما طغودوس که سیصد و نود و پنج سال است و قریب بچهارصد و ... هجرت نبویه است
و دیگر استوار مواین آژ یعنی قرون وسطی که مدت اعتبار این تواریخ که تا هزار سال ممتد
شده

شده میشود بعد از چهارصد سال میلاد تا پانصد سال یعنی تقریبا هزار و صد سال کلمش
عبارت است و این تاریخ نیز بر سه فصل ترتیب یافته است · فصل اول
از زمان طغودوس بزرگ ایمپراطور روما الی زمان شارل مانیغ نام که در مملکت
فرانسه سلطنت و قرالیت ممالک غربیه را به تشکل آورد که مدت هشتصد سال را
حاوی است فصل دویم از عصر شارل مانیغ مزبور تا سال هزار و سیصد و پنج
میلاد که ابتدای تمدن و تربیت در ممالک اوروپا بوده فصل سیم
از نهایت زمان حرو ازادان تا زمان کشف کردن خرستوف قولومب ممالک
ینگی دنیا که تا زمان هزار و چهارصد و نود و دو ممتد شده و استوار مودرن
که عبارت از قرون اخیره است و آن نیز مرتب بر سه فصل است فصل اول از کشف ینگی دنیا
تا مصالحه وستفالیه و وضع نظامات جدیده بر اصول دول که مشتمل است بر وقایع
مدت صد و پنجاه و شش سال فصل دویم از مصالحه وستفالیه تا زمان غلبه و قوت
فرانسه که عبارت از هزار و هفتصد و نود و هشت سال باشد فصل سیم از قوت
مذکوره تا سال هزار و هشتصد و پنجاه و دو که محتوی بر وقایع کلیه و جزئیه است اما چون
اصول مقرره مزبوره در میان ارباب تواریخ اهالی اوروپا هر چند ترتیبی است مستحسن
طباع لیکن در تواریخ ما نیز که تحریرات وقایع مبنی بر اصول جدیده است بسیار مواد
غلطهاست که لایق باعتبار قیمتی است که در حقیقت آن طرز تقسیم کردن مقبول
انظار ارباب دانش و بینش است و علاوه بر آن قرون اول که در تواریخ اهل اوروپا
معتبر داشته اند با تقسیمات مطابقه باهمها چندان اختلافات ندارد که فقط
بعد از امتداد صد و پنجاه سال ظهور اسلام شده است که این ملت حنیف در بسیار مواد
جسیمه و عظیمه در دنیا موفق گشته باعث تغیرات کلیه در اطوار و افکار مخلوق
شده اند لهذا در معتبری فن تاریخ قرون اول را ثانی و ثانی را ثالث خواهیم

شایان ولایق وتوقعات بود وموافق اتخاذ شد قرون اخیره که چهارده است اعتبار از
تاریخ سال ششصد ونه است ازینکه در مدت مرور این ششصد سال که در سلطنت وحکمرانی
تشکیل وظهور دولت علیهٔ عثمانیه اتفاقات بسیار حادث وتوجهات بقرون اخیره وبهمان
قرار شروع بترتیب وتقسیم شده چنانکه قرون اول از خلقت آدم تا وقایع زمان
حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام شامل است وقرون وسطی از زمان حضرت موسی تا هجرت
سنیهٔ نبویه علیه آلاف التحیة والثنا امتداد یافته وقرون اخیر از زمان سعادت اقتران
حضرت رسالت پناه الی عصرنا هذا یون ممتد گشته ودر این مدت معدوده محدوده
علاوه بر اینکه بسیار وقایع عظیمه بعرصه ظهور آمده ظهور وتشکل دولت عثمانیه هم از
جمله حوادث مهمه عالم است بنحویکه لایق اعتبار یک قسم دیگر وطبقه رابعه از قرون
اول وقرون اخیر مذکورین درشمار بود وقسم اولین قرون اخیر را تا تأسیس وتشکیل
دولت عثمانیه انقسام کردن وقسم ثانی قرار دادن که مشتمل بر احوال طبقهٔ
رابعه بوده است ولایق است که علی الاطلاق امتداد این دوره نیز امتداد
دولت علیهٔ عثمانیه از اول ظهور وتشکل تا زمان دولت این پادشاه عالمپناه است
وفیمابین این بدایت ونهایت هرچه از حوادث عمومیه که حیث ظهور آمده بتحریر وبیان
این بندهٔ قلیل البضاعه آورده شده تا رعلیه بیان وانجام وقایع کلیه که تقدم
ظهور دولت علیهٔ عثمانیه است وشرح حوادث داخلیه ومعاملات خارجیهٔ دولت
مزبوره با حکمداران وملوک معاصرین که در دیباچهٔ کتاب مخلوطاً بتقریر وبیان آورده
بهمان طریق مدت حکومت سلاطین عثمانیه را علیحده علیحده هریکی را درکتابی درج نموده
وبعض از فذلکه وآل معاملات عمومیه حاصله در تمدن وتربیت اهل عالم که در عرض
مدت ششصد سال که زمان ظهور استقلال ارطغرل غازی بوده درین مقام درج نموده
توضیح این اجمال آنکه از عصر پنجم هجرت نبویه تا ابتدا عصر هفتم علت قرات متوالیه

نمود

ومنازعه که درمیان دول وملل حادث گشته بود در اطراف عالم اماکن معلومه ومعموره
که منبع اتخاذ علوم ومعارف شمرده میشد از پایهٔ اعتبار افتاده تعدد وتشتت ادیان
ومذاهب امم موجوده باعث مخالفت همدیگر گردید لهذا متوطنین طوایف اطراف
عالم قوانین حقوق ملل ودول نفهمیده هر ملتی تملک ملک موروثی ملت دیگر
اسباب حرب را مهیا کرده تفاخر دولت خود را در قوت وغلبهٔ یکدیگر ظن مینمودند
وازین جهة رواج ورتبهٔ ظاهره علوم ومعارف از اذهان خلق محو وزایل شده
وعلما ومورخین را هم ازین بابت فتور وکسل عارض گردید وعلاوه بر این
بسیاری از ذوات علما را اذیت وخلالت رسیده مجهول الاسم گردیدند چنانکه
در تواریخ اسلامیه مسطور است مگر اینکه در عصر مذکور قوت وسطوت اسلامیه بر اماکن
معموره که مرجع علوم ومعارف ومرکز تمدن وتربیه بود استیلا یافته اصول وقواعد
کل عالم تبدیل شده حتی ساکنین واهالی قطعه اوروپا که درحقیقت بربر بوده
وبسبب تأثیر نفوذ روحانیه پاپا در زیر پنجهٔ استیلای پاپاسها درمانده فیمابین خود
وتعصب متزاید گشته بعضی بر فکر کلیسا وگروهی بغوغای چلیپا افتادند واسباب
تشویق بجهة تسهیل تحصیل علوم ومعارف درتمام نبود ودر مدارسی که در بلاد اسلامیه
وضع وتأسیس شده هرچند معارف وعلوم قدما را احیا وانشا میکردند در مغاد اجرا
گردانش چون حکام متعصبه مداخله کرده مانع میشدند منافع وفواید منظوره اش
مستور میماند ولیکن تصرفات وتتبعات متعلقه بحرف وصنایع بسیار اختراع
شده بود من جمله ساعت وآسیاب بادی ودوشکه وانواع چرخهای آبی وساقات
بعض اسباب وادوات مانند آینه که در فرانسه بظهور وشیوع رسیده اختراع هم
علت این بود که چون افراد بشر من قبل الرحمن با قابلیت ذاتیه ومایهٔ اصلیه
متخلق ومرهون شده با وزر وبلایای متعاقبه از فنون از صدد اصلی منحرف شده بطوریکه

شایع درآمده و بهمین اکتفا گردید و در عصر مذکور که یکه قطعه اندلس و اسپانیا
مستول شده ضبط کرده بعد چون میانه مسلمین و اهالی آن قطعات نفاق
بنفاق انجامید باعث اعاده حقوق قدیمه آن اهالی شد و در آن ازمنه
مظنون اکثرین این بود که باروت در مملکت اوروپا شائع شده تا اینکه در عصر اول
هجرت در محاصره قسطنطنیه بعضی از سیاحت مملکت شرقیه که بود اسباب مادّه سریع
الاشتعال کرد چنانکه در تواریخ قدیمه ضبط شده و علاوه برین در اواسط عصر هفتم که
هلاکوخان بغداد را بمحاصره انداخت در اوروپ خوشی خوانش باروت یک نوع
آلت ناریه موجود داشت که بوسطه قوت او بنادق کبیره باندرون قلعه می انداختند
و خراب میکردند و بعد از آن بواسطه این اعراب در اسپانیا احداث آلت ناریه کردند
و به نمونه این در اوروپا باروت مصنوع شده و بعد از اختراع مدافع متنوعه معادن
طلا و دو ال احوال دیگر را او صنایع علیحده ترتیب داده محاربات را شدید کردند

در بیان اختلال ممالک روم بسبب استیلاء عساکر تاتار

تبیین این مقال آنکه در عصر مذکور هیچ دولتی روی استراحت و آسایش ندیده بلکه
در تزلزل و اضطراب بودند و از سمت شرق آسیا که طایفه مغول تاتار فوج فوج
بطرف غرب هجوم آور شدند و بتدریج قوت و استیلای ایشان در سمت غربیه آسیا
ظاهر شده فتور و اختلال کلی در ملت اسلام پدید گردید و دولت و استقلال
اسلامیه که قریب بششصد سال بود در اندک مدتی قرین زوال شد و حکام که در
بلاد اسلام نافذ الامر بودند اکثرش از زمره مسلمین نبودند و کسیکه از
مسلمانان استخدام ایشان را قبول میکرد با کمال حقارت راه میرفتند و
بمجرد افترا ایشان کفر تاتار بر مسلم بی تحقیق و تفحص بقتل و اعدام میرسانیدند
و بسبب همین مراتب امنیت و آسایش که از بلاد اسلامیه معدوم الاثر شده بود

و علاوه

و علاوه برین در میان امرای اسلامیه متعلقه بخدمت گذاری سلاطین چنگیزیه بعضی از
خورستان و یهودان متعصبه و عنود و مسلک بغض که یکی برخلاف دیگری در آن
حکم میکرد چنانکه خواجه شمس الدین جوینی که مؤلف تاریخ جهانگشا و از
وزرای هلاکوخان بود و بعد برادرش عطاملک که از جانب هلاکوخان والی
بغداد شد و بهاء الدین جوینی پسر والی اصفهان که هر یک در حد خود فرید عصر
میگشتند بسبب نفاق و اخف مجدالملک یزدی بافنا و اعدام رسیده اند
چنانکه تفصیلش در جلد ثالث تاریخ خواندمیر مسطور است و از جمله متعدین که در
عهد هلاکو بریاست رسیده مصدر شر و فتنه گردید یهودی بود سعد الدوله لقب
داشت که به نسبت طبابت در خدمت هلاکو کسب اعتبار کرده در جزو اهمال و
قصور امرا را در تحصیل وجوهات دولتی به حرم سلطنت اعلام نموده نزد ایلخان
معتبر گشت و بالاخره احراز منصب وزارت کرده باتفاق ارغان ذاتیه قریب به
یک ملیون از مسلمانان را بکشتن داد و مصمم این شد که احداث ملت مجددی
باسم چنگیزیه نموده خلق را ببیعت دعوت کند و بلکه قصد نمان دخل و تصرف
مکه معظمه را هم گرفت که در تحت حکم بنی اسرائیلیه باشد مقارن این احوال ایلخان را
مرض صعبی عارض شد مسلمین فرصت بدست آورده سعد الدوله را کشتند و تاتاریه
هم که بر ممالک اسلامیه استیلا یافته بودند اعتماد بر بقا و امنیت خود نداشتند
از اینکه در آن عصر هر فرقه و طبقه در تلاش و صدد این برآمدند که حقوق ملکیه
مستقله خود شان را اعاده نمایند بعضی در فکر تجاوز و برخی در خیال تحفظ
با قفقاز حمیت ملیه شدند و هر دولت و حکومت نیز که حقد و حسد یکدیگر را داشتند
بدین واسطه شیرازه نظام اسلام گسیخته شد و چون انقلاب اوضاع ممالک
اسلامیه باین پایه رسید در زمان فرصت بدست مخالفین دولت در آمد از عرب

تا بشرق یعنی از طرف اوروپا بعقده و مقابله آفریقا و آسیا غلیان و هیجان
بظهور آمد اکابر و اعیان طبقات ناس را میل و رغبت مسافرت بالطبع غالب
گشت و بحسب تقاضای زمان و مصلحت وقت عموم مردم مایل بغیره که بزمره عساکر
داخل شوند و بهمین علت مواد ریاست و تدبیر سیاست را باقتضای عصبیت و عجب
و غرور بزبان سیف و سنان حواله نمودند و حکومت بطریق جباریت رواج گرفت
چنانکه شهرت فاخره ملت اسلامیه را که عدالت و صلابت و حمیت و عصبیت از مواد
لازمه اش بود آنقدر تخفیف یافت که صورت اهمیت خلافت با سلطنت از بین
گردید و بسبب متفرق شدن قوه ملیه در هر جا ادعای تفرق و جهانگیری که متعلق بتاج
اساس حکومت است البته باجرای معاملات بی نظام و قانون گشته باعث رعب و
هراس عموم قلوب گردید و هرکس بنهجی که در طبیعت و جبلتش مرکوز بود اجرای
احکام سیف و احکام ناموس و خوف و صلاح از میانه برداشته شده از سواحل جنوب
غربیه اوروپا الی پاریس که احکام حکومت اسلامیه نفاذ و جریان داشت روز بروز
تبدیل یافته قرین زوال و ادبار گردید تا اینکه اراده ازلیه و مشیت سرمدیه چون تعلق
برین رود که در طول و عرض کره ارض الی انقراض الشهور و الایام شرع منیر سید
الانام مستمر و مستقر باشد در عوض قرآن یحیی که در آن حدود واقع شد مکافات جلیله
اعدا فرموده در مقابل سواحل جنوب شرقیه قطعه اوروپا سمت شمال غربیه قطعه
وسیعه آسیا را بوجود خاقان خطه مسالک و فارسان عرصه صاحبقران یعنی
سلاله خاندان رفیع البنیان عثمانیه رونق و زینت داده و در هر عهدیکه کوکب
اقبال ایشان از افق سعادت طالع و لامع شده اصول رفتار عالم بطور خاص و معین
معین گردیده و اینک بقیه در زمان دیگر طرح گشته که تفتیش در مجلات متعاقبه سطور خواهد شد

در ذکر بعض دستور العمل ممالک اوروپا و سایره

ابهن

در مدت تألیف کتاب که عبارت از قسم ثانی قرون اخیر باشد در بعض دول واقعه
در اوروپا واردات از قبیل مالکانه شده و بعضی اسم رعیت را مامور باستخدام کرده
اموال کثیره در ین ضمن تحصیل میکردند و در بعض مواضع بدستور العمل قسم جمهوریه
رو داعی شده که مصارف ضروریه واقعه را بالتسویه تقسیم میکردند و پس از تدقیق
که را بین متعصبه باوروپا استیلا یافتند اغلب واردات و تعیینات متعلقه بکلیسا بالمره
فلهذا دخل و تصرف ملکی و ملی عموما در تحت حکومت پاپاسان در آمد
و دیگر محصولات ایشان مجددا ادخال و ضمیمه حکومت شده بود همچنین باطلاع و
مداخله پاپاسان در راه خرج و صرف امورات اعتقادیه صرف میشد و تا پایش
در غایت عباد و معموریت بلاد اعتنا نه نموده سعی و اهتمام ایشان در جمع ثروت
و دینار و ثروت و محصول خلاف کار بجیبه میشمردند علی الاطلاق امور داخلیه دول
اوروپا چون در تحت حکم پاپاسان بود خلق را از حرف و صنایع منع میکردند و از یکه
در خصوص مذاهب زیاده اهتمام داشتند در تحریک و تحریص و ابعاث ملت بر مخالفت
و عداوت ملل و دول سایره مسبوق غفلت نورزیدند و اکثر مردم از اهل
اوروپا بر خلاف ایشان طالب عقل و سودا بودند و از یکطرف هم اهل میدان و حکم
داران اوروپا باین خیال آمدند که حکومت را بتصرف و تسلط خودشان اجرا کنند
و پاپاسان وحید امر باشد و بسبب همین مرتب آسایش و راحت معدوم شده بود

در بیان بعض وقایع و ذکر علت انقراض دولت عربیه

در قطعه آسیا و افریقا و سمت اسپانیای اوروپا فرمان فرمایان اسلامیه که دستور العمل
امور داخلیه را بجهت قاعده نظام آورده بودند چنانکه علامه ذوفنون صاحب کتاب
عنوان العبر ابن خلدون در باب ششم فصل سیم کتاب اول بیان نموده که اکثرانکه
اجانب و اباعد بر در دولت تقرب یافتند آنچنانیان مشهور که آبا عن جد

از اول ظهور دولت عثمانیه گذارده بعلت بعض اقوام از نظر التفات ساقط شدند و باین
وسیله امورات ملک وملت از ید اقتدار و تسلط امرای قدیم در رفته اصول دستور
العمل حکومت بانضاف امرای جدیده محول گردید ایشان نیز گاه بعدالت وگاه بجابریت
حکومت کرده حواله جات و وجوهات دیوانی خواه بمقتضای قدیم وخواه نامرتبه باشد
بعدم قبول فی الصلاح التفات نکرده بمطالبه برخواستند ابن خلدون مورخ
نوشته که عمده اسباب و علل که باعث زوال دولت عباسیه آن است که چون
در اواخر دولت وجوهات ومداخل دیوانی بر مخارج ومصارف کافی نیامد
مجدداً ابداع ایرادات ومطالبات ناموجه گذاشته شد و همین ماده باعث نفرت
تامه عامه خلق گردید و هکذا حقوق خدمات سابقه ارباب حکومت و سلطنت
منظور نشده اجانب و اباعد بر مناصب سامیه اعتلا نمودند انجا که دیالمه و سلاجقه و الویه
استیلا یافته در اکثر ممالک عباسیه منقسم شد و بوجه سبب هجوم هلاکو خان
سلاطین از مداخله امور ملکیه کناره گرفتند حکمداران از دولت عباسیه متفرع
و منشعب بودند همه بخصوص اسم خودشان سکه زدند و در خطبه خوانده میشد چنانکه سابقاً مذکور شد
دستور العمل سلاطین و حکمداران اوروپا باسم هیچ در تحت یک نوع قانون لغویه
فیما بین جمهوریت و درجه حکومت مطلقه هر ماننده امر بین الامرین آنچه راه میرفتند
وسبب قوام و ثبات دول اوروپا این بود که نجباء و اصل بنداء مرکز حکومت و
سلطنت و مداخله اجانب و اباعد را در دولت و مداخله مهام انام قبول نکرده
و اصل عصبیت و عزت ایشان موجب دوام دولت و سلطنت اعتقاد شان گردید و در
اوقاتیکه تمامی مملکت اوروپا در تحت حکم پاپ لعنه چنانکه یک عالم ... پاپان
مستولی شدند و ممالک فرانسه در زیر حکم سلطان و ممالک نمسه و آلامانیا
هم در تحت حکومت مطلقه و قانون سلطنت لعنه و مملکت وندیک در زیر قوانین

جمهوریت

جمهوریت و مملکت روم سالک مسلک اهالی معروفه بر مورنانس وجزایر بحر سفید عموماً
تابع جمهوریه بودند که تفصیلات هریک در وقایع داخله ملتی و دولتی تواریخ فاتحه محرر شده

در بیان انعقاد مجالس عدیده واساس وکلای مجالس

از عصر چهارم میلاد عیسی علیه السلام تا عصر شانزدهم یعنی پیش از سیصد سال
هجرت نبویه الی تاریخ نهصد در خصوص متحد بودن کلیساهای شرق و غرب بیست و یک
دفعه عقد مجالس مشورت مشهوره شده و مجلس دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم که مصادف این تاریخ است درج میشود از آن جمله اولین این چهار
مجلس اگر از اولش اعتبار شود مجلس دوازدهم است در سال هزار و دویست و
پانزده مطابق ۶۱۲ هجری در شهر رومیا در سرای لاتران که در تحت پاپ اینوسان
نام بود باتفاق بطریقهای اسلامبول و قدس شریف و انعقاد و یک نفر مترد و پولید
و چهارصد و دوازده پاپاس جمعیت کبری منعقد گردید و در خصوص تسخیر قدس شریف
و اراضی مقدسه مذاکره کرده قرار دادند و اعلان نامه در کلیسا های غربیه خوانده شد
و عموم مسیحیان را حکم شد که بطرف بریه الشام و مصر هجوم آورند چنانکه تفصیلش در
بیان احوال ملوک مصریه و اهل صلیب مسطور شد ثم المجلس الثالث که هرگاه از اولش
اعتبار شود مجلس سیزدهم است که بعد از مرور سی و یک سال از مجلس مزبور در مملکت فرانسه
در شهر موسوم به لیون واقع گردید که بوساطت و نظارت پاپ مشهور باینوسان
چهارم و باتفاق بطریقان اسلامبول و انطاکیه و اکیله و وندیک و هکذا با جمع صد و
چهل و دو نفر مترد و پولید و فرقیان گردیده و هکذا بود و ایف ثانی که امپراطوران المان بود
و دفع کرده امپراطوری شرق رتحیز نمود و همچنین قرال فرانسه لوی نهم مشهور به
(سن لوئی) که در خصوص دین و ملت خودشان محاربات بسیار کرده و کسب افتخار
نموده و از جهه احترام باین لقب معروف شد و کذلک امپراطور المانیا فردریق
دویم جمع شده و باستصواب قرال مذکور (سن لوئی) بطرف فلسطین معدودی
از اهل صلیب مامور نمودند بالآخره آنچه مامول ایشان بود بعمل نیامده ایسد

بر یأس و حرمان مُبدل گردید لهذا با تعیین یک اتفاق عمومیه قرار دادند که دو
محل لفین و اطراف معاندین خودشان را احاطه کرده باشند بعد از مرور سی و یک سال
یعنی در سال ۱۴۳۹ پاپاس معروف به غره غوار و هم با بطریقان اسلامبول و انطاکیه
پانزده قاردینال و پانصد پیسقوپس و هشتاد پاپاس و هزار نفر دیگر آمده دعوا در خصوص
متحد کردن کلیساهای شرق و غرب یعنی یکی کردن مذاهب روم و ذات قسطنطنیه
عقد جمعیت کردند از طرف روم اتحاد مذاهبین قبول نشده بلکه بعضی اعتراضات
هم وارد آوردند لهذا مسئله اتحاد مذاهبین را رجوع به بطریقان و پاپاسان
قسطنطنیه کردند و چون قبول اتحاد مذاهبین مستلزم این بود که روم ایلی از
دست روم در رود و در تحت تصرف غیر و اجنبی باید درین واسطه هیچ وقت تمکین
راضی نبودند و عزم و نیت غلبه و استیلا و علاج واقعه پیش از وقوع کردن و پیش
بینی این غایهٔ عظیمه و فلیه را در سال هشتصد و یازدهم بنظارت پاپ معروف
به قلمان پنجم بطریقان انطاکیه و اسکندریه و سیصد نفر پیسقوپس و قرال فرانسه
فلیپ چهارم و قرال انگلتره ادوارد دویم و قرال اراغون یاکوش و اکثر بعضه
عقد شورت کردند و تا این زمان انواع و اقسام مباحث بیان آورده در مجالس
محافل مسائل مطوله متضمنه خصومت شرقیه محض بهانه بسط داده بخلاف اهالی افریقا
و آسیا عهد و میثاق بسته اند و در میان ملل شرقیه و جنوبیه و غربیه و شمالیه
صفوت و ائتلاف هیچ وقت نشده مادهٔ بغض و عداوت از هر دو طرف ابدالاباد منتقل گردید

خاتمهٔ کتاب در ذکر بعض قوانین مخصوصه به تربیت و تمدن و منافع

چون باقتضای عنایات سبحانی و الطاف بی غایات ربانی حقایق جلیله موهوبه و متخلقه انسان
داعی و باعث شده که در مرور سنین و دهور مزیت شوق تمدن و تربیت و از
یک جهة هم اشتداد بغض و عداوت موجب کسب خفت اسباب گردد پس بنابراین
انصراف افکار ناس در معاملات دنیویه و غلبات متوالیه اهالی اوروپای ساکنه
در قطعهٔ آسیا و اندلس به اعراب و اهالی افریقا در آن عصر فی الجمله باعث انکار و سکون

بازه

بازه عداوت ملل شرقیه اهالی اوروپا شد و بعد از آنکه آوازهٔ قوت و اقتدار سلاطین
عثمانیه و اشتهار غلبات ایشان بممالک سلاحقه یونان زمین و روسستان و بلغار
ستان و بوسنه و هرستان رسید و روز بروز قوت و استیلای ایشان منتشر گشته
بازه عام و عصبیت اهل صلیب معروف به (فوق داداد) نوعی فتور عارض گردید
و بالاصاله حصول استعداد کلی چون منوط بقوانین بلدیه و مربوط به نظامات ملکیه است
و همچنین اکثر اساس تربیت و تمدن بسته به نشر و تعمیم علم و معارف فیما بین طبقات
ناس بود لهذا صرف همت و اقتدار به تهذیب اخلاق خلق و وقایهٔ مسلک و مذهب
حق نمود سعی و اهتمامات جزئیه در افزودن قوهٔ مالیه نموده کرده تشبث با ذیل
اسباب کسب کرده شد و علی الدوام در محافظت حقوق ملکوت و ملت کوشیده
صنایع که طرایق جلب منافع است بدست آوردند و بتدریج اقوام و قبایل مختلفه
که در سطح زمین است بادنی همتی بطبیعت هر شعبه غلبه کرده مظفر گردیدند و پولتیقه
لازمه در مجالس عمومیه مذکوره نتیجه قرار شده بود که ایضاح و تفصیل این ابهام
وهم در احوالات داخلیه سلطان مراد خان غازی که فاتح روم ایلی و اقطار
قطعهٔ اوروپا که اجزاء کتاب رابع است مسطور و مذکور خواهد شد خاتمه و چون فصل اخیر
هر کتاب مشتمل بر محاکمه مربوطه بهم دیگر مرتب گردیده و درین مطالعه لغدیت ملل غربیه با شرقیه
که منوط بر اطلاع اساس پولتیقه است واضح و لایح خواهد شد تم المجلد الثالث بعون الله و توفیقه

در این جلد ثالث از ابتدای ۶۲۰ الی ۷۰۶ یعنی از وقت
امارت ارطغرل غازی که بدست
وقایع شصت سال باشد مسطور
بقیه اخبار جلد ثانی
رجوع کنند
۱

جدول الدول

دو خانهٔ اولین مرقومه بهندسه در این دو جدول در صحیفهٔ اول دلالت بر جلوس ملوک
و خانهٔ دوتمین دلالت بر وفات ایشان دارد و از تاریخ ششصد و بیست هجرت نبویه
الی تاریخ ششصد و هشتاد که ارطغرل و سلیمان شاه بممالک روم آمده‌اند در عرض مدت شصت سال
مدت حکومت سلاطین اسلامیه و حکمداران عیسویه را ثبت نموده است
بقیه حواله بجلد ثانیست

[illegible]

که آخر خلفای بغداد است

نظام دولت این طبقه بواسطهٔ قوت قاهرهٔ آل چنگیز قرین محو و زوال شد

بقیهٔ طبقهٔ چنگیزیه … حکایت … هلاکو خان …

ابن عمران
عطا ملک علاء الدین
بایدو خان
محمد سکورجی

[illegible]

جدول الدول

[illegible]

دولت … بجلد … قرین انقراض و زوال شد

بقیه در کتاب ثانی

بنی عباس …			بنی مرین			بنی حفص …		
مستنصر …	[illegible]	[illegible]	عبد الحق	[illegible]	[illegible]	عبد الواحد	[illegible]	[illegible]
مستنصر …	[illegible]	[illegible]	یعقوب	[illegible]	[illegible]	زکریا	[illegible]	[illegible]
ملک عادل	[illegible]	[illegible]				محمد بن زکریا	[illegible]	[illegible]
… ادریس	[illegible]	[illegible]				واثق بالله	[illegible]	[illegible]
یحیی بن ناصر	[illegible]	[illegible]				ابو یحیی	[illegible]	[illegible]
عبد الواحد	[illegible]	[illegible]				در کتاب ثانی		
مختض	[illegible]	[illegible]						
مرتضی	[illegible]	[illegible]						
واثق	[illegible]	[illegible]						

بقیه … در کتاب ثانی …

ملوک …		
ملک رکن الدین	[illegible]	[illegible]
ملک شمس الدین	[illegible]	[illegible]
ملک رکن الدین	[illegible]	[illegible]
بقیه در کتاب ثانی		

جدول ملک روم

عادلنا	تابلی	ہوتینا	یوغسیا	ادونیا	فرانسه	عماد	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		

و غیر از دو شعبهٔ امپراطوران روما بعضی دول مستقله و حکومت های جانبیه
پاپاها با استقلال کلیسیا غربیه تصدیق و قبول نموده
مکردند دول که قدیم مستقلال
کلیسیا شرق را
ادعا میکردند
١

جدول ملل دول

سنه	ناپانا	فرانسه	انکلتره	اسپانیا	پورتکیز	ناوار	آراغون	پولونیا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فهرست جلد ثانی تاریخ عثمانیه

بیان اول در شرح احوال معاصرین عثمان غازی

بیان ثانی

در شرح وقایع داخله که در مدت حکومت عثمان غازی اتفاق افتاده است

بیان ثالث

در شرح آمدن منشور امارت و حکومت از سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز
بطرف سلطان عثمان غازی

بیان رابع

تقدیم تشکرنامه از جانب عثمان خان

لاحقه

در فذلکه و محاکمه عصر مذکور

۲

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

پس از حمد و سپاس بی‌قیاس خالق بی‌همتا و صلوات بی‌غایات جناب ختم الانبیاء
بر ارباب تجارب و آثار روزگار مخفی و مستور نماند که در جلد اول چون ابتدای وقایع
طلوع دولت علیه را از تاریخ ششصد و شصت گرفته الی زمان ششصد و هشتاد
عبارت باشد از اول ورود ارطغرل غازی بممالک روم تا زمان وفاتش
که مدت شصت سال است بر رشته تحریر کشیده شد و علاوه بر آن بعضی وقایع معاصرین
آن عهد را نیز متضمن ملحقه فهرست مانندی بر سایر جلدهای این تاریخ قرار داده شد
پس در این جلد ثانی نیز ابتدای وقایع را از سال ششصد و هشتاد گرفته الی
هفتصد و بیست و پنج سال سرگذشت نوشته یعنی از وقت جلوس عثمان غازی بر
سریر امارت و کیفیت تأسیس و تشکیل دولت علیه عثمانیه در عرض مدت چهل و
پنج سال که بپیچ و پیچ و طرق قوام متزلزله بنفحه ظهور جلوه نمود و همچنین در این
عرض مدت آنچه از سلاطین اسلامیه و حکمداران علویه بمسند حکمرانی نشسته اند در این
ضمن بطریق اجمال به بیان بعضی از وقایع و احوال ایشان نیز پرداخته شد

در بیان ملوک اسلامیه و حکمداران علویه که معاصرین غازی عثمان خان بوده‌اند

در جمله ذیل که بمنزله مقدمه کتاب است چنانکه اشارتی رفت مستعصم بالله خلیفه عباسی
بعد از آنکه در وقعه بغداد مقتول گردید مستنصر بالله فرار نموده خود را بقاهره مصر رسانیده
بعد از انقلاع کر و تهیه لوازمات حربیه برسر لشکر تاتار هجوم آورد در حوالی
موصل جمعیتش پاشیده شده خود در اثنای محاربه کشته گشت و پس از فوت او الحاکم بامر الله

او

در حضور علما اثبات نسب خود کرده بمسند خلافت نشست و چون در آن اوان دولت
فاطمیه قرین انقراض گشته صلاح الدین یوسف بن نجم الدین ایوب بغلبه و استیلاء
زمام حکومت فاطمیه را بقبضه اقتدار خود آورده بود و از اینکه دولت ایوبیه
در آن ایام رونق و اشتهاری داشت برغم و دفع ملوک خلفه فاطمیه که از طرف قاهره
و مغرب دوباره اظهار حیات نکنند صلاح الدین یوسف مزبور نیز تصدیق خلافت
حاکم بامرالله میکرد و زیاده مایل بود که بنی عباس راشد حاکم بامرالله بمصر آورده تمکین و
توطین بدهد و بهمین اسلوب امور حکومت شرعیه و سلطنت عرفیه فقط را باحکام و تاثیر
ایشان موقوف مدارد و در امورات متعلقه بممالک و حکومت و ریاست
ولایات دخل و تصرف نداشته باشند بلکه حکومت و سلطنت مختص سلاطین ایوبیه باشد
فلهذا حاکم بامرالله بقرار معهود و دستین الکف کنج وحدت و خلوت عزلت را
اختیار نمود ولیکن از طرف سلاطین بیعت فقط تداول گشته منشور رسمی از جانب
حاکم بامرالله بایشان عطا می‌شد و بر همین منوال حاکم بامرالله چهل و یک سال بمسند
خلافت نشست و در سال ۷۰۱ هجری وفات کرده المستکفی بالله در جایش
بخلافت مستقر شد و پس از او هر چند مدتی ملک ناصر بن محمد بن قلاوون سلطان
مصر در تاریخ هفتصد و سه هجری با وجود ناصر در تهیه جنگ بمقابله و مدافعه محمود غازان
خان که از اولاد چنگیز بود حرکت نمود و بعد از محاربه مظفر و غالب گردید در عرض
این احوال با فساد و افترای هواخواهان فاطمیون که طرفداران مذهب زیدیه
بودند فیمابین ملک ناصر محمد بن قلاوون و خلیفه مزبور در خصوص امارت و سلطنت
منازعه و مجادله بطول انجامید بالاخره ملک ناصر خلیفه مومی الیه را با عیال و اولاد
بطرف قوص کوچانیده و مدت العمر در آنجا متوقف بود که مدت حبس شدنش
سی و چهار سال امتداد یافت و در هفتصد و چهل وفات کرد و اول جلوس ملک ناصر

نداشت و در عرض مدت چهل و یک سال سه دفعه در عهد سلطنت مقتدر شد و هر وقت هم
بواسطه اقتدار ترقی کرده قوت و شوکت و نفاذ کلمه داشت لکن قلب جهاد و افساد
معاندین سه مرتبه از سریر حکومت معزول و از سلطنت مخلوع گردید و در قلع سلطان
اولین کتبغا نام کسی از وزرای آنجا خود بر سریر امارت نشسته اسمش را ملک العادل گذاشت
و پادشاه را گرفته محبوس کرد و از غرایب اتفاقات یکی از امرای در خانه ملک اعجم
که لاچین نام داشت خروج کرده کتبغا را از سلطنت معزول نمود و خود بر سریر سلطنت نشسته
ملقب بملک منصور گردید و ملک ناصر سالف الذکر دیگر باره به استرداد سلطنت
خود نشسته و بگوشه عزلت منزوی بود چنانکه بقیه احوالش در جلد ثالث مذکور و مسطور خواهد
توطیة للمقال چون جلد اول شامل بعض احوالات و قضایا بود لهذا بالمناسبه از احوال
سلاطین سلاجقه را درین جلد درج نمود توضیح این مقال آنکه عزالدین کیکاوس سلجوقی
از منکوقاآن خان متوحش و مضطرب شده با امپراطور بزانتیوم یعنی میخائیل الولوغ
نسبت قرابت پیدا کرده و در آنجا تا مدت ده سال توقف داشت و از جمله وقایع
جمعیت کثیری از طایفه اوغوزلو بقدر ده هزار نفر از مسلمانان باتفاق علی بهادر
و صاری صالتق بعزم سیاحت بطرف بزانتیوم یعنی اسلامبول هجرت نمودند و از جانب
امپراطور مزبور دوبریجه را برای آنها مسکن و محل توطن قرار دادند و پس از چندی مرت
طایفه مزبوره نسبت بدولت بزانتیوم نفاق ورزیده برای اتفاق نمودند که امپراطور
سلطان عزالدین را با والده اش که همشیره امپراطور بود و غیاث الدین کیومرث
که هر دو شهزاده بودند و علی بهادر را بحیله و خدعه باسلامبول دعوت نمود و بعد از حضور علی
بهادر را قتل نمود سلطان عزالدین را در جای علیحده و والده اش را در حرم سرای خود محبوس
کرد و چون این خبر بسلطان رکن الدین که در پای تخت قونیه مشغول حکمرانی بود رسید اگرچه
از برادرش رنجش بهم رسانیده و آزرده خاطر بود لیکن موافق اقتضای غیرت و حمیت نتوانست

که برادرش با اولاد و عیال در روم ایلی محبوس و گرفتار باشد لهذا استخلاص عزالدین را حواله
بحاکم دشت قپچاق برکت خان نمود برکت خان عجالة فرمان بر ازیخ بستان اوزو
نمود با پنج هزار سوار زبده که از بطرف اسلامبول عبور نمود اعصار اسلامبول را غارت
کرد و عزالدین را با مهاجرین آناطول که در دوبریجه بودند بجانب قریم رسانید
ولیکن هزار نفر از اتباع شهزادگان با والده ایشان در اسلامبول محبوس ماندند
سلطان رکن الدین بعد از درک عدم اتفاق امرای باندوه و کربت بنحو برص مبتلا
شده بالاخره شربت فنا چشید غیاث الدین کیخسرو ثالث پسر سه ساله او در جای پدرش
بسریر سلطنت صعود نمود و فخر الدین علی در جای صدر اعظم و معین الدین سلیمان پروانه
بمسند کفالت و وکالت نشستند و عزالدین هم که باتفاق برکت خان بطرف
دشت قپچاق رفته بود فوت شده پسرش غیاث الدین مسعود که ولیعهدش بود بموجب
وصیت پدر از بحر اسود بطرف آناطول گذشته متوجه درگاه اباقا خان گردید و
بعد از عرض مستدعیات و اظهار تمنای خود یرلیغ حکومت ممالک موروثی را گرفت
مقارن آن احوال که اباقا خان فوت شد ارغون خان شهنشاه جهان حکومت
ممالک سلجوقیه را بعد از فوت رکن الدین سابق که عموی سلطان مسعود بود فیمابین عمزاده اش
غیاث الدین ثالث و سلطان مسعود مناصفه قرار دادند و از برادران سلطان
مسعود براق چلبی و جاروصالتق خودشان را بدایره اسلام رسانیدند و لکن
برادر دیگرش با آیین و قانون اندرونیک ثالث امپراطور روم در امادة بصوب سلانیک
مامور گردید که تا قریب این ازمنه در شهر بوسوم بقره فریه متسیلا از نسل
بود و از تکالیف عرفیه و دیوانیه معاف شده اند و من الاتفاقات در سال ۶۹۱
قرمانیان اهالی لارنده را و ترکمانان ارمناک را تحریک نمودند که محمود بیک پسر
محمد بیک متوکل را بامیری نصب نموده بطرف قونیه هجوم آورند

ثالث و سلطان مسعود همراه و برای دفع شر ایشان از جانب ایلخان اعظم ارغون خان
طالب امداد شدند پس صاحب الامر گیخاتو خان با عساکر وافره بجزئیت ممالک روم
حرکت کرد قرمانیان بواز وقوع محاربات عظیمه فیمابین گیخاتو خان و ایشان شکست
خورده متفرق شدند و چون گیخاتو خان بطرف ایلخان ارغون خان خواهش کرد که
حکومت ممالک روم را از اشتراک مرفوع نماید لهذا سلطان غیاث الدین را
بعد از ده سال خلع واعدام نموده در سال ۶۹۱ امارت و سلطنت کلیه بسلطان مسعود
مفوض کردید و تقارن آن حالات ارغون نیز فوت شده در جای او غازان خان
پادشاه جهان مستقل شد درین بین بالتو وزیر وناظر امورات متعلقه بممالک سلاجقه
با سلطان مسعود نزد بر هندوستان گشته با پادشاه تاتار محمود غازان سرکشی اظهار کرد
که بالاخره بعزم و نفاق ارباب عرض امارت وریاست ممالک سلجوقیه را غازان
خان بچند نفر از امرا مغول که اسامی ایشان بایجار و توجقور و دوقور تیمور باشد
توجیه فرموده برمسند سلطنت علاء الدین کیقباد پسر فرامرز برادر سلطان مسعود را
تمکین دادند و سلطان مسعود را عزل نمودند هرچند علاء الدین کیقباد مرد جسور و دلیر
شجاع و کارگذار بود معهذا نصف ممالک یعنی سیواس و لارنده و شهر قره آق
سرای و قیصریه و انقره در حکم تاتاریه بود و در قسطمونی و سینوب و حامسون
و قره حصار و جاد حاره و خان غازی چلبی پسر سلطان مسعود معزول حکمرانی میکرد از طرفی
علاء الدین کیقباد زیاده ولگرد شده در بعض مواد از امرا مغول رخصت واذن
حاصل نکرده خود را مستقل و مستبد الرای دانست و در جزو صورت اعتنایی است
بغازان خان از وحشت نمود بنابرین حسب الامر غازان خان علاء الدین را
حبس کرده پسرش غیاث الدین را بجای پدر نشاندند و بعد چند روزی بهانه
او را خلع نموده کشتند و قریب این تقدمات غازی چلبی سالف الذکر بفرار تعنیه

ابر

و ترتیب سفاین نمودم حکم اهالی و نیک وچنوه که بجزیره‌ها و حوالی آن استیلا یافته
بودند مسافرت نمود الحاصل بواز شیوع این حوادث متوالیه و وقوع وقایع متعاقبه
در دولت سلجوقیه رونق واستقلال نماند اهالی ممالک و بلاد هم شعبه شعبه شدند
اینجا که بعضی از بزرگان اتراک که از سلسله تاتار گریزان بودند بر حدوات سلجوقیه قریه
به بلاد رودستان رفته بوال وامیر آنجا که عثمان غازی بود ملتجی شدند و همچنین
بعض از امرا سایر نواحی بطرف کرمیان و قرمان وازمیر و قره حصی و تکلیس و
ذو القدریه و رمضان و اسفندیار وحاره خان کوچیده بحکام آن بلاد تبعیت
نمودند و در عرض این اختلال اوضاع ممالک سلجوقیه به ده قسم منقسم گردیده هر قسمتی
حکمران شخص ومتمیز داشت و خود را مستقل الحکومه میدانست ولیکن نتیجه این حکومتها
در هر وقت و در هر حال حکومت عثمانیه غالب و مظفر بود چنانکه در عرض مدت صد
پنجاه سال حکومت همگان محو و نابود شده حکومت عثمانیه در بلاد آناطولی حاکم بالاستقلال
گردید آخر الامر امرا و بزرگان معروف در حضور عثمان غازی منعقد و جمیع امرا محجوب شده
اجتماع نموده بعد از مشاوره و محاوره حاصل مقال و غایه آمال ایشان این شد
که چون حدود قریه بممالک متعلقه با مپراطور روم حسب الامر سلاطین سلاجقه محول بعثمان
غازی است و اکثر ممالک هم در تصرف تاتار است و آن قدر قلیل از ممالک هم
که در تصرف سلاجقه است قطعی است که اندک بقا و بی قوام و دوام است پس صلاح درین
خواهیم که عثمان غازی را بسریر سلطنت نشانده باطراف اعلان نماییم چون بواز
اتفاق آرا امرا عثمان غازی بر سریر سلطنت مستقر گردید اعلان نامه‌ها باطراف
بلاد مرقوم نمودند و تقارن این کیفیات طایفه ترکمانیه که در دوبرجه سکنی داشتند
بسر عثمان غازی جمع شدند البته چنانکه در مقدمه دفتر سمت نگارش پذیرفت
هلاکو خان بواز آنکه بغداد را خراب و ویران نمود برادر وزیر خود خواجه جهان شمس الدین

محمد بن صاحب دیوان یعنی خواجه علاء الدین عطاملک را منصوب بحکومت بغداد فرمود خود
بصوب شام و حلب عزیمت نمود و آن بلاد را نیز با تواجش غارت و یغما کرده بدار السلطنه
تبریز متوجه شد و بعد که در سال ۶۶۳ فوت شده اباقاخان در جایش نشست
او نیز پس از چندی بحکم اجل موعود ترک تاج و تخت کرده سلطان احمد خان پسر هلاکوخان
در جایش جلوس کرد و از آنجا که پسر هلاکوخان اسلام قبول کرده از آئین چنگیزیان
تبری نمود لهذا امرای مغول رنجیده اجتماع نموده بپسر اباقاخان که ارغون خان باشد
بیعت کردند و باتفاق ارغون خان اسباب مغلوبیت سلطان احمد خان گشودند سلطان
احمد خان چون از سلطنت دنیا متنفر شده حکومت عالم فانی را بعینه ناپایدار و بی ثبات
میدید بجهة فراغت از دغدغه ریاست و حکومت اعتزال ورزیده در یکی از قرای تبریز
اعتزال اختیار نمود ارغون خان بعد از تمکن و استقلال در حکومت باقتضای شرارت
سریرت سلطان احمد خان را بقتل رسانید و منصب وزارت را با میر بوقا و حکومت
بغداد را به برادرش بایدوخان مرجوع نمود چون این وقایع در سال ۶۸۵ بظهور پیوست
بفاصله پنج سال دیگر او نیز فوت شده سنه خانی به کیخاتو تعلق گرفت و چون
کیخاتو به تبذیر و کثرت نفقات اشتهار یافت و وجوهات متعلقه بخزینه کافی مخارج نبود
لهذا باسم تجارتها بعض اوراق بشکل مربع مستطیل احداث کرده نشان چاو
زدند و رواج دادند و در بلاد عراق عجم عوض دار الضرب چاوخانه متداول گردید
و تجارتها را بجای پول مسکوک در معاملات داد و ستد میکردند تا اینکه روز
بروز اوراق مزبوره معلومه به نشان چاو کثرت پذیرفته بازار معاملات را تعطیل و بار
و در دار السلطنه تبریز از همین انقلاب و پریشانی ظهور رسیده منجر بغوغا شد بالاخره
امرای مغول بغارت وزیر الملک صدر جهان متحمل شده اسم وزیر و هم کیخاتوخان را
کشتند و در جای او بصوابدید امیر الامرای مغول که طغاچار باشد چار تومان خواستند

بایدوخان را

بایدوخان را نصب نمودند پس کیفیت واقعه را بایدوخان معلوم نموده آنهم عمالة حکومت
بغداد را به محمد سکرجی نام که واگذار کرده خود متوجه آذربایجان شد اتفاقاً در آن
اوان غازان خان پسر ارغون خان حاکم خراسان بود چون از کیفیت واقعه
آگاهی حاصل کرد همین را حوصله غیرتش برنتافته از تشخیص امرای دربار خواهر
نوروز نامی را تسلیم خاتم وزارت نمود تمنای اینکه با او همداستان گشته در تعاقبش کوشند
امیر نوروز هم بشرط تقبل اسلام وعده اعانت و اهتمام را داد پس غازان خان
ایجاب ملتمسوله با امرای مغول و دویست هزار نفوس در حضور شیخ صدر الدین ابراهیم بن
سعد الدین الحموی کلمه توحید را گفته ملقب بغازان محمود خان مسرور گشت و پس از
تهیه عساکر متوجه تبریز شده بایدوخان را طعمه شمشیر انتقام نمود و در قطعه آسیا محمود غازان
پادشاه با استقلال گردید چنانکه تفصیل آن احوال در تاریخ خواندمیر مشهور است
و تاریخ این کیفیت در سال ۶۹۴ هم و نتیجه تحکام بود و غازان محمود خان بعد از آنکه بشرف
اسلام رسید در حق مسلمین کمال توجه را مرعی داشته و آئین مغول تبه ساخت و بتخانه ها که در مقابل
مساجد و جوامع بنا نموده بودند از میانه برداشت و بتهائی که در خانه ها و راهها نصب کرده بودند
که مترددین طرق از هر مذهب بوده باشند لزوماً و حکماً بر آنها تعظیم کنند موقوف نمود
و از جمله بدعات ایشان که یکی بیع و شرای مسلمین بود و دیگر سنگانه هرکس که نزول میکرد
دبیتی صاحبخانه پیش از وقت شراب و زن حتو را آماده کرده بدست مغول بدهد
و الا صاحب خانه را بلکه اهالی آن قریه را قتل میکردند و در جزای این شکونه حیف و بیداد
کسی بداد کسی نرسیده و اینکه کسی را یارای شکایت از طوایف مغول نبود خلاصه در ظهور دولت
غازان همه این بدعات و تعدیات بالمره برطرف شده گویا مسلمانان بزندگی جدید
و نعمت مزیده رسیدند چون در دولت اجداد غازان خان ممالک اسلامیه ملحق بممالک
چنگیزیان شمرده میشد بنابراین غازان خان بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف گردید

ونفاذ حکم و جریان فرمانش در آن بلاد مضاعف گردید پس بغرور استعداد مستظهر شده
در تماشی واهتمام این برآمد که شام و حلب و بریة الشام را نیز بحیطهٔ ضبط و
تسخیر آورد و بسبب ذلك فیما بین او و ملك ناصر مصر در خصوص ضبط بلاد مجاوره محاربه
انجامید چنانکه در تاریخ هفتصد هجریه غازان خان در صحرای حلب بعد جنگ
تنها توقف داشت از طرف مصریان ایلچیان با وروویش وارد شده و خبر آوردند
که ملك مصر تعقیب اطاعت و مایل مصالحه است غازان خان اسم بمعنی خرسند گشته
بعد از قرار دادن مواد توادد و مصالحه بطرف بغداد عودت نمود و پس از رجعت
غازان خان باز قرمانیان بسلطان مصر محرك شده اعتساف و طغیان مجدد آغاز
کردند غازان خان بعد از اطلاع تجدد واقعه امیر چوبان را با عدد وافر از عساکر مغول
و بزرگان آبصوب مامور فرمودند و از آنکه ممالك اناطول عموما در تحت حکومت
تاتار بود اکثرین امراء آن بحکم سلطان محمود غازان اطاعت کرده بلا توقف بجلب امیر
رکفت نمودند حتی اینکه عثمان غازی نیز که در خدمت غازان خان بود برادرش
ساوجی بیک را بصوب مامور با عدهٔ قلیلی فرستاد از قضایای اتفاقیه آن سال زمستان
برف و بارندگی فوق العاده شده از کثرت گل و برودت هوا کمیزل رفتن متعذر شده
و رسیدن اوردوی غازان خان متعذر شد اجالاً امیر چوبان را از طرف حلب
بمصر فرستاده خود پادشاه به تبریز رجوع کرد متعاقب خبر انهزام امیر چوبان بسمع
غازان خان رسید از فرط تکدر و تکثر بر طبع شاهی عارض گشته در سال هفتصد و سه هجریه
فوت شد و در جای او اولجایتو خان که برادر کوچکش بود مسمی باسم محمد خدابنده
خان شده بر سریر سلطنت نشست در عهد او واقعه معتبر که لایق تحریر باشد
بوقوع نپیوسته مگر اینکه شیخ ابو علی دهاقین تاریخ مشهور خود را باسم او تعلیق
ساخته است و الحاصل محمد خدابنده در سال هفتصد و شانزده هجریه فوت

شده

شده ابو سعید بهادر خان بر تخت امارت جلوس نمود و قطعهٔ آسیا را بر اولاد امیر الامراء
امیر چوبان تقسیم کرده هر یکی حاکم مقتدر با استقلال گشتند رشید الدین صاحب
جامع التواریخ وزیر که از عهد محمود غازان در خدمت وزارت بود در عهد او
فوت شد و چون در سال هفتصد و سه هجری شهنشاه جهان غازان محمود خان وفات
یافت مجدداً ارکان مغول بممالك روم استیلا بهمرسانیده بنای تعدی و اعتدال را
گذاشتند و غازی چلبی پسر سلطان مسعود مابین الگفا بحکومت که به غزه کبه نمود
رومیان خراج گذار که در حوالی آیدین بودند باطراف بلد چاودل را تسخیر نمودند
و بازرگان قشلاقچی دست یکی کهه ایدی حمیدرا فتح کردند و در عرض این احوال
کوچه های اغوس که متعلق بسلطان مسعود و در حدود روم اهل سکون بودند بهجوم
اهالی بلغار مقاومت نیاورده بغایت مرتبه نشسته بدیار قره سی فراری شدند
و تبعیه که با روستان علاقه داشتند اکثری بسبب قصور اعتقاد و وهن ایمان مذاهب
عیسویه و تنصر اختیار کردند پس از طرف اولجایتو خان که از سلاطین مغول معدود میشد
برای ضبط و نظم ممالك روم چوبان بیک زاده تیمور طاش بیک و خواجه سعد الدین
مستوفی العساکر را بروم مامور نمودند ماموریت علی حسب الحکم بعزم تنبیه و گوشمال گشتان
حرکت کرده غازی امور بیک ملک الغزاة والمجاهدین را باری میدان جنگ ساخت
باتفاق عثمان غازی بتقویت دین اسلام و ازدیاد شأن و شرف مذاهب حنیفیه
بذل جهد نمودند سلطان ابو سعید بهادر خان سالف الذکر از سلاطین مغول که در
جای حکومت سلاجقه یعنی ممالك روم خود را حکمران مستقل میدید است چون انقیادیرا
شنید برای قهر و تدمیر امیر تیمور تاش ارتنا بیک را که از امرای جغتای بود با عساکر
وافره مامور نمود موی الیه بموجب فرمان بهادر خان بعزم مدافعهٔ امیر تیمور تاش
حرکت کرده در فضای شهر موسوم به اکردر تلاقی فریقین واقع شده امیر تیمور تاش

منهزماً بطرف شام رفت و در آنجا مغفور الاسم گردید پس ارتنابک ممالک روم [illegible]
متفرق شده و امرا و بزرگان بلاد را استمالت کرده باطاعت آورد و بعد از آنکه
مرجوع علیه ارکان و اکابر مملکت گردید و در خود استقلال را مشاهده کرد با سلطان ابوسعید
بهادر خان عصیان ورزید بهادر خان هم تهیهٔ ترتیب فوج لازم داشته از امرای خود سلیمان
خان را با جمع کثیر بمقابله مامور کرد و در عرض این احوال سرکرده سپاه قطلونی که جاندار
اوغلی مشهور است علی الغفله قسطمونی و نواحی جانیک را یورش آورده حاکم آن حدود را که
ارسلان اوغلی نام داشته گرفته بقتل رسانید و نواحی سینوب را که در حکم خاتون سلطان
مسعود بود تصرف نمود در عرض این احوال ارتنابک در قرب سیواس با سلیمان خان چند
دفعه معرکه کارزار را گرم کرده بالاخره عسکر سلیمان خان مغلوب گشته خودهم در اثنای گیرودار
مقتول گردید و مقارن این واقعه ابوسعید بهادر خان نیز در تبریز وفات کرد پس از
وقوع این مقدمات در خصوص وراثت تاج و تخت میان شاهزادها اختلاف بهم رسیده
امورات ملکیه مختل و ممالک ایران خراب و ویران گردید و بعد از هرج و مرج شدن ایران
کسی باحوال ممالک روم نپرداخت پس ارتنابک میدان را خالی دیده ممالک روم را
بتحت حکومت خود آورده کیفیت را بپادشاه مقتدر شده و بجهت استجلاب و استمالت قلوب
اهالی بلاد رویهٔ عدل و داد را بطوری پیشهٔ خود نمود که مردم سلوک و رفتار او را فوق
العاده و سلوک ملوک دیده او را پیغمبر کوسه مخاطب کرده و شهرت دادند

در بیان حرکت لشکر تاتار بممالک چین

توضیح این اجمال آنکه در آن عهد از طبقهٔ نوزدهم سلاطین چین خاندان صونغ که مدت
سیصد سال سلطنت ایشان امتداد داشت منکو قاآن با بعضی از لشکر تاتار و مغول
[illegible] قبلا قاآن که از سمت شمالیهٔ چین که هم حد تاتارستان است مامور تسخیر ممالک
چین فرمود پس قبلا قاآن بموجب فرمان بلاد شمالیهٔ مملکت مزبوره را بدون اینکه در

جبال

در جبال مغلوب شود بقوهٔ قاهره بحیطهٔ تسخیر آورد و کان ذلک فی سنه ثمان وستین و ستمائة
و بعد از محاربات و غلبات کثیره شهر بشهر ایالت بایالت پیش رفته به کرسی و پای تخت
مملکت چین که کینقای باشد رسید و قبلا قاآن در پای تخت سلطنت جلوس نموده
دولت خاندان صونغ بالکلیه قرین انقراض و زوال گشت و در ایام استقلال
و حکمرانیش بلاد سایره مثل طونکین و کوشین چین و بنگال و تبت نیز بامتعلقات
بحیز تسخیر آمد و پس از ترتیب و تهیهٔ سفاین متعدده بتاخت و تاراج
جزایر واقعه در دریای هندوستان پرداخته از آنجا بدریای چین عبور نمود و جزایر
دریای چین را نیز تا حد جزیرهٔ جاپونیا بطوفان یغما خراب و ویران ساخت مجملاً
قبلا قاآن بعد از آنکه ممالک چین را بالکلیه مالک و حکمران بالاستقلال گردید بجهت
جذب و استمالت قلوب و اهالی ولایات و جبر کسر تعدی و ظلم که از لشکرش برعیت
رسیده بود مذهب و آیین چین را بمذهب خود ترجیح داده در سلک ایشان منسلک شد
و در ضمن تشکیل سلطنت خود را برتبهٔ طبقهٔ بیستم سلاطین چین آورد و تا مدت بیست و چهار سال
در چین بالاستقلال سلطنت کرده در سنه ۱۶۹۳ اجلش دریافت بعد نبیره‌اش تیمور بتخت حکمرانی
جلوس کرده با اهالی چین حسن سلوک را مسلوک داشته اگرچه بقانون عدالت در رعایت
حقوق راه رفت بالاخره مفید نیفتاد و علاوه بر این در سنه ۱۳۶۰ علیویه شخصی تای تسو
نامی پیدا شده اهالی ولایات را محرک شد که طوایف مغول را از بلاد چین اخراج نمایند
و حکومت چنگیزیه را از میان بردارند تا اینکه بعد از اتمام تمهیدات و انتاج مرام و اخراج
مغول تای تسو خود بسریر سلطنت جلوس کرد و طبقهٔ بیست و یکم سلاطین چین را تاسیس نمود

در بیان احوال هندوستان

چنانکه بقیهٔ احوالش در جلد سیم مسطور خواهد شد

ممالک جنوبیهٔ هندوستان که عبارت است از مرتبان و بنگاله و مالابار و سواحل
و جزیرهٔ سیلان که در تصرف براهمان بود بهجوم غزنویان و خوارزمیان در سنهٔ [illegible]

ضمیمه ممالک اسلامیه گردید چون تفصیل همه این مراتب را ذکر نمودن مستلزم خروج از
مقصد اصلی است لهذا از تفصیل کلی صرف نظر نموده فقط ذکر احوال حکومت اسلام
که معاصر احوال مذکوره در جلد اول است اکتفا گردید توضیح این اجمال آنکه
از جمله سلسله اسلامیان که بر جهات شمالیه هندوستان استیلا یافتند ظهور دولت
طبقه خلجیه بود که ابتدا آن ایشان جلال الدین فیروز خلجی است و او باتفاق برادرش
علاء الدین در بلده موسومه به اگره حکومت میکرد که علت جلب و استعمار امرای
الغ خانیه در لاهور بر سریر سلطنت جلوس نمود از همین برادرش علاء الدین که در حکومت
اگره باقی بود باقتضای حسد و کینه با معیت عساکر بسمت او لشکر کشید و در کنار نهر
گنج تلاقی فریقین واقع شد و بعد از زد و خورد علاء الدین بالاخره از کرده پشیمان
گشته دست بدامن عفو و امان زده معاودت بمحافات تدابیر [illegible] در همین
اثنا محمود سالم نامی از مذهب سامان باقتضای صیغت غیر سالم خنجر کشیده بحنجر
جلال الدین گذاشته نوبت حیاتش را ختم نمود که این داهیه فاجعه در سال
۶۹۵ اتفاق افتاد بعده علاء الدین به دهلی رفته در جای برادرش بر سریر سلطنت
نشست و برادرزاده اش ابراهیم را چشم میل کشیده کور کرد و از حقوق سلطنت
خلع نموده پسر خود خضرخان را ولیعهد خود قرار داد و از ارکان و اعیان [illegible] نام
دینار نام وکالت و وزارت کلیه را سپرده خود در نواحی پنجاب و غایب مشغول
غزوات بود که در سال هفتصد و پنج مدت حیاتش بانقضا رسید

احوالات یمن

شعبه ایوبیه که در بلاد یمن استیلا و استقلال داشتند بقوه قاهره ملک مسعود مشهور
به اقسیس منقرض شده قطعه یمانیه بنیابت سرعسکری تحت حکومت علی بن
رسول که مالک قوه حربیه بود درآمد و نظر برعایت نفوذ و اعتبار شرفا و ملاحظه

او

حرمت مکه معظمه امارت و ایالت مکه معظمه را به قتاده که یکی از شرفا بود حواله نمود
ولیکن چون در خصوص امامت و خلافت مذاهب عدیده فیمابین شرفاء
اختلاف بهم رسید در سال ۶۵۵ بعده امارت شریف ابونمی محمد مستقر گردید
و با سلطان یمن بنای حسن سلوک و مدارا گذاشته مدت چهل و هفت سال
ریاست و امارت کرد و سلاطین بنی رسول در آن عهد اقطار یمانیه را تا بحر عمان
و از انجمله یعنی نواحی مکه ضبط و تصرف کرده بودند لیکن چون حکومتشان
بطور عرب و بدویت بود مقر حکومت را گاه در صنعا و گاه در مخا و گاه در عدن
قرار میدادند و من الاتفاقات در آن عهد مسجد شریف نبوی بالکلیه محترق شد
و بحکم مستعصم بالله خلیفه عباسی مصالح و مفروشات از خزانه داده بنای تعمیر گذاشتند
و بعد از استیلای هلاکو خان بغداد و هلاک شدن مستعصم بالله تعمیر مسجد شریف ناتمام
تا اینکه ملک المظفر شمس الدین یوسف بن ملک مسعود عمر تمامی را به تکمیل رسانید
و خطبه را باسم خواند و کعبه معظمه را باسم کسوت فاخره پوشانید و در سال
۶۹۶ رحلت کرده پسرش ملک الاشرف در جایش نشست و بعد از مرور مدت
دو سال او نیز فوت شده در جای ملک المؤید جلوس کرد و در بلاد یمن در شهر [illegible]
بتوجه بنای مدرسه بزرگی کرد اما شقاق و نفاق که فیمابین شرفا مکه بهم رسیده بود
از جهت تباین و اختلاف در مسلک و مذهب ناشی شد چنانکه خلفاء عباسیه از مذهب
هاشمیه منشعب از مذهب کیسانیه محسوب میشدند همچنین شرفاء مکه بعضی در مذهب امامیه
و برخی در مذهب زیدیه بودند اما شرفاء مذهب امامیه باعانت و امداد قبیله
بنی عسیر که در حوالی حجاز مسکن داشتند در قطعه یمانیه ماندند و شرفای آل ادارسه
که از مذهب زیدیه محسوب میشدند به بلاد مغربیه توجه نموده در آنجا دولت
ادارسه را عنوان کرده تشکیل سلطنت نمودند

در بیان احوال ممالک مغرب و فاس و مراکش

در قطعهٔ آسیا بلاد مغرب اقصی مانند فاس و مراکش در سال ششصد و [illegible] هجری
از ملوک بنی مرین یعقوب بن عبدالحق حکمران ممالک فاس و مکناس بود و پدر
یعقوب یعنی عبدالحق از قبیلهٔ زناته بوده چون مغرب اقصی و مراکش را بدون استحقاق
از دست عمر المرتضی که از ملوک موحدون است بزور گرفته متصرف شده بود و لهذا
عمر المرتضی بقصد استرداد و استخلاص ممالک موروثی از تصرف عبدالحق با [illegible]
هزار لشکر از جبل طارق عبور و به فاس گذشته با عبدالحق نزدیک اسکانه جنگ ساز
داده و بالاخره قلعهٔ شهر فاس را بمحاصره انداخت از اتفاقات بنی یعقوب بن
عبدالحق بمکر و حیله از یکطرف اردوی عمر آب انداخته بنای هلهله و های و هوی
گذاشته اردوی عمر از هم پاشید و عمر المرتضی فرارا از میان اردو در رفت
و یعقوب بن عبدالحق غالب آمد که بعد از همین وقعه دیگر دولت موحدون
استقرار نگرفته منقرض گشت و طبقهٔ بنی مرین ظاهر گردید اما حالا عبدالحق
نزد و در تاریخ ششصد و هشتاد و دو بطرف سبته رفته و جبل طارق را گرفت
پس بعد و اندلس داخل شده و بعض از بلاد را نیز متصرف گشت و در سال ... عرب
از تخت حکمرانی بحکم قاضی اجلب خلع گردید و بعد از فوت او پسرش ابوسعید عثمان بن یعقوب جلوس کرد

در کیفیت مملکت تونس

در مملکت تونس از ملوک بنی حفص المستنصر بالله ابو حفص عمر ابن زکریا یحیی نام
سلطان بود و در سال ششصد و هفتاد فوت شده در جایش المستنصر بالله ابو عبدالله
محمد بن واثق بالله یحیی باتفاق اعیان و ارکان بر تخت تونس جلوس کرد و بر
حکمرانان اطراف فایق آمد و در اواخر که ابو زکریا پسر سلطان ابو اسحق ابراهیم
چهارمین ملوک بنی حفص است پسرش ابراهیم عصیان ورزیده در قسطنطنیه شهر

قسطنطنیه

قسطنطنیه که از ممالک غربیه است تحصن کرده و توابع و مضافاتش را تا پایتخت افریقیه تونس بگرفت

در بیان اختلال اوضاع حکومت اسپانیا

اعراب افریقیه که بقوت قاهرهٔ خودشان مدتی در قطعهٔ آسیا حکومت میکردند
اهالی قدیمهٔ قطعهٔ مزبوره چون روز بروز باطراف و حوالی استیلا یافته کثرت و قوت
حاصل نمودند اکثر ممالک از زیر حکومت اعراب در رفت و رعایای مملکت که عبارت
از اهالی قدیمه اش باشد قابلیت کسب که لطیفه اکتفا نموده هیچ وقت از فساد
تنبیه باذیت اعراب کوتاهی میکردند الحاصل در حوالی و اطراف قطعهٔ اسپانیا که عرض
مدت ششصد سال قوم عرب غالب و حکمران بودند بعلت تغلب و غرور نفاق انگیز
دولت و شوکت ایشان بالمره بزوال رسیده بالاخره بذلت رعیتی تنزل نموده
و بحقارت اذیت مبتلا شدند و در یکی از تواریخ مشتمله بر احوال اسپانیا که بزبان
اجنبی نوشته شده چنان مستفاد است که اهالی اسلام ساکنه در قطعهٔ افریقا تا وقت
انقطاع اتحاد و اشتراک ایشان با اهالی قدیمه بلاد اراغون و قشتل و ناوار
و سمت جنوب مملکت فرانسه در تحت رایات و نظارت پاپا بودند و جمعی از متمرد
و کلیدان و بعد دری از امرای آخر ستیان در مواضع بغیه رومیا و لیون و ویانه
اتفاق بر اصرار و اخراج اهالی اسلام از افریقا و آسیا کرده بودند و در بین
خلاصهٔ اتفاق را نوشته باطراف فرستادند تا ملل و طوایف فرنستان را باین اتفاق
تشویق و ترغیب نمایند و انجا که بر وجه مناسب در مقدمه مسطور گشت از یک
جهة اتفاق اهالی اوروپا بارض فلسطین و حکومت مصریه باشدت و غلبه هجوم
عام متعاقب بمحاربات غلیظ و از یکطرف هم از ولایت شرق خروج لشکر بیحد
اوج طوفان موج لشکر تاتار و مغول غول کردار بسمت بلاد اسلامیه و خراب
و ویران شدن ممالک از جور و قهر چنگیزیان باعث شده که تکان اهالی اسپانیا

دیگر بالطبع قوت اسلامیه را وهن و فتور بهم رسید. در قطعات مغرب قوه اسلامیه خلل
پذیرفته و نفوذ و اعتبار و قوت و اقتدار ایشان را بسبب عروض عوارض ضعف عارض
گردید چنانکه تفصیل این احوال در جلد ثالث نوشته شده هرگاه رجوع بآنجا باشد
از مطالعهٔ وقایع مسطورهٔ مفصله در آن جلد کماهو وقوف و اطلاع حاصل خواهد شد

در بیان مجملی از احوالات پاپایان مذهب قتولیک

هونوریوس رابع که در مذهب قتولیک رئیس کل و پاپا بود در سال هزار و دویست و هشتاد و
هشت مطابق ششصد و هشتاد و شش هجری فوت شده در جای او نیقولاس چهارمین بمسند
پاپا و ریاست نشست و قریب آن اوقات سلاطین مغول و تاتار هر یک بر یک مذاهب
و یک طریقه سالک و ذاهب شدند از جمله محمود غازان خان هم داخل حوزه اسلام شده بود
پاپایان مذهب خرستیان که همیشه در فکر نشر و تعمیم مذهب خودشان بودند بوساطت
نیقولاس پاپا ایلچی بحضور غازان خان روانه کرده بمذهب مسیحی مشارالیه را دعوت
نموده دین و واسطه که طایفهٔ تاتار رهبانیت اجتماعیه اهل روزه بار را بهائی گذاشته
آیین اسلامیان خلل انداخته هرج و مرج میکردند شاید بواز قبول کردن مذهب مسیح
جهت تاتاریه بر دشمن ظفر یابند و قانون اسلامیه را از میان بر دارند و در این
ضمن باسترداد و استخلاص قدس شریف از دست اسلامیان و سایر مواعید کثیره نوید
تعصبین خرستیان داده بعلاوه بعضی از تبلیغات روحانیه و اعتقادات دینیه و
مواعظ و خطابه بجامع و مجالس خرستیان و کنایس بطارق و رهبانان اخبارات
منتشر کرده و در خصوص متحد کردن کلیسای شرق و غرب زیادت اهتمام و بذل جهد بجا
آورده و هنوز هیچگونه ثمره و نتایج افکار حدوده خود را بانجام نرسانیده بود که در سال
پنجم اجلش دریافت و در جایش سلستین خامس پاپا شد که اهلی پاپا در مذهب قتولیک
صاحب دبدبه و شوکت و ریاست کلیه گشت و او نیز در تاریخ هفتصد و ... فوت شده

ایلخانی

بونیفاس هشتمین بکرسی پاپا شدن پا گذاشت و با وجود که فاصله عمر او نیز وفا نکرد در جایش
ساندو بنوا قاردینال پانزدهم را به پاپا شدن انتخاب کردند و پس از آنکه او نیز
بتاریخ هزار و دویست و چهار وفات کرد قلمان نام بیچینی در شهر روما به
پاس پاپا شدن منصوب گردید و در سال هزار و سیصد و نه عیسویه کرسی حکومتش را
بشهر آوینیون که از شهرهای روماهات نقل کرد و تا سال هزار و سیصد و چهارده حکم
حکومت میکرد و نقل مکان کردن پاپای مسبوق الذکر از شهر روما بشهر آوینیون بالهام
رای فلیب لوبل قرال فرانسه بوده و در تاریخ هزار و سیصد و یازده عیسویه
مطابق ۷۱۱ هجری در تحت حکومت قلمان خامس مشارالیه حضور بطاریق انطاکیه و اسکندریه
سیصد نفر پیسقوپس و قرال فرانسه فلیب چهارم و قرال انگلتره ادوارد دویم و
حکمران آراغون یاکس ثانی عقد مجلس مشورت کرده عهد و میثاق ببسته اتفاق برین
کردند که حکومت و استیلاء اهالی آفریقا را از قطعه اسپانیا بالکلیه محو و زایل نمایند
و بعد از آنکه قرال فرانسه فلیب لوبل سال ۱۳۱۴ عیسویه فوت شده پسر بزرگش
لوئی دهم که در حیات پدرش قرالیت ناوار در سال ۱۳۰۵ گرفته و در آنجا
برسر برو بتوم تحقیق قرالیت فرانسه در سال ۱۳۱۵ در شهر رنم نام تاج برسر گذاشت
و از آنجا بشهر ناوار عزیمت کرده حکمران فرانسه شد و پس از آن ژان اول قرال
قرال فرانسه و ناوار گشته در مدت قلیلی فوت شد برادرش فلیب پنجم ملقب بطویل
در سال ۱۳۱۶ میلادی مطابق ۷۱۶ هجری قرال فرانسه شد در زمان او معروف
بمخالف پرنسان متعلقه نجوذ گردیده در سال هزار و سیصد و بیست با اهالی فلامنز
معاملات را بمعاهده قطعیه مربوط کرده قرار داخلیه را نظم آورد و در سال هزار و
سیصد و بیست و دو در حالتیکه با مخالفین سمت جنوب مشغول محاربه بود فوت شد
و در جای او شارل لوبل قرال فرانسه گردید و همین شارل لوبل پسر

فیلیپ لُ بل نام قرال فرانسه بوده بعد از فوت پدرش فیلیپ طویل قرالیت ناوارا
بقرالیت فرانسه ضم نموده در زمان او احوال بیرته دوجزائت دیوان لی وجه
دل حساب حرف وتعرف میشد وبدین سبب امورات مضطرب مانده دولت قرین انقلاب گشت

دربیان احوال قرال انگلتره

قرال انگلتره پسر ادوارد اول که خودش مستبد بود وارد ثانی بود در سال ۱۳۰۷ ابعد از
پدرش قرال انگلتره شد چون باخلاق حسنه متصف نبود زمام کفالت وعنان کفایت
امورات را بدست دونفر از آشنایان خود داده بود که اسم یکی غاودستون ودیگری
اسپانی می گفتند وازین جهة ارکان وامرونان دولت رنجش بهم رسانیده در
استوجب فرار کردند وبرادرش ادموند اسم چون بدعوی قرالیت برخواست اورا
نیز همین بارفرونان که همدست بودند گرفته حبس کردند بعده درجای او ادوارد ثانی
ادوارد ثالث قرال انگلتره شد وازینکه پدرش ادوارد ثانی ومادرش ازیل دختر
قرال فرانسه بدعوی قرالیت فرانسه نیز افتاده درمیان فرانسیزان واهالی
انگلتره منافرت وضدیت رخ داد بالآخره ادوارد ثالث ترتیب سفاین دونما
کرده بطرف فرانسه سوق نمود وسواحل فرانسه را خراب کرده داخل ولایات
فرانسه کردید چنانچه تفصیل همه این کیفیات در جلد ثالث مسطور ومذکور است

بیان احوال قرال قاستیل

فردیناند رابع قرال قاستیل بعد از فوت پدرش سانش رابع درسال هزار و نود
پنج میلاد چون بمسند قرالیت مستقر کردید وبعلت ظهور فلاکات متعدده
واقعهٔ متعاقبه وهجوم قرال لهای پورتکیز واراغون بسیاری از ممالک را ضایع کرد
ودر سال هزار وسیصد ونه با اعراب محاربه کرده درسال هزار ودوازده عیسویه
فوت شد ودر جایش الفونس احدی پسرش قرال شده ودرمحل مرسوم به

آرتیه

آرتیه با اعراب محاربه کرده درمحاصرهٔ طارق سال ۱۳۵۰ ابعلیه طاعون عمرش منقضی شد

دربیان کیفیت احوال قرالان لهستان

ولادیسلاس رابع قرال لِه که برادر ولادیسلاس ثالث بشد دفعه اول حکومتش تا پنج
سال ممتد کردید وبعد ازان درمیان لهستان شورش اتفاق افتاده بالآخره
وینسلاس رابع پسر اوتوکار قرال بوهمیا را درسال ۱۳۰۰ بالانتخاب بقرالیت
لِه برداشتند وبعد از یک سال قرالیت مجارا نیز با وعرض نمود پسر خود وینسلاس
خامس را از هرجهة برخودش ترجیح داده قرال مجار نصب کرد وچون درسال
هزار وسیصد وپنج که بعزم کسب وتحصیل شاهی بوهمیا بسمت بوهمیا حرکت کرد درائنای
غریتش آن حدود حکومت مجار را باویر الواطون رابع واگذار نمود بعد ازان باغواء
وافرار خاندان ابستبورغ واعادهٔ حقوق که درمجارستان داشتند درسال
هزار وسیصد وشش درشهر اولموج نام کشته شد ولادیسلاس رابع دفعه دویم بقرالیت
له منصوب کردید ولیکن تمامی ممالک اقتدار کامل ونفاذ حکم نداشت وحکومت
پونیرانی وسیلزیا بحکومت الامانیا علاوه نموده بهمین منوال ایام حکومتش
تا سال هزار وسیصد وسی وسه میلاد واعفصد وسی ودو هجریه امتداد یافت
چنانچه تفصیلش درجلد ثالث می آید

درکیفیت حکومت مجار

مجار درسال هزار وسیصد وپنج میلادی یعنی سنه هفتصد وچهار هجری درزیر حکومت
اوطون بوده وبعد ازمرور سه سال بشارل روبر پسر شارل مارتل انتقال
یافت درسال هزار وسیصد وچهارده میلاد مطابق هفصد ودوازده هجری با او بوده
افلاق محاربه نموده مغلوب شد عرورة التجا بدولت ناپولی کرده دوباره بمجارستان
عودت نمود ودرسال هزار وسیصد وچهل ودو فوت شده سلطنت بوراث به پسرش لوی منتقل شد

دربیان اختلال وفترت مملکت بوهمیا

اما حکومت بوهمیا که متعلق به اوطوقار دویمین که این را اوطوقار غالب نیز می‌گفتند
بوده چون در تاریخ هزار و دویست و هشتاد مطابق ششصد و هفتاد و پنج فوت
شد در مملکت اختلال داخلیه ظاهر شده تا پنج سال تمام ممتد گردید بالاخره
وانسلاس ثانی بعده ثالث بعده رودلف بعده ثانی هر یکی یک الی دو سال متعاقباً
حکومت کردند و در سال هزار و سیصد و شش از لوقسمبورغ که خاندان معروف بود
ژان نام قرال تخت بوهمیا نشست و تا سی سال پادشاهی کرد و همین وانسلاس ثانی
مسبوق الذکر همان وانسلاس رابع منصوب بقرالیت مجاره نیز است که بعد از پدرش
اوطوقار بر تخت سلطنت جلوس کرد و ایام اختلال و فترت داخلیهٔ مملکت بعلت اغواء
واف و خاندان اوستریا که تا پنج سال ممتد شد و انسلاس ثانی مزبور بتدابیر حکیمانه
مملکت را آرام داده رفع اغتشاش نمود و ولادیسلاس رابع که قرال لهستان بود در اوان
اتفاق مخالفین که گرم محاربه بودند بعض ممالک مجارستان را بحیطهٔ تسخیر آورده و قرالیت را
به پسر خود وانسلاس سیم مفوض نموده خود بتاریخ هزار و سیصد و پنج در براغه فوت شد
وانسلاس سیم که نصب کرده او بود بقرالیت مجار و در طبقهٔ قرالان مجار وانسلاس پنجم است
سلطنت مجار را به اوطون نام کسی سپرده خود بقصد تحقیق سلطنت بوهمیا که از پدرش
باو منتقل شده بود بطرف براغه عزیمت نمود و پس از آنکه براه خود رسید چنانکه
سابقاً مذکور شد باف و خاندان هابسبورغ در شهر اولموج نام مقتول شد

قرالان حکومت الامانیه

چون بعد از فردریق ثانی ایمپراطور الامانیا در داخل مملکت الامانیا فساد و اختلال
ظهور نمود باعانت و فرستادن اینوسان رابع نام پاپا قرال فلمنک که کلیوم ثانی
باشد در سال هزار و دویست و چهل و هفت بمخالفت ایمپراطور الامانیا فردریق ثانی
برخواست و خود ایمپراطور شد و در این اثنا تا فوت شدن فردریق ثانی قوراد

رابع

رابع که بمقام ولیعهد ایمپراطوری موقتاً ارتقا کرده بود از مقام ایمپراطوری ساقط شده بود
و وقه شدن اسلان را اکتفا کرد و پس از فوت قوراد خود نیز در سال هزار و دویست و
پنجاه و شش عیسویه فوت شد در جای او ریشارد دو برژان برادر قرال انگلتره سال
هزار و دویست و پنجاه و هفت عیسویه در الامانیا بقرالیت منصوب گردید و چون
حقوق خود را به برادرش نازی واگذار نموده بود با قرال قاستیل که الفونس باشد
اشتراکاً بکفایت ممالک الامانیا الی سال ۱۲۷۲ عیسویه پرداختند که بعدش
تاج و تخت به رودولف اولین که از خاندان هابسبورغ بود سپرده شد و آن
هم تا سال ۱۲۹۱ عیسویه حکومت کرده بعده در جایش آدولف بعده آلبرادول
تا سال ۱۳۰۸ نشسته تاج الامانیا را حفظ نمودند عاقبة الامر از خاندان لوقسمبورغ
نازی هفتم ایمپراطوری الامانیا را گرفته الی سال ۱۳۱۳ حکومت کرد و بعده مدت حکومت لوئی

بیان احوال پنجم تا سال ۱۳۴۲ ممتد شد ایمپراطور روم

میخال پالئولوغ که از ایمپراطوران روم بود در اوان حکومت بجوال ازنیق اهالی شهر
قسطنطین با اهالی قدیمه روم ایلی متفق شده در صدد هم بنیان و اساس دولت برابرتین لاتین
و همچنین ملت فرانسه ولاتین که تأسیس و تشکیل ایمپراطوری شرق کرده نفوذ حکم و قوت
داشتند کسر و ضعف رسانیده تنکیل ایمپراطوری روم نمودند قریب بتاریخ ششصد و
شصت هجریه چنانکه تفصیلش در مقدمه بطور مناسبت مذکور گردید میخال پالئولوغ بعد از اعاده
حقوق ملکیه که اجدادش ضایع کرده بود با ارطغرل غازی بعقد صلح و صلاح معاهده نموده و با قرال
مجار نیز رسم موالات پیش گرفته مبانی موالات را توثیق و استحکام داد چون در
غلطه که از مضافات اسلامبول است و همچنین در دریای یونان جزایر و سواحل واقعه عظیمه
متعاقبها در تصرف اهالی وندیک و جنویز بود و هنوز از اماکن مذکوره قطع علاقه
نکرده بودند فلهذا میخال پالئولوغ مدعای پاپا نیقولاس سیم را که اتحاد کلیسای شرق

و غرب بود قبول نموده در ترویج مادهٔ اتحادیه که منظور اصلی پاپا بود اهتمام زیاد و کوشش بر کرد
و بدین خدمت پاپا کردن میخواست امپراطوری خود را دوامی بقای حاصل کرده تاج امپراطوری
بر اولاد و اعقاب خود موروث نماید و تبعیت افکار پاپا را در مادهٔ اتحاد و توابین معابد
لیکن ازین جهة میان گروه متعصبهٔ ملت خود و رهابین متدینه قدر و مرتبه خود را از درجهٔ
عزت و اعتبار ساقط نمود هرچند تواریخ مسطوره در خصوص مشتمل بر روایات مختلفه است
چنانکه بعضی میگویند میخائیل پالهلوغ بطرف روما رفت و فرقهٔ قائلند که پاپا بستانبول آمد
لیکن قریب بصحت آنست که بجهة قرار دادن مادهٔ اتفاق از طرف پاپا کنیز قاردینال
آمد که در استقبالش جمعیت کثیر بودند و میخائیل در سال هزار و دویست و هشتاد میلادی
یعنی در سال ششصد و یک هجری وفات کرده در جایش اندرونق پالهلوغ بر سریر امپراطوری
صعود نمود لیکن اوضاع امپراطوری روم بواسطهٔ غلبه و استیلای لاتنیان و فرانسویان
مختل شده بسیاری سرها بر خاک مذلت افتاد و ممالک روم ایلی لگدکوب خسارت و
مضرت گردید اما بلغار و سلطان عزالدین که باهم متحد بودند آمدن ترکانیه
بکنار ولایت روم ایلی و همچنین غلبه و استیلای اسحق بیگ و علیب بیگ از طرف ایدین
و پریشانی اوضاع ایالات و ولایات و بلدان اناطولی از هجوم عثمانیان باعلاوه
هجوم برکت خان بجهة استخلاص عزالدین تا دیوار قلعهٔ قسطنطنیه تزلزل و اضطراب
لایحصی بممالک راه یافت لهذا بعضی از اهالی مشغول محافظت اموال و اولاد و نقود
و دینار بودند و بعضی باسباب جان فشانی لکه عقد مؤالفت بهر وسیله خلاص و نجات
میجستند خلاصه روز بروز درون و برون حوزهٔ حکومت از وقایع و سوانح متعاقبه اضطرار
بطوری دچار گردید که تمکین ناموس سلطنت منظور کسی نشد بهرحال تا مدت دوازده
سال بهمین منوال متحمل که خویش امور حکومت و ریاست را به پسر بزرگش میخائیل تسلیم و محول
نموده و خود در سلک فاستران لاهوتیه اعتزال مواظب عبادت و مراقب گشته

درگو

در گوشه نشست تاج زملک و زر دولت و ثروت میخائیل تابع نیز در حیات
پدرش امورات ریاستی را کالاشتراک بحث اصول و نظم آورده مدت
پنج و شش سال اجرای احکام کرده و در آخر نامهٔ حیاتش طی شد و در جای او
اندرونیقوس ثالث جالس گشت و تا سال هزار و سیصد و چهل میلادی برخامت سابقه
سوالیه و متعاقبه تحمل نموده نام و نشان امپراطوری را حفظ کرد و در عهد اورخان
ظفرآیات سلطان اورخان غازی در ممالک اناطولی واقعه در قطعهٔ آسیا
اکناف و اطراف را احاطه کرده بود و حکم همایون اورخان عثمانی بهمت
و نهضت سلیمان پاشا تا قطعهٔ اوروپا نفاذ و جریان داشت که تفصیل این اجمال
مؤلف حواله بجلد ثالث کرده و از مدت ششصد و پانزده و یا پنج هجریه یعنی
از وقت استیلای لاتینیان باستانبول که خاندان امپراطوری فراری شدند
در طرزون از خاندان مذکوره یک نوع قرالیتی تشکیل کردند و در عهد عثمان خان
غازی قرال الکسیس ثانی بوده و بعده اندرونق دویم بعده مانوئیل دویم
بعده باسیل نام پرنس از جانب امپراطوران روم نصب شده بودند ولیکن
بعلت غلبه و استیلای امرای چگیزیه در آن حدود نفاذ حکم در امورات داخلیه مستقلاً نشسته

در تأسیس و تشکیل حکومت بلغار

چون از طرف داخل نهر طونا تا ساحل نهر دنیپر یعنی در آن کوهستان بالقان که ممالک
بلغار و محمد لالت کوچک است و مقر حکومت را در کنار نهر طونا ودین نام شهر را
قرار داده بودند اینچنانکه اساتید فاسیلیای قرالان ایشان سابقاً نگارش یافت
گویا که ایشان در اوایل بار و میان یعنی با ماکدونیان یک نوع امتزاج و اختلاطی داشتند
و در اواخر از دایرهٔ اطاعت ماکدونیان بیرون رفته اتفاق را موقوف کردند
و از بسکه از اطاعت امپراطور روم روگردان شده خویشان هیات اجتماعیه

داشتند بقوه قاهره آل عثمان اساس که درچیده بودند برچیده شد و درسال هزار و
سیصد و پنجاه و دو که قریب به معتقد هجرت نبویه بوده باشد در سمت شمالیه نهر طونا
بحکومت مجار تابع شده در زیر حکم کیفو رنس بوغدان نام آمده یک نوع امیرات
مخصوصه اداره صغیره تشکیل کردند چنانکه تفصیلش در دفتر ثالث مسطور است

کیفیت مملکت ارنود و البان

ممالک ارنود معروفه به البان که داخل ممالک و قلمرو امپراطوران روم میشمردند در
زمان اختلال اوضاع امپراطوری روم بسبب استیلاء فرانسیزان و لاتینیان تمام ممالک
ارنود بتصرف وندیکلویان و مجارستان رسید و هریکی ازین دو فرقه بحصه خود
با داره پرنسان ضبط و حمایت داشتند و ازجمله قطعه دالماچیا و قره طاغ و دوبره
و جزایر معروفه در آنجا بود و قطعه موره بحیط ضبط و تصرف وندیکلویان در آمده بود
به دولت بزانسیو خلل رسیده شان امپراطوری معدوم گشته نافذ الحکم نبود

در بیان تدرج حال عثمان غازی

وفات ارطغرل غازی را مورخین باختلاف نوشته اند لیکن نظر بتواریخ ابن کمال
در عهد غیاث الدین کیخسرو ثالث سلجوقی و بملاحظه تواریخ سایره در اوقاتیکه
علاء الدین کیقباد ثالث بر تخت قونیه جالس گشت وفات ارطغرل غازی را اخبار کرده
التفات شاهی شامل حال عثمان خان شده کوهستانات طومانیچ واقعه در ارمنک
و از قره جه حصار تا اینه با چند ییلاق و قشلاق بنام ایشان توجیه فرمودند و در وقتی فرمان
امارت و فحص رسید که فیمابین عثمان خان و عمویش دوندار در باب وراثت امارت
نزاع و اختلاف روی میداد فلهذا عثمان غازی بحسب خدمت و ملازمت درگاه عالی
و با علاوه خدمات پدرش خود نیز مدت هفت سال بخدمت سلاطین سلجوقیه رو تبه
حسن خدمتگذاری عجب آورده التفات و توجه سلطانی را درباره خود شاهد دیده برتبه

امیرالامرایی

امیرالامرایی فایز گشته بر قدر و مرتبه اش افزوده شد و حکومت و ریاست خیمه نشینان
حدود ممالک محدوده مسطوره را بلا مساهمت مالک گردید و امیر دوندار که عمویش باشد
ناچار رضای قلبی خود را با قرار آورده اظهار قبول و رضامندی نمود و بعد از استقرار
ایالت و امارت بر عثمان غازی با رؤسا و بزرگان اسم جوار که در آنجا حصار
و اینه و کول سکنی داشتند بواسطه اینکه از طرف سلاطین آل سلجوق پدر عثمان غازی
منصوب بامارت آن حدود بود اینها رسم خدمت و اطاعت را باقتفای توارث بجا آورده
لوازم احترام و تبجیل را مهمل داشتند و عثمان غازی اسم رسم جلالت و عظمت را کنار
گذاشته درباره ایشان حسن سلوک و مدارا مرعی میداشت و هر چند عثمان بیک
و ارطغرل بیک از قرائت و کتابت بی بهره بودند لیکن باقتضای عقل و درایت فطری
و درایت آیین تدبیر ریاست که مقتضی فن سیاست است منظور و منهاد ساخته
در استمالت قلوب مردم و جذب نفوس و کسر شوکت و شکوه خصمان دقایق
خفیه و رموزات دقیقه را بکار میبرد و علاوه برین در مراتب مملکت داری
و رعیت نوازی از پدرش ارطغرل گوی سبقت ربود لیکن از آنجا که توماینچ
رئیس اینه کول نام قصبه که نیقوله اسم داشت و درباره عثمان غازی سوء قصدی
و نیت فاسدی را متضمن بود و بلو قوماین سلحب تکوری اکثر تکوریان را بلاد
روم و امپراطوران بزانسیو تابع نمود فلهذا در سال ششصد و هشتاد و سه
عثمان بیک از قصبه سکود در اول بهار با صد و بیست هزار سوار حرکت کرده و از کوه
ارمنی بل غفلة هجوم آورده بقصبه اینه کول آتش زدند پس با نهایت عجلت
خبر به نیقوله که در قرب جبه بزور بود رسید آنهم فی الفور با عساکری که در کمین
داشت مانند سیل کهسار نازل شده بمقابله و مقاتله پرداخت عاقبت لطف
لشکر عثمان بیک اضطراب و تزلزل در پهلو خویشان کبره کشیده منهدم و منهزم شدند

ولیکن در آن حال باذکار و اوراد ساکت بودند در خلال این احوال قرمیل
بابا نام شخصی که از ساکنین قصبه سکود بود اشارتی در باب ترقیات و تدرج حال عثمان
غازی کرده خود عثمان بیک نیز در خصوص عقد دختر شیخ اده بالی متوطن قریه ایت برون
رؤیای صادقی دیده بود که تفصیل این خواب از قبیل تحقیق حالات همین قدر عبارت آوردن
کافیست که در مملکت اجنبی بالذات بتشکیل حکومت و تاسیس سلطنت موفق شدن
[illegible] بتاییدات قدسیه و فیوضات صمدانیه که در خصوص او بحق ظهور رسید

در بیان رؤیای صادقه عثمان غازی و کیفیت تزویج

ومن الاتفاقات کریمه جمیله شیخ اده بالی سابق الذکر در زمان حیات ارطغرل
غازی با جمعی از دختران چون اختران بعزم گشت صحرا و دشت رفته بودند عثمان بیک
چون نظرش بر آن دختر فرشته پیکر افتاد مفتون جمال و شیفته خال او شده
و چون به پدر دختر کسی را فرستاده خواهش مواصلت کرد راضی بعقد در آن زمان
نشده بود و پس از آنکه عثمان بیک در جای پدرش ارطغرل بامارت نشست قریه ابروز (?) را
باولاد و احفاد شیخ اده بالی وقف نموده و تیول مخلد نمود باین واسطه کریمه جمیله
شیخ اده بالی را بعقد ازدواج آورد و چون وثیقه نامه نویس بود که وقف نامه قریه
مزبوره را بنویسد فلهذا عثمان غازی یک قبضه شمشیر با یک عدد مشربه باده بالی
فرستاد که این نشانه تملیک و وقف این قریه بوده باشد در دودمان تو و بعد از آنکه
اده بالی بحسب الوصیه عمل نموده قبول کرد همان شمشیر و مشربه تا سال هفتصد هجری
در خاندان شیخ اده بالی باقی بود از محمد پاشای اده بالی زاده در کتب تاریخ
معتبره منقول شده که شیخ اده بالی مرقوم در دیار آذنه متولد گشته بعد از آن بطرف
شام عزیمت کرده در آنجا بتحصیل معارف مشغول شد و پس از تکمیل تحصیل علوم در قرب اسکی
شهر که مقر حکومت سلجوق سلطان اوکی بود بقریه موسومه ایت برونی آمده سجاده

ارشا

ارشاد گسترانید قرال باجمیع که از طبقه بابایان و اصحاب کرامات و کمالات مشهوده
اما رؤیایی که خود عثمان غازی دیده بود چنان است که شبی در عالم رؤیا دید از
بغل پدرزنش اده بالی ماه تابان بیرون آمده داخل بغل عثمان غازی شده و از ناف
همان ماه درختی سرکشیده شاخهای بلند درآورده انچنانکه در زیر شاخهای آن درخت
صحراهای وسیعه و چشمه‌ها و انهار واقع است و مخلوقات در زیر سایه آن درخت انتعاش میرسید

خلاصة التعبیر من رؤیا الواقعه

و خلاصه تعبیر رؤیای مزبور این شد که بعد از عقد بستن مال خاتون کریمه شیخ اده بالی سلسله
سلاطین آل عثمان از بطن او بوجود آمدند و اکثر ممالک را متصرف شده مخلوقات
در سایه عدالت ایشان با آسایش و استراحت زندگی کردند و چون عثمان بیک
از شکستی که در وقعه ارمنی بلی با نیقوله واقع شد هیئة الخوف و ترصد حاصل شده بود
بنابرین شبی علی الغفله کوه ارمنی بلی را گذشته بقره جه حصار واقعه در قرب اینه گول هجوم
آورد و چند گله از اغنام دکوسفندان ایشان اغتنام نموده معاودت از دشمنان بقدر تیغ
و پیش از طلوع صبح خود را بکوهستان کشید علی الصباح چون این خبر بطایفه تکوری قره جه
حصار و اینه گول و سایر متعلقین ایشان رسید متفق الکلمه بر عثمان بیک یورش آورده
دورش را احاطه نمودند و متعهد گشتند که از میان ولایت خود شان اخراج نمایند
سابق بر آن هرچند قره جه حصار را ارطغرل غازی فتح کرده بود در زمان سلطان علاء الدین
و تکوری را باطاعت آورده در مسکن خودش توطین داد لیکن در اثنائیکه عرض و
طول بلاد اناطول مملو از لشکر تاتار گردید تکوری مزبور ترک حقوق کرده شیوه
عقوق پیش گرفت و بکار استقلال حکومت علیحده افتاد و برادر خود خلاتوز را بسرداری
نصب کرده با عساکر وافره بامداد نیقوله روانه اینه گول نمود عثمان بیک بعد از
مشاهده این هجوم عام باهنگ جنگ طبل زده نفیر عام بلا و خود با جوقی از نامداران

عرصهٔ اسپی در پایین کوههای طومانیچ بمقابله خصمان پرداخت و در صف مصاف حلاوت
زهره شکاف از طرفین ساعقه فتنه تراید گرفت صاروباری برادر عثمان بیک در
اثنای گیرودار مقتول شد و برسم تلاق در حالی تلاق برادر کموری نیز شربت فنا چشیده
صفوف اعادی پاشیده گشت و اکثری بقصد تخلیص جان خود شان را بکوهستان
کشیدند عثمان بیک هم این فتح نمایان را از جملهٔ مغتنمات شمرده تعاقب را غنیمت
واز اجاد گشته کان اعادی قلهٔ غریبه احداث نمود و تاریخ این وقعه معروضه به اکثر
در سال ششصد و هشتاد و سه یا تاریخ هشتاد و شش باختلاف نوشته اند

در بیان ارسال طبل و علم و شمشیر برای عثمان غازی

سلطان غیاث الدین پادشاه روم بعد از استماع کیفیت وقعه مزبوره بعثمان بیک آفرین و
تحسین زیاده کرده کمال التفات و توجه را درباره اش مبذول فرموده پس از مرور چند
سال چون عثمان بیک لذت غلبه بر خصم را چشیده بود مکرراً بتاریخ ششصد و هشتاد و
هفت هجری جمعیتی از سواره و پیاده انعقاد داده بقره چه حصار هجوم آورد کموری چون
این وقعه را از وقعه اولین صعبتر دید در میان فرار و قرار مترددد مانده ناچار طالب الامان
و گردن تسلیم بربقهٔ اطاعت و اذعان نهاد پس عثمان بیک فرصت را غنیمت دانسته
کموری را گرفته با بعض غنایم ماخوذه در دار الحرب به برادر خود آق تیمور سپرده بدرگاه
پادشاه روم سلطان غیاث الدین مسعود بن کیکاوس فرستاد سلطان ازین خبر
بهجت اثر کمال خوشوقتی اظهار نموده باقتضای مزید التفات سنجاغ اسکی شهر را ضمیمه
حکومت متعلقه بعثمان بیک فرمودند و بمنظور اینکه استقلال حکومت عثمان بیک را
دلیل جلیل عظیمه جوابیة طبل و شیپور و علم و شمشیر و خلعت مطلا و اسب مزین
و محلی بطرف عثمان بیک روانه نمود و تاریخ این تشریفات شاهی سال ششصد و هشتاد و
هفت هفدهم شهر ذیحجة الحرام نوشته اند و چون عثمان بیک بعد از وصول تشریفات

از

صفوف دیوان را از اعیان و ارکان آراست و نوبت حکومت را با کمال جلال و استقلال
بلند آوازه کرده از بزرگان آن نواحی بیعت گرفت بعد از آن از قره چه حصار با کثرت و ابهت
و عظمت و شکوه حرکت کرده باسکی شهر آمد و در آنجا دیوان عدالت را اساس نهاده نوبت
امارت را استمراراً عصر بعصر سپرد ولیکن خود در حین نوبت زدن سرپا می ایستاد و همین
عادت قیام نوبت تا عهد فاتح استانبول سلطان محمد ثانی مستمر بود و در اواخر ایام
نوبت زدن را اکتفا کرده رفته رفته قیام را موقوف نمود چنانکه در کتب تواریخ مسطور است

در بیان لقب خانی عثمان غازی و کیفیت نظم ملکت

بعد از آنکه عثمان بیک بر سریر امارت جلوس نمود لقبش را عثمان خان خواندند و نوشتند باره
خود را در اسکی شهر قرار داد راهها مامون و صحراها بزراعات میمون گردید و در اندرون
شهر بازار معاملات اجناس رواج گرفت و صورت نوعیه عثمان خان را مورخین
براینگونه نوشته اند مدور چهره اسمر اللون پیوسته ابرو مستوی الجبهه وسیع الصدر
متوسط القامه و گیسوش برای قسم کلاهش خراسانی از ماهوت قرمز و از زیش دستار
پیچیده پایین تا تار و بالاپوشش ذراعیه قرمزیه بنا بر روایت کشف الاخبار علیش بیک نامی
از امرای گرمیان و بروایت تواریخ موثقه و ابن کمال علاء شاربیک نامی از جانب
خود چند نفر عامل مامور نمود که از داد و ستد کنندگان امتعه در بازار شهر مزبور باج
مقرری بگیرند عثمان خان بعد از اطلاع باینخبر رنجیده شده مامورین علاء شاربیک را برگردانید
ولیکن خودش قرار داد که بجهة مستحفظین بازار از هر بار امتعه دو آقچه بدهند و بدین
واسطه میان اهالی گرمیان و عثمان خان محاربه و مقاتله رخ داد عثمان خان غالب
آمده و مادهٔ فساد بسهولت رفع گردید و در اوان فتح قره چه حصار چند خانه وار از
گرمیان و سایر اطراف کوچ کرده داخل حصار شده بودند و بحسب شرایط اسلام طورسون
فقیه نام شخصی در ایام جمعه بنام نامی عثمان خان خطبه را جایز دانسته قرائت نمود

و پس ازین مرام که استقلال کامل یافته خطبه که دلیل سلطنت و حکومت است در قره‌چهار
باسم خویش در سال ششصد و هشتاد و هشت باسم خود خواند و در عید رمضان سنه
مزبوره نیز در اسکی شهر خطاب خطبه‌خوان به طورغون فقیه ترجیح شد خلاصه مدت
چند سال بعظمت و جلال به ترویج عدالت و کرم و تکثیر خدم و حشم مشغول شده رسم حسن
سلوک را با بکخان سلوک نمود عموی عثمان خان دوندار که سابقاً در باب امارت
با عثمان خان اظهار سرکشی میکرد چون در خفیه از تحریک معاندین ساکت نشد عثمان خان جان
ایمنی را دریافت در اجرای جزای او مسامحت ننمود فلهذا احب اقتدار زمان
سلطنت عثمان خان این بود که نواحی کوینوک و طراقلی و بوزلی تسلط و حکومت حفظ
افزاید درین باب پیش از وقت بخرمن قیا مدیری و بیلجک تکوری و کوره میخال مشاوره
نموده میخال بیک جواب را باین طور جواب داد که از حصاری قیا به ایش و اش و از آنجا بطرف
صورغون رفته نهر سقاریه را گذشته علی الغفلة بر سر دشمن هجوم آورند و بر وجه مقرر
بنا را بحرکت گذاشته در حین وصول بکنار نهر مزبور از طرف عثمان خان کسی در جزو پیش
صمصه چاوش که در مدتی متوقف بود بفرستند که پیش از هجوم آن حوالی از صمصه چاوش
استعلام احوال عرض نماید و تفحص الکنه و قرارگاه و اطوار و حرکات خصمان نماید

در بیان شورش و فساد تکور بیلجک

صمصه چاوش سابق الذکر پر جاهدیده در ابتدا ورود ارطغرل غازی ببلاد روم از خدم
اتباع و اشیاع او بود که بمرافقت ارطغرل آمده در قصبه شکود سکنی ورزید چون
فیما بین او و اهالی اینه‌گول تضاد و مخالفت ظاهر شد کیفیت را با ارطغرل افاده
نموده باتفاق برادرش قوله‌مش در نواحی مدرنی به ییلاقات و قشلاقات واقعه
در کنار نهر سقاریه نقل مکان کرده و با اهالی آن حدود با نهایت مدارا گذاشته رفتار و
سلوک میکردند مجملا بعد از اخبار صمصه چاوش و جواب رسیدن شعر غفلت خصم

عثمان خان

عثمان خان با تبعت هزار و پانصد سوار علی التعاقب کوچ کرده قریب بوقت غروب
به ایش و اش نزول نمودند بعده نهر سقاریه را بسهولت گذشته منتظر آمدن
صمصه چاوش شدند و بعد الحضور خلعتی بصمصه چاوش داده بقلاوزی مامور نمودند
و چون بقریه صورغون نزدیک شدند صمصه چاوش مزبور مبادرت نموده اهالی
قریه مزبوره را بکفالت خود دایره تبعیت کرد و پس از آنکه از آنجا بقصبه کوینوک ایلغار
کردند رعیت آن قصبه از اطاعت و تبعیت اباء و امتناع داشتند بدین سبب آن قصبه را
آتش زده دودش با آسمان رسانیدند بعده بطرف قصبه طراقلی ینیکیچه بشدت هجوم
آوردند که بالمره خراب و ویران گردید و از آنجا سالم و غانم با اموال و غنایم
معاودت کرده یک شب هم بکوره میخال مهمان شده روز فردا بقره‌جه حصار
عودت شد که واقعه مزبوره در سال ششصد و نود و یک اتفاق افتاده بود
از جمله اتفاقات روزی خرمن قیا مدیری کوره میخال روزی بنای ضیافت
گذاشته سرکردگان شهر و اطراف را دعوت نموده عثمان خان را نیز بنا
بحقوق قدیمه دعوتش منظور نمود در خلال این حال والیان و حکام آن
حوالی را که بیک زاده‌های روم میگفتند و در تواریخ دولت علیه اینها را
تکور نیز نوشته‌اند چون هیئت بیناشان بکینه عثمان خان مالامال بود
و در صدد سوء قصد او مترصد فرصت بودند لیکن بعلت غلبه و کثرت
خدم و حشم باجرای مرام خودشان جسارت نمیکردند و وقت انتقام را
بتعویق می‌انداختند بنابرین تکور بیلجک یعنی حاکم بیلجک که در خصوص کین
آوردن عثمان خان و رفع غائله هر لحظه دسیسه و حیله بنیاد مینهاد این
بنای ضیافت را بجمله خود وسیله قوی دانسته با دختر تکور یارحصار نام
ضیافتی گذاشتند که در حین دعوت متفقین اطراف عثمان خان را

نیز در سلک ضیافت داخل باشند و برین دعوت کوسه میخائیل را پیش انداخته
واسطه کردند کوسه میخائیل چون در حقیقت حال اینگونه خیال را از قبیل محال میدانست
علیهذا سبب دعوت را با اطرافش بعثمان خان کماهو حقه فهمانید عثمان خان
ازین صداقت کوسه میخائیل زیاده ممنون و خرسند گشته باجابت دعوت و
بمیدان جمعیت آمدن خود را اخبار نمود و درین ضمن بجهة تهیه و طلبیان مدعیان
بعضی هدایا از بابت گله گوسفند و عراده‌های مشحون به آرد فرستاده تبلیغ کرد
که چون میان ما و علیشاه بک گرمیان اوغلی خصومتی رفته هرگاه بنفسه روزی به
ضیافت برویم خاندان مای صاحب باشد البته دشمن فرصت بدست آورده
بتاخت و تاراج خواهد پرداخت و هرگاه من هم بنفسه تنها آمده باشم راحت
که آسایش و استراحت از جهة نگرانی مقدور و میسر نخواهد شد و درین حالت
از ضیافت حظ و بهره نیست پس صلاح چنان است که باتفاق اهل حرم و متعلقان
بهره یاب سعادت صحبت و فیض ضیافت بوده باشیم و بعد از آنکه باینگونه لطایف
بجهت ضیافت وعده داد تکور ازین خبر زیاده مسرور گشته بمقام تدارک ضیافت
آمد و دام تزویری که در پیشگاه بیلجک میخواست بگسترد انعقاد مجلس را میان بارو
مناسب ندیده جمعیت را در چند فرسخی به چاقربکار ترتیب داد خلاصه کوسه
میخائیل سبب جمعیت آمدن عثمان خان را بمجلس ضیافت به تکور مزبور
معلوم کرده وسلطنش نمود پس عثمان خان چهل نفر را لباس چادر زنانه پوشانیده
چهل نفر علیحده را اسم در میان بند و صندوقهای بنه مستور کرده سفارش کرد
که در طلیعه وقت ورود بقلعه قلعه را متصرف شوند و از قرار تهیه مقرر بردن
مرکل بکثرت زنان داخل قلعه شده متعاقباً صحرام با اشیاء غیر لازمه بقلعه درآمد
به بهانه اینکه صاحب دار در ییلاق باشند از مفرقت عشایر ایمن باشند و لهذا عثمان

خان خود نیز با چند نفر از بهادران سواره بصحرای ضیافت که چاقر بکار باشد ایلغار
نمودند تکور بیلجک و تکور یارحصار و سایر اعیان ملت باستقبال شتافته بلوازم
لوازم مهمان نوازی هر کس بجای خود قرار گرفت و پس از آن بزم عیش و نوش را
آراسته هنگامه طرب و ساز لهو و لعب تا طلوع شب مهیا بود و چون نصف شب
رسید مامورین که بعضی در چادر زنان و بعضی در میان صندوقها داخل قلعه شده
بودند ساز حرب نوشیده در میان حلاوت کوشیدند و اهالی قلعه را که بعضی مست
خراب و برخی سرمست شراب بودند یک یک گرفته شربت فنا چشانیدند و وقت
بصباح که عثمان خان از احوال قلعه آگاه شد تکور نیز مطلع شده و دو از بهادران
برآمد و عساکری که در اثنای ضیافت باطراف پراکنده کرده بود جمع آوری نموده
بمقابله عثمانیان فرستاد عثمان خان بنوازش هدف هجوم ایشان بحملات
مردافکن صفوف اعادی را بجراد منتشر متفرق ساخته سپاهیان خود را بقلعه رسانیده
هر چه از غنایم بدست آورده بودند بعضی را ضبط و بقیه را بلشکر توزیع نموده و از آنجا
با غازیان ظفر توامان خودشان را به بیلجک رسانیدند و پس ازین واقعه
طورغود الپ نام بهادر را بتسخیر اینه گول با جمعی از سواران مامور فرمودند و بزرگ
فاعله متصرف شده ضمیمه ممالک عثمانیه گردید و تکور را گرفته چون بحضور عثمان
خان آوردند از اینکه اسلامیان از تعقیب تکور زیاده رنجش و اذیت دیده بودند
حسب الخواهش ایشان بهره خونریز سیاست سپرده زندگانیش را از بیخ
بریدند و بحال هذه عموی عثمان خان دوندار بک که در خصوص ریاست داعیه
داشت و کینه ایش از کینه عثمان خان ممتلو بود و در هر مهمی که روی میداد بخلاف
او حرکت میکرد درین دفعه که با بیلجک تکور در جزو اتفاق ورزیده نفاقش
علانیة معلوم همگان گردید عثمان خان بجهة قلع ماده فساد من بین العباد

اعدام و افنای عوی صاحب خانه را بر خود لازم دانسته دونفر دار را بتیغ انتقام از
ملک هستی بدیار نیستی فرستاد و پس از فراغت ازین غائلهٔ عظمی دختر کودور
یار حصار که لولوفر نام داشت بدایرهٔ اسلام داخل کرده به اورخان پسر عثمان
خان عقد نمودند و در کتب تواریخ اسم این لولوفر خانم را نیلوفر نوشته اند
و بر سر رودخانه واقعه فیمابین بورسه و بدانیه که از طرف شرق بسمت غرب جاریست
جسری بنا کرده و حمامی هم در بورسه ساخته و بواسطهٔ همان جسر که او نامدات
آب رودخانه را به نیلوفر صو ذکر نمایند و از همان نیلوفر خانم سلیمان پاشا
و سلطان مراد بحت وجود آمدند و بعد از آنکه نواحی مزبوره را از دست روم
استخلاص کردند و برای سکنی محل رفاهیت حاصل شد در آنحدود شهر موسوم به
ازنیق که مشهور بمعموریت و متعلق بامپراطور روم بود عثمان خان مصمم تسخیر گشته
جمعی از شجعان رجال و سواران ابطال بر سرش جمع آورده بعد از توکل بخداوند
سبحان بطرف ازنیق روان شد و در حین وصول در زیر قلعه را بمحاصره آورده جهت
تضییق و تشدید پرداخت قلعه کیان بواسطهٔ این قضیه آنگاه از امپراطور
بزانتین که مقر حکومتش بزانتیوم یعنی استانبول بود استمداد نموده و تا وصول
امداد از دولت مزبوره قلعه را محافظت کردند عثمان خان هم درین میان
از سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز سلجوق که در پای تخت قونیه بود معدودی از
عساکر خواهش کردند سلطان علاء الدین بعد از حصول آگاهی از کیفیت واقعه
عساکر ایالت قره حصار را بطرف ازنیق حرکت داد که بعثمان خان اعانت کنند
و چون پیش از ورود عساکر سلطان بازنیق از طرف بزانتیوم عساکر امپراطور
بمعاونت قلعه کیان به بوغاز ازمید رسیدند عثمان خان بعد از اطلاع از ورود
ایشان بنظر الاهم فالاهم بمحاصره قلعه ازنیق نپرداخته باجیش پرخاشجوی

بمدافعه و مقابله لشکر بزانتیو شتافت و در محل موسوم به دل تاق تلاقی فریقین شده جنگ
در گرفت و چون محاربه از محاربات عظیمه و شدیده بود بدقیقهٔ دل مشهور گشت
تتمیم ما سبق در اوقاتیکه عثمان خان اینه گول را مفتوح کرد شصت جاریه و چند غلام
و بعض غنایم و هدایا با یعال طوز غوزالپ نام سرکرده حضور سلطان علاء الدین کیقباد
بن فرامرز فرستاده بود و بعد از وقعه مرقومه نیز سلجوق از اهتمام و کوشش در
راه دین و ملت کوتاهی نکردند فلهذا اکثراً بنا بر مزید التفات در مرهٔ ثانی نیز از سلطان
منشور استقلال حکمرانی صادر گردیده و در حین وصول منشور سلطان با سکنهٔ شهر لوازم
تبجیل و استقبال را بعمل آورده باطراف اعلان نمودند و چون ورود منشور مزبور در سال
۶۸۸ هجری اتفاق افتاد استقلال حکومت کاملهٔ عثمان خان را اصحاب تواریخ
از آن وقت اعتبار کرده اند و قبل از صدور منشور مزبور که در سال ششصد و هشتاد و سه
امر امارت بعنوان وراثت بعثمان خان مرجوع و محول گشت در سال ۶۹۹
هجری که اسکی شهر را ضمیمه ممالک نمود فرمان منشور استقلال حکومت با طبل و علم و
سیف و خنجر از طرف سلطان غیاث الدین مسعود بن کیکاوس که متقدم بر عهد سلطان
علاء الدین کیقباد بن فرامرز بود صادر گردید بعده سلطان علاء الدین هم بجهة
تحکیم و تاکید مبانی استقلال حکومت تشریفات سابقه را با منشور مزبور دربارهٔ‌اش
مبذول فرمودند عثمان خان نیز عریضهٔ مشتمله بر استیذان فتح ازنیق و اظهار
تشکر از تشریفات فاخرهٔ همایون پادشاهی نوشته در جواب منشور ارسال حضور کرد

در بیان کیفیت اداره و نظم عثمان غازی

عثمان خان در اثنای محاصرهٔ ازنیق که مصمم بمدافعه عساکر دولت بزانتین شد
بعد از فتح و غلبه و تفریق عساکر معاونهٔ دولت مزبوره معدودی از اسرا را
با غنایم و هدایا و عریضهٔ مشتمله بر تشکر بحضور سلطان علاء الدین که در قونیه بود ارسال نمود

مقارن آن احوال بواسطه خلافی که از سلطان علاء الدین بن فرامرز نسبت بغازان محمود
خان شاهنشاه جهان بروز کرده بود عساکر وافره از طرف غازان محمود خان بسوق
الذکر که در دار السلطنه تبریز توقف داشت برسر سلطان علاء الدین مامور بقونیه شدند
و بعد از حرکت لشکر مامور و وصول بقونیه سلطان علاء الدین را گرفته محبوس کردند و بعد از
خلع او از سلطنت حکومت ممالک سلجوقیه را بغیاث الدین پسر علاء الدین سپردند
و از اینکه غیاث الدین مزبور هنوز از قواعد حکمرانی و ریاست وقوف نداشت
کفایت و انجام مهمات را بحکام و ولات ولایات واگذاشت ولاة و حکام
نیز فرصت بدست آورده در صدد اخذ حقوق و اشتراک حکومت آمدند تا مملکت خودشان را
از تصرف و استیلای تاتار استرداد نمایند و علاوه برین با وجود طلوع آفتاب دولت عثمان
خان رونق و فروغی در استقلال دولت سلجوقیه نمانده بود فلهذا امرا و ارکان مملکت
اتفاق کرده سلطان غیاث الدین را در سال هفتصد هجری از تخت حیات خلع نمودند
و در اثنای این اختلال غازی چلبی پسر سلطان مسعود که ابن عم سلطان غیاث الدین
مقتول باشد معدودی از چلبیها را بسر خود جمع نموده بطرف قسطمونی و سینوب عزیمت کرده
در مقابل امرای تاتاریه که بر دولت سلجوقیه مستولی بودند ابتداء بداعیه حقوق دولت و سلطنت
برخاست و از یک طرف قرمانیان هواخواهان باباییان و مرشدان شده مجددا
بنای اختلال گذاشتند بیان این اجمال آنکه باباییان بعد از فوت سلطان غیاث الدین
سر از جیب انزوا در آورده بر سر نور الدین صوفی خلیفه که شیخ باباییان بابا الیاس در ایام حیات اید
نصب کرده بود جمع شدند که وقوع این کیفیات قریب باوقاتی بود که در سمت ایچ ایل
مخلص پاشا از نژاده نور الدین صوفی با ابرام و اصرار درویشان بر مسند امارت جلوس کرد
و مصمم برین شد که ارمنستان کوچک را ضمیمه بلاد اسلامیه کند و چندی نگذشت که نور
الدین صوفی فوت شده قرمان نام پسر نجیبی که داشت مخلص پاشا بجهت تربیت پیش خود

آورده

آورده بدین واسطه صاحب اسم و شهرت گردید و بعد از او دیار روم را باسم امرای روم تقسیم نمودند
حتی اینکه از طرف ابوسعید خان از امرای چنگیزیه امیر چوپان سلدوز و پسرش امیر
تیمورتاش والی روم گشته در قیصریه و قونیه مستقر شدند و در عرض این مقدمات ابوسعید خان
فوت شده اختلال ولایات بظهور رسید که در این اثنا اعیان و امرای سلاجقه و جمعی
از صوفیان و معدودی از اتراک ساکنه در آق سرای و آیدین و قشلاقات آن حدود
و آیدین اوغلی ها و حمید بک لیان و منتشا و از سلاله سلاجقه غازی چلبی که بحوالی
حمایت نواحی قسطمونی در فکر استحصال حقوق خانواده خود طالب استقلال شده
خلاصه هر کس که در هر مکان غلبه داشت ملک متصرف فیه را مالک گردید و من جمله
عارو خان که از بندگان خاص سلطان مسعود بن عز الدین کیکاوس شمرده میشد
در جای او بداعیه حکومت مستقله برخاست و همچنین وزیر سلطان کیقباد از ولی نعمت خود
رنجیده تر بسلطان غازان خان اخلاص ورزیده و داعیه در فکر انقاذ اوامر تاتار
بود و بدین واسطه در عوض خدمتگذاری خود بامارت قونیه فایز گشت خلاصه در اثنای این قبیل
و اختلال مردد بودند حیث کرده بعثمان خان التجا بردند که عثمان خان روز
بروز بمدارج عظمت و شوکت ترقی نموده سلطان حکمران و والی منشور فرمان گردید
و بعد از استقلال سنجاق قره حصار را به پسرش اورخان واگذار کرده سرداری این اوک را
ببرادرش کوندز الپ و ایالت اینه گول را بطورغود الپ و اسکی شهر را به آیقود
الپ و یار حصار را بحسن الپ توجیه فرمودند و نواحی و بلاد محوله باشخاص مزبوره
در عهده شان باسم ولاة و حکام سابق الذکر موسوم بود و مقابر آنها هم در آن
بلاد باقیست محاصل عثمان خان بعد از توزیع ایالت بلاد مزبوره با منسوبان
و متعلقان مسطوره خود به یکی شهر واقعه فیمابین بروسه و ازنیق رفت و پسر
کوچکش علاء الدین پاشا را با والده اش در بیله جک گذاشت و به پدر زنش شیخ اده بالی را

بنظارت فاقه مغلوب کرد که مجموع این وقایع در سال ششصد و نود و نه یا هفتصد
بظهور رسید و در سایر کتب تواریخ چنین مسطور است که ظهور آل عثمان در ششصد و
نود و نه فرع است که آل سلجوق بالکلیه منقرض شده باشند والّا بجود عثمان
خان دفعهٔ اول از سلطان غیاث الدین مسعود بن کیکاوس منشور امارت و تأبید
خطبه در سال ششصد و هشتاد و هفتم شهر رمضان المبارک فرستاده شد و بنا
بروایتی سه افزای آمدن طبل و علم و اسلحه خدم و حشم و تشریفات پادشاهی در سال ششصد و
صد و هفت هفتم ذیحجة الحرام بوده ولیکن از تاریخ فرمان که در ششصد و هشتاد و نه
نوشته شده مستفاد میشود که قرائت خطبه باسم عثمان خان سال ششصد و هشتاد و
روز جمعه دویم شهر رجب المرجب بوده در بدایت حال هرچند قرائت خطبه باسم عثمان
خان باصرار و تأکید طورسون فقیه که حاکم و قاضی ینکی شهر گشته ولیکن سکه
زدن مثل خطبه خواندن سهل الحصول نبود ادوات و آلات دار الضرب را لازم
میداشت شروع برآنگونه تکلفات را مجال نبود فلهذا در اسم مسکوکه متداوله در معاملات
اینکه امپراطوران روم و سلاطین سلاجقه بکار می بردند و از اینکه در عهد عثمان خان
در اقل حال قوانین دولتی و طریقه امیات اجتماعیه و رسوم و آیین توجیه و حواله موجب
وظایف و قرار دخل و خرج هنوز استقرار نگرفته بود خود و متعلقان از غنایم و اموال دار الحرب
و چاپیدن بلاد غاربه رفع حوائج میکردند مجملاً مبدء تاریخ امارت عثمان خان غازی
سال ششصد و هشتاد و سه بوده و در هشتاد و هشت خطبه باسمش خوانده شد و در نود و نه
باقتدار و استقلال تام رسید و در هفتصد اشتهارش در آفاق انتشار یافت لحق
در باب تصحیح روایات مختلفه در این باب را توافق عدد آل عثمان در حساب جمل اعداد
تاریخ ششصد و نود و سه کافی و شافی و مغنی از تصحیح و جمع روایات کتب تواریخ است

در بیان محاربهٔ عثمان خان با تکوور بورسه

عثمان خان

عثمان خان چون ینکی شهر را برای خود و متعلقان بنا کرده نوبت سلطنت در پیشگاه
درگاه عالی زد از اینکه هیئت معتاد جهاد و رغبت تقلع و قمع کفار و ارباب عناد
شده بود باز باقتضای ذات حمیت سمات با هفصد سوار نیزه گذار انتخاب نموده
علی الصباح از ینکی شهر به کوپری حصار ایلغار کرده و بر سر اهالی آنجا در خوابگاه خود شان
یورش آورده شهر را متصرف شد و از آنجا بسمت مرمره عزیمت نموده به نهب و
غارت حصارت کلیه رسانید بالآخره ساکنین و متوطنین آنجا بجهة حفظ مال و جان
و اطفال و نسوان از در استیمان درآمده گردن بربقهٔ اطاعت نهاده رعیت قبول
کردند عثمان خان هم لوازم نوازشات لایقه را در بارهٔ رعایای آنجا مبذول فرمود و
و از آنجا لشکر را به تشویق و ترغیب به فتح ازنیق کشید لیکن چون شهر ازنیق از
شهرهای معمور و معتبر ممالک روم بود و در اوانیکه لاتینیان و فرانسیزان استانبول
استیلا یافتند امپراطوران از استانبول فراری شده ازنیق را بجهة تخت
و دار الحکومه قرار دادند ازین جهة شهر مزبور بر جمعیت و معمور و استحکام متین
و مستحکم داشت و اطراف و حوالی شهر همه نیستان پر گل و لای و جابجاهای عمیق
بود و علاوه برین علی امور بیک حاکم قسطمون اسم بعثمان غازی مخالف ورزیده
با امپراطور اندرونیق ثانی عقد اتفاق و عهد و میثاق بسته و با همه این موانع
که تسخیر ازنیق در عقدهٔ تعویق افتاد نهر جقاریه هم بنوعی طغیان داشت
که عبور از هیچ معبری ممکن نمیشد فلهذا در دامنه کوهی که مقابل شهر بود قلعه
احداث کرده طارقلی نام بهادر را در آنجا گذاشته خود معاودت کرد و بالجمله
عثمان خان روز بروز قوت و حشمتش بنوعی افزوده شد که ولاة و حکام
روم آن مرز و بوم همه از او خایف و ترسان و مضطرب الحال شده مسلوب
القرار شدند و بهمین جهة روزی تکوور بروسه تکووران اطراف را جمع کرده

مجلس شوری ترتیب داد و گفت ترک با ما دشمن است قدیما هرگز مصافات میانه
ما و او نخواهد شد و باختیار خودش ترک این نواحی کرده بیرون نخواهد رفت صلاح
درین است که همگان متفق الکلمه همداستان شده او را از میان ولایات خود
اخراج نماییم چون همگی قول او را تصدیق کردند از مجلس برخواستند و بتهیهٔ تدارک
جنگ عثمان خان ایستادند عثمان غازی از اتفاق دشمنان آگاهی یافته بعد ازین
از هزبران بیشه وغا بهادران آن روز مصاف و وغا منضم گردید و در حوالی بروسه در
مقابل قیون حصار تلاقی اتفاق افتاد و جریان سیلاب خون روده خانهٔ نیلوفر را
چون شراب گلگون نمود و امتداد حملات طعن و ضرب در میدان حرب تا پنج ساعت
طول کشید و گوندز الپ برادر عثمان غازی در آن معرکه کشته گشت و پسر عثمان
خان آی طوغدی نیز سر رشتهٔ حیاتش در عقدهٔ ممات منخسف گردید و از کثرت گرد و غبار
در آن گیر و دار روز نورانی مانند شب ظلمانی بنظر آمد پس از امتداد محاربه
عثمان خان در لشکر خودش آثار انهزام و مغلوبیت مشاهده در فکر تخلیص جان
از معرکهٔ سیف و سنان افتاده بود که درین بین الطاف خفیه و تاییدات ازلیه
ربانی معین غازیان گردیده قضیه برعکس نتیجه بخشید و اهل اسلام غالب آمده اعدا را
رو بهزیمت عزیمت نمودند غازیان ضرغام کین اسکونه فتح را از تفضلات
قرلانیام دانسته با کمال جلادت فراریان طرف اولوباد را تعاقب نموده تا سر پل
رسیدند اما تکوور گفته داخل شهر شدند عثمان غازی خود نیز متعاقبا رسیده
خیمهٔ اقامت بر سر پل زدند اهل شهر چون فهمیده بودند که عثمان خان تا شهر را
تسخیر و تصرف نکند نخواهد رفت و محاصره را تنگ خواهد گرفت لابدا اهل مصلحت را
با آن غدار که تکوور گفته بود گرفته بعثمان خان سپردند و بعد از آن محاربه بمصالحه
و معادات بموالات بدل شد و اهل اولوباد هم چون به تکوور خودشان زنهار

کرده

کرده بودند ایشان نیز بشرط عدم عبور از پل بطرف شهر قرار معاهده دادند و تکوور
گته را غازیان در مقابل گته حصار بر دار کشیدند و قلعه کیان هم از در استیمان آمده
رعیتی را قبول کردند و تاریخ فتح گته حصار در سال هفتصد و هفت بود و پس از آنکه
اهل اسلام در آن حوالی جمعیت نمودند عثمان خان بفتح و تسخیر خود بروسه عزیمت
کرده تقریب به پنجهزار لشکر ترتیب داده قلعهٔ بروسه را بمحاصره انداخت علاوه بر اینکه
قلعه بسیار متین و مستحکم و مملو از ارباب طعن و ضرب بود تکوور بورساق هم
از جانب ایمپراطور روم در آن قلعه والی بالاستقلال گشته اسباب و آلات حرب
و ادوات طعن و ضرب و ذخیره و تدارک قلعه را روز بروز زیاده میکرد فلهذا عثمان
خان بقهر و غلبه گرفتن قلعه را در عقدهٔ امتناع دیده جنب برین در جانب قبلوجه
حصاری بنا کرده برادرزاده اش آق تیمور را با صد نفر سپاهی در آنجا گذاشت و در سمت
کوه نیز قلعه احداث نموده بلابجق نام بهادر را در آنجا نشاند و صد نفر سپاهی را
هم او همراه فرمودند و در خصوص محاصرهٔ قلعه لوازم سفارش و اهتمام و کوشش
تمام را بجا آورد و خود بطرف ینی شهر عزیمت نمودند و باین منوال مدت محاصرهٔ
قلعه بروسه تا هفت سال امتداد یافت و من الاتفاقات عثمان خان میخال کوسه
حاکم خرمن قیا را بحضورش طلبیده تکلیف قبول اسلام بمیخال کرد میخال نیز بتاییدات
ربانی اجرای کلمهٔ توحید نموده داخل سفینهٔ ملت اسلام گردید میخال بیک چون بشرف اسلام
مشرف شد مقارن آن حالتی الپ نام بهادر را که در معیت شهزاده اورخان بود با
معدودی از عساکر به شب و کوشکای چاودار تاتار که با خاندان گرمیان اتفاق و در یک
طرف قره جه حصار بودند مامور نمودند و خودشان با معیت لشکر جرار بجانب للبوجه
حصار ایلغار نمودند والی حصار با ترقلین آنجا اظهار اطاعت و عجز نموده پیشکش را
هم از عقب آن رکاب ظفر انتساب عثمان خان کرد و پس از فتح حصار مزبور بطرف

لفکه عطف عنان نهضت نشان نموده کموور لفکه بیک دانا و نسبی اتباع او مطیع شده
رعیت را بالتزام اطاعت و خدمت مجبور ساخت و از آنجا اعلام ظفر احتشام را
بجانب آق حصار حرکت داده وال حصار با اهال متفق الکلمه شده دست بقبضهٔ
شمشیر زده رو بمعرکه آوردند غزاة رکاب عثمان غازی نیز آهنگ جنگ عرصه بجنگ
تنگ کرده در میدان جلادت داد مردانه دادند قلعه گیان از بیم جان قلعه را حصن
امان دانسته از میدان نبرد روی برتافتند و بر منوال از درون و برون ایام محاربه و مجادله
چند روز امتداد یافت بالاخره رومیان فرار را بر قرار اختیار داده در اثنای گریز و
ستیز کموورشان گرفتار پنجه شیران غزاة گردید و بعد عثمان خان بنیت
اعوان و انصار بسمت کموور بلاریکیا ایلغار کرده آنجا را ضمیمه ممالک عثمانیه ساختند
که این فتوحات متعاقبه در سال هفتصد و سیزده اتفاق افتاده بود عثمان
خان هر چند پیش از عزیمت سفر خیریت اثر پسرش اورخان غازی و میخال بیک
و عالتق الپ را مأمور به شبه چاودار تاتار و گرمیانیان کرده بود لیکن در
حین نهضت بسمت آق حصار دگره در کوتاهیه تاتار و گرمیان معدود دزدانه سپاه اعادی
فرصت بدست آورده بازار قرجه شهر را تاراج و تاخت کردند و چون از کیفیت
واقعه اورخان وقوف یافت سپاه ظفر انتساب که در رکاب داشت مأمور
بر شبه ایشان نمود غازیان باندک فاصله با فواج دشمنان برخورده گرمیانی و
تاتار را تار و مار و پریشان ساختند و چاودار اوغلی تاتار هم درین اثنا
گرفتار غازیان شیر شکار گردیده بقیة السیف ره نورد وادی فرار شدند و از آن
مادهٔ فساد ایشان بالکلیه منقطع گشت پس اورخان غازی گرفتاران میدان
جنگ را با چاودار اوغلی تاتار مقید و مغلول بحضور پدرش عثمان خان آورده گرفتاران را
بشرط خدمت و اطاعت از قید ذلت آزاد نمود که الحال در میان ایدک میان قریه

موسو

موسومه به چاودارلو منسوب بایشان بوده و نظر بنقل بعض ارباب سیر چاودار اوغلی
دو سال تمام در حبس اورخان مانده بود که در آخر هم از تحقیق عفو در سال هفتصد و
پانزده خلاص شد توضیح چون عثمان خان بسن شصت رسید آثار مرض نقرس در
زانویش پدید آمد بنا بر علیه خود در سلک اعتزال ورزیده مشغول کلمرانی گشت
و پسرش اورخان در سنوح واقعات و محاربات مأمور بغزا و جهاد می‌نمود و چند
نفر از سرکردگان که من جمله آقچه قوجه و غازی عبدالرحمن و قوکرالپ و
میخال بیک بودند بنجدت اورخان ابواجمع کردند فلهذا حسب الامر مرادخان
با جمعیت ده هزار سوار نیزه گذار حصار قاره چیش عزیمت نمود و از وصول به حصار
لشکر را به دو قسم تقسیم کرد یک قسم را میان دره‌ها در کمین گذاشت و دیگر قسم را ابواجمعی
میخال بیک کرده مأمور بجنگ قلعه گیان فرمود و قسم دیگر را همراه خود برداشته بر تفحص
اطراف و حوالی افتاد و خلاصه تا اورخان گردش حوالی و اطراف کند دور و طول
کشید میخال بیک نیز با ابواجمعی خود داد جلادت فرداده تا دو روز در میدان محاربه
ثبات قدمی ورزید بالاخره بطریق انعطاف صورت هزیمت و انکسار خود را بنظر
خصمان آورد رومیان چون هزیمت عساکر ترکان را مشاهده کردند بغایت
مسرور و مغرور شده فوراً فراریان را تعاقب نمودند که درین بین عساکر مأموره
بکمین اورخان دفعة الهجوم آورده یمین و یسار متعاقبین را گرفتند و بعد از چند ساعت
محاربه رومیان منهزم گشته کموور قلعه در اثنای گیرودار کشته گشت و حصار مزبور
نیز ضمیمه ممالک عثمانیه گردید و چون اورخان در اولین سفرش بچنین فتح
نمایان فایز و حایز مدارج افتخار شد بحصار مفتوحه در دار قرار داده از آنجا بسمت
حصار معروف به موری عزیمت نمود حصار مزبور را هم بدون جنگ و جدال
متصرف شده آقچه قوجه را بآنجا حاکم نصب کرد که در این ایام حوالی مزبوره را

توجه ابلي ميگويند و هم و سنجاق مزبور شرقاً بسنجاق بولي غرباً بخليج استانبول
جنوباً بايالت خداوندگار شمالاً بقره دكز است و ولايات مشهوره آنجا عبارت
ازنيد ازنيق اسكدار اقيازى آق حصار بازاركوى عارى چاير صبانجه
گيوه گوركه يالوه پوروس قره مرسل حمالو قره حمو قاندره شيله بازار
كوى واز بلاد مزبوره آنچه اسنوز بتصرف عثمانيه نيامده بود همين ازنيق ازنيد
اسكدار بود كه مفتوح نگشته بود وليكن از سنجاق بروسه وسنجاق بولي بسيارى از ولايات
بتصرف عثمانيه آمده وهكذا حصار مشهور به قاره حصار بعد از محاصره در مدت قليل مفتوح شد
ارينيك حاكم آنجا بابت باورخان بعضى كلمات خارج از ادب گفته بود پس عبرة للناظرين
اورا در مجمع عام بقتل واعدام رسانيدند وقلعه را بعهده چاوش سپرده ضابط آنجا نمود
وخود به ينكى شهر عودت فرمود وكان ذلك فى سنة ست عشر بعد سبعمائة الهجرية

در بيان كيفيت فتح بروسه وبناء بقاع خير

چو دلايل احكام سياسة وقوانين رياست ميانه عثمان خان واورخان وساير اركان
مشاوره شد خصوصاً نظم امور جمهور ونظارت آسايش وحضور سفر ومجاوره اسلام
كافر را كفايت داده شود وهكذا در باب تدبير تسخير ممالك متعلق بداية آمد پس صمد عالى را
بمحاصره ازنيق وانچه توجه را بنيقوميديا يعنى نواحى ازنيكميد وتوكل الله را بموجب فأل
لازم الامتثال فرمان شد كه لواى غزا را از محل معتبر افراخته بطرف مخالفين هجوم
آورد وهمچو اورخان را هم بجانب اطراف فرستادند اما عثمان خان هرچند قرار گذاشته
بود كه هيچ طرف حركت ننمايد بعلت مرض نقرس ليكن ايندفعه مصمم حركت شده تا اينكه
در قرب حركت گران مرضش اشتداد يافته ضرورة توقف را بر حركت ترجيح نهاده بهراكان
همعيت اورخان بمحاربه اطراف مامور شدند من جمله ميخال بيك وطورغود الپ شيخ
محمود وبرادرزاده الپ شمس الدين وپسرش حسن نام بودند كه هر يك از ايشان پيش جنگ ميدان

هيجا

هيجاى شده‌اند باجمعيت بيست هزار لشكر سال هفتصد وبيست وپنج هجرى متوجه تسخير قلعه بروسه شدند
پس اورخان باعسكر رزم آزما از بالاى جبال مانند سيل كوهسار سرازير آمده بجانب
اطراف بروسه توجه كردند اهالى اطراف بروسه بعد از احساس سواد لشكر نصرت اساس حصار قلعه را
بغزاة اسلام سپرده خودشان فرارى شدند وپس از فتح حصار مزبور بتسخير حصار بروسه
اهتمام نمودند فلهذا عثمان خان چون هرچند مريض بود وليكن فتح بروسه كه از
امكنه منتخبه بود بسيار مطلوب داشت بواسطه ميخال بيك را پيش تكور بروسه فرستاده پيغام
داد كه مال ومنال واولاد وعيال ايشان را امان داده شده هرجا خواسته باشند بروند
كسى متعرض نشود وچون اين خبر به تكور مزبور رسيد بلاتوقف اموال واسباب واطفال
وعيال خود را با چند خانوار متعلقه بخود برداشته بطرف استانبول رفت واهالى كه دروازه
قلعه گشودند ابتداء الپ شمس الدين سابق الذكر با پسرش اخى حسن برج قلعه رفته
صداى تكبير وبانگ اذان محمدى را بلند كردند ومتعاقباً اورخان باعسكر داخل قلعه
شدند پس بتدريج كليساهاى نصارى را اكثرش خراب نموده بعضى را جامع ومسجد ساختند
واز امراى اورخان احمد بيك نامى مسجد جامعى بنا كرد كه اليوم جامع مزبور را مسجد ايل
آرى اوغلى ميگويند ودر سال هفتصد وبيست وشش عقب فتح بروسه بنا شده

در اختلاف روايات در خصوص فتح بروسه

در خصوص فتح بروسه اختلاف روايات بسيار است از جمله بعض ارباب سير را اعتقاد است
كه عثمان خان بنفسه در فتح بروسه بود وبعضى قايل بر آنند كه در زمان عثمان خان
پسرش اورخان مامور بفتح بروسه شده تسخير كرد وليكن قرب بصحت آنست كه
عثمان خان خودش تا سال هفتصد وبيست هجرى بغزا وجهاد اقدام مينمود ودر تاريخ
مزبور شمشير جهانگيرى وسردارى را بكمر اورخان بست وچون اورخان قلعه بروسه را
بتضييق محاصره انداخت وتكور قلعه را باطاعت دعوت نمود تكور اجابت كرده

تسلیم قلعه را معلق بحضور عثمان خان داشت با بخواهش گوور قلعه باتفاق بعض دولت
از قصبهٔ سُگُود حرکت کرده وارد اوردوی اورخان گردید که هنوز قلعه را فتح نکرده
بودند وچون درخود پیش آثار ضعف وفوت حس نشده بود به پسرش اورخان
وصیت کرد که مرا در زیر قبهٔ نقره که در داخل قلعه است دفن کن وچون در هفتصد وبیست
شش واهم رمضان المبارک وفات کرد قلعه گیان هم از سپردن قلعه امتناع ورزیده
بمقابله پرداختند ولیکن بالآخره نتوانستند خود را نگاه داری نمایند قلعه را سپردند
پس اورخان جنازه پدرش را موقتاً بقصبهٔ سکوتجک دفن کرده وبر بالایش قبهٔ عالی بنا
نمود وچندان فاصله نکشید که مال خاتون والده بالی نیز عمرش بانقضا رسید وایشان را
در سکوتجک دفن کردند ومدت حکومت عثمان خان بیست وشش سال کشید نوزده سال بانفراد
باموراث ملکی وحکومت میرسید ودر هفت سال اواخر به پسرش اورخان محول کرد

جلوس سلطان اورخان غازی

وپس از وفات عثمان خان امرا وارکان بروجه اصالت وعنوان وراثت اورخان را
در هفتصد وبیست واهف هجری روز پانزدهم رمضان المبارک بر سریر امارت نشاندند
اورخان نیز زیاده بر سابق رعایت رعیت وحرات ملکت ورسوم عدالت وقوانین
رفاهیت را شیمهٔ حسنه وشیوهٔ مرضیه ساخته در نواز داد رسی وعطوف گستری اهتمام
بلیغ وجد کافی را بنهایت رسانید وبا قتضاء وقت ومصلحت وملاحظهٔ اولویت
وزارت کلیهٔ امورات ملکی وملکی را به برادر کوچکش علاء الدین پاشا تکلیف نمود برادرش
قبول نکرده استعفا خواست ودر قریهٔ معروفه به فطره واقعه در کنار واقع عزلت
اختیار کرده مشغول عبادت معبود بحق ولوازم اطاعت مالک الملک کردید

اختلاف روایت در وفات عثمان خان

نظر بتواریخ سایره چنان معلوم میشود که وفات اده بالی ومال خاتون سه ماه

بلی

پیش از وفات عثمان خان بوده ولیکن خود عثمان خان در اوقات فتح بروسه
وفات کرده ودر محل موسوم بناستر واقعه در قلعهٔ بروسه مدفون شده وبملاحظهٔ بعض
روایات دیگر چنان است که عثمان خان بعد از فتح بروسه پسرش اورخان را در ینکی
شهر بحضور طلبیده بر اسم نصیحت ووصیت را بجا آورد پسرش هم نعش او را بعد از وفاتش
به بروسه بردند یعنی ابتدا در محل موسوم به سکوتجک مدفون بود وبعد از فتح بروسه
وتحقق امنیت با مزدون بناستر آورده دفن کردند والآن مزارش در آنجا معروف است

تفصیل ممالک مفتوحهٔ عثمانیه

ممالکی که ارطغرل غازی ویا عثمان خان بقوهٔ قاهرهٔ خودشان بحیطهٔ تصرف آورده
بودند باعتبار لواء وسنجاق بدین تفصیلات لواء قره سی واین اوکی لواء خداوندگار
لواء قوجه ایلی لواء قره حصار وآنچه بموجب فرمان سلطان علاء الدین سلجوقی
بایشان تملیک شده بود تقریباً در آناطولی معروفه بآسیای کوچک سمت

بیان اصحاب مشاوره شمالیه وغربیه در تملک وتصرف آنها به عثمان خان

اشخاص وذوات که بمجلس مشاورهٔ عثمان غازی می نشستند واز ارباب رای و
تدبیر میشمردند طورغود الب صالتق الب شیخ شمس الدین اخی حسن که برادر
اده بالی وهم امام ایشان محبوب بود قره خلیل چاندارلی که در دوره تتمیه اش
بچاندارلی بعضی گفته اند بسبب آنست بچندره بوده ومکان چندره در سمت روم ایلی
اسم قریهٔ معروفه است واز انجمله یکی هم علاء الدین اموده بود که او را قره
علاء الدین نیز میگفتند بواسطه اینکه در خدمتش بسر می برد ودر اواخر قاضی عسکر
اوردوی سلطان اورخان شد ودر عهد اورخان علاوه بر اینکه قاضی عسکر بود
بمنصب وزارت اورخان فایز گشت ودر بعض تواریخ مسطور است که قره خلیل
سابق الذکر را بقضیه وسلک حاکم وقاضی نصب کرده بودند ودیگر نوشته اند

که از اعاظم واشهر علمای آن عصر که بحضور عثمان خان سرفت بوده اده بالی بود که بروایت
کتاب شقایق اصلش قرامانلو بوده و بنظر تواریخ عثمانیه از شهر آدنه و پدرزن عثمان
خان بوده است و بعد از آنکه صد وپنج سال عمر کرد در هفتصد وپنج وفات نمود
اناطورسون فقیه که در ابتدای حال خط باسم عثمان خان خواند اصلش قرامانلو بوده و در
اواخر خودش را بعثمان خان منسوب ساخت و یک دختر اده بالی اسم زن او بود
و از جمله مشایخ عهد عثمان غازی بابا الیاس خراسانی است که در اوان فتنه چنگیز
بممالک روم آمده در آماسیه اقامت ورزید که تفصیل احوالش سابقا مسطور شد
و پسر او مخلص پاشا و پسر مخلص پاشا عاشق پاشا و پسر عاشق پاشا علوان چلبی است که
این سلسله همگی بطریقه ارشاد وارادت مردم را بخود گرویده کرده جماعتی تفرد و
استقلال یافتند چنانکه بقیه احوالات ایشان در جلد ثالث مشروح و مسطور است

در بیان محاکمه و مذاکره آل عصر مذکور سابق

در جلد اول این کتاب که بمنزله مقدمه تاریخ تاریخ آل عثمان است چنانکه در فصل
محاکمه برشته بیان کشیده شد سلاطین عباسیه که از سال صد وپنجاه هجریه بطرف هفتصد
پانصد سال ممالک اسلامیه را بزیر عدالت آورده و مسلمین را با امامت و خلافت بزرگ
و سلطنت کردند و پس از آنکه بواسطه اسباب عدیده دولتشان بانقراض رسید دول
ممالک غربیه نیز مختل الاوضاع گشته ملت اسلامیه هم متفرق و پراکنده شدند و هرکس
بقدر قدر عقل وادراک خود از مشاهده آن اوضاع بحیرت و تاسف قرین شد
ولیکن با وجود این احوال که ایام فتور و اختلال بود ممالک و حکومت طبقه عثمانیه
کیف ما اتفق استقرار و استقلال یافته بتشکیل سلطنت و حکومت قاهره موفق شدند
بنحویکه تبعه و رعایای عثمان غازی از سیصد هزار نفوس متجاوز بتعداد می آمد و بعضه بلاد
و ممالک متعلقه ملکش نافذ و فرمانش جریان داشت بحق عثمان غازی هر چند

از سمت ماوراءالنهر در ایام فتنه چنگیز بممالک روم آمد و اول رئیس میان ایلات
ترکمانیه شده بود ولیکن باقتضای قابلیت جبلی و فراست فطری اداب ریاست و قوانین
سیاست مانند ارباب درایت و اصحاب ادراک و فطانت بشیوه عدل و انصاف
اجرا مینمود و در اصول جهانگیری وگیتی ستانی و مراتب کاردانی و تجارب نکته دانی
شأن نداشت شاهد حال و گواه صدق مقال همین کافی است که در بلاد غربیه و ممالک
اجنبیه با وجود کثرت مدعیان از ملت اسلام و ملل سایره تاسیس دولت مجدد و
تشکیل حکومت متعهد گردن و بضرب شمشیر اینهمه ایالات و ولایات بتسخیر آوردن در قوه
هیچکس نبوده چنانکه فسحت وسعت قلمروش حاوی و حامی این همه ممالک بوده است
از ایالات صاروخان و ایالات خداوندکار سمت شرق و شمال و از سنجاق انقره
و بولی جهت غرب و جنوب که متصل است بشهرهای سقاریه و سوکوت یعنی از مجاری نهر سقاریه
الی کنار قره دکز و شهر شیله و قاندره و یوروکس و آق بابا و تکفور و حوالی علم طاغی
و اندوس و نواحی ازنید و ادمی یالوه و اطراف بروسه و در داخل بروسه قوجه ایلی و تمامی
سنجاقهای سلطان اوکی و این اوکی و یک قطعه از آناطولی را شامل است و کافه
امورات ملکیه و عرفیه ایالات مذکوره محول بکفایت رای صایب شهزاده علاءالدین
پاشا پسر عثمان خان بوده و انجام مواد حربیه و اقدام بمهام عسکریه مرجع بکفایت
لیاقت شهزاده اورخان غازی بوده و در معیت و خدمت این دو شهزاده آزاده چند
نفر یوزباشی بیک باشی و یکیت باشی متعدد همه روزه بخدمتگذاری و محافظت حدود
و ثغور اشتغال میورزیدند از انجمله کوندوز بیک میرلوای این اوکی و حسن بیک
میرلوای یارحصار طورغود بیک میرلوای اینه کول و غازی عبدالرحمن میرلوای قوجه ایلی
و آقجه قوجه بیک و آق تیمور و صالتق بیک و صمصه چاوش و قولاش چاوش
و میرلوای قنای یالوه قره مرسل و مباشر امور تولیه کوسه میخال بیک جدید الاسلام

ترمانداران غربی قپی که خدمت گذار عثمان خان بودند و از قراری که در کتب تواریخ مسطور شده
هر چند در آن زمان باروت احداث شده بود لیکن نظر بعدم اشتهار آلات ناریه
حربیه از قبیل توپ و تفنگ و طپانچه بود و از آلات حربیه مانند شمشیر و خنجر و کارد
و نیزه و حربه و تیر و کمان استعمال میکردند و از اسباب قلعه گیری منجنیق سنگ انداز
و عراده های تیر انداز بزرگ را بکار می بردند و از جمله لوازمات محدوده سد استحکام آهنین
محاربات ایشان هر گاه در میدان وسیع اتفاق می افتاد روی برو صف کشیده بطرف مقابل
تیر انداخته و نیزه حواله میکردند و اگر در میان جنگل و بیشه روی میداد دست بشمشیر کرده
بهمدیگر هجوم می آوردند و اکثر اوقات بجادل میرفتند و از این جهة اعتبار لشکر سواره زیاده
بیشتر بود و اسباب حافظه از صدمات حربیه بواسطه چارآینه زره مغفر متداول بوده
الحاصل تشکیل حکومتی که در آن عهد عثمان خان بنا کرده بود الیوم در سمت الامانیا
از قطعه اوروپا متداول است و از اینکه در قطعه آسیا هیات اجتماعیه همه دول و
ملل پراکنده و روابطه خطات شان از هم گسیخته شد از اسباب جوایج معنا بها عکس شدن
دهم و تیت و زراعت کردن را زیاده اعتبار میکردند و بنا بر آنچه عرض کرد تاتار بحدود
ترکستان هجوم آورده اهالیش را چون مرده ملخ از هم پاشید قبایل و طوایف از دیار
مختلفه از ایران و توران از سمت بغداد و ارزنة الروم رو بممالک دولت سلاجقه
آوردند و بحبحی اهالی جاد اجنبی بولایات اسلامیه ازدحام نمودند جاد اسلام مملو از
طوایف مجوس و بت پرست گردید و در عرض آن حالات که امراء و ولایات همه در
زیر حکومت مغول و تاتار مانده خونهای بسیار ریخته شد طبقه عباسیه هم ذاهب
مذهب هاشمیه شده که شعبه از مذهب کیسانیه است خودشان را واحداً بعد واحد تا ظهور
مهدی وارث تاج و تخت اعتقاد میکردند و در خصوص نصوص واهیه نقل کرده دلیل می
آوردند چنانکه سفاح عباسی در اولین خطبه اش این دعوی را بزبان آورده بیان نمود

ابومسلم

و ابومسلم خراسانی که از دعات مذهب هاشمیه بود و بکمک سلیمان بن کثیر هر دو انتقال
خلافت به بنی عباس را تصدیق کرده مردم را باطاعت ایشان دعوت مینمودند
زیرا که سابق بر آن که تکیه خلافت و امامت را بنسب قریش منحصر میدانستند
شوکت و سطوت ایشان ضعف و فتور طاری شده بود هر چند عباسیه خودشان
قرشی النسب و همین دعوی انحصار خلافت بقریش را مجری و ممضی میکردند لیکن
پس از مرور صد و سی سال بواسطه دخول بمذهب کیسانیه از اعتقاد انحصار عدول جستند
و در ما بین اهالی دیلم مذهب زیدیه شیوع داشت بالاخره بواسطه تغلب امراء
خودشان بر خلفاء عباسیه تبعیت نمودند و مذهب اولین را تارک شدند مجملاً
خلفاء عباسیه چون هر یک بمذهب و آیین علیحده ذاهب شدند بدین واسطه اقارب و خویشان
ایشان دوری جسته اجانب و اباعد را بمرکز خلافت و سلطنت راه داده وسیله
تقرب ساختند و چون اصل اساس مذهب و اعتقادشان تزلزل گشت بنای
دولتشان هم سست گشته رو بتنزل و انهدام گذاشت تا عاقبة الامر بتحریک ابن
علقمی در مذهب اسماعیلیه بود و جلب خواجه نصیر طوسی بغداد را بهجوم لشکر هلاکو خان برباد
و پس از وقوع واقعه هایله هلاکو خان سبب انتقال بقیه اولاد عباسیه بجوزه مصر
ابن خلدون چنین روایت نموده که چون خلفاء عباسیه خلفاء فاطمیون را در
ممالک خودشان بالمناصفه شریک دیدند و در اثنای انقراض خلفاء عباسیه
و خلفاء فاطمیون اسم لقب اکراد ایوبیه سلطنتشان بانقراض و زوال
قرین شده لهذا بقیه خلفاء عباسیه را بمصر جلب نموده بمسند خلافت نشاندند
و من جملة الوقایع چون در آن ایام اوضاع عالم دگرگون و میدان هر سفله دون
وسیع شده بود بعضی کسان که اصلاً بحقیقت بزده آیین زهد و تقوی پیش
گرفته صورت افلاس را بسیرت بی قیدی نسبت داده بهوکه تشیخ دعوت کردن گرفتند

و این وسیله خلق را بسلک و مذهب خود شان جلب و دعوت کرده پاره از مرده را
سنه کان و آن کان اسم گذاشته هواخواهان قرار دادند و باین تقریبات چراغ
اقبال افروخته نظام عالم را مختل ساختند و همچنین گروهی از تابعین صفوی و بابلی و
قرمانی باسم احیای دین ظاهر شده اولا اعیان و اکابر هر فرقه را بخود شان معین
و ظهیر قرار داده بتقویت و حمایت ایشان موفق و صاحب اقتدار گشتند از انجمله
شیخ بن قسی در دیار اندلس خروج کرده مدعیه ملک و حکومت اقطار و خلق را
به بهانه دعوت بحق بخود مرید عبای شیخی را بقبای سلطنت تبدیل نمود و از جمله ابن
جمعیتی فراهم آورده مدتی بحکومت و ریاست نشست که اینها را مرابطین میگفتند
و همچنین از زمره از فقهاء بدعوی تصحیح دین و مذهب خروج کردند مثل سهل بن سلامة
الانصاری که در زمان خلفاء عباسیه کلام مجید ربانی را بگردنش انداخته در نواحی بغداد
خلق را بطرف کتاب الله و سنة رسول الله دعوت نموده از اشراف بنی هاشم و دیگر
اوساط ناس جمعیت کثیری بر سرش جمع نمود و لیکن از آنکه مردم فهمیدند که منظورش تحصیل
نام و نشان و کسب شوکت و شان است از سرش پاشیده شدند و علاوه برین اکثری از
خرقه پوشان سپید و ریا یعنی زهاد و فقهاء نیز باین مسلک سالک شده بدعوی امر بمعروف
و نهی از منکر خروج بر حکام عهد از جمله شورشها داشته بنا گذاشتند
و کذلک بعضی از اشخاص خود را مهدی قایم آل محمد یا از طرف او نایب شدن را بر خود
بسته مکر و تزویر را در صورت حق تقریر میکردند و من جمله در تاریخ سنوات معضد در
شهر سوس نام من مضافات افریقا از مشایخ صوفیه توزری نام شیخی خروج کرد
و از اهل بربرستان قبیله مصامده بشیخ موی الیه حسن اعتقاد رسانیده اطاعت کردند
و همچنین از قبیله غماره عباس نامی اسمش را مهدی آل محمد نهاده جمعی را از جهله ناس
بخود تابع نمود امثال مظهرها اینگونه ارادات و اغراض ارباب حال و اصحاب طریقت

بلکه بسبب این اطوار غیر مرضیه طوایف و فرق مختلفه است که باطل را بصورت حق جلوه داده
مردمان ساده لوح را اغوا می نمودند و اینگونه ترویجات باعث خراب ممالک شده بعضه

در بیان خصایص عثمان غازی و حسن سلوک او

چون حدود قریه بیلاجیک در تحت حکومت عثمان غازی بود اراضی متعلقه بامپراطوران
روم شمرده میشد و بعض اماکن هم در تحت حمایت امپراطوران محسوب بود لهذا
عثمان غازی را طایفه تاتار اوچ بکی یعنی کنار بیکی خطاب میکردند بنا علی هذا در آن
حدود و بیلجیک بر رعیت و رعایت بنا بر حسن سلوک و معاملات گذاشت چنانکه هم
مطبوع اهالی آسیا و هم مستحسن طبایع رومیان گردید و بهمین واسطه دارای شکتی
شوکت و شان و جهانیان فرمان امپراطوران عثمان خان بسهولت و ملایمت بممالک
مالک شد زیرا که در کفایت کلیات بعظمت سلطنت فقط اکتفا نمیکرد بلکه در معرکه
جلادت بتجربه حرب و طعن و ضرب سطوت و صلابت خود بکمال ظاهر و عیان میکرد
و در بعض از تواریخ خصوصا در تاریخ کنه الاخبار آل عثمان نوشته لذا که بفرستادن
علم سعید که مخصوص پادشاهان است و همچنین طبل و شمشیر و منشور واجب التوقیر را از طرف سلطان
علاء الدین بعثمان غازی این بود که علاء الدین سلجوقی در اوقاتیکه با عساکر تاتار محاربه
کرده منصور و مظفر گشت مقارن همان حالات تحفه و هدایای عثمان غازی وارد
اردوی معلای سلطان علاء الدین گردید که این را هم بفال خوش گرفته لهذا عثمان خان را
سزاوار تشریفات پادشاهی دیده منشور و تشریفات را ارسال فرمودند و فرستادن طبل و
علم و اعطای رتبه امارت بصورت وراثت را هم باعث این بود که چون عثمان خان
بعد از فوت پدرش در مقام حکومت بالاستحقاق نشست ماده تصدیق و قبول
علاء الدین بطور تحقیق حاصل و عنوان مجوریت یافته و ظن غالب آنست که علاء الدین
بجهة جلب و تامین مساعدت این ماده بوده که هرگاه احیانا عثمان خان از خیال ترقی

گذشته باشد پیش از وقت رفع او نماید یا اینکه در فکر پهلو به تاتار دادن بوده باشد از آن خیال منصرف شود زیرا که در آن ازمنه دولت سلجوقیه از صدمات تاتار متزلزل و قرین زوال بود و پادشاه مزبور هم از آزار و اکراه دولت مامون نبود این جهة رسم اکرام و تعظیم را بجهة استمالت قلوب از لوازم وقت میدانست

همچنانکه دولت سلاجقه بعلت غلبه و استیلای مغول و تاتار مضطرب الاحوال و قرین زوال بود همچنین دولت بزانتینو بسبب هجوم و ازدحام فرنگیان تار و مار و قرین ادبار گشت و بدو ظهور دولت عثمانیه فیمابین این دو دولت که هر دو بزوال و انقراض چندی نمانده بود پیدا بواسطه روز روز قوت و نیرومندی بخت و همت شد از اینکه در زمان آمدن ارطغرل عازم ممالک روم دالنجا السلطان علاء الدین مردن بعضی اراضی متنازع فیه فیمابین سلطان مزبور و ایمپراطور بزانتینو مهمل و معطل مانده بود لهذا در همان اراضی ارطغرل را با متعلقانش رخصت نزول و توطن داد لهذا ارطغرل بعد از اتخاذ مسکن در سرحد دولت بزانتینو با وال و اهال بنای اتحاد گذاشته بالاخره بفکر استقلال افتاد و از هر طرف که در فکر مداخله در اراضی مذکوره و مسکونه او بودند بمدافعه رفع نموده روز بروز بر قلمرو خود افزود

در کیفیت اوضاع آفریقا

سویس و مضافاتش که در قطعه افریقا واقع شده داقلیم مصر و صعید و نوبه که در ایام سابقه در تحت حکومت مصریه محسوب بود بعد از آنکه اختیار و رشته حکومت بدست اجنبی رسید اهالی قدیمه اش بفقر و فاقه مبتلا و از ذلت و حقارت راه خلاصی نیافتند هرچند اهالیش تا آنمرتبه بلاهت و حماقت نداشتند که از عهده حکومت بر نیایند لیکن چون از حیله همدیگر خاطر جمع نشدند عدم امنیت در ولایات ظهور یافت فلهذا در زیر حکومت و استیلای اتراک و اکراد و چراکسه ذلیل و گرفتار شدند و باعث اصلی عدم امتداد حکومت و اختلال مملکت از جهة عدم رعایت قوانین موضوعه در وراثت و تکریک

امر آمر حاکم در مداخله خلع و اجلاس که بالاخره منتج بضعف و قوت شان گردید از اینکه بعد از دانستن اینکه قوام و دوام سلطنت منوط و محتاج به عصبیت است برتبه رفیعه سلطنت که جامع لذائذ روحانیه و نفسانیه و منافع دنیویه البته از هر طرف طالب و راغب بهم میرسد و علاوه برین ارباب مواد حساب و کتاب املاک و قف و اعشار خودشان نکرده دفاتر استیفا و تحقیق اموال و وجوهات را کلیةً بدست قبطیان سپرده بودند ایشان نیز باقتضای اهوای نفوس خودشان هیات حکومت را بحال استقلال آوردند متحصل حکام اجنبیه در حکومت مصریه از یک طرف و عداوت و خصومت اهالی ولایات با همدیگر از طرف دیگر و هجوم و ازدحام ملت علویه اسم مزید بر علت شده راحت و آسایش را از محروسه مصر روز بروز مفقود الاثر کرد

توضیح این اجمال آنکه بعد از اخذ انتقام حکام اعراب در قطعه اسپانیا و اندلس که خسارت و تنفر کشیده بودند از طرف بربرستان در خصوص هجوم بممالک اوروپا قرار مضبوط گذاشته شد و همت جهة تحقیق مغلوبیت اهالی اسلام از طرف حکمداران بعزم نهب و غارت سواحل اوروپا عساکر سایره فرستاده شد و بعد از آنکه جزیره سیچیلیا و شهر رسینا را مسخر کردند در محلی که میبایست شیوه استمالت و جذب قلوب را مرعی نمایند بنا را بظلم و تعدی اهالی و اخذ انتقام گذاشتند والحق همین باعث غلیان غیرت اوروپا شده و بالاخره از هجوم و ازدحام ایشان فایده حاصل نشد اما امرای اعراب ساکنین بولایات مملکت فاس و مشایخ دیگر از قبیله زناته بعد از هجوم بربرستان بسواحل اوروپا فرصت یافته ملوک طوایف که در بربرستان و طرابلس و تونس و قیروان و مهدیه بخودشان بیعت گرفته تابع بودند و درین واسطه بربریان با هم در رقابت و منازعات نفسانیه مثل اخراج همدیگر و غیره را مرتکب شدند که عاقبة الامر اراغون و قشتیل هم مذهب اهالی اوروپا بودند بفتوحات جلیله و غلبات کثیره در قطعه اسپانیا و اندلس

اعراب را طعمهٔ تیغ انتقام کردند و از مدت پانصد و شصت تا بحال ذکر شد آفتاب
همه بگیر شده و با اسم اتفاق نور زیده محو و زایل شدند و این وقعه اندلس از عهد قدیم
تا اکنون باعث کسر عظیم حمیت و تشجیع قلوبشان شده و اصل نقیصه که با افتخارات شان
و مایه حمیت و علاوت عربیت رسید این بود که در هشت محاربه با اهالی اوروپا گرفتاران
و اسیران را جبرا و قهرا بالتکلیف تبدیل مذهب میکردند و بعد از آن مامور بخدمت حربیه
و امور داخلیه مینمودند و علت مداخله اجنبی سرایتی که عوام الناس واقف بودند بیگانگان
بعد از اطلاع بتغلیظ انداختند همچنانکه در جلد اول تفصیل این احوالات فصل بفصل نگاشته شده

در بیان اختلال و فترت قطعهٔ اندلس و اسپانیا

قطعه جسیمه اندلس که از مضافات اسپانیاست بعد از فتح و تسخیر اسلامیان در داخل و ساحل
بسیط بحر محیط گشت و گذار و عبور و مرور سفاین اجنبیه علی الاطلاق ممنوع شده تجارت
بحریه و اداره سفاین حربیه و تجارتیه منحصر باعراب بود و از قراری که مورخ متکفل بشرح
وقایع عجیبه و غریبه قرون وسطی شرح و تفصیل داده است در دیار غرب و اندلس بعد از آنکه
سطوت و قوت عبیدیین و ایوبیین بسبب ظهور وقایع متوالیه غریبه بقصور و نقصان پذیرفت
بسبب بیت به ممالک اندلس مقابله موقوفه بیچاپا و امثال آن را فرنگیان از دست
اعراب گرفته آهسته آهسته معاهده و معاملهٔ انحصار سیاحت بحریه اعراب به ترتیب دو دنما
و قرواز اد یعنی هجوم عام اهل صلیب فتح نمودند و تا سواحل شام و طرابلس شام و صور و عکه
و بیت المقدس استیلا یافتند و در خلال این احوال که حکام مصر و شام یعنی خلفای فاطمیون
و اکراد ایوبیه امامیه زیدیه در حال منازعه اعراب را طلب و تاب این میدادند و مشغول میکردند
از یکطرف نظام دونمای اسلامیه رو به پریشانی و اختلال مینهاد از سلاطین اسلام ایوبیه
سلطان صلاح الدین یوسف بعزم کسر و محو کردن قوهٔ بحریهٔ اهل صلیب در سواحل الکارناس
و اندلس بملک منصور یعقوب که از ملوک موحدون و در جنگ بحریه مهارت تمام داشت

نامه

نامه بعبارات فصیحه انشا نموده فرستاد و در ضمن نامه استمداد دونما و طلب اعانت کرد ملک منصور
جواب نامه را بطور اجابت و اهمال داده از فرستادن دونما اعراض نمود و بدفع الوقت
انداخت و بالاخره اهانت کرد اعانت نکرد و درین مقام میتوان گفت که دونما
نفرستادن ملک منصور و امداد بمصر و شام نکردن او نه از بابت بی غیرتی و بی حمیتی
بوده است بلکه باقتضای پولتیقه ملک منصور و بخطه حفظ ممالک خود از صدمات اجنبی ناچار
مجبور بود از اینکه در حال عدم امداد مصریان از دست ایادی اجنبیه مملکت خود را
هم نمی توانست محافظت نماید چنانکه بعد از استیلا یافتن ارغون و تا شیشل بجانب
غرب بحر سفید سطوت و قوت اهل اوروپا در سطح دریا مضاعف شده از طرف افریقا
امداد و اعانت بحال اندلس مشکلتر گشت زیرا که مهارت و تسلط اعراب در دریا بعلت
اتحاد و اتفاق با اهالی اندلس بوده و بالجمله قیود اهالی که در محاربهٔ بحریه تسلط و مهارت
داشتند از استیلا و غلبه فرنگیان طعمه نهنگ اجل گردیدند و فرنگیان که بسیر و سفر بسیط
بحر مألوف بودند قوهٔ اهلیه را از قوه بفعل آوردند و بتفرق ملت اسلام غلبه و استیلا یافته
هر چه در سواحل افریقا دار الصناعه موجود بود بر باد رفت و چون اغلب اهالی غرب از قبایل
بادیه نشین محسوب میشدند همت و غیرتشان در خصوص دونما نقصان داشت و بالاخره
سلاطین ایوبیه که تنها از غلبه بر اهل صلیب مایوس شدند مجموع قوهٔ حربیه خودشان را
به بریة الشام کشیده اهل صلیب را از ارض مقدسه طرد و ابعاد نمودند در عصر معتصم
هجرت نبویه که علی الاطلاق اوافر سنه ششصد است اعراب ساکنین در مملکت اندلس از نتیجه
استیلای اهالی قدیمه آن حدود مقهور و مخذول شده در عین استمداد از مصریان اصلا
کسی بایشان اجابت ننموده در صدد اعانت نیامد و درین خصوص مصریان بحق دارا
بودند تا دلیل بی حمیتی بوده باشد و علاوه بر آن هجوم اهل صلیب بالاتحاد بحال مصر و شام
و ازدحام عساکر چنگیز از بلاد مشرق ببلاد معموره اسلامیه که عاقبت همه ممالک را بهیبت

غارت ایشان خراب و ویران کرده و بالذات معمران خودشان محتاج باعانت اوام
پس درین حال بر این مدعی که بیان کردیم ثبت [illegible] تحقیق به اهالی بربرستان راجع است
که اهالی اندلس در حالیکه بازده لشکر فرنگ بودند از امداد و اعانت خودشان را کنار کشیدند
صاحب کتاب عنوان العبر ابن خلدون در تحقیق احوال ملوک غربیه و اندلس نوشته
که عمده باعث انقراض و زوال دولت ملوک اندلس این بود که اهالی مهمله که رعایای
فرنگ بودند در خدمت عسکریه و حربیه استخدام میکردند یعنی بالطوع والرضا فرنگیان را بر مسلط
بر مسلمین نموده‌اند

خاتمه

از ملل و دول
عیسویه بعضی که در اجرا و صحابا پاپای خودشان مجبور بنشیند اگر قطعات اوروپا را بتعقب
رهابین تصرف شدند و هرچند ملک اوروپا به عثمان ملکه اسپانیا و اندلس غلبه بوده تسکین
نایره قهر و کین میکردند معهذا در خصوص تسخیر و تصرف اراضی مقدسه نیز کوشش و اهتمام
زیاده داشتند الحاصل دولت بزانتیوم که مدت هزار سال امتداد داشت تمکن و
استقلال عثمانیه در اندک مدتی بجبر و تضییق مسلط شده اکثر ولایات و ممالک ایشان را
بحیطه تصرف آوردند ایمپراطور بزانتیو و ممالک شرقیه که در آن اوان (اندرونیقوس
پاله لوغوس) بودند از وقوع این کیفیات اندیشه و هراس بقیاس طاری گشته ضرورة
برای چاره این عقده غیر منحل با پادشاه قطعه آسیا یعنی محمود غازان خان مراوده
پیوند را مناسب دیده تا درین ضمن تقاضای آسایش و استراحت بجهة اولاد و اعقابش حاصل
نماید معهذا دختر خود را با تحف و هدایای رومی و فرنگی بخدمت غازان خان فرستاده
اظهار دولتخواهی و حسن خدمت نمود هرچند این تدبیر ایمپراطور بر وفق صواب بود لکن
غازان خان را چندان فاصله نشد که بحکم اجل محتوم ترک تاج و تخت گفت
و برادرش اولجایتو که خدابنده خان باشد در جایش نشست و چون دختر ایمپراطور
میدید سپرده بود بجهة محافظت و حراست ممالک ایمپراطوریه از نهب و غارت اتراک و

عثمانیه از طایفه مونغول [illegible] چپاولداران را با امداد ایمپراطور فرستاد و بر از محاربه عثمان خان
غالب شد از یک لشکر تاتار از پادشاه خودشان خوشنودی نداشتند در هر حال
اهالی بیورزیدند و پس از چندی که خدابنده خان هم وفات کرد ابوسعید خان در جای
او جلوس نمود دختر ایمپراطور از تبریز بطرف استنبول عودت کرده کلیسای معروف به
قامی را بنا کرد و پس از آن تارک دنیا شد که الیوم کلیسای مزبوره را موخلیو میگویند
که بمعنی مونگلیوس است که منسوب بطرز مغول بوده باشد خلاصه چون در آن عصر اهالی ونذیک
و جنویز در ممالک شرقیه در قسطنطنیه اجرای احکام خودشان بودند و در آن حوال نفوذ حکم و استقلال
یکی دو ان یکی [illegible] میشمردند لهذا هر کس هر قدر و مرتبه ترقی می نمود دیگری [illegible]
مجد و ساعی بتدریج آن پایه بود بنابرین خواستند که دولت بزانتیو را هم بوفق افکار
خودشان جلب نمایند و بهمین علت نوع نوع تکالیف شاقه در پیش ایشان
میگذاشتند و چون امرای دولت بزانتین نجات و بقای خودشان را بسته بحمایت
آن دو ملت متغلبه میدانستند ضرورة موافق رای و تدبیر ایشان حرکت کرده بمطالب
و مستدعیات ایشان مساعده می‌نمودند و ازین جهة که عادت قدیم خودشان را ترک کرده
برسوم و اطوار اسافل ناس و اجانب تبعیت میجستند رهابین و متعصبین باکره‌ای اهل بطرف
ملل غربیه بودند در اندک وقت در درون مملکت قسم قسم فتنه و فساد ظاهر گردید و بواسطه این
اختلال اوضاع هر والی و حاکم با اهالی مملکت اتفاق نمودند چنانکه بعضی بطرف ونذیک
و گروهی بسمت جنویز و طایفه بطرف اکراد و اتراک خصوصا با عثمانیه عقد اتفاق و عهد
میثاق بستند و از جهة ملاحظه خیر و نفعت هر گروهی بطرف فرقه خود اظهار میل و محبت
کرده حمایت اجتماعیه دولت ایمپراطوری از نظم افتاده بقوت حربیه که مایه بقا و دوام
دولت است وهن و فتور عارض گشت و معهذا نخوت و غرور مورثی را باز ترک نگفته
بعضی از اهالی ابیات و اشعار تشویقیه اومیروس شاعر یونانی را هر زمان ورد زبان

میکردند و برخی محاربات اسکندر را که ماکدونیایی بود در اقالیم شرقیه را مستحضر نموده بخاطر می‌آورد
و گزنفون نقل مینمود که همگی را بجرأت و غیرت آورده بمحاربهٔ طوایف غالبه اقدام نمایند
و حال آنکه ترتیب عسکر موقوف به پول نقد است و تحصیل نقد هم از ولایات و بلاد حاصل
میشود و دست اینها ولایات نمانده بود

از تاریخ ششصد و هشتاد هجرت نبویه الی سال هفتصد و پنج وقایع
عمومیهٔ دولت علیهٔ عثمانیه متعلقه بعثمان غازی که در
عرض مدت بیست و پنج اتفاق افتاده
بود درین جلد دوم درج
نمود

فهرست جلد سیم تاریخ عثمانیه خیرالله افندی
که ترجمه بنده درگاه محمد حسین خویی
بعبارت فارسی آمده

بیان اول

در شرح احوال ملوک و دول معاصرین سلطان اورخان غازی از ابتدای جلوس الی زمان وفات

بیان ثانی

در شرح وقایع داخلیه سی و پنج سال اورخان غازی که مدت فاصله جلوس و وفات او باشد

بیان ثالث

در شرح ابتدای تسخیر آل عثمان مملکت روم ایلی و واقعه در قطعه اوروپا و کیفیت آن

بیان رابع

در خلاصه و محاکمه عصر مذکور

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد لایعد و لایحصی مختص خداوند بی‌همتاست و تصلیه بیحد مخصوص حضرت ختم الانبیاست
علیه و آله صلوات الملک الاعلا الی یوم اللقا، و بعد مترجم گوید چون جناب
رفعت و معالی پناه الفاضل النحریر المتبحر خیر الله افندی جلد دویم تاریخ مؤلف خود را
بنظر همایون سلطان البرین خاقان البحرین یعنی حضرت خداوندگار روم السلطان
بن السلطان بن السلطان سلطان عبد المجید خان بن سلطان محمود خان رسانیده
مورد التفات و توجه پادشاهی گردید و بعد به ترتیب و تصنیف همین جلد سیم پرداخت
و از ابتدای جلوس اورخان غازی بر سریر خلافت مصیر عثمانی که عبارت
باشد از سال هفتصد و بیست و شش هجری الی انقضای مدت سلطنتش که سال هفتصد
و شصت و یک مسطور کرده یعنی فتوحات عظیمه و امور داخلیه و بعض وقایع دول
معاصرین اورخان غازی را با کیفیت سوانح حکمداران علیه‌ئیه که در عرض مدت
سی و پنج سال بوقوع پیوسته مفصلاً درین دفتر ثالث برشته تحریر و بیان کشیده

**این جلد ثالث مشتمل است بر وقایع سلطان اورخان غازی از ابتدای جلوس
الی زمان وفاتش با علاوه بعض احوالات ملوک اسلامیه و حکمداران علیه‌ئیه**

تبیین ایمقال آنکه در سال جلوس اورخان غازی یعنی هفتصد و بیست و شش هجریه
از ملوک اسلامیه کسیکه بر سریر امارت و مسند سلطنت تمکن و استقرار داشت مستکفی
بالله بن حاکم بامر الله عباسی بود و بعد از وقعه بغداد شخص سیم از خلفای عباسیه
که در مسند خلافت بحوزه مصر تمکن شد همان را نوشته‌اند و در آن اوان
زمام حکومت و مهام سلطنت بکف کفایت ملک ناصر قلاوون از طبقه ایوبیه فیصل میگرفت

بحالیکه

بحالیکه در دفتر ثانی سمت نگارش یافت که قریب آن ازمنه شاهنشاه جهان
غازان محمود خان بعزم محاربه ملک ناصر بر لشکر آراسته در محل مرسوم به مرج بن نوابع
شام تلاقی فریقین اتفاق افتاده ملک ناصر غالب و مظفر شد و بعد از عود
بمصر از جهة مداخله خلیفه سابق الذکر در امورات متعلقه بولایات و لب بعض
افکار اسباب عرض رنجش بهم رسانیده پس خلیفه را در قلعه محبوس نمود و بعدها
از آنجا حرکت داده به صعید مصر فرستاد و در آنجا هم عمر خلیفه بانقضا رسید
از اینکه فیمابین خلفای عباسیه و امرای اتراک ایوبیه بلکه علی الاطلاق فیمابین
کل اهالی بربرستان و مصر در خصوص مذاهب و مسلک مباینت و ضدیت
استمرار داشت فلهذا ظاهراً خلفای عباسیه را تصدیق میکردند ولیکن شعبه
از سالکین مذاهب اسماعیلیه باطناً بنفوذ و استقلال عباسیه رضا نبودند و بجهة
اینکه طبقه فاطمیون دوباره در صدد داعیه استقلال نیایند ضرورةً بقیه
عباسیه را بحوزه مصر جلب و دعوت نموده بمصاحبت ایشان از آنکه ملک ناصر
اعتزال ورزیده خود را از سلطنت خلع کرد و بجلوت کرک فقط اکتفا نمود
امرای مصر ازین کیفیت خرسند و شاکر شده در فکر استعداد و استبداد افتادند
و بالاخره که ملک ناصر بحکومت مصریه منصوب گشت امرای متغلبین که مخالفین
ملک ناصر بودند متوهم و خائف گشته بطور جلاء وطن از مصر حرکت کرده
بطرف صعید فراری شدند و بروایت تاریخ خواندمیرخان معلوم است که از
اعیان مصر کسیکه بملک ناصر عصیان ورزیده بود امرای استقلال افکار یکی
سیف الدین سالار و دیگری حسام الدین جاشنگیر بود چنانکه در این حرکت
ملک ناصر بقلعه کرک بقصد اعتزال و دویست نفر غلام و چند بار زر و جواهر
همراهش برده بود امرای مذکورین متفقاً بحضور خلیفه عباسی المستکفی بالله رجوع شده

در باب انتخاب کسیکه شایان و سزاوار سریر حکومت باشد تکلیف شما رالیمشاوره نموده هر کس را داوطلب کنید ایشان نیز قبول نمایند بالا فوره حسام الدین جانشینگیر را شایستهٔ سریر حکومت دانسته انتخاب کردند پس حسام الدین بعد از استقلال بمسند حکمرانی زمام کفایت وکفالت امورات دولت وحکومت را بسیف الدین سالار سپرده کلیات وجزئیات مهمات مملکت را بعهدهٔ او محول نمود وچون احوال بتهدید شما دره درحضور خلیفه خود حسام الدین بود بمفاد انحایین خایف از ملک ناصر در باطن ترسان شده مطمئن نبود فلهذا حاجب المصلحه مکتوب عذر وحیله اسلوب بحضور ملک ناصر نوشته مرکوز همت مضمون مکتوب حسام الدین چون سرکار جلالتمدار افندی با قضای همت بلندنهمت بنا بر موجب وجهه ترک سریر حکومت کرده گوشه عزلت را توشه عزت ترجیح نهاده اند اهالی مملکت هر دو ره این بنده را بمسند حکومت افتخار کرده محل اعتماد و اعتبار دانستند هر چند این بنده اقبال باقبال نجوز دره حیات بالذات نداشت لیکن نظر باصرار اهالی بلده عن اکراه وخواه ونخواه متقبل این شغل پرغدغه شده دالجا بتحریر مراتب اقدام ورزیده باعث تصدیع گردید از آنکه مالیات مصریه اگر دوجوانش صرف مخارج مکه معظمه شریفا آنه شده وهرکاه باقی از وجوهات بجا مانده باشد آن هم صرف مستحقین حدود وبلاد گشته واگر چاپیچ نقود واموال مجتمع در خزانه عامره که سرکار جلالتمدار افندی بصحاب بعهم در دست این بنده باشد تمکن که از عهدهٔ مهمات وتهیهٔ لوازمات محاربات برآمده وبتکمیل رسانم وهر گاه احیانا نقود موجوده زیاده بر مصارف آید البته اعاده بحضور سرکار عظمت مدار خواهد شد جواب ملک ناصر مکتوب مشعر باستبداد ومطالبه وجوهات خزانه عامره معلوم شد لیکن آنچه از خزانه محمول دفتر ایمانیات هنوز ده یک خزانه موروثه مرحومی نیست ومعهذا البسیار اشیاء واجناس نفیسه در خزانه گذاشته وآمده ام که در وقت

اتفاقا

اتفاقا در ضمن محاسبه از شما مطالبه خواهد شد عجب با وجود انبوه لشکریان ملک اشرف وملک منصور که زیاده از ده هزار سواره وپیاده می باشند وهیئه کثرت دولت گرفته اند شما را چه افتاده چون از ضعفا ومساکین را که بمحافظه حقوق نمک بنفقی مانده اند آسوده نگذارید انتهی محاصل امرا واعیان که در خدمت حسام الدین بودند بعد از اطلاع از جواب ملک ناصر متوهم گشته بواسطه صیانت جان ومال از حسام الدین اعراض کردند وبطرف ملک ناصر فرار نمودند بحدیکه قلعه کرک از جنود مصریه مالامال شد وبعضی از امرا که مخالفین ملک ناصر بودند بسمت صعید فرار کردند پس ملک ناصر بابعیت جنود مجتمعه عزیمت مصر نمود حسام الدین هم چون سن آفت را تحقیق دانست بعد از طی مسافت خود بصعید آرسانید لیکن ملک ناصر بعد از ورود بمصر امر باحضارش کرده مقید ومغلول حسام الدین را آوردند وباعدامش فرمان داده بیاسا رسانید وچون در تاریخ هفتصد وسیزده هجری فمابین شرفای مکه معظمه اختلافی روی داده بود ملک ناصر بجهة اصلاح ذات البین وتحقیق تصدیق انفاذ وجریان فرمان خود بشرف زیارت بیت الله الحرام فایز شده تصدیق ارز حجازیین در باب نفوذ داده آرخود نیز گرفته معاودت کرد ومن الاتفاقات در تاریخ هفتصد وشانزده هجریه اولجایتو خان از پادشاهان مغول بعد از آنکه مذهب شیعه را اختیار نموده بممالک ایشان داخل شده حمیضه نام سردار یکی با معدود دلیر سپاه عساکر تاتار بمدینه منوره تسخیر نمود بجهة نوقف جسد شیخین که از قرب مرقد مطهر رسالت اخراج که احراق نمایند چون عساکر مامورهٔ تاتار از قرب موعد گذشته طریق بادیه العرب را پیش گرفتند ملک ناصر بعزم مدافعه ومقابله ایشان بجوار ایلغار کرد وبعد از محاربات عظیمه عساکر تاتار غالب آمد حمیضه سردار هم بطور انهزام وفرار بطرف بغداد رفت بروایت صاحب تاریخ مرآت الکاینات

در سال هفتصد و چهل و یک و بنقل صاحب نخبة التواریخ در هفتصد و سی و شش وفات ملک
ناصر محمد بن قلاون اتفاق افتاده که بعد از او پسرش ملک منصور ابوبکر بن محمد
بن قلاون پادشاه مصر گشت امیر قوصون که در ظرف زمان حکومتش متکفل و متقبل
مهمات کلیه بود پادشاه مزبور طبعش از او منحرف شده در عزلش میکوشید امیر قوصون هم
بعد از احساس این معنی بملک منصور فرصت نداده بمعاونت بعض از امرا او را از مسند حکومت
خلع کرده محبوس نمود و در جای او ملک اشرف علاء الدین را از نسل قلاون بحکومت
نشاندند چون ملک اشرف هنوز بسن رشد و تمیز بالغ نبود زمام مهام حکومت بدست
امیر قوصون رسیده بهوای خود حرکت میکرد بهمین واسطه اهالی مملکت از امیر قوصون خوشدلی
نداشتند فلهذا در سال هفتصد و چهل و یک باجماع عموم ملک اشرف را از مسند حکومت
تنزل داده امیر قوصون را عزل و تنکیل کردند و تا رسیدن شهاب الدین از اولاد ملک ناصر
از قلعه کرک بقاهره مصر آی طوغمش بیک بمقام وکالت نشسته سررشته مهمات را
بدست آورد و شهاب الدین بعد الورود بمصر چون وجود آی طوغمش را مصدر فساد
دید بنیاد وجودش را بآب رسانید بعد از قتل آی طوغمش خود نیز بسوء سلوک رفتار کرده
از مسند حکومت خلع و بالاخره مقتول گشت بعده ملک صالح عماد الدین بعده ملک
کامل شعبان بعده مظفر بعده سلطان حسن از سال هفتصد و چهل و سه الی سال هفتصد و
پنجاه و هشت بر سریر امارت صعود نمودند و در ایام حکومت ایشان واقعه عمده که قابل تحریر
باشد بظهور نرسید مگر اینکه سلطان حسن باسم خویش جامعی بنا نمود که الیوم بجامع سلطان
حسن مشهور است و از معارف مشایخ شیخ اکمل الدین شارح هدایه و شیخ قوام الدین صاحب
غایة البیان در عهد او بودند و همچنین در عهد حکومت سلطان حسن المستکفی بالله که در
صعید توقف داشت بعد از سی و نه سال خلافت فوت شده الواثق بالله در جایش
نشست و نظر باینکه بعض حرکات مخالف و منافی منصب خلافت نسبت بجانب

مذاهب

مذاهب مختلفه از ایشان الیه بروز کرد و چون عدم اهلیت و قابلیتش برتبه رفیعه خلافت
معلوم همگنان گردید بعد از یکسال از خلافت خلع شده الحاکم بامر الله در جایش خلیفه گشت
و او نیز بعد از مدت یازده سال خلافت از علت طاعون وفات یافت و در سال
هفتصد و پنجاه و سه المعتضد بالله بر سریر خلافت نشست که وفات او در خلال عارض
در عصر همین خلیفه اتفاق افتاد و از قرار شرح و تفصیل هلال زاده مورخ قاهره مصر
رسوم و آداب سلاطین آن عهد در حضور خلیفه و کیفیت رفتار خلیفه با ایشان که خود ایشان لباس سبز
منسوج از حریر خام میپوشیدند و ازار در آن اطلس سیاه رنگ کلابتون دوز فراهم داشتند
و در دیوان سلاطین مصر خلیفه بالای دست جا داشت و در یسار او سلاطین می نشستند
و امرا و ارکان دولت در حضور می ایستادند پس خلیفه یک دو قدم پیش رفته بمضمون
ان الله یامر بالعدل والاحسان خطبه بیان نموده بکمال رفق و التفات مردم را
بعطوفت و مهربانی بهمدیگر ترغیب و توصیه میکرد و بعد از آن متوجه هر کسیکه سلطان
نصب میشد گشته میگفتند که ترا پادشاه اسلام نموده و زمام تمشیت مهام مسلمین را بکف کفایت تو
سپردم و هر که از فرمان تو تمرد و سرکشی ورزد مطابق قانون شرع او را بجزای خویش
رسانیده عبرة للناظرین بشو کن و چون کلام باتمام و توصیه را بخاتمه بیارند خلیفه
بدست خود خلعت سلطنت را بپادشاه پوشانیده شمشیر بکمرش می بستند و متعاقب آن
حاکم قاضی القضاة مصر رسوم دعا و ثنا را بتقدیم رسانیده به تبریک و تهنیت شروع مینمودند

در بیان سوء سلوک ابوسعید بهادرخان با امیر چوپان سلدوز و مآل احوال او

توضیح این مقال آنکه در نوبت سلطنت ابوسعید بهادرخان که از اولاد چنگیز بود اختیار
اقالیم و ایالات مملکت خود را با امیر چوپان سلدوز سپرده قبض و بسط مهام جمهور را
بعهده کفایت او حوالت نمود و امیر چوپان مزبور نه نفر پسر و چهار داماد و چند حفید
و حفیده امیر چوپان از سی نفر متجاوز بتعداد درآمده و همانا بعده بعد از فاصله چندی

ابوسعید بهادر خان بدختر امیر چوپان که زن امیر حسن ایلخانی بود میل و محبت پیدا شده
میانه امیر چوپان و پادشاه نقار و کدورت بعداوت و مخالفت انجامید فلهذا
ابوسعید خان امیر چوپان و اولادش را در هر ولایت که بودند فرمان فرستاده
بقتل و اعدام رسانید و کریمه امیر چوپان را که بغداد خاتون نام داشت بحرم سرای خود
آورد و در عرض این احوال کریمه مستوره مزبوره از غصه واقعه پدر و برادران و مفارقت
شوهرش هجوم آور شده بغض ابوسعید خان را در دل مرکوز نمود تا بالآخره بزهر هلاهل
ابوسعید خان را مسموم نموده هلاک ساخت و پس از هلاک او در سال هفتصد و سی و شش هجریه
اوضاع ممالک ایران مختل گشته مانند بلاد روم هرج و مرج و ملوک طوایف گردید ولیکن
در آن اوقات درخت بخت و دولت اورخان غازی روز بروز سبز و درتابان و نهال
اقبالش در اخضرار و ریعان بود تفصیل این اجمال آنکه بعد از فوت ابوسعید بهادر خان
میانه آرپا خان پسر تولی خان و موسی خان پسر بایدو خان و پسران هلاکو خان که محمد خان و علی
و سلیمان خان و جهان تیمور خان بودند در خصوص داعیه و استحقاق سلطنت محاربات
اتفاق افتاد و تا تاریخ هفتصد و چهل استقلال همه ایشان بزوال رسیده اقبال خوانین
چنگیزیه بادبار تبدیل یافت مقارن آن احوال امیر مسعود پسر امیر اینجو که از امرای ابوسعید
بهادر خان بود در شیراز بهوای سلطنت حرکت کرد پس امیر مظفر که بموجب فرمان
محمد غازان خان در هرات حکمران بود بطرف شیراز عزیمت نموده امیر مسعود را ببغداد
و برادرش امیر اسحق را بدیار بکر فرار داد امیر مسعود بعد از ورود ببغداد در پیش امیر حسن
ایلخانی که حاکم بغداد بود توقف ورزید تا پس از مدتی در سال هفتصد و پنجاه و هفت
امیر حسن ایلخانی فوت شده پسرش سلطان اویس در بغداد بر سریر امارت نشست
و در اوایل سنه مزبوره امیر تیمور هفت و پنج سال داشت که در شهر سبز موسوم بشهر کش
حکومت میکرد چنانچه محاربات او با ییلدیرم بایزید خان در دفتر خامس مسطور است

و در قطعه

و در قطعه آناطولی بعد از استیلای چنگیزیان امیر تیمورتاش که از جانب پادشاهان
تاتار در قونیه و نیکده و توقات و آل ولایات روم بنظر بعض حرکات ناشایسته خود
از ابوسعید بهادر خان خایف و هراسان گشته فرار را بر قرار اختیار کرد و مقارن این
حالات افتخار و اشتهار دولت آل سلجوق قرین زوال و عار و ادبار شده ممالک
سلجوقیه را امرای متغلبه توزیع نموده متصرف شدند حتی حکومت آل قرمان و آل [illegible]
و منتشا و آیدین و ذو القدریه نیز بعد از انقراض دولت سلجوقیه باعانت و استظهار
قوم اکثر ممالک سلجوقیه را در میان خودشان تقسیم کرده هر یکی در مملکتی صاحب استقلال
و دارای شوکت و استبداد شدند و از میان ایشان حکومت آل عثمان بعنایت
خداوند منان بر همه ارباب استقلال و اصحاب داعیه و استبداد فایق و غالب آمده
و بر در و تدریج توسعه در مملکتشان حاصل گردید و باندک مدتی در قطعه آسیا و اروپا
در بیان تفویض ابوسعید خان صاحب سهم شده بدینگونه دولت جسیمه شدند ایالت روم بشیخ حسن جلایر
بنا بقول ابن کمال مورخ امیر تیمورتاش به نیت خلاص و نجات از پنجه قهر ابوسعید
بهادر خان تحف و نقود زری که در ایام امارت روم جمع و تحصیل کرده بود باستصحاب
خود به قاهره مصر آورده ملتجی و مستظل بسایه حمایت ملک ناصر گردید و معهذا باز
از چنگ غضب ابوسعید خان خلاص نشده بهلاکت رسید آخر مجملاً بعد از فرار
امیر تیمورتاش امارت روم را ابوسعید خان بشیخ حسن جلایر توجیه فرمود
و شیخ مزبور پسر حسین گورکان و داماد ارغون خان چنگیزی بود و چون در سال
هفتصد و سی و شش که ابوسعید خان وفات کرده شیخ حسن سابق الذکر امارت روم را
به امیر ارتنا که از نامداران امرای جغتای بود محول نموده خود در نواحی عراق عجم با بقیه
چوپانیان مشغول جنگ و محاربه بود توضیح تحقیق آنکه شیخ حسن جلایر که مخاطب بخطاب ایلخان
نیز بوده است اراده داشت که جهان تیمور خان را بجای نیت نصب نماید که مشار الیه

از شهزادگان چنگیزیه و از نسل کنجک بوده و مقصود شیخ حسن کوچک پسر تیمورتاش متوفی
در مصر که از اولاد چوپانیان شمرده اند نشاندن سلیمان خان از احفاد هلاکو
بر مسند خانیت بود لهذا میانهٔ دو شیخ حسن بحث و جدال بمحاربه و قتال کشید
بالاخره شیخ حسن جلایر مغلوب شده در سال هفتصد و سی و نه بطرف بغداد فرار کرد حاکم
بغداد سلطان اویس که پسر شیخ حسن جلایر بود بعد از ورود پدرش حکومت بغداد را به پدر
واگذار کرده خود فراغت حاصل نمود **بیان احوال شیخ حسن** که سرکرده چوپانیان و پسر
تیمورتاش بود چنان است که شخص مزبور بحکم ابوسعید بهادر خان سه در قلعهٔ کاخ
محبوس شده مدتی بکمال ذلت و حقارت بسر برد و بعد از فوت ابوسعید خان خود را
از حبس رهانیده استعداد بهم رسانید و در اوقاتیکه شیخ حسن جلایر غلبه کرد در عراق و آذربایجان
صاحب امارت و سلطنت بالاستقلال گردید و در سال هفتصد و چهل و چهار بتقدیر
و حیلهٔ زن خود عزت خاتون فوت شده قرعهٔ حکومت و امارت عراق و آذربایجان
باسم برادرش ملک اشرف کشیده شد از بسکه ملک اشرف مردم ستمکار و ظالم و جابر
بود بتحریک و تشویق قاضی محیی الدین بردعی پادشاه دشت قبچاق جانی بیک خان
باعساکر فراوان بحدود شیروان آمده بجنگ و آشوب و اخذ مملکت آذربایجان
شد و خاندان چوپانیان را بالمره بی نام و نشان ساخت و پسر خود بردی بیک را
بحکومت عراق و آذربایجان نشانده خود بطرف دشت معاودت کرد و پس از
مدت قلیل جانی بیک خان وفات کرده بردی بیک خان بعزم سلطنت دشت قبچاق
حرکت کرده اخی خان را در جای خود وکیل و قایم مقام آذربایجان نمود و چون اخی خان
مردی غدار و ستمکار بود سلطان اویس پسر شیخ حسن جلایر سالف الذکر بمحاربهٔ اخی خان
سوق عساکر نموده بعد از جنگ سلطان اویس غالب آمده اخی خان در میانه مقتول شد
عراق و آذربایجان و دیار بکر و نواحی کردستان را ضبط کرده بتحت حکومت خود آورد

بعداز

بعد از دفع این واقعات والی روم ارتنا بیک باعانت آل قرمان چوپانیان را از حد
روم بیرون کردند و قریب بآن احوال محمود بیک پسر قرمان بیک بامداد و اعانت ملک
ناصر سلطان مصر لارنده و نواحی او را بحوزهٔ حکومت آورده جلایران را مطیع و منقاد خود
کرده بنیهٔ فتح مغافاتش و ارمناق و طرسوس و ... باعشایرش ضمیمه حکومت کرد

در بیان کیفیت اوضاع سلاطین هندوستان

در کتاب سابق اجمالا شرح شد که بعد از فوت سلطان علاء الدین فرمانفرمای ممالک
شمالیهٔ هندوستان چون ولیعهدش خضرخان در حبس گوالیار بود لهذا برادر دیگرش
شهاب الدین بر سریر حکومت نشسته بچشم برادرش در محبس میل آتشین کشیده باستقلال
کامل نایل شد و پس از مرور دو ماه برادر دیگرش قطب الدین خروج کرده سریر اورنگ
و عزل نموده خود پادشاه هندوستان شد و پس از چهار سال او نیز بتحریک خسرو خان
از امرا در خانهٔ خود بقتل رسید و بعد از آن اسم خود را ناصرالدین نام نهاده بتخت
سلطنت جلوس کرد و بعد از استقلال بعضه حکمران فریدخان و تکوخان را نیز
که از نسل خلجیه بودند بقتل رسانید پس بواسطه امرا و ارکان از دور گرد این
شاه کینه ورزیدند ابو سعید خسرو خان را گرفته پاره پاره کردند و بهمان جهت دولت
خلجیه منقرض گشت و دولت تغلق شاه ظاهر شد **توضیح این اجمال آنکه** مبارکشاه
که او را بزبان ترکی قتلق شاه میگفتند و بسبب کثرت استعمال به تغلق شاه
مشهور گشت و پس از آنکه او باعث قتل خسرو خان شد در سال هفتصد و بیست
از اولاد علاء الدین چون کسی نمانده بود او در دهلی جلوس کرد و بانهٔ که ناحلهٔ بعزم
تسخیر بنگاله سوق عساکر نمود تا روزی در قصر خود نشسته مشغول عیش و طرب بود
که دیوار خانه خراب شده زیر دیوار مانده بعده پسرش غیاث الدین محمد ملقب به
تغلق شاه ملقب شده در سال هفتصد و پنجاه و ... پادشاه هندوستان گردید

و پس از فوتش همشیره زاده‌اش فیروزشاه در دهلی اعلان جلوس کرده شهر موسوم
به فیروزآباد را بنا نمود و شهر مزبور در اصل مجمع اهالی سامانه بود و گویا سامانه اسم قدیم آنست

در بیان انساب آل قرمان و مآل احوال ایشان

هرچند درین تاریخ منظور اصلی شرح احوال معاصرین بوده ولیکن در ضمن ایضاح بعض
دقایق و نکات واقعات آن عصر چون تبرز و تفوق دولت علیهٔ عثمانیه بر سایر
دول وضیح و مبرهن خواهد شد فهذا به شرح و تفصیل بعض وقایع معاصرین پرداختن
خالی از فایده تاریخ نخواهد شد تبیین آل قرمان که در دفتر تاتارخان مسطور گشت اولین
ایشان نوره صوفی بوده است و بنظر روایت صاحب تاریخ هزارفن نوره صوفی ارمنی
الاصل جدید الاسلام است که بسلک صوفیه درآمده صاحب اشتهار گردید و او را پسری بود
که در دولت علاء الدین بسبب آمراخوری منصوب شد و چون نوره صوفی از ارباب
رای و تدبیر شمرده میشد بوسیله حیله شهر سلفکه را از تصرف ارامنه بیرون کرده
متصرف گشت و چون مژده فتح شهر مزبور بعلاء الدین سلجوقی رسید حکومت
سلفکه را بقرمان بیک آمیر آخور واگذار کرد و وجه توسعه ملک را بشارت داده بسرش
و پس از آنکه قرمان بیک لارنده نیز ضمیمه ممالک کرد امیر قرمان را به نسب و امارت حقیقی
امتیاز داد بر مرتبه‌اش افزود و بعضی قرمانیان را باباشیان نیز گفته‌اند که چون از
خراسان در فتنه چنگیز باتفاق بابا الیاس به ممالک روم آمدند مجملا پسر نورالدین
صوفی بعد از انقراض دولت سلاجقه بشهر قونیه استیلا یافته در میان اعیان و ارکان صاحب
اسم گشت و بالآخره سکه و خطبه را بنام خود مضروب و مکتوب نمود ولیکن یک
حقه کوههای طوایچ که از جوال او رسید الی نواحی ارمنیر بیغ قفا ابرزو سه دارمی
واقعه فیما بین کوتاهیه و ایدین را قره سی نام امیر شهیر که از خدمتگذاران مسعود بن
عزالدین بن کیکاوس بود متصرف شده بعد از انقراض دولت سلجوق و قطع نظر

ایشان

ایشان اسامی اراضی مزبوره را که در تحت حکومتش بود باسم خود موسوم نموده بایل قره سی
معروف کرد همچنانکه تا کنون سنجاق ایل قره سی باسم او خوانده میشود و در حقیقه ارکان
سلطان مسعود سلجوقی اسم یک امیری قره سی عجلان بیک بوده که این سنجاق قره سی را
در تحت حکومت او داده بودند محاصل پس از آنکه روز بروز شوکت و رفعت عثمان
خان و اورخان غازی بمراتب اوج صعود نموده تدریجا دبدبه در ایام بفتح و ظفر قرین شدند
حسن معامله در رفتار نسبت باشان مسبوق الذکر مرعی و ملحوظ میداشتند تا اینکه در
سال هفتصد و سی و نه قره سی مزبور فوت شده در خصوص امارت آنکان قره سی فیمابین
دو پسرش خصومت و نزاع رخ داد برادر کوچک که طورسون بیک نام داشت به حمایت
اورخان غازی پناه آورد و با آنکه فاجعه طورسون بیک فوت شده برادر دیگر
که حاکم قره سی بود بسبب عصیان در زندان اورخان غازی درگذشت از دست رفته
امارت قره سی بشهزاده سلیمان پاشا توجیه فرمود

در بیان کیفیت تقسیم ممالک سلاجقه فیما بین ملوک طوایف

توضیح این مقال آنکه بعد از انقراض دولت آل سلجوق ولایتشان در میان امرا
بدین عنوان توزیع گردید چنانکه ساروخان بیک از مغنیا الی برغمه آیدین بیک ازمیر را
تا کوتاهیه گرمیان بیک ایالت کوتاهیه را و قره سی عجلان بیک ایل بیغا و قلعه
خانق و منتشا بیک ایل حوالی ایاثلوغ و مغله ضبط کردند و از قونیه تا انقره
و سینوب و قسطمونی در زیر حکومت تاتاریه بود که سلطان ارتنا بیک متکفل کفایت
آنحدود شمرده میشد و در سال هفتصد و هفده هجری محمود بیک بدر الدین از آل
قرمان فوت شده از او دو برادر ماند که اسم یکی را یحیی بیک و دیگری را سلیمان
بیک میگفتند یحیی بیک در قونیه جلوس کرده روی منابر و صدور دنانیر را باسم خود
خطبه و سکه خوانده و زده و از جمله معاصرین آن عصر مانند محمود بدرالدین بیک و آرتنا بیک

دکرمیان بیک وحیه بیک واشال ایشان بجهة حفظ نفاد حکم خودشان در قطعهٔ آناطولی
گاه باشمیان اتفاق میورزیدند وگاه با حکام تبریز عقد موالفت می بستند واما اهل
جزایر بحر سفید در سواحل ناشه منتش وایدین وصاروخان والکان قره سی تکلی داشتند
ولیکن بزرگان ایشان از طایفهٔ روم خصوصًا از اهال وندیک خایف شده محترز بودند
ودر اوقاتیکه اعیان قره سی وایدین باتفاق ایمپراطور روم از غلبه واستیلای قاطسیان
دونه بظلوایان فراری شده در ازنیق وبنجا قرار گرفتند بهین نابت ایمپراطور بعد از
عودت باستانبول دربارهٔ ایشان کمال رافت وعنایت را مبذول میداشت

در بیان اختلال اوضاع ممالک روم وافلاد وداعیهٔ ایمپراطوری قانتاقوزن

چون سابقًا بعض از ممالک که در زیر لایت ایمپراطور روم بود بعلت هجوم واستیلای اهالی
وندیک ولاتین وهمچنین بواسطهٔ ظهور قرالان بلغار وصرب واستیلای بعض فروات
وازبکان وهمچنین فتور بقوت ایمپراطور رسیده حوال مزبوره از زیر حکومتش در رفت
بنحویکه از غایت فتور وانحطاط هیات حکومتش قریب بزوال وانقراض گردیده وعلاوه
برین در اثنای این اختلال اوضاع خاندان ایمپراطوری دو فرقه شدند یکی فاطلیای
قانتاقوزن ودیگری فاطلیای پاله لوغ که در آن ایام اوربیک پسر ایدین به محلهٔ
اوربیک که از فاطلیای قدیم بود از اورخان غازی باستمداد مایل شد چنانکه تفصیلش در
جزو بیان وقایع اورخان مسطور میشود واوربیک مزبور که حکمران ازمیر بود در سال
هزار وسیصد وسی وپنج میلادی یعنی در سنهٔ هفتصد وسی وپنج هجری با هفتاد وپنج فروند کشتی را انداخته
جزیرهٔ ساموس واقعه در مقابل نهر مریج غارت نمود واز آنجا بسمت روم ایلی
حرکت کرده از راه کوه حبه سوق عسکر کرد درعرض این احوال ایمپراطور روم
چون سیماب با اضطراب افتاده ضرورة در صدد استمالت قلوب پاله لوغ
وصاروخان وامرای ایدین آمده مصالحه را قرار داد ولیکن غازی اوربیک با جمعیت

ده هزار مرد میدان کارزار بصوب یکی شهر عزیمت نمود تفصیل این اجمال در تاریخ
قانتاقوزن چنان مشروح است که اوربیک سابق الذکر با سیصد وپنجاه فروند کشتی وبیست
وهشت هزار لشکر جرار بعزم محاربهٔ ژان پاله لوغ ایمپراطور روم از ازمیر حرکت کرده
بامداد واعانت قانتاقوزن درآمد وبسط ساحل نهری که الان باسم مریج شهرت دارد
عسکر خود را بیرون آورد واز آنجا نفسه قریب به دو هزار از لشکر انتخاب کرده
بسمت دیمتوقه رفت قانتاقوزن از رسیدن چنین امداد شاکر وخورسند شده
مصمم گردید که با قرال صرب بعد از جلب واستمالت عهد اتحاد ببندد فلهذا خود بحدود
صربستان رفته ایمپراطوریچه ایرنه نام که عیالش بود در دیمتوقه گذاشت واز طرف
هم اوربیک بعد از ملاقات با ایمپراطوریچه ده هزار قشون بمحافظت شهر دیمتوقه
مامور نموده خود بقصد صربستان قانتاقوزن راهی شد وبعد الوصول بشهر موسوم فره
اعیان شهر مزبور بمکاتیب مجعوله منسوبه به قانتاقوزن از عزیمتش مانع شدند اوربیک
هم بفریب ایشان پی نبرده عزیمت عودت کرد واز راه ساحل جون رسیگاه
نهر مزبور رسید اتفاقًا از اهل سفینه سیصد نفر واز اسرا نعمه از اطراف ایلچی دیگر
از سرما هلاک شدند واز آنکه موسم محاربه گذشته بود وآمدن قانتاقوزن هم از طرف
صربستان طول کشید وعدهٔ امداد در فصل بهار را با ایمپراطوریچه فرستاده رخصت انصراف
حاصل نمود ولی از رکوب سفاین بجانب مقصد روان شد ودر عرض طریق سافت
مس آفت طوفان شدید دو فروند کشتی را از سفاین ایشان تلف کرد بقیه خود را بسواحل
جزیرهٔ آغریبوز رسانیده راه سلامت ساحل گرفتند واز پیش کوههای اولمپوس
وکوزفزر سلانیک عبور نموده بمحل مناسبی لنگر انداختند مقارن آن احوال بلا فاصله
قانتاقوزن از صربستان برگشته باراده اینکه از اهالی سلانیک تصدیق
ایمپراطوری خود را بگیرد بحوالی سلانیک رسید اوربیک نیز باو ملحق شده

تسخیر و تصرف شهر مزبور بمحاصره و قهر و غلبه در صورت شدند لیکن دلیری را باعث شهیر
بر هر و ریافت که در پیش ایشان بود رعب قهر و غلبه کردن شهر نشده بملاحظه توقیر و احترام
او بمحاصره پرداختند و درین اثنا اوریک نامی موجود که داشت تجلیات معینه
روانه نموده خود با سنجاق عساکر از راه ساحل در بعث روز از معبر قریشتو پولیس گذشته
به دیموقه رسید مقارن آن احوال ایمپراطور روم یوانی پالهٔ لوغوس مبلغ شهریار
هدیه فرستاده اوریک را بطرف خود جالب شد که با او متفق الکلمه و همداستان باشد
اوریک احتمال هجوم اهالی جنویز را بازمیر و حوالی آیدین وسیله تها ساخته و عده
اتفاق و اتحاد در ابطال آینده انداخت و از آنجا بجانب مقصد شتابان شد در خلال
آن حال اهالی جنویز و ونه دیک و قرال قبرس و سواره های رودس بالاتفاق شهر
ازمیر یورش آورده و دونمای اوریک را آتش زده شهر ازمیر را مسخر کردند بالاخره
اوریک بعد از مشاهده کیفیت واقعه دستش از همه جا کوتاه شده مدت هژده تا پنج سال
با فرنگیان مشغول و غالب بنای مصالحه گذاشت و پس از آن با وعده معاونت و امداد
قانتاقوزن که داعیه ایمپراطوری داشت مقتضی خواست که مکرراً بسمت روم حرکت کند
لیکن از غلبه و استیلای جنویزیان راه عبور مقصد ورش نگشت لابد از عهده وفاداری
وعده که بهم جوار محسوب شد عزیمت نموده از بندرگاه کلیبولی در گذشت که درین اثنا
یوانی پالهٔ لوغوس چون از کید و حیله قانتاقوزن اسبق مأمون نبود بجهة
حفظ امور سلطنت اورخان بیک را باتفاق خود دعوت نمود و او نیز دعوت
ایمپراطور را اجابت کرده پسر خود سلیمان بیک را با عساکر کثیره بصوب ممالک ایمپراطوری فرستاد
تا از معرفت اوریک معاون قانتاقوزن ممالک ایمپراطور را محافظت نماید و از طرف
ایمپراطوریچه موسومه به (آنا) ماریوانی پالهٔ لوغوس یا خود یکی از دختران خود را بعقد
اورخان آورده استمداد نمود اورخان نیز بجهة ایجاب مسئول او قریب به ده هزار سوار

پیاده بامداد ایشان مأمور ساخته بمحاربه قانتاقوزن فرستاد و بحالت هذه عساکر
مأموره که با نجیب سلیمان بیک بودند تغافلاً و تجاهلاً خودشان را بطرف
قانتاقوزن کشیدند و اعانت ایشان باهانت بدل شد ازینکه عساکر
اورخان آشکارا طرف گیر قانتاقوزن گردیدند و چون قانتاقوزن در فنون
فنون و حیله مهارت کامل داشت بوسیله یکی از دختران خود را بعقد اورخان غازی
آورده بطرف خود جالب و جاذب شد اما یوانی پالهٔ لوغوس که همیشه از دسایس
ابلیس وساوس قانتاقوزن خایف و هراسان بود از ارکان دولتش قرلسولوراس
نام کسی را بهانه از ترس قانتاقوزن و حمایت ایمپراطوری شرق از استیلای ترک
و عثمانیان بطرف فلورانسه جنوا و ونه دیک و پادوا و روما فرستاده طالب اعانت و کمک خود گردید

در شرح مراتب مؤید الملک حکمران حما

المؤید الملک حکمران در بلده حما از شعبه بنی ایوب که این را ابوالفدا نیز گفتند
در سال ششصد و نود و پنج جای ملک مظفر بر سریر سلطنت جلوس نمود مدت سی و یک سال با ملل
عیسویه محاربات عظیمه کرد و ازینکه از اصحاب علوم و معارف شمرده میشد مؤلفات
و تصنیفات ازو باقی است من جمله کتاب خوبی در فن تاریخ جمع کرده با علم جغرافیا
که در میان اهالی اوروپا مقبول و معتبر است و از احوالات آفریقا و آسیا
بسیار بدایع و وقایع در و مندرجست و پس از فوت او پسرش افضل علی در جای
او حکمرانی نشسته چون در قوای حکومت رسم و آیین پدرش را پیروی نکرد مدت
حکومتش بدست معزان منقرض شد و خود در سال هفتصد و چهل و شش هجری در میان
شامیان مقتول گردید و بعد از فوت او سلطنت شعبه بنی ایوبیه بزوال کلی رسید

شرح احوال ملوک خراسان در آن زمان

در احوال خراسان از دختر زادگان سلطان رکن الدین سلجوق که بفرمان چنگیز خان

سلطنت بتشکیل حکومت مشغول بودند ولیکن بعد و عزل ایشان بجوانب دیگر نیز تعلق داشت
نوبت حکومت ایشان ابتدا بشمس الدین بعده با فضل غیاث الدین بعده بعز الدین ابو الحسن بود

در بیان تزلزل استقلال ابو یحیی زکریا در بربستان و تونس

در بربستان و تونس واقعه در قطعه آفریقا بعد از فوت شدن ابو بکر بن عبد الرحمن
از ملوک بنی حفص در سال هفتصد و نود و هجری باز از خاندان حفص ابو یحیی زکریا
که در مصر بود با اعانت و حمایت قلاوون سلطان مصر قاتل ابو بکر مقتول را گرفته
قصاص بقتل رسانید و بفاصله اندک برادر مقتول بر سر زکریا هجوم آورده
عساکرش را متفرق ساخت و چون زکریا از ترس در آنجاها قدرت توقف
نداشت بمصر عودت کرد و مدت مدیدی در اسکندریه بحالت ورزیده از طرف سلطان
مصر تعینات و مصارفش میدادند و پس از وقوع فرار زکریا در پای تخت تونس
از خاندان حکمدار ابو یحیی دیگر بر سریر حکمرانی نشست زکریا بر نور بعد از استماع
این کیفیت زیاده ملول گشته حاضر امرا و بزرگان آنجاها را در جرد با خود
بر انگیخت و پسر خود محمد را بحکومت شهر مهدیه نام فرستاد و بهمین واسطه اهالی ولایت
دو فرقه شده اغتشاش کلی بظهور پیوست تا اینکه میان ابو یحیی حکمران تونس و
محمد بن زکریا محاربات رخ داد ابو یحیی مغلوب شد و سواحل افریقا مسدود و بربستان
بالکلیه تحت حکومت محمد بن زکریا در آمد و در آن نواحی تا سال هفتصد و
نود و شش حکومت کرد و در اواخر سنه مزبوره محمد بن زکریا فوت شده ابو یحیی
که از قهر و غلبه محمد متواری و از وطن دور بود دوباره آمده بر تخت تونس
نشست و در آن اوقات تونس و ممالک جزایر متعلقه به فاس یعنی مغرب اقصی
و حکومت تلمسان و ولایت قسطنطنیه حکام از جانب پادشاهان فاس منصوب میشد
در کیفیت اوضاع ولایات ولیکن درین عهد تلمسان از شهرهای قطعه جزایر محسوب فاس و مراکش

توضیح

توضیح این اجمال آنکه در ولایت فاس و مراکش از ملوک بنی مرین ابو سعید عثمان بن
یعقوب چون در سال هفتصد و سی و دو فوت شده پسرش ابو الحسن علی حاکم فاس و
تلمسان گشت و بعد از فوت ابو سعید نقود و اموال خزینه که بموجب دفتر به پسرش ابو الحسن
منتقل شده یک ملیون و سیصد و چهل و چهار کیسه طلا بود و ابو الحسن هم در ایام حکومتش
علاوه کرده چهارده خزانه ترتیب داد عموی ابو الحسن علی که یوسف نام داشت چون
بنا بتصدیق و اعتراف اهالی اقدم و اسبق باستحقاق حکومت بود لهذا ابو الحسن علی
خلع شده یوسف در جای او جلوس کرد و بعد از چندی در کار سلطنت بواسطه اینکه
مرد صاحب وسواس بود قرباء و امرای خود را همیشه بر خودش مخالف تخیل کرده
و همین را واسطه دوام سلطنت میدانست تا اینکه تلمسان را بواسطه گرفتن امرا
بمحاصره انداخت پس مخالفین او از بدعملی او بستوه آمده کشتند و بعضی گویند
که بعد از فتح تلمسان در خزانه سلطان اشرف ابو زید ولد ابن عبد الواد بود مسکوک
و غیر مسکوک از سیصد قنطار متجاوز زر خالص العیار و سایر نفایس و تحف موجود
داشت از اینکه امرا و سرکردگان را در تسخیر شهر مزبور به تحمل زحمات مجبور نموده
و در آخر همه ایشان را از آن غنایم و اموال فراوان بی بهره کرد امرا هم فرصت
بدست آورده او را هلاک کردند و در جای او پسرش ابو سالم جانشین شد لکن
از اقربای ابو ثابت حکمران ولایت سوس در خصوص اولویت بسلطنت با وی عرض گشته
طوایف عساکر را بواعید وافره بجانب خود جلب کرده بمعارضه ابو سالم برخاسته
و بالآخره او را کشته خود بالاستقلال پادشاه اقلیم فاس گشت و از قهر و استیلای
او خاندان حکمداری متفرق شده بعضی بشاطی اعراب صحرانشین التجا بردند و بعضی
داخل قبایل ساکنه در طانجه و داد قیانوس ساحل اطلس اختفا کردند و بالجمله
در امر دادن و بردن ممالک قیل و قال و اختلال شیوع یافت تا در سال هفتصد و

نهصد و هفت هجری فوت شده در جایش از خاندان حکمداری ملک سلیمان جلوس کرد
و آیین عدل و داد پیش گرفته رسمهای بدعت را از ممالک برداشت معهذا چون لطائف
احوال دولتشان بکالخان واقف شده و رعیت هم بفقر و فاقه میگذرانیدند
از آن همه خزاین نقد جزء و نقود مجتمعه اصلاً فایده مترتب نشد بلکه داعی بخسارت
و مضرت گشت چنانکه در بقیه تفصیل واقعات احوال ایشان در دفتر بعد مسطور خواهد شد

در بیان زوال و انقراض حکومت اعراب در قطعه اسپانیا و اندلس

هرچند بیان واقعه فاجعه مذکوره در جزو احوال اسپانیا حواله در مقدمه کتاب و خواه در
دفتر ثانی مشروح شده و هرگاه درین کتاب هم مجدداً ذکر شود باعث تحریک عروق
حمیت تازیه است لیکن چون اصل مقصد از فن تاریخ اطلاع اخلاف بر احوال اسلاف
بعد تا حوادث سابقه را با وقایع آتیه تطبیق نموده از گذشته حکم و استدلال کرده
بصیرت حاصل نمایند نه اینکه منظور اهل دانش وقت و اوقات گذشته با مجرد مشغول
خواندن و مطالعه کردن است فلهذا مجملاً مذکور شد اندلس و قطعه اسپانیای واقعه
در جنوب غربی اوروپا سال نود و پنج رجب المرجب باهتمام لشکر عرب که طارق
بن زیاد نام داشت مفتوح گشت و در آن اوقات که بسبب ظهور استقلال دول عباسیه
دولت امویه برگشته گشت بعض از امرای امویه باتفاق هشام که از خاندان
ملوک محبوب بود بقطعه اندلس که تازه مفتوح گشته بود گذشته بانواع فتح و ظفر
قرین آمده و مدت پانصد سال یعنی تا حدود سال ششصد هجری شوکت و اقبال اعراب
در آن ولایات وسعت و فسحت داشت کلیه قطعه اسپانیا و مملکت پورتکیز
و سمت غربی فرانسه و از طرف جنوب اسم جبل الطارق بخطه تسخیر آورده و تجدید
حکومت تقسیم که جهت تسلط ملل از ملت اسلام درین ممالک سکنی و در جزیره حکمرانی [illegible]
همان درین میانه فاس و مکناس در قطعه مغرب اقصی یعنی قطعه آفریقا واقع شده بود

در تحت حکومتشان آورده از جهت حسودی و رقابت با حکمداران آل [illegible] حکومت
و دشمنی رومی طالبه با [illegible] اهل اسپانیا در سمت شمال قطعه مزبوره بکوهستان استوریه پنهان
فراری شدند و ضبط و ربط طایفه عزت که اهم و الزم بود حکام عرب پرداخته
هریک خانواده ها [illegible] مذاهب مختلفه گشته در خصوص مذهب و اعتقاد فیمابین ایشان
محاربات روی داد اتحاد و اتفاق که اس اساس تمکن و اقتدار ایشان بود
بضدیت و اختلاف تبدیل یافته دوال و قواعد القاب خلافت را فیمابین تقسیم کرده
بدعوی استقلال افتادند بعض خودشان را بقرالهای لئون و اراغون و بعضی
بحکمداران نوار و قسطیله باسم و رسم عالی نام و نشان کردند و بر [illegible] همدیگر
ساز حرب دیده بمحاربه پرداختند که در آخر باستیصال رشته خلاصه حکام محکوم
نصاری شده قضیه بر عکس نتیجه بخشیده و ضعف ممالک از دست عرب در رفته
بتوقف عیز در آمد و بعد و دیگری از ساده لوحان عرب با اهل مور که عادات
از طایفه متغلبه مغاربه آن رسم مدارا و مماشات پیش گرفته تبعیت و تقلید ایشان
وسیله آسایش خود ظن کردند و بجز رذالت و حقارت خودشان از آن
الفت و تقلید بهره نبردند و علاوه برین در (قوردو) یعنی شهر موسوم بقرطبه
معمور و مشهور جامع کبری که از سال [illegible] هجری تا سنه ششصد معبد مسلمین بود به
کلیسای مسیحیین تبدیل شد و بعد هذا اسرای مسلمین را از جبراً و عنف
برای اجرای خدمات لازمه مامور نموده بخواندن کتب السنه اجنبیه مجبور کردند
و در سال [illegible] ششصد هجری حکومت مشترکه فیمابین اهل آفریقا و اسپانیا بالکلیه
منقطع گشته فقط جهه جنوبی قطعه اندلس در دست بنی ناصر و بنی احمر بود و آن هم
باعانت و امداد بنی مرین و سلاطین فاس شاید در جهه جنوبی طبقات سابق الذکر
شهر غرناطه را پای تخت قرار داده از سایر بلاد و نواحی مردم آمده در آن بلده

توطن ورزیدند که در آخر **شرح احوال ابوالحسن علی حاکم فاس** متوطنین بجای چهار هزار نفوس رسید
چنانکه سابقاً سمت نگارش پذیرفت پادشاه فاس ابوالحسن علی در سال هفتصد و
سی عمر ارتضی را که از طبقهٔ مرصدون بود و داعیهٔ استقلال در سلطنت داشت
قتل کرده خود باستقلال تمام حاکم فاس شد و بعضی نوشته اند که بطرف اسپانیا
نیز گذشت لیکن تحقیق آنست که حاکم غرناطه ازو استمداد نمود
آنهم پسرش عبدالملک را سرعسکر کرده با عساکر کثیره ارکاب سفاین نموده ارسال
کرد حاکم غرناطه محمد ثالث هم با معیت عساکر معاونه بمحاربه قرال قاستیل
رفته گاهی غالب و گاهی مغلوب بود تا در سال هفتصد و سی از کید اعادی مقتول
شده برادرش یوسف ابوالحجاج حاکم غرناطه گشت و پس از استقلال در
حکومت بعد بعض تنظیمات متعلقه بامور دینیه و اخلاق و عادات و
احداث وضع قوانین لایقه بعساکر درآمد و جامع مشهوره در شهر غرناطه را
هم بعض تزئینات افزوده باجرای قنوات و تعمیر بیوتات مرغوبه شهر را
معمور نمود در خلال این احوال پادشاه قاستیل که الفونس یازدهم بود از علت
طاعون فوت شده پسرش پتره بسن شانزده ساله قایم مقام پدر شد
و قرال جدید مرد ستمکار و جبار و خونریز بود و **من جملة العجایب** که در آن
عصر سه قرال که هر سه پتره نام داشتند بالتصادف بقطعه اسپانیا حکم
و هر سه مزاجشان مایل سفاکی و خونریزی بود خصوصاً پترس پتره که در
جای الفونس قرال شد لیکن در جلوس عداوت یوسف حاکم غرناطه مرکوز بود
بقصد قتل او آمده روز عید وقت نماز بجامع غرناطه یوسف را بخنجر کین
زخمدار کرده از پای درافکند و از آنکه یوسف در آن عصر بحسن سلوک و رفتار
معروف و برعیت نوازی اتصاف داشت اهالی غرناطه از وفات یوسف

ابوالحجاج

ابوالحجاج زیاده ملول و پریشان شدند خلاصه بعد از فوت شدن یوسف پسرش محمد
رابع در هفتصد و پنجاه و سه بر مسند حکمرانی جلوس کرد در عرض این احوال
عیسی بن حسن که از جانب حکمرانان فاس در جبل طارق منصوب بولایت
بود به دولت متبوعهٔ خود عصیان ورزیده در هفتصد و پنجاه و شش بدعوی استقلال
برخاست و از آنجاییکه در زمان محمد رابع بازور و بی اعتدالی کار از
پیش بردن شیوع یافت محمد مزبور از بیم شورش یکشب علی الغفله از غرناطه
فرار نموده بطرف ممالک فاس رفت و در آنجا بسلطان ابوالحسن که از ملوک بنی
مرین بود ملتجی شد و بعد از فرار کردن محمد رابع از غرناطه ابوسعید عبدالله
که از جملهٔ رؤسای آنجا بود اسمعیل نامی را که از خاندان ناصر بود
بر تخت غرناطه اجلاس داد و در میان شهر اعلان حکومت و استقلالش
کرده سفرا و ایلچیان به حکام مملکت اسپانیا فرستاده جریان و نفاذ حکم
اسمعیل را معلوم نمود و ابوسعید عبدالله هم بغلبه و استعداد بمسند وزارت صعود
و قعود کرد اسمعیل هرچند اسم حکمرانی و فرمان فرمایی داشت لیکن در کلیه
امورات با استحقار در زیر اختیار نداشت از تخم نفاق و وسوسه فیمابین ایشان
روی داد ملک اسمعیل بواسطهٔ اینکه در زیر اطاعت حکم ابوسعید مغلوب شده
بجای دفع ابوسعید افتاد و با همراهی خیال خود قادر نشده بتحریک و فساد وزیر
در میان مملکت اغتشاش بهم رسید بالاخره ملک اسمعیل را دفع نموده ابوسعید
بنفسه بمسند حکومت جلوس کرد و از آنجاییکه ابوسعید عبدالله از مشاهیر شهر
غرناطه بود بواسطهٔ دختر دادن و گرفتن با یوسف ابوالحجاج نسبت قرابت داشت
و به نسب حکمداران داخل شده القاب مخصوصهٔ سلطنت را اظهار نمود در عرض
این احوال محمد رابع که پیش حکمدار فاس رفته فراراً ملتجی شده بود معدودی

از عساکر آفریقا جمعیت آوری نموده بطرف جبل طارق گذشت و از آنجا بطرف غرناطه
سوق سمند عزیمت کرده باسترداد و استخلاص غرناطه از دست غاصبش که ابوسعید الله
باشد برآمد چنانکه کیفیتش در دفتر رابع مذکور خواهد شد از سلاطین فرانسه که در ممالک
ایشان اقتدار داشتند اولش قرال فلیپ نام است که این را فلیپ سادس میگویند
در سال هزار و سیصد و بیست و هشت میلاد یعنی سنه هفتصد و بیست و هشت هجری قرالیت خود را
به بعض دول متباغضه اعلان نموده فیمابین او و قرال انگلتره که ادوارد ثالث باشد
محاربات عظیمه روی داد و باین سبب که محاربات مزبوره بمرتبه تبدیل و تغییر دادن
معاملات دولتیه رسیده و امتداد یافت و در کتب تواریخ از واقعات عظیمه شمرده اند
در السنه ناس مشهور و متعارف است و در سال هزار و سیصد و پنجاه میلاد فوت شده
ژان ثانی در جای او قرال شد و در زمان او در بلاد فرانسه طاعون شدیدی
ظاهر شده باعث تفرقات بی نهایت گشت و بعد در سال هزار و سیصد و پنجاه و
پنج از طرف دولت انگلتره پرنس نوار نام که پسر ادوارد باشد بطرف فرانسه
هجوم آورد پس ژان ثانی بمقابله و مقاتله او رفته در اثنای آن گیر و دار گرفتار شده
به لوندره فرستادند و بهمین واسطه میانه دولتین فرانسه و انگلتره قرار معاهده
دادند و در سال هزار و سیصد و شصت و چهار عیسویه که هنوز در لوندره بود فوت
شده در جای او پسرش شارل پنجم باستقلال قرالیت خواهان نموده بواسطه
قرالان پورتگیز و قاستیل بشرط واگذار کردن بعض اراضی متعلقه خود در دست اهالی
انگلتره قرار معاهده گذاشتند و بهمین منوال تا چهارده سال حکومت کرد و در مدت
حکومتش کتابخانه بزرگی بجهة یادگاری و کار سازی اهل علم بنا نمود و در سال هزار و سیصد و
هشتاد فوت شده در جایش شارل ششم پسرش که کبیر دوازده ساله بود بقرالیت
فرانسه منصوب گردید و تا سال هزار و چهارصد و بیست و دو عیسویه که مطابق هشتصد و بیست

هجریه

هجریه است سلطنت بالاستقلال کرد چنانکه تفصیلش در دفتر چهارم مسطور خواهد شد

دربیان احوال قرال انگلتره از معاصرین

از جمله ملوک که معاصرین او در فرانسه غالب بودند در قطعه انگلتره ادوارد ثالث بود
ریشارد دویم قرال شد توضیح این اجمال چنان است که ادوارد ثالث در سال
هزار و سیصد و بیست و هفت میلاد بر تخت انگلتره جلوس کرد و مدتی مدید فیمابین
او و فرانسیزان محاربات اتفاق افتاد و علت اصلی فتح و تسخیر بعض ولایات
فرانسه پرنس نوار پسرش بود که همین پرنس را وال فرانسه نیز خطاب میکردند
و خود ادوارد ثالث چندان صاحب جرأت و جسارت بود که بعض محاربات عظیمه
قدرت و جرأت اقدام داشته باشد همچنانکه بعد از فوت پسرش که پرنس سابق الذکر
باشد بر ورود تدریج ولایاتی که از فرانسه گرفته بود فرانسیزان استرداد نمودند
مگر بعض اراضی واقعه در سواحل در تصرفش داشت و چون در سال هزار و سیصد و
هفتاد و هفت میلاد فوت شد در جایش پسر پرنس نوار ریشارد جلوس کرد که این را
ریشارد دویم گویند و از اینکه در سن دوازده سالگی بقرالیت نشست زمام
حکومت بدست امرا و ارکان متغلبین افتاده کفایت و انجام مهمات بجبر و قهر بود
و چون متغلبین مزبور با قباب و استقلاب حرص قوی داشتند بالاخره ریشارد را
معزول و خلع نموده حبس کردند و عمویش هانری را باسم هانری چهارم در سال هزار و
سیصد و نود و نه قرالیت خود را اعلان نمود که تا سال هشتصد هجری هم تاریخش معادل شد

احوال قرال اسقوچیا

پرنس اسقوچیا در سال هزار و سیصد و شش میلاد در تحت حکم برودس روبرت
نام شخص بحکمرانی برخاست و در باب تفوق و استقلال و محاسده و استقراب
دائماً حرب و قتال فیمابین او و قرالان انگلتره امتداد داشت تا در سال

هزار و سیصد و چهارده و بعد از محاربه با قرال انگلتره تصدیق قرالیت خود از قرالان
انگلتره گرفت و در تاریخ هزار و سیصد و پنجاه و نه فوت شده برادرش آدوارد
پیترو در اثنای سال وفات برادرش در ارغون اعلان قرالیت خود را اعلان
نمود و بعد از یک محاربه که با دولت انگلتره کرد مدت حیاتش بانقضا رسید
و بعد از آن چهار بروس داوید پسر بروس روبرت در سنهٔ مزبوره بفرمانفرمایی اسکوچیا
منصوب شد و خصومت قدیمه را با اهالی انگلتره مؤکد کرده داعیهٔ ظفر و استقلال را
زبان سیف و سنان حوالت نموده بمیدان کارزار مقدام شد و در اثنای گیرودار اسیر
گشت و تا مدت ده سال در لوندره محبوس و مأیوس توقف داشت

بیان قرال قاستیل

اما قرال قاستیل که الفونس باشد همچنانکه در دفتر ثالث اشارت رفت اثنای
محاصرهٔ جبل طارق که در تصرف حکمداران فاس بود سال هزار و سیصد و پنجاه از
علت طاعون فوت شده پسرش پیترو در جایش نشست از اینکه پیترو بالطبع
متکبر و متعصب و ما بین یهود و اهالی آفریقا را که در اندلس مسکون بودند
از دل دشمن میداشت حتی اینکه پادشاه غرناطه یوسف ابو الحجاج را در روز عید وقت
نماز در جامع شریف اوده و علاوه بر این تبعه و اقربای خود را بعنف و جبر در زیر
کلمش آورد و بعضی را هم از اهل فامیلیای خود بقتل رساند حتی برادرش
هانری از ستم او بفرانسه گریخت و در اواخر با اردوی فرانسه آمده به پیترو غالب شده
و پیترو را از میان برداشته برادرش قرال اسپانیا گردید

قرال ارغون

و در ارغون بتاریخ هزار و دویست و نود و یک ژاکس ثانی قرال بود و اد
هوس از قرالیتی در مملکت سیچلیا از جانب پسرش پیترو ثالث حکومت میکرد
و این پیترو ثالث در سال هزار و صد و هشتاد و پنج فوت شده برادر بزرگش الفونس
ثالث

ثالث در جایش قرال شد و در سال هزار و دویست و نود و نیز فوت شده ژاکس ثانی
در ارغون قرال شد و برادرش فدریق بحکومت سیچلیا منصوب گشت و بعد دختر
شارل دوم را بحبالهٔ نکاح آورده با دولت فرانسه مناسبت قرابتی حاصل کرد و چون
با استقلال در قرالیت سیچلیا حکمرانی نمود در سال هزار و سیصد و پنج الف میلاد
فوت شد بعد الفونس چهارم بسبب قرالیت فایز گردید و بعد از مدتی او نیز
نائرهٔ اجلش ظاهر شده پیترو رابع در سال هزار و سیصد و سی و شش جلوس نموده و تا سال هزار و
سیصد و هشتاد حکومتش امتداد یافت و چون در ایام حکومت این جزیرهٔ
مایورقه را غارت نمودند ازین جهت با اعراب عداوت ورزیده با قرال قاستیل
و پورتکیز متفق شده و در سال هزار و چهل و دو در دهنهٔ [illegible] با اهالی جزایر
جنگ کرده غالب آمد و پس از آنکه اجلش در رسید پسرش ژان اول قرال ارغون
گردید و آنهم ایام حکومتش را برفق و مدارا گذرانیده در سال هزار و سیصد و نود و
پنج فوت شد و بعد پرنس مارتین نام قرال ارغون گشت تا اینکه پس از
اندک مدتی حکومت ارغون بطبقهٔ حکمرانان قاستیل انتقال یافت

بیان احوال قرال پورتکیز

بتاریخ هزار و دویست و هشتاد و نه (دان دنیز) بعد از وفات پدرش در شهر موسوم
به (لیزبون) قرال پورتکیز شد و مدت چهل و شش سال ایام حکومتش طول کشید
و در زمان حکومت او محاربات کثیره با اهالی قاستیل و ارغون روی داد و در تاریخ
هزار و سیصد و ده میلاد غیرت دینیه و عصبیت ملیه اش متحرک گشته در صدد استیصال
و قطع استقلال اعراب و طوایف مغاربه برآمد و پس از سعی و اهتمام کثیر جم غفیری
از عساکر مرتب کرده بجهاد مخالفین مذهب خود غلبه نمود و علت غلبه این بود که در
خصوص کسر و جزم اعراب و رفع نفاذ و استقلال ایشان وسیله یافتند بجز جرت

و دعوت پاپاسان ملت را بمحاربهٔ دینیه ما حاصل قرال مزبور بعد از ملاحظه منافع وضع
تشکیل عساکر مرتبهٔ خود در میان ملت در سنه هزار و سیصد و پنج فوت شده
پسرش الفونس هشتم الیه چهارم در جایش نشست و با قرال قاستد که الفونس
یازدهم بود محاربات کثیره کرد و بالاخره با قرال قاستیل قرار مصالحه داده جهد
بسیار کرد که بر سر مسلمانان ساکنین در قطعه آفریقا و اندلس هجوم آورند در
هزار و سیصد و چهل و چهار تاریخه نام را محو ساختند که تفصیلش در دفتر رابع مسطور است

در کیفیت اوضاع الامانیه و قرال او

البرت اولین قرال الامانیا که از خاندان هابسبورغ بود بتاریخ هزار و
سیصد و هشت میلاد فوت شده قرالیت و ولایت عهد را به خترش که آنا نام دا
گذاشت فلهذا پرنسان ولایت الامانیا هر یک بداعیه امپراطوری برخاستند
حتی قرال فرانسه هم اهتمام میکرد که برادرش را امپراطور بشناسند که در خلال
این احوال هانری تاریخی که از خاندان لوکسمبورغ بود بخوش طرفدار پیدا
که حکومت الامانیا را تحقیق نمود و از آنجا بجانب ایتالیا عزیمت کرده فیمابین او
و قرال ناپولی جنگ عظیم در پیوست تا آنکه خود هم در آن دیار گرفتار گشته گشت
و بعد از کشته شدن هانری فرمان فرمای دیگر که لوئی چهارم بود بداعیه حکومت الامانیا
برخواست زیرا که بعد از قتل هانری مزبور فیمابین خاندان اوستریا و خاندان
لوکسمبورغ مقارعه در خصوص مادهٔ انتخاب امپراطور شد و ره میگردند بعضی لوئی
چهارم سالف الذکر را انتخاب نموده و زمره از الکتوران فیدریق سیم را
ترجیح میدادند و بهمین جهة در مملکت الامانیا اغتشاش اشتداد پذیرفت بالاخره
فیدریق مزبور در سال هزار و سیصد و بیست و سه فوت گشته لوئی مزبور هم بعد از
هفده سال وفات کرده پرنس شارل رابع نام بمقام حکومت انتخاب کردید

که این اختلال اوضاع مملکت الامانیا در این دفعه قریب باتفاق اسویچرا انجلو رسید

در بیان احوالات پاپایان در میان مسیحیین

هر چند در عموم ممالک ایتالیا حکومت و ایالت بدست بعض ضباط و حکام و پولی و روسا
لیکن در واقع مرجع کل در کل کلیات پاپایان بودند و چون زمان ایشان زمان
اورخان غازی معاصر بود لهذا در جزو حاضرین دانسته بتفصیل احوال ایشان
شروع شد تفصید این اجمال ابتدا پاپایان که قریب بعصر سلطان اورخان غازی
(بنواد) نام پاپا است که بعد از اثبات لیاقت و قابلیت خود را در امور اعتقادیه سال هزار و
سیصد و سی و دو در شهر موسوم به آدنیغون به پاپایی منصوب شد و بسیار مجادله و منازعه
غلیظه که فیمابین پرنسان جرمانیا و مصلاح ذات البین که رخ مینمود و علاوه براین
بعض آثار متعلقه با مور مذهبیه را او بنا نهاد و چون در سال هزار و سیصد و چهل و دو
فوت شد قلمان ششم را بعد الانتخاب بمسند او نشاندند و او نیز مدت ده سال
در امور مذهبیه ریاست کرده در اواخر با اهالی روما عقد اتفاق بسته بروما عزیمت
نمود و او هم سال هزار و سیصد و پنجاه و دو فوت شده اینوسان ششم در شهر
آدنیغون پاپا شد و بعد از آنکه در ایالت طولوزه که از مضافات فرانسه است و این
مخصوصه احداث نمود با تمام رسانیده سال هزار و سیصد و شصت و دو وفات کرد در
جای او اورین پنجم پاپا شد که همین اورین ششمین پاپا است که در شهر آدنیغون اقامت
داشتند بالاخره کرسی اقامت را از شهر مزبور برداشته بکافرات بشهر روما نقل نمود
و در آنجا بواسطه مغایرت و عداوت که در میان اهالی الامانیا با فرانسه و اهالی ایتالیا
ظاهر شد متألم گشته دوباره بشهر آدنیغون عودت کرد تا آنکه در تاریخ هزار و
سیصد و هشتاد مدت حیاتش بانقضا رسید و بعد از فوت او غره غوار یازدهم را
پاپا قرار دادند که برادر قلمان ششم بود و او نیز بواسطه آنکه مایل باستیطان

در روما بود متشبث بتقدمات چند شده باجرای مرام خود فایز گشت و بفاصلهٔ اندک
وفات کرده در جایش اوربن ششم بشهر روما پاپا شده و در شهر آوینیون
هم کلمان هفتم را پاپا انتخاب کردند و از اینکه حکمداران قوی الاقتدار اروپا
همه باطاعت پاپ مزبور نیز اوربن ملتزم شدند از میان اهالی روما و آوینیون
معارضه و مغایرت بگذاشته شد و بعد از اوربن در جایش بونیفاسیوس جلوس نمود و چون
در امور مذهبیه صاحب نظم و قانون بود در مصالح پولتیقه نیز مداخله کرده پیش قدم بل
و فردریک که خودشان نیز از ارباب عقل و تدبیر بودند بدرجهٔ اعتماد و اعتبار بسیار رسید
و تا سال هزار و چهارصد و چهار در مملکت اروپا نفاذ حکم داشت همچنانکه تفصیل
مراتب کیفیات پاپای مزبور در دفتر رابع این مجلد سرودهٔ بنان و مسطور شده است

در کیفیت مملکت ناپولی و قرال آنجا

کیفیت احوالات مملکت ناپولی چنانکه در دفتر سابق نگارش پذیرفت روبرت انجو
نام پرنس که پسر شارل قرال ناپولی بود بحمایت بطاریق در ایتالیا و قبول اهالی
برادرزادهٔ خود شارل روبرت را در خارج گذاشته سال هزار و سیصد و نود در جای
شارل انجو قرال نصب شد امپراطور آلامانیا که هانری ادلف بود بعد از تحکیم عنوان
حمایت مذهبیهٔ روما وکیل قلمران پنجم شد در حالیکه امپراطور ایتالیا بود و بی ریاست
حکومت که در سال هزار و سیصد و چهل و سه که بسن شصت و چهار رسیده بود فوت شد
بعد از آن حاکمهٔ قدس و سیجیلیا بقرالیت ناپولی انتخاب شد و موی الیها دختر شارل
سیجیلیا بود که بسن نه سالگی بمقام حکومت صعود نمود و چون به پرنس اندره پسر
شارل روبرت (قرال مجار) میل و محبت نداشت از دو جهت قهر کرده و بمرور دو سال پرنس مزبور
در دست غداران کشته گشت ژان موی الیها مجدداً میل و محبت نداشت به لوئی
پسر دویم پرنس فیلیپ نام که در سمت ایالات شرقیهٔ ایتالیا در ایالت اوترانت در مقام

دوقه گذاشته بودند و از غایت شغف و غرام که ژان معشوق و دویم داشت نکاح او را
نیز بطریق دلخواه قبول کرد یعنی بطبع غیور برادر اندرهٔ مقتول یعنی لوئی قرال مجار ناپسند
آمده در سال هزار و سیصد و چهل و چهار میلاد بقصد مکافات از موی الیها ممالک زوج ثانی را
که لوئی باشد تاخت و بعد از محاربه و نهب و غارت در سال هزار و سیصد و شصت و یک
شوهر ثانی هم فوت شده در زیر نکاح یاکس قرال مایورقه داخل شد و بفاصلهٔ اندک
زوج ثالث هم بسبب مرگ مفارقت کرده بی شوهر ماند پس درین دفعه با شارل
شهر دوراس نام عقد و تزویج اختیار کرد و از اولادی که منظورش بود بیچاره ماند پس
در سال هزار و دویست و هشتاد فوت شده بدعوت اوربن نام پاپا شارل ثالث
که این را شارل دوراز و هم دوراس هم گفته بتخت ناپولی نشست تفصیل مرجوع بدفتر رابعست

در بیان قرال دانیمارقه

قرال دانیمارقه اریس هشتم در سال سیصد و پنج میلاد وفات کرده برادرش کرستوفر
دویم قرال دانیمارقه شد و بواسطه اینکه در ممالکش پرنسان دیگر نیز مداخله میکردند
باندک بهانه از حکومت مشارالیه خلع و عزل گشت و او هم در آخر بساز محاربه دیده
بعضی از اراضی مالک گردید ولی از فوت او پسرش (والدامار) سال هزار و سیصد و
چهل و یک به مسند قرالیت نشست و چون پیش از وفات پدرش در نواحی باویرا
بسر برده باین مناسبت از اهالی باویرا و الامانیا بخودش اعوان و هواداران پیدا
کرده بعد از فوت پدرش بقصد استرداد حق موروثی بممالک دانیمارقه هجوم آورد
و آطه یعنی جزیرهٔ فونی گشته ... را با بعض شهرها ضبط کرد و در شهر اشلسویچ نام داخل شد
و بعد از آنکه در سال هزار و سیصد و هشتاد فوت شد چون اولاد ذکور نداشت و تنها او
منحصر به دو نفر دختر بود یکی از دخترانش اختیار عقد حکمدار نوروژ را کرد و پسری از او
بوجود آمده اسمش را اولوف پرنس نامیدند که پرنس مزبور در شش سالگی قرال دانیمارقه گردید

ویس چهار سال که پدرش از دار فنا رحلت کرد قرالیت نوروچ با نیز ضمیمه حکومتش گشت
و لیکن عمرش چندان وفا نکرده در سال هزار و سیصد و هشتاد و داعی در محاربه انتوح
اجلش در رسید پس مادرش مارغریت دختر قرال دانیمارقه تاج حکومت سه قرال را
برکذاشت و همین پرنسس مارغریت را ب بلاد بیلا عقد و دوام و عزت سمی قیش داین و مانوها شرده

در بیان اختلال و اوضاع ممالک روسیه بعد از استیلاء مغول و تاتار

ممالک روسیه که طوایف تاتار و مغول استیلا یافته در زیر حکم آورده بودند بلاد غربیه و جنوبیه
روسیه را هم اهالی لهستان مداخله بسیار کردند و بهمین علت روز بروز ممالک روسیه رو
بخراب کذاشته بود تا اینکه در سال هزار و سیصد و پنجاه و شش ولادیمیر نامی را در موسقو
پاپاسان و اهالی انتخاب نموده دوقه نصب کردند و درین فکر و تدبیر بودند که از زیر حکم
تاتار و مغول در بروند و قرال لهستان ولادیسلاس رابع که در سال هزار و سیصد و
سی و سه فوت شده شمه از احوالاتش در دفتر ثانی مسطور گشت و بقیه که باین جلد تتمیم حواله
شده بود چنان است که بعد از فوت ولادیسلاس در سنه مزبوره پسرش قاسمیر
ثالث بقرالیت نصب شد و بعض ممالک روسیه را هم مالک گشت بعده نظم و قانون مجددی
در لهستان کذاشته مریض خانه ها و مکتب خانه ها احداث نمود و بکذا ملت یهود را نیز
از خود خشنود و خرسند ساخت بخوشی با ایشان چنانکه در آخر محبت بر سر ایشان کشیده اهالی
بعد از فوت این فامیلیا ریاست بانقراض رسیده سلاطین لهستان که از پادشاه
بالاستقلال حکومت داشتند در دوره منقرض شد که بعد از آن حکومت لهستان به لوئی نام
قرال مجار انتقال یافت همچنانکه سرگذشت قرال مجار در سال سیصد و چهل و یک ذکر شده
بر سریر حکومتش لوئی پسر او جلوس نمود و با ترانسلوانیا و خرواد و افلاق و ونه دیک محاربات
نموده انتقام برادرش آندره که قرال ناپولی بود کرفت بعد هم و قاسمیر ثالث که قرال
لهستان بود در سال هزار و سیصد و هفتاد فوت شده بقرالیت انتخاب کرده شد

درسال

در سال هزار و سیصد و هشتاد و دو وی دختر ازو مانده خودش فوت شد دختر بزرگش
که زن سیزموند پرنس او ده لوقسنبورغ بود بجای قرالیت و مالکیت تاج و تخت افتاد

کیفیت احوال قرال بوهمیا

قرال بوهمیا ژان در سال هزار و سیصد و ده بانتخاب پاپاسان بقرالیت قبول
دعوت شد و چون در داخل ولایت دولیسون یعنی زور آوری شیوع یافت
در سال هزار و سیصد و پنج داعیت بعض شهرهای لهستان را ضبط کرد و بعضی از
وقایع چینه که در میانه اهالی آلمان محل دقت بود احداث نمود و در سال هزار
سیصد و چهل و شش هر دو چشم مبتلا شده و در عرض مدت همان مرض رحلت کرد
و بعد که پسرش شارل چهارم چون قرال بوهمیا ایمپراطوری خود را اعلان نمود
و در ایام سلطنت او حکومت و پایه و براغه یکی شده بود و پس از فوت او
و انسلاس خامس قرال بوهمیا شد و در سال سیصد و هشتاد داشت امپراطوری آلامانیا را
نیز اعلان نمود و چون میانه اوربن که در شهر رومه به پاپا شدن انتخاب کرده
و میانه پاپای آوینیون قلمان هفتم استرقاب و معارضه حادث شده بود قرال
سالف الذکر طرف اوربن را التزام شده فصل و تفریق داد و در صدد دفع و استقلال
تحریکات پرنسان که در حزب قرال مزبور حقوقت داشتند بر آمد که تعقیب شروع در قرالیت

در بیان مآل احوال سلاطین قره داد

قره داد یعنی حکمدار قدس شریف که از اهل صلیبیه در سال هزار و دویست و نود و یک
بقوه غالبه اسلامیه از پایه حکومت و استیلا محو و الغا شد و در سال نود و یک کلیتاً
از سواحل سیریا خودشان را بجزیره قبرس کشیده حکومت ایشان در آنجا تشکیل گشت
و املاک جزیره قبرس که در تحت حکومت دولت عثمانیه است سابقاً و قبل از تعرف
قدما مصریان و زمان اندک هم در دست حکمداران سیریا و فلکه و نیه و

بطلمیوس و ملوک رومیان و ملوک اُتنه و قرالان انگلتره بود و چنانکه در کتاب دقیق
که بمنزله مقدمه تاریخ دولت عثمانیه است مسطور قرال لوزنیان که از حکومت
قدس شریف منقطع الیه گردید از قرداد او یعنی از اهل جنیوه معاهده ارطغرل بیک لقه آ
و در جزیره قبرس پنج حکمدار متعاقباً حکومت کرده اند و از سال ششصد و هشتاد
هجری تا سال هفتصد و سی اولین حکمداران که در جزیره مزبوره حکومت کرد تا بزی
ثانی بود که در تاریخ هزار و دویست و هشتاد و چهار در جزیره قبرس تقرالیت
نشست و وقت اقبالش در اثنای محاربات با سقریان بضعف و فتور تبدیل یافت
بالآخره از کثرت کرب و محن و اندوه و کدورت مرض طاری شده رشته حیاتش را
قطع نمود و کیاک بعد از فوت او اوگست رابع قرال قبرس گشت و تا سی و نه سال تاریخ
تاریخ هفتصد و بیست و پنج هجریه اوگست مزبور در جزیره قبرس حکومت کرد

در بیان کیفیت جزایر بحر ابیض

جزایر مالطه و رودوس و کرید و هکذا جزایر سیچیلیا و صاردینیا و قورسیقه
و مایورقه و مینورقه و هر یک ازین مواضع عدیده در بحر سفید واقع است متوطنین
جزایر مزبوره هنوز از صولت و هجوم اهالی آفریقا خلاص نشده و درین صدد آمدند
که حوزه شان را از زیر حکومت ایمپراطوری ممالک شرقیه استخلاص کنند فلهذا
بعضی جمهوریه و بعضی هم در سواحل بربرستان با ملوک اسلامیه اتفاق ورزیده بعقد
استرداد قدس شریف افتادند اما جزیره مالطه که قرارگاه قبایل متعصبه معتاد
بجهاد بوده و هکذا جزیره رودوس و اراغون که در تحت حکومت ایمپراطوران
روم شمرده میشد بالآخره بتصرف شوالیه یعنی سواران در آمد و در اوقاتیکه
فرنکیان استانبول را معقوداً متصرف شدند اهالی وندیک نیز جزیره کرید را
تماماً ضبط کرده سهم در سهم خود حساب نمودند و جزیره سیچیلیا که در دست خاندان

اراغون

اراغون بود با نفوذ و طغیان طایفه انجو که در طرف ناپولی قائم شده بعد از
چند دفعه (رِوُولسیون) یعنی زیر و رو آوری الفونس رابع از زمره اراغون طرف
ناپولی را بحکومت سیچیلیا الحاق نموده تاج سلطنت دو مملکت برگذاشت و قرال
دو سیچیلیا شده است

در کیفیت اوضاع جزایر دریای مدیترانی

طرف شرقی دریای مدیترانی که بحر ابیض باشد دریای یونان سوای جزایر وسیعه و عریضه انفاقش
و غیر از دو جزیره جامعه و سایرها که منسوب به اوروپا و آسیا جزایر چند واقعست
که قریب بسواحل آناطولی من جملتها لمنی و استانکوی و استروپالیه و قارنوط
و سپنام و مدللی و ساقز و رودوس هستند با علاوه جزایر صغیره چند که بحد
روم ایلی نزدیک است من جمله طاشوز و اندره و سادرک و اغریبوز و تینه
و اکثر جزایر مزبوره از سابق الایام جزایر مخصوصه بممالک ایمپراطوران روم بوده
لیکن طوایف لاتین و وندیک بهانه زیارت ارض مقدسه و مهاجرت
باطراف بلاد و هکذا بهانه نقد ذخایر و امثال آن اکثر جزایر کثیرة المنافع مغتنم را
متصرف شدند و در اواخر که با طایفه جنویز در خصوص تفرد و استقلال و جمهوریت
محاربه فیمابین واقع شده و مدت مدیدا امتداد یافت بقوه قاهره عثمانیه تسلط
و استیلای اهالی وندیک و جنویز از بحر اسود و بحر ابیض و سواحل و مملکت قریم
و ولایت کفه محو و زایل گردید تا بالآخره طایفه جنویز که در شهر جنوا من
توابع ایتالیا ساکن بودند متفرق شده با لاتینیان اتفاق ورزیده ابداستان
گشتند و ایمپراطوری شرق را از دست رومیان گرفته مدت پنجاه و شش سال
باقتدار حکمرانی کردند و عاقبة الامر میخائیل پالئولوغ ایمپراطور روم باقتدار همت
و غیرت ایشان را از استانبول اخراج نمود پس گروهی از جنویزیان بطرف
غلطه نقل مکان کردند و اکثر قبایل و عشایر ایشان بسمت شهر ازمیر و آطه ساقز

دهلی و تنودوس رفتند و چون استیطان ایشان در اماکن مزبوره باعث تنگی منازل
اهالی و نزدیک گردیدن رابطه فیمابین دو جمهوریت نقار گردید بمحاربات عظیمه منجر شد

در کیفیت وقایع اتفاقیه فیمابین قانتاقوزن و یوانی پالهٔ لوغوس ایمپراطور روم

چنانکه سابقاً مذکور گشت اندرونیقوس ثالث که آن را (اندرونیقوس پالهٔ لوغوس)
میگفتند در هزار و سیصد و چهل و یک فوت شده پسرش ژان پالیولوغ (یان پالهٔ لوغوس)
نیز برگزیده در استانبول بتخت ایمپراطوری نشست و از بسکه سن او از سن رشد و تمیز
نرسیده بود از امرای خود (ژان قانتاقوزن) را مشیر و مستشار دولت نصب
کردند و پس از آنکه مشیر مشار الیه زمام اختیار حکومت بدست گرفت بخیال تقرار
و دوام حکومتش حرکت کرده میخواست که دختر خود را بعقد ایمپراطور مزبور آورده در
اینخصوص متعلقان و ارکان ایمپراطور را قانع و استقلال قانتاقوزن را مرضی
و مقبول طبایع آن ندیده مادر ایمپراطور را رسانیدند که منظور قانتاقوزن
ازین مهیه محو کردن خاندان ایمپراطوریست ایمپراطور بعد از اطلاع از سعایات
مفسدات مخالفین قانتاقوزن از عقد کردن دختر قانتاقوزن صرف نظر نمود
قانتاقوزن بجز ازینهمه این احوال دانست که در آخر تا این او را با فنا میرسانند
از خدمت وزارت استعفا و استعفا نمود و بمجرد استعفا کردن مشار الیه اعادی
قانتاقوزن در قصد جانش افتاده بلکه در صدد سوء قصد خاندانش نیز برآمدند فلهذا
قانتاقوزن ایدین بک زاده امور بیک را استمالت و جلب کرده بواسطه نفوذ
اقتدار او در ایالت تراسیا بسیار کارها کرد و در ضمن استجلاب سلطان
اورخان اظهار عقد کردن یکی از دخترانش بسلطان نمود و در سکوری اودوسی
در غایت آراسته که جمعیتی منعقد شده مشار الیه بتمارض فقد و اهل گشت و پس از آن
عساکری که طرفدار او بعضه بر داشته در سال هزار و سیصد و چهل و پنج بقهر و غلبه

داخل

داخل استانبول شد و با ایمپراطور قانتاقوزن متحد شده در استانبول مشغول حکمرانی بود
و درین اثنا طرفداران ایمپراطور علی الغفله بر سر قانتاقوزن تحریک عساکر
کردند لیکن بالاخره محاربه به نفع او منتهی شد و چون قانتاقوزن پیش از
دخول باستانبول یکی از دختران خود را بعقد اورخان آورده بود اورخان
نیز در بارهٔ او اعانت بمادهٔ مزبوره کرد تفصیل این کیفیت چنان است که اورخان
غازی در حالیکه قانتاقوزن در ضیق هجوم عساکر معاونهٔ ایمپراطور یوانی پالهٔ
لوغوس مانده بود سفیری فرستاده عقد یکی از دختران قانتاقوزن را خواهش نمود
و ازین طرف هم والدهٔ یوانی پالهٔ لوغوس تمنا داشت که سلطان اورخان
او را بعقد مزاوجت آورد خلاصه خواهش سلطان اورخان را قانتاقوزن
قبول کرده در فضای سلوری فرستادگان اورخان را که بعقب عروس آمده بجهة
اعزاز و اکرام نموده سوری ترتیب داد و عروس عفت سرشت را که قرة باصرهٔ
دودمان قیاصره بود سرادق مصنوع از اطلس زرین و تختی مرصع و مرتفع برای
جلوسش مرتب ساختند و همچنان برای زن قانتاقوزن ایمپراطوریچه و دو دختر
دیگرش سراپرده‌های زرینهٔ علیحده قرار دادند و همچنین جهت کسانیکه مهمان او بودند
با انتظار بردن عروس میکشیدند در پیشگاه تخت و سراپرده منازل خاصه
تعیین نمودند و دائراً مادار صف بسته رسم تسلیم و تسلم را مترتب شدند (صح)
درین بین قانتاقوزن که بتصدیق و قبول امرا و عساکر تلقاً عنوان ایمپراطوری را
بکوکبه و کبکبه سواره بمیدان جمعیت بورآمد و پس از آن اشارت بگشادن
پرده‌ها کرده نغمه و مطرب هرچه که بود جمله سازها آهنگ و نغمه را کوک کردند
هنگام که در اطراف و جوانب بقصد رسم تعظیم و تبریک را بجا آورده زانو زدند
و عروس هم بصورت زیبا و قامت رعنا تجلی نموده بنظاره امرا و ارکان دولت را

منظور نظر التفات ساختند و پس از ضیافت عمومی عروس را بنوست دکان
سلطان اورخان سپرده بحرم سرایش روانه نمودند و در سال بعد سلطان اورخان
بعزم ملاقات ایمپراطور قاتاقوزن بصحرای اسکدار آمده و ایمپراطور نیز در همان
مکان بصحبت اورخان رسیده لوازم اعزاز و اکرام و احترام را بجا آورده
و بعد از آن سلطان اورخان بطرف بروسه و ایمپراطور باستانبول عودت کردند
) **بازون فانز** مورخ روم که تاریخ هم در وقایع دولت علیه عثمانیه
جمع و ترتیب کرده نوشته است که هرچند قاتاقوزن با عات امور بیک که بعضی
عمر بیک می گفتند و الکذا انجایت سنتش بیک زاده اسحق بیک و سلطان اورخان
بر سریر حکومت نشسته و از استقلال خلد اسلامیان معقود حوذ فایز گشت لیکن
در آخر نتوانست ممالک خود را از تطاول همین حماة و طرفداران نگاه دارد
زیراکه از بولوک باشیان قره محمد با هزار و چهارصد پیاده و قره عثمان از هزار و
دویست مقاور سواره از بوغاز کلیبول گذشتند و لبرقدر روم ایلی رسیده
تا سلوری نهب و غارت کردند و در آن اثنا والی سلوری پرنس مانیاش
که از اولاد قاتاقوزن رسیده با همان عساکر جاه ولجی جنگ شدید در پیوست
و چون این کیفیت را به پدرش قاتاقوزن معلوم کرد قاتاقوزن هم اینگونه
حرکات خلاف عهد و پیمان را در ضمن شکایت نامه بحضرت اورخان نوشت
و اکثر مورخین روم بتخصیص دوقاس و قالقاندیلاس نام مورخ محرک اصلی
این ماده را از اورخان دانسته ایرادات آورده اند که سلطان اورخان
مناسبت و حقوق قرابت را در خصوص اصلا رعایت ننمود و غیر از این هم درین
باب اعتراضات بیان کرده و حال آنکه خود این مورخین در ماده دیگر
بخطای خودشان در خصوص اعتراف دارند چنانکه نوشته اند هرچند سلطان

اورخان

اورخان نهب و غارت ممالک ایمپراطور شرقی را مامور نمود لیکن بعزم شده
کوشش قرال صرب که با قاتاقوزن کمال خصومت داشت و حمایت قاتاقوزن
علاء الدین پاشا را با چند هزار سواره و پیاده بطرف صربستان فرستاد و قاتاقوزن
علاء الدین پاشا را از عرض راه برگردانید پس وقوع این کیفیت دال بر حفظ حقوق
اورخان عاری **در عرض این احوال** یوانی پالهولوغوس که از خاندان ایمپراطور و مستحق
نوبت وراثت بمنه ایمپراطوری نشست تصور اینکه شاید از پدرزنش قاتاقوزن
سریر حکومت را خالی نموده منحصر بخود کند با پرنس جمهوریه جنوز که در غلطه بودند متفق
الکلمه شد قاتاقوزن هم بعد از درک این معنی با اهالی وندیک که با جنوز ضدیت
داشتند عهد اتفاق بست و درین اثنا سلطان اورخان هم با اهالی وندیک که کلیه
در سواحل آسیا تنگه در زینه بودند کمال عداوت داشت و با ناخوة جمهوریه جنوز هم طالب
معاهده با سلطان اورخان شده اسباب تشبث را بدست آوردند ولیکن ازین
تشبث و اتفاق فایده بغلوبیت و هزیمت جنوزیان عاید نشد **دولت بزانس** که این را
ایمپراطوری شرقی نیز میگویند فیمابین والد و پدرزن در خصوص تاج و تخت منازعه
غیر قابل فصل و تفریق روی داده هر یک از طرفی باستدار خواستند و هرگونه متوالیات
هر از ملتجی الیه ایشان که اتفاق می افتاد با نجاح و ایصالش مساعده میکردند تا با آخره
مساوی بین هر دو طرف بعد از استیذان از ایشان داخل مملکت شده از اهالی مملکت
نقاد و امتیاز شان بیشتر گردید خلاصه حکومت و استقلال دولت بزانس از
سعادات متعاقبه بکجا یکان روز بروز وضع علیحده و قانون دیگر شده هر طور که
دلخواه ایشان بود ارکان دولت نیز با جرا و امضا امور آنها مجبور بودند درین
بین بعضی از ارکان و امرا در امور مذهبیه بطرف تغلیب میکردند با وجود اینکه
در خلل حالیت دولت بزانس ترتیب یافته بودند و بهمین واسطه که هدف سهام لوم و

اعراض فرق متعصبه متدینه رعایا نباشند احتیاطا را محفوظ میداشتند سلطان اورخان
بعد از آنکه دریافت که اختلال دولت امپراطوریه اصلاح پذیر نخواهد شد اعانت
قانتاقوزن را بهانه کرده شهزاده سلیمان پاشا را با عساکر کثیره از معبر قلعه
چلق بطرف کلیبولی روانه نمود و علت اصل عبور سلیمان پاشا بطرف روم ایلی این بود

در بیان حرکت عساکر عثمانیه بطرف روم ایلی باتفاق شهزاده سلیمان پاشا

توضیح این اجمال آنکه دوقاس مورخ که از فامیلیای امپراطور و تا عهد سلطان محمد ثانی
فاتح استانبول حیات داشت در مقوله احوالات قانتاقوزن تا زوال و انقراض
دولت بزانتین شرح مفصلی در تاریخ خود درج نموده من جمله بیان کرده که سلطان
اورخان پسر خود سلیمان پاشا را بجهت امداد و اعانت قانتاقوزن بمعیت ده
هزار لشکر روانه نمود و سلیمان پاشا چون والی قره‌سی بود عساکر آنجا را جمع آورده مع
علی حسب الامر بطرف روم ایلی گذشت ولیکن علی حسب التماس امپراطور یوانی
پالئولوغ در صدد اعانت او و اهانت قانتاقوزن آمد و بهمین واسطه لشکر
حرب وار نبود و بلغار را بعد از جنگ متفرق ساخت و از آنجا بحدود بلغار گذشته
اوضاع حدود را مختل نمود چنانکه هجوم و رجوم نجوم آسا عساکر اسلامیه اهالی آن
حوالی را خصوصا والی تراسیا را مایه شکایت گشت بطوریکه مزورة والی مزبور
ده هزار آلتون برسم هدیه و پیشکش بسلیمان پاشا فرستاده استدعا نمود که لشکر
خود را برداشته عودت نماید و در عرض این احوال از طرف قانتاقوزن
مکتوبات متوالیه و تحریرات متعاقبه داعیه بدعوت سلیمان پاشا رسید هر چند
شهزاده خود هم عزیمت رفتن داشت که مدعای قانتاقوزن را حاصل نماید لیکن
بعضی از امرا که ملتزم رکابش بودند مانع میشدند مثل اورنوس بیک و فاضل بیک
آقچه بیک و سایر سرکردگان پس سلیمان پاشا کیفیت را بسلطان اورخان معروض

داشت

داشت سلطان اورخان در جواب فرمان صادر نمود باین مضمون که بممالک امپراطوری
تعرض ننماید گرد و ابرام و اصرار دعوت قانتاقوزن را بمرفع الوقت باید انداخت
مقارن این حالات در ایالت تراسیا یعنی در اراضی منبسطه از کلیبولی گرفته تا جوار
استانبول زلزله شدیده شده قلعه جات و ابنیه و کاروانسرا و اساس خانهای دهات
در ساحل سواحل تلفه خراب و ویران گردید و همین جهت اطراف حوالی مزبور بالکلیه
مستور شده در این اثنا یوانی پالئولوغوس که در داعیه استحقاق در دایره اهالت حرکت
میکرد بواسطه نهب و غارت عساکر اورخان باینکه معاهده و پیمان خرق در پای حرمت
شده رشته تدبیر از دستش در رفت پس لابد بصورت عرض و نیاز و گله‌مندی
در خصوص حرکات خلاف معاهده مکتوبی بحضور اورخان نوشت که شاید قرین اجابت
شده عساکر مأموره را از ولایت امپراطور طلب نماید مضمون مکتوب آنکه چون
بنا بقرار معاهده فیما بین هیچوقت از عساکر متعلقه ایجاب حرکات ناشایسته
که خلاف عهد باشد تا کنون بظهور نرسیده بناید بدون جهت و سبب بمجرد وقوع زلزله
در این بلده که منازل و مساکن اهالیش رو بویران گذاشته و از طرف دیگر هم
بلغاریان هجوم آورده آسایش و استراحت را بر ایشان حرام ختم اند عساکر سلطان
هم اینگونه حرکات نمایند البته حضرت شهریاری استدعای رعایا را اینجانب در راه
قبول و بمحض توجه در صدد انجاح مسئول خواهند شد و مکررا عقب مکتوب سفیر از جانب قانتاقوزن
حضور اورخان فرستاده پیغام نمود که آیا مقصود از تسییر عساکر و منتشر شدن در آن
امپراطوریه و ضبط کردن ایالت تراسیا قصد تملک است یا اینکه بعد از چندی
معاودت خواهند کرد جواب اورخان جواب اجمالا همین است که فرستادگان
ما از عساکر ذخیره محض از برای محاربه و محافظت بلاد امپراطوریه از هجوم بلغاریان است
امپراطور قانتاقوزن بعد از عودت سفیرش جواب را مطابق حسب المرام نیافت با وجود اینکه

اتحاد و اتفاق اورخان را با یوانی پالئولوغوس منقطع میدانست خلاصه قانتاقوزن
این جواب ساکت نشده بنابت قرابت متمسک شده بعنوان مشاوره و مذاکره در خصوص
این ماده اورخان را به (نیقومدیا) یعنی شهر ازمید دعوت نمود چون اورخان را
عارضه وخستگی عارض بود ماده مشاوره را بشهزادگان خود حوالت فرمود قانتاقوزن
بعد از ملاحظه این اوضاع خیالی که پیش خود مسطور کرده بود با آل دیده از داعیه
امپراطوری فضولی که داشت نزول نموده فراغت حاصل کرد و در مناستر واقعه در
کوه علم طاغ راهب شد و چون قانتاقوزن در فن پولتیقه کامل و ماهر و در میان مکاتب
بها در متمیز بشمار بود از سال هزار و سیصد و پنج الی سال پنجاه و پنج با کمال فصاحت
و بلاغت تاریخی مشتمل بر امپراطوری شرقیه نوشته و همچنین تقریرات مخصوصه در رد
مذاهب اسلام تحریر نموده نشر کرد و در آخر همان مناستر فوت شد و پس از رفع
غایله قانتاقوزن که حکومت بالکلیه به یوانی پالئولوغ منتقل گردید و در عهد حکومت او
شهزاده سلیمان پاشا پسر اورخان قریب به پنج هزار از غازیان میدان وغا
برداشته از گلیبولی درگذشت و از آنجا حرکت کرده بکوه تکفور و چلبی بزرگ رسید
و در حین وقوع این کیفیات ممالک امپراطوری شرقیه بدو قسم شد یک قسمش که ایالت
تراکسیا بود عساکر شهزاده سلیمان پاشا متصرف شدند و قسم دیگرش که سمت
ماکدونیا بود اورنبک و فاضل بک و آقچه بک با لشکریان ظفر غام اهل اسلام
نهب و غارت نموده کردند و در میان امپراطوران و سرکردان مانده مرتی منقرض از هیچ
جانب نرسید از یک حضرت و عداوتش با بلغاریان بیشتر از حضرت عثمانیان لهذا
ناچار مصالحه عثمان را مصلحت وقت دانسته صدمات هجوم شهزاده سلیمان پاشا را
بطرف سلطان اورخان ایلچی با تحف و هدایا فرستاده رفع نمود و از غایله محاربه آسودگی
حاصل کرده من القضایا در همان اوقات وفات شهزاده سلیمان پاشا اتفاق افتاد

که وقوع این واقعه محرک عرق حرص امپراطور گشته بمحاربه سلیمن پاکین در
روم ایلی مصمم شد لیکن درین محاربه بغیر تحیر به مغلوبیت خود ثمره نبرد

در شرح احوال طوایف صربستان

توضیح اینمقال آنکه طوایف صرب که از نسل اسلاو و در دامنه کوههای قارپاج
سکنی داشتند هراقلیوس نام امپراطور در سال ششصد و سی میلاد با ایل ایشان
داخل شده استیطان ورزیدند تا بتدریج آن طایفه بتوالد و تناسل زیاد شدند
و در سال هفتصد و پنج و سه میلاد که در حالت غیر منتظمه بودند بهایت صغیره
تشکل بهم رسانیدند و تحقیق تفصیل احوال ایشان مورخین وقوف تام
نداشته‌اند همین قدر نوشته‌اند که با بلغاریان اتفاق کرده در زیر حمایت امپراطوران
بزانسیو در آمدند و تا تاریخ سال هزار میلاد بهمین منوال در زیر حمایت ایشان
بودند ولیکن در همان تاریخ طرف غربی صربستان شعبه جداگانه شده
مستبداً با کرالی قرال مستقل در حکومت نصب نمودند و پس از آنکه در سال هزار و
صد میلاد یعنی در عصر ششم هجری قوتشان به ضعف و فتور تبدیل یافت باز
شد اول تابعین دولت بزانسیو ملحق شده متفق گشتند و در اوایلیکه از
استیلای لاتینیان ناموس دولت مزبوره ضایع گشته امارات مستقله
حکومتشان تنزل کردید مکرراً حربیان از دولت بزانسیو معروف شده
یک حصه ولایت تراکسیا و ولایت ماکدونیا و شهرهای معینه تسالیه یعنی ترحاله
و همچنین از اولکای ارنود معروفه به آلبان بعض اماکن را ضبط کردند و در عهد قرال
اوروج نام قوتشان بضعف تبدیل یافته تنزل کلی کردند و در سال چهارصد و
پنجاه و نه هجریه که قلعه بلغراد را عثمانیان فتح نمودند که تفصیل در دفتر آینده است
بلغاریان در ساحل نهر دولغا نام ساکن بودند بسبب از عاج و اشتقاق مادر

در پانصد و پنجاه هجریه به دولت بزانسیو ملحق شدند و در تاریخ هفتصد و هفتم مجدد قسم
شدند و بعد از آن بهیات اجتماعیه ایشان خلل و پریشانی عارض گشته بعضی بطرف
روسیه و جوقی در زیر حمایت ایمپراطور بزانسیو باقی ماندند و در سال نهصد و هشتاد
سیلاو و در ولایات که در آنجا حکومت بلغار تشکیل نموده‌اند و در اثنای سال هزار و هجده تحت
حکومت ایمپراطوران بزانسیو درآمد و بتاریخ سنه هزار و صد و هشتاد ممالک
بلغار واقعه در کنار نهر طونه با حکومت افلاق متحد شده شهر ودین نام را کرسی حکومت
قرار دادند و پنج حکمران ازیشان متعاقباً مسند حکومت نشستند عاقبت الامر
بسبب سوء سلوک و بدرفتاری ایمپراطوران بزانسیو مادهٔ خصومت فیمابین امتداد
یافته اسم خودشان و هم ایمپراطوران بزانسیو را باستقلال رسانیده و ممالک بلغارستان
و ملحقاتش چنانکه در کتب جغرافیا مندرج است ابتدایش از شهر ودین است الی قره دکز
همچنین اراضی واقعه در سواحل غربیه نهر طونا و اماکن و محلات از بلغارستان
محسوب شده و از منبع نهر مزبور هم تا بحر بورغاز و ساحل غربی و شمال قره دکز
هم از بلغارستان تقدیر کرده‌اند و همکذا کوههای بالقان که قد فاصل میان روم ایلی
و بلغارستان الی دوبنیجه تا برسه با جریان نهر مورادا الی نیش و ودین اراضی
محدوده و محاط را کلاً بلغارستان میگویند که یک وقتی آنجا حکومت مخصوصه بود
بقوهٔ قاهرهٔ دولت علیهٔ عثمانیه مفتوح و مسخر گشت والیوم نیز در تصرف دولت
علیه است لیکن ایالات ودین و سیلستره با اشکال سنجاقهای نیش و صوفیه
تقسیم شده بود و تخمین نفوس ساکنه در آن اماکن و بیان انواع محصولات آنجا را
هر کس تفصیل زیاده بر آن خواسته باشد رجوع بکتب جغرافیا نماید [illegible]

در بیان تشکیل حکومت طربزون و کیفیت قرالان آنجا

شهر طربزون در سواحل دریا قره دکز واقع است سابقا ایالتش تابع ممالک ایمپراطور

[illegible]

شرقیه بوده و بعد از استیلای طوایف جنویز و لاتین و ونه‌دیک باستانبول بسیاری
از ارباب انساب و حساب بطرف بروسه و ازنیق نقل مکان کردند و بعضی
هم از اهالی شهر مزبور به طربزون رفته بنا بر آنکه از خاندان امپراطوران
قدیم بودند تشکیل حکومت مخصوصه نمودند تا در اوقات زوال استیلا و غلبهٔ طوایف
جنویز و ونه‌دیک و لاتین کما فی السابق امپراطوری روم باستانبول تشکیل گردید
و حکومت نوشته در طربزون هم باداره استانبول ملحق گردید ولیکن اداره
و تدبیر داخلیه طربزون بعنوان وراثت بعهده یک نفر پرنس از خاندان امپراطوری
ملتزم شده بدین سبب از سایر ولایات ممتاز میباشند و بعد از فوت پرنس
مزبور قرالان که متعاقباً در آنجا حکمرانی کرده‌اند تا تصادف عصر عثمان غازی در کتاب
ثانی درج شد اما قرالان که در زمان اورخان در آنجا حکومت میکردند باین تفصیلات است
اول ایشان اندرونیک بوده مانوئیل بعده بازیل بوده اداره ایرن و آنا
نام قرالیچه‌ها رسید در سال ۷۴۳ هجریه به پرنس منیخال اتفاق یافت که در عصر اورخان حکمران طربزون بود

در بیان اوضاع مملکت قریم و فرمانفرمایان آنحدود

مملکت قریم در قدیم الایام جزو دشت قبچاق محسوب میشد و چون درین کتاب از تقسیم
و وضع جغرافیه و احوالات قدیمهٔ دشت قبچاق صرف نظر کرده اکتفا بابتدای
شرح تشکیل حکومت آنجا منظور بود فلهذا تفصیلات کلیه پرداخت توضیح اینمقال
آنکه در سال هزار و دویست و شش جوجی خان از سلالهٔ چنگیز خان از مغولستان
واقعه در تاتارستان کبیر سپاه کثیر جمع آوری نموده از نهر معروف به ولغا که از
سمت بحر خزر بجنوب شرقی جاری است و همکذا از نهر مشهور به دون عبور نموده ممالک
قالموق و قوبان و چرکس و نوغای و بلاد شرقی جنوبی روسیه را بهم مخلوط کرده
حکومت مستقله مجدده تشکیل نمود و بعد از چندی پس از فوت پدرش چنگیز خان وفات

کرده پسرش باتو خان در سال هزار و دویست و سی و هفت میلادی در اقلیم دشت قبچاق
خان شد و از آنجا ممالک جزئیه روسیه را که شته بلغار و لیه و متولدادی یعنی ارچی
تغذان و ولایت مجار را ضبط کرد و در تاریخ هزار و دویست و پنجاه و یک میلادی یا چهل و دو حوالی
دالماچیا را یغما و تاراج نمود مقارن آن احوال عموش منکو خان که ولایات چین را
بتسخیرش آورده بود هلاکو خان برادرش با اطلاع منکو خان ببعض تشویقات
و ترغیبات محرکه در سنه مزبوره بدار السلام بغداد هجوم آورده خلیفه عباسی مستعصم بالله را
کشته باعث انقراض دولت عباسیه شد و پس از آنکه باتو خان فوت شد در
مقام حکومتش برکه خان در سال هزار و دویست و پنجاه و شش جلوس کرد و او نیز با
با تماس سلاطین سلجوقیه از رود خانه طونا عبور نموده از بلغارستان و بالقان گرفته
تا خاک استانبول غارت کرد خلاصه بعد از فوت هلاکو خان در جایش منکو تمور
خان پادشاه دشت قبچاق گردید و با اندک فاصله ملک حیات او نیز بممات خراب
گشته بعده تودان منکو بعده تولابوغا بعده توقتاغو بحکومت رسیده و در دشت
قبچاق هریک کیف ما شاء و اراد با کمال استقلال حکمران کردند و در سنه هزار و سیصد و پنج میلادی
توقتاغو از دنیا رحلت کرده حکومت به اوزبک خان انتقال یافت و تا سال هزار و
سیصد و چهل و دو میلادی سلطنتش ممتد بود که بقیه احوالاتش در کتاب رابع مسطور خواهد شد

در بیان انساب طوایف نوغای

اصل طوایف مشهوره به نوغای از تاتاریه که یا از عشایر ترکانیه بوده‌اند و در زمانی جنوب
مملکت روسیه و سمت شمال کوهها قفقاز و نهر قوبان و دیار قریم و حوالی نهر
ترودت توطن کرده‌اند و الیوم سیصد هزار خانه‌وار استند لیکن از آنجا که هر خانه‌وار
پنج نفر اعتبار نموده‌اند قیاس بر زده یک ملیون نیم نفوس باید بوده باشند و حال آنکه مقدار
تاتاران نوغای الیوم از نصف ملیون زیادتر نیستند و از اینجا معلوم میشود که اینها از تاتار

لحز

شده‌اند فقط از احفاد چنگیز خان اسم یک بزرگ نوغای بوده و این قبایل در تحت
حکم و اداره او بسر برده‌اند و بهمین مناسبت ایشان را نوغای خوانده‌اند و اهالی آن از تاتاریان
مذاهب سنت و جماعت شده مسلمانند و در سواحل قره دکز توطن ورزیده‌اند چنانکه در جغرافیه بیان شد

بیان طوایف چرکس و آبازه و قبارطای

طوایف چرکس و آبازه و قبارطای هرچند از اصحاب حروب و مقبولین امم موجوده [illegible]
لیکن در اماکن مخصوصه ایشان بتشکیل حکومت خاصه مستقله موفق نشده فلهذا مانند
کوچه تعیش و گذران دارند و در ایام سابق گاه به تاتاریه اظهار اطاعت نموده حرکت
میکردند الحق طوایف صاحب جلادت و جنگجویند و اماکن ایشان در اواخر
بتصرف دولت علیه عثمانیه درآمد چنانکه تفصیلش در جلد بعد مشروحاً مسطور میشود

در بیان جلوس خداوندگار روم سلطان اورخان غازی و تعیین سرکردگان باطراف بعزیمت تسخیر و توسیع مملکت

چون روایات وارده در خصوص کیفیت وقایع و احوالات عثمان غازی که قریب بصحت
باشد در دفتر ثانی شروع گشته مکرراً در اینجا ذکر کردن از قبیل تطویل بلاطائل خواهد بود
فلهذا ابتدا از جلوس اورخان غازی نموده بذکر تفصیل وقایع میپردازیم تفصیل
این اجمال آنست که در روز یازدهم رمضان المبارک سال هفتصد و بیست و شش
هجری اورخان غازی بوجه اصالت بحکومت رسیده جلوس کرد و پس از استعداد و استقلال
در امورات جهانگیری و جهانداری معارف ارکان و اعیان را که در تأسیس حکومت
موفقیت داشتند و از اصحاب قابلیت محسوب میشدند بحسب مراتب هر یک بعضی را
باداره قرا و قصبات با علاوه اوجاق و دودمان شدن و بعضی را تملیک چند
قطعه ملک از ممالک مفتوحه التفات و توجه مبذول داشته بر قدر و مرتبه ایشان
افزودند و در ضمن احکام و فرامین کشورگیری بعده هریکی عازم نموده هرکس را مأمور

بسمتی وطرق کردند من جمله قوکرالس را حوالی کرده ایلی وبه آقجه قوجه تسخیر کردن
(نیقومدیا) یعنی نواحی ازنمید را وبجهة آق باش ضبط کردن حدود شیله که درساحل بحر
اسود است وبه قره مرسل تصرف آوردن از جمله واقعه درساحل بحر مرمره وبکذا
فتح یاق آباد یعنی محلی موسومه به یالوه را وبه غازی عبدالرحمن معروف بلقب قره
رحمن محول فرمودند پس قوکرالس بموجب فرمان اورخان لوای غزا را بلند
کرده با دلیران ظفرقرین بسمت آق یازی بعزیمت چاپول تکاور انگیخت وبعد از
انضمام آن حدود بممالک اورخانی از آقا غازی جلادت وتهور بصوب موذرلی
کردند ودر اثنای طی طریق بالشکری که مقابل شدند جنگ عظیم وکرودار شدید در پیوست

دربیان تسخیر صمندره وقانذره باهتمام آقجه قوجه

واز جمله سرکردکان صف شکن آقجه قوجه با غازیان پرخاش جوی بطرف قاندره
عزیمت نمود درآن دیار معرکه کرودار چنان درگرفت که خون مانند سیل کوهسار
دره ها را پرساخت وازکشته پشته برپشته مرتب گشت ومدتی درآن الکه
توقف ورزیده چون اعادی را طاقت مقاومت نماند آقجه قوجه قصبه قاندره را
که بمعموریت وکثرت جمعیت معروف بود متصرف شد وبعد ازان از کارآمدان اهل
ظفر احتشام بمستحفظی تعیین نموده خود با بقیه غازیان بسمت ازمید بازاری مستعجلا
توجه کرد وبمحض ورود اسکداره حرب گرم کرده شهر را ضبط نمودند وباین نحو نیز
که مقارن آن احوال خبر موت پسر تکاور حاکم ازره بسمع دلیران ظفرقرین رسید
درحالتیکه تکاور با اتباعش مشغول به تجهیز وتکفین پسر تکوور بودند وقلعه وحوالی
از اهالی خالی ماند بهادران نصرت توامان از کمین کین مانند شیران خشمگین
کوهها را قطع نمودند وچون سیدیان بطرف دره حاکم ازره روان گشتند
ودر اثنای تلاطم امواج صفوف تکوور گرفتار شده وبعد از حصول شکست

اثر

تبیین

اثر بجوال یوروش رسیده خبر باستانبول فرستادند
قانذره مزبور الیوم از نواحی اسکدار است درسمت شرق آق یازی ویوروش واقعه
درمو مرحله اسکدار وقفای یوروش اسم درقرب بوغاز قره دکز درجنب راست
کوه یوشع است که استحکام قلعه اش مشهور ومعروفست آیدوس نیز قریب به
بوغاز قره دکز درپشت کوه یوشع واقع شده که حالا از مضافات سنجاق قوجه ایلی محسوبست

دربیان محاربه اورخان باایمپراطور روم

اندرونیقوس سیم ایمپراطور روم درحین وصول عساکر عثمانیه بسواحل بکوز
معدودی از لشکریان خودرا مامور بمقابله عثمانیان فرمود وبعد از تلاقی دولشکر
بهدیکر لشکر ایمپراطور مغلوب گشته برگشتند وآقجه قوجه اسم با ابوالجیش خود به
حصار حمان دره عودت کمرانها را بجودشان موطن ومسکن قرار دادند
ودر ایام توقفش درانجا ابواب رسوم عدل وداد را پیش گرفت که قراریان
بنا برقرار گذاشته رعیتی قبول نمود وبواسطه اینکه ارض مزبوره سالها
سرکوه سطوت فتح وتسخیر کوه به قوجه ایلی نام اشتهار یافته است وبراز
غازی مزبور درقرب قاندره واقع است وبروایتی قاتا قورن ودپاشیر
که از مورخین روم اند تفصیل محاربه باین نحو است که پیش از سفر سلطان
اورخان بازمید ایمپراطور اندرونیقوس پالهلوغوس نام ایمپراطور بیزانس قانتاقوزن
وقانتوقوزن نام از خواص خودرا مشاوره نموده از قصبات وقری وشهرهای واقعه
درجوار استانبول چندهزار سواره وپیاده جمع آوری نموده بطرف اسکدار گذشت
ودر مالتپه توقف ورزیدند سلطان اورخان نیز با هشت هزار کس درپشت
علم طاغی وقالیش طاغی اقامت نمود فاراووداسی سردی اوداسی را براجرگاه
تعیین کرد وپس از ترتیب میمنه ومیسره وقلب وتنظیم عساکر سیصد نفر از سواران

گزیده کمان دار قدر انداز بمقابله عساکر نانسه سوق و اعزام کردند ایمپراطور نیز
بمقابل سیصد نفر عثمانی سیصد نفر سواره مامور بجنگ درپوست و عساکر غازیان
عثمانیه درکار گیر و دار رزم گرم گرفتند سی نفر از سیصد نفر ایشان شربت مرگ
چشیدند و مکرراً از طرف عثمانیه سیصد نفر دیگر علاوه بر قلت شده مقارن آن حال
ایمپراطور بزبان رسمی خویشان حرمت عساکر خود را بجنگ تشویق و تشجیع نماید
از غایت دهشت و اضطراب که داشت لشکرش احساس خوف و هراس ازو
نمودند و بهمین حرکت ایمپراطور کسر و فتور بر لشکرش طاری و ساری گشت و در این
اثنا از لشکر اورخان هزار نفر دیگر باسم کمک آوران ملحق گردید عساکر انیسبو
چون درصدد مقابله بمثل درآمدند علاء الدین پاشا برادر سلطان اورخان بزور حمله
و بکلیه قوه حربیه حمله برده هجوم آورشد ایمپراطور چنین حال را بدین منوال دیده ساقه
و شول را به قاناتاقوزن سپرده خود درکار محاربه گرم گرفت پس از آن قاناتاقوزن
در هنگامه حرب از پای درافتاده ایمپراطور نیز از پایش زخم کاری برداشت فردای
ایمپراطور بشرط مصالحه عزیمت عودت باستانبول گرد و در سر حد مالتیه ایمپراطور را
بطلیس پیچیده بمزارکاب کشتی بطرف استانبول روانه شدند و اورخان هم عساکر خود را عقب
کشید از رفقای آقچه قوجه سابق الذکر غازی عبدالرحمن با هشتاد نفر از دلیران
رزم آزما بقصد یغما و غارت تا حوالی حصار آیدوس رفت بعد از محاصره حصار دختر
از بالای برج حصار اشارت شمه بشارت در طی کاغذی رسید باین مضمون که در شب
گذشته عالم رؤیا دیدم که بجاهی افتاده ام در آنحال جوانمردی مرا از آن ورطه
نجات داد شکر و ثنای آن جوان در لوحه خیال مرتسم و از قلب ناپدید است
و در دلم محرز است که هرگاه آن جوان را در واقع و عالم صورت ببینم در عوض احسانی
که در عالم رؤیا بمن کرده و از هول منام خلاص داده من هم در واقع و عالم ظاهر

اورا

اورا خدمتی نمایم و الحال از مشاهده جانب تو در نظرم صورت آن جوان مصور شده معلوم است
که همان جوان تو بوده فلهذا این عهدی که پیش خود کرده ام باین نحو وفا میکنم که حالا
شما از دور قلعه کنار بروید و فردا شب از طرف سر حصار که قریب بکوه است
بریسمانی که آویزان خواهد بود قایم بچسبید تا شما را بالا کشیده قرار تسخیر قلعه را بدهیم
غازی عبدالرحمن از این بشارت بسیار مسرور شده بعد از افاده کیفیت به آقچه قوجه
بهمان قرار معهود در شب موعود باتفاق پنجاه نفر از دلیران بقرب آیدوس آمده دیدند
که همان حبل المتین معین از باروی حصار آویزان است پس غازی عبدالرحمن بدون
مکث خود را بریسمان پیچیده ببالای برج قلعه کشیدند و در آنجا کاشف بعمل آمد که مذکوره
این حیله دختر محله تکاور آیدوس بوده و بعد المواجهه بموجب الهام قرار تسخیر قلعه را باین نحو
دادند که نصف شب بطرف دروازه قلعه رفته پاسبانان را گرفته در قلعه را گشادند
و بهمان قرار باسم عملیه غازیان که در دور حصار حاضر الوقت بودند داخل قلعه
شده هرکس رسید عرضه تیغ بیدریغ کردند و بعون الله تعالی و حسن توفیقه حصار
مزبور هم ضمیمه ممالک دولت علیه گشت و دختر تکاور با بعض غنایم و اموال موجوده
از قلعه باتفاق غازی عبدالرحمن بحضور سلطان اورخان رسیده مورد نوازشات شده

در بیان تسمیه بعض از اراضی و نواحی و ملکات باسامی مخصوصه و تسخیر شهر تولی

تبیین این اجمال آنکه سال هفتصد و پنجاه و هفت هجری اورخان غازی بهوای کشور
گشایی و ملک گیری غالب آمده تهیه و تدارک سفر دیده بطرف شهر تولی عزیمت
فرمودند و قوزالس را با خیالات عساکر سمت کرده ایلی روانه نمود غازی مزبور
در انجمن و بشیوه حسن فراست رفتار کرده ایلی را متصرف آورد و بفاصله اندکی
شهر تولی نیز مفتوح شده با همه مضافات و توابعش ضمیمه ممالک دولت علیه گردید
و چون بعض از جان نثاران معرکه جهاد و سرکردگان عساکر نصرت مآثر مانند حضرت

واقلغان بیک در اراضی و بلاد مفتوحه باهتمام خودشان اقامت ورزیده سکنی کرده بودند فلهذا نواحی مسکونهٔ خضربیک در آلسنهٔ ناس بخضربیک ایلی مشهور گردید وهکذا اراضی واملاکی که اقلغان بیک بممالک اسلام افزوده بود به اقلغان بیک ایلی اشتهار یافت واین دو ایالت در حوالی سنجاغ بولی واقع شده چنانکه تفصیلش درکتاب جغرافیای تاریخی که شهر را ایالات والویهٔ ممالک عثمانیه است مبین شده

در بیان مسخر کردن سلطان اورخان غازی قلعهٔ ازمید را

توضیح این مقال آنکه اورخان غازی از دار الملک بروسه با معدود دیگر از عساکر حشم حرکت کرده به یکنه شهر رسیدند وچون در آن تاریخ مسخر دار الحکومهٔ قدیم ایمپراطور روم که شهر ازنیق بود زیاده الزمیت واهمیت داشت بالضروره از راه کیوه رفتن را قریب بمقصد دانسته بکنار رایه صوئی رسیده نزول کردند ودر عرض این احوال شهزاده سلیمان پاشا بمعیت جیوش جوش پوش دریا خروش باردوی همایون اورخانی ملحق گردید متعاقبا سردار نامدار غازی عبد الرحمن هم از طرف آیدوس با جمعی از سواران بشرف زمین بوسی حضرت سلطانی فایز شد پس از آنجا اوردی کیهان پوی حرکت نمود بعد از تهیهٔ لوازمات حربیه واسباب وادوات قلعه گیری بمحاصرهٔ ازمید پرداختند از قضایای اتفاقیه در اثنای محاصره تکاور قلعه فوت شد وچون بعنوان وراثت حکومت وپادشاهی یک نفر دختر که ازو مانده بود انتقال یافت فلهذا بامداد واعانت حاکمهٔ مزبوره عساکر دهمات وادقه از طرفات بحر بقلعه میرسانید وعلاوه برین اکثر رعایای ممالک مفتوحهٔ عثمانیه که قبول رعیتی نکرده جلای وطن اختیار نموده بودند در حصار (نیقومدیا) یعنی ازمید تحصن ورزیدند ازین جهت در حصار مزبور تراکم نفوس وتزاحم خلق بغایت رسید وباوجود اینکه قلعهٔ ازمید باستحکام رزانت ورصانت ومتانت زیاده از توصیف واطراف وجوانبش مشتمل بردریا

ایشان

ونیشان ورود وخانهٔ بزرگ بود محصورین از واهمهٔ قوت قاهره وشهرت فاخرهٔ عثمانیه مجال مقاومت وطاقت مقابلت در خودشان ندیده استیمان را وسیلهٔ تخلیص جان ساخته وبشرط تسلیم قلعه در کوچیدن بطرف استانبول اذن ورخصت خواستند پس استدعای محصورین در حضور اورخان بموقع اجابت رسیده قلعه را سپرده خودشان با اموال واسباب به قایق وکولکه سوار شده باستانبول رفتند واز جانب اورخان بجهت ازمید حاکم ودزدار نصب گردیده بعض مواضع معلومه را مدارس ومساجد بنا نموده وکفایت وکالت داخلیهٔ حصار ازمید را بعهدهٔ بهادر قره مرسل نام محول فرمودند قره مرسل نیز بموجب فرمان اورخانی بدرات واقعه در سمت جنوبی کورفز ازمید را ضبط وتصرف کرده ضمیمهٔ قلمرو عثمانیه نمود واین دو نواحی اکنون باسم قره مرسل موسوم گشت ومن جمله ییلاق آباد وقفای یلوه وحصار هرکه وقافرکوید تا حوالی اسکدار یعنی قاضیکوی تا قرآباد بولغورلی بتصرف عثمانیه درآمد وعلاوه برین واقعات اورخان غازی بعد به بروسه عودت نموده برای تضییق ومحاصرهٔ ازنیق که دو نفر سرکرده طازعلی وقره تکین مامور بودند وعدهٔ فتح وتسخیر رسانیدند ودر عرض این احوال والی قفای سلجق علاء الدین پاشا بعزم زیارت برادرش اورخان وارد بروسه شده سلیمان پاشا وسلطان مراد وسایر امرا وارکان در دربار همایون اجتماع نموده در خصوص رفع ومحو کردن حالت بردیت ونا سیس نظم وقانون ورتق عقد انجمن مشورت کردند ابتدا آرا واهتمام دو نایز سکه که در دولت منقرضهٔ سلجوقیه بنام پادشاهان بنام اورخان سکه زدند که تاریخ سال انعقاد داشته بود وثانیا قرار گذاشتند که چون حیز وحشم سلطان باطراف پاشیده واز طوایف ترک اکثری داخل زمرهٔ سپاهیان شده اند خواص وعوام غریب وبومی نوکر ورعیت را از همدیگر تشخیص کردن نمیدهد بنا برین عموم سپاهیان را کلاه قرمز

برنهادن متداول گردید وبخواص سبک کان دفتر گذاران دربار سلطانی کلاه سفید از
وهیچ که در تشکیل وتاسیس دولتی بجز از لیاقت ووراثت خاندان حکومت وریاست
رسم وقانون اتفاق اعوان وانصار وتصدیق وقبول عامه از جمله شرایط لابد اینکه
در خصوص سلطنت سلطان تا سه مرتبه قرار معهود بظهور رسید در روزهای جمعه خطبه باسم
اورخان در رؤس منابر خوانده شده صدور دنانیر هم بنام نامی او تزیین گشت
تا بجهت ارباب معاملت واصحاب ضربات تعطیل واضطراب روی نده واینچنین
با ملوک هم جوار قرار حقوق دولتیه ماله قوانین محدوده سلا با جامع عمومی وضع واحداث
کردند واز عهد اورخان در نقود مسکوکه سه دفعه تبدیل واقع شده در اوایل
امیر وسلطان روم مضروب میشد تا زمان سلطان یلدیرم بایزید خان [illegible] فتح
جزایر [illegible] وبعض سلطان البحرین ضرب میکردند تا زمان سلطان سلیم وپس از آنکه
مکه ومصر نیز داخل ممالک عثمانیه گشت وسلاطین آل عثمان خدمت وحمایت مکه معظمه
ومدینه منوره را ملتزم شدند کلاه قدیم ترکان منسوب بسمت شرقی آسیا را پوشیده
واشتغال [illegible] تاریخ هجرت نبویه در اسکندر مشهور در اوقات فتح عالم
شهر [illegible] را متصرف آورد سلاطین عثمانیه بجز از ملاحظه بعض تقادیر درخواه های شدید
تقادیر قدیمه را تعمیم شاهده [illegible] مانند عامه ای خراسانیان پس ایشان نیز کلاه زرتار
بسر نهاده از درویش عمامه می پیچیدند ودر قفای سلجک کلاه دو فتن وکلابتون با قاش [illegible]

در ذکر صنوف عساکر در عهد عثمان غازی وکسوت ایشان

در عهد ارطغرل وعثمان غازی عساکر مامور باطراف مجموعا سواره های موسومه به آقنجی بودند
وعلاء الدین پاشا هر یکی را یومیه یک آقچه مقرری میداد ومعهود رسم لشکر
پیاده داشتند که ایشان هم بکسوت عثمانیه ملبس شده بر کلاه سفیدی نهادند ودهن سیاه
آقنجی نفر وچنانکه اتراک واکراد کلاه قرمز در سر داشتند سرکردگان عساکر

اسکوف

اسکوف زر دوز بر نهاده از درویش عمامه معتقد می پیچیدند ولی از رقت عامه برداشته اسکوف فقط [illegible]

در بیان سپاهی گرفتن از رعیت ترکستان باستصواب قره خلیل

قره خلیل جندرلو [illegible] وزیر دوم قائم عسکر بود که با آل عثمان مناسبت قرابت داشت
در ایامیکه علاء الدین پاشا بوزارت اورخان امتیاز یافت همین قره خلیل
هم بمنصب قاضی عسکری منصوب گشت وچون قره خلیل مزبور از ارباب عقل ودرایت
محسوب میشد بعد از تخیل وتفکر بصواب عقل خرد آن صایب چنان دانست که هرگاه
در جهات محاربات حفظ بلشکر ترکمان اکتفا نماید قوام واستقلال آل عثمان
مشکل خواهد شد فلهذا [illegible] ورده درباب تعیینات سفریه وحضریه عساکر از رعیت گرفتن
تحصیل ماموریت خود کرد ورعیت را باین نوع استمالت رهبر بسپاهی طلبان نمود که چون
اهل مجاهدین وفدا گذاران وسپاهیان از اتباع وهمشهریان عثمانیان است بدین
واسطه رعایا بسیار اوقات متحمل زحمات ایشان شده تعدی وظلم درین ضمن بر رعیت
وارد می آید منظور نظر التفات مرحمتانه اینست که از رعیت رفع ظلم شده وهمواره
در ظل حمایه ووقایه پادشاهی مرفه الحال باشند ولایق واسب اینست که از رعیت نیز معدودی
عسکر دفتری گرفته شود تا در راه دولت فدا گذاری کنند خلاصه قره خلیل باینگونه
تدابیر بعد از رضا ورغبت رعیت از اولاد ترکستان باسم ینگچری جمعی را عسکر دفتری
نوشته مستعد ومهیا ساخت واصل مقصد ومرام اورخان وامرا وارکان
در اوایل حال این بود که در سمت شمالیه آسیای کوچک تمکن واستقلال پذیرفته
بعد از استمالت رعایای الحذو دشمنان را از میان بردارند تا بعد از رفتار وسلوک
بطور مرحمت وعدالت بعون ویاری باری شوکت وعظمت دولت وحشمت شان
روز بروز بمدارج ترقیات متدرج گشته روم ایلی واستانبول را از دست رومیان
تخلیص کردند ودر عوض مغلوبیت اعراب در قطعه اسپانیا مظهر غلبات وفتوحات گردیدند

چنانکه ثمرهٔ افکار رعایه کوثرکشی برهمکنان و منبع ولایح گردید و چون پس از
استقلال دولت آل عثمان در ممالک روم طرفداران دولت و جان نثاران
خدمت شداید حربیه روز بروز تلف و کم نام شدند و از طرف تدریج و مرور
اوقات رعیت کثرت و جمعیت بهم رسانده همه با سایش و استراحت راه میرفتند
جهت واسطه استخدام رعایا در خصوص مهمات حربیه منظور داشتند تا وسیله
جزیه تعقیب اسلام اولاد و اخلاف ایشان لعه باشند چنانکه تفصیلش در ذیل مذکورات

درکیفیت ادارهٔ خرستیان داخله در عساکر عثمانیه

پس از تشویق و ترغیب اولاد خرستیان بکثرت وظایف و مواجب مخصوصه که داخل
عساکر اسلامیه لعه در سال اول هفت قرار معهود هزار نفر از رعایا شرف اسلام
رسیدند که هر دسته از ایشان ده باشی و یوز باشی و بین باشی تعیین شده و ارباب
قابلیت و استعداد مناصب مناسب توجیه فرمودند و با سرآهنگ خرستیان اسم
درسفری آقچهٔ عثمانی که ربع درهم شرعی باشد یومیه داده میشد و طوایف
خرستیان از تکالیف عرفیه دیوانی معاف بودند و سواره های خرستیان
عشر اراضی مزروعهٔ خود شان واگذار شده در سفر حد نگوار و در حضر زراعت کار
بودند و همچنین بعضی که بشرط اسلام و اخذ سپاهیان گردیدند از حوالات دیوانی
معاف گشته ایشان را مسلم خطاب میکردند و در اواخر همان خرستیان را
سپاهی میخواندند خلاصه عساکر جدیده و قدیمهٔ اورخان در حالی عزیمت ازنیق این بجائی هزار رسید

در بیان توجه موکب اورخان بعزیمت تسخیر ازنیق و دارالملک کردن آنجا

و بعد از ترتیب و تربیت و ترتیب عساکر جدیده اورخان غازی در سال هفتصد و چهار
هجری از دارالملک بروسه حرکت کرده از راه ینی شهر و کنار گول ازنیق بطرف
حصار ازنیق رسیدند و پس از آنکه بامورین تضییق و محاصرهٔ ازنیق که طارعلا

دقاره کمین و اتباعش بودند این نوع تقویت حاصل شد محصورین که طول مدت
بقحط و غلا استیلا داشتند و از یکطرف هم قادر بخروج از قلعه نبودند با زدحام و هجوم
عساکر اورخان طاقت مقاومت نداشتند اولاً تکاور قلعه نیفه با تبعه اش
از راه گول بطرف اسلامبول الفرار نمود و اهالی قلعه ازنیق چون حال را بدینوال
دیدند دروازه‌های قلعه را گشوده باستیمان آمدند پس عساکر نصرت مآثر داخل
قلعه شده برج و باروی حصار را متصرف گشتند و رایات ظفرآیات را افراختند
کلبانگ محمدی را بابانگ بلند گفتند پس اورخان غازی نیز با احشام ظفر فرجام
باندرون قلعه آمده خانه های مجهول المالک را بلشکریان تقسیم فرمودند و بیوه
زنان را بعقد نکاح عساکر درآوردند و بتدریج شروع به بنای مساجد و مدارس نمود
بارگاه حکومت و سلطنت را از بروسه نقل کرده شهر ازنیق را دارالحکومه قرار دادند
و پس از آنکه سلطان اورخان با خواص خدم عثمانیه بشهر ازنیق توطن و تمکن
ورزیدند ایالت بروسه را بشهزاده سلطان مراد محول فرمودند و قوجه ایلی را بعمو
زاده اش کوندوزبک عنایت کردند ترجمهٔ وصف ازنیق و بیان بانی او
شهر ازنیق مسطوره‌اش از اسکندر معروف و مشهور بحکم شخص انتیغون نام بنا شده
بود و بعد از اسکندر لیسیماق نام جنرال شهر مزبور را وسعت داده باسم
زنش که نیقا نام داشت منسوب و موسوم نمود و در سال سیصد و بیست و پنج
میلاد درهمان شهر بحکم امپراطور قسطنطین مجلس عمومی منعقد گشت و در عهد قدیم
بسیار معمور و مشهور و مشحون بنفوس کثیره بوده و در تاریخ هزار و هشتاد و شش
میلاد سلسله سلاجقه که در آناطول استقلال داشتند شهر مزبور را متصرف شدند
و در اواخر دولتشان باز رومیان ضبط کردند و در اوان تکیه فرنگیان استامبول را
تسخیر نمودند امپراطوران روم از آنجا فرار کرده اهالی شهر ازنیق را دارالحکومه

ساختند و اولین امپراطوران ازنیق اسمش تودور لاسقاریس می‌گفتند و بعد از نود
پنجاه سال میخائیل پالئولوغ چون استانبول را از دست فرنگیان استخلاص نمود امپراطوری
ازنیق و استانبول را یکی کرد و پس از مدتی که بعنوان وراثت حکومت ازنیق بیکی
از فامیلیای امپراطوران منتقل گردید ابتدا آقا عثمان غازی بشهر مزبور تحریک
عساکر کرده بناچار انداخت مقارن آن احوال که از استانبول عساکر روم
بامداد حکمدار ازنیق حرکت کرده سانحهٔ وفات عثمان غازی درین اثنا اتفاق
افتاد از تسخیر قلعه صرف نظر شد و در اواخر اینکه سلطان اورخان متمم محاصره
شهر مزبور گردید در تاریخ هفتصد و سی و چهار هجری قلعهٔ مزبوره مفتوح گشت اورخان
ازنیق را برای خود دار الملک قرار داد و در تاریخ مذکور هر چند نفوس کثیره
در بلدهٔ مزبوره بود لیکن از جهت ناسازگاری آب و هوایش در اواخر اهالی
از آنجا متفرق شدند و الیوم قریب به ده هزار جمعیت دارد و چنان مشهور است
که غدیر واقع در قرب او در تحت الارض ببحر مرمره مخلوط میشود و علاوه بر اینکه
ازنیق در ایام گذشته دار الملک قرالان روم بود عقد مجلس اول شده در
خصوص اتحاد کلیسای شرق و غرب در حضور قسطنطین بشهر مزبور شد و هکذا مجلس هفتم
که بمجلس کبیر معروف است در خصوص بعض تعدیات و آئین و نهج متعلقه بمذاهب
در آنجا اتفاق افتاده خلاصه بعد از آنکه اورخان ازنیق را متصرف شده
دار الملک خود ساخت بحسب اقتضای زمان التزام نصب سپه سالار مشیر و دستیار
چون از اهم مقاصد بود بنابرین در دیوان عثمانیه شهزادهٔ اعظم سلیمان
پاشا را باین منصب منیف شایسته و سزاوار دانسته از مصدر عز و جلال شأن
لازم الامتثال سپه سالاری بافتخار شهزادهٔ معظم الیه صادر شد و در اثنای این
احوال در صدد تسخیر دیار قره‌سی برآمدند و در بعضی از کتب تواریخ مسطور شده که حاکم دیار

ادر

قره‌سی عجلان بیک چون وفات کرد پسرش طورسون بیک را که تبعهٔ اورخان شده بود
خواستند در جای پدرش تمکین دادند ولیکن اصل کیفیت چنان است که امیر شهیر
عجلان بیک حکمدار دیار قره‌سی پسر کوچکش طورسون بیک را بحضور اورخان فرستاده
اظهار خدمت و اطاعت نمود و منظورش این بود که پسرش در خدمت سلطان تربیت
یافته بمراتب قابلیت و استعداد فائز شود و پس از مدت قلیله که عجلان بیک فوت
شد پسر بزرگش در جای او نشسته حکومت نمود و از بسکه با رعایا آنچه در حق سلوک
راه نرفت و حصهٔ ارثیهٔ برادرش را هم غاصب شد اورخان با اقتضای حمیت ذاتیه
عنان عزیمت را بسمت قره‌سی منعطف کرده عجلان زاده بعد از آنکه طاقت مقاومت
سپاه ظفر انتساب رکاب اورخان را در خود نیافت با هزار کدورت و محنت از دار الملک
خود حرکت کرده فراراً بطرف برغمه شتافت و حصار مزبور بی جنگ و جدال مفتوح شد
پس اورخان انجام مهمات لازمهٔ اهالی آنجا را کرده لوای عزیمت بصوب برغمه افراشتند
و بمحض ورود و نزول حصار برغمه را بمضیق محاصره انداختند طورسون بیک سابق الذکر
که در موکب نصرت قرین حضور داشت بموجب فرمان اورخان برین وا داشتند
که بقرب قلعه رفته برادرش را بعد از دعوت بنصایح مشفقانه بخدمت تشویق و ترغیب نماید
بنا علیه طورسون بیک چون بقرب قلعه رسید ناگاه برادرش تیر زهرآلودی
بطورسون بیک زدند و بخاک هلاک انداختند سلطان اورخان چون کیفیت را
اطلاع یافت حکم فرمودند که من بعد مملکت قره‌سی با توابع و مضافاتش تعلق بما دارد
و کس دیگر در این نواحی قدرت مداخله ندارد و هر کس هم از اهالی این حوالی بزیر
سایهٔ حمایت شهزادهٔ کامکار سلیمان پاشا داخل شده در امان است و الا طعمهٔ
شمشیر و اهل و عیالش اسیر و دستگیر است و چون متوطنین آن نواحی از مضمون فرمان
اورخان استحضار حاصل نمودند از بیم مال و جان تکیه بزیر سایهٔ دولت علیه در آورده

و عنایات و الطاف جلیله خداوندی چون بالی کسری و برغمه و ادرمید و مانیاس
بلکه کلیه توابع و نواحی قره سی ضمیمه ممالک عثمانیه گردید و امور حکومت آنجا را بعهده
کفایت شهزاده سلیمان پاشا مقرر داشته عازم مراجعت شدند که درین اثنا
عجلان زاده حاکم با کمال ذلت و ابتهال اظهار اعتذار کرده مورد عفو و اغماض اورخان
گردید ولیکن سلطان اورخان عجلان زاده را به بروسه فرستاده در آنجا نگاه داشتند
و در بروسه هم بعد از دو سال از علت طاعون فوت شد و پس از نصب شهزاده سلیمان پاشا
بحکومت قره سی تدبیر مصالح و مهمات آن مملکت را بعهده حاجی ایلبکی و خواجه
فاضل بک و خواجه بک و اورنوس بک محول فرموده و از آنجا سلطان با فتح و
ظفر باتفاق عساکر نصرت عزیمت دار الملک بروسه نمودند و در عرض راه چون
به قصبه اولوباد رسیدند تکاور اولوباد بمتانت حصار اعتماد کرده سر از ربقه اطاعت
در آورد بنا برین بفاصله چند روز محاصره لشکر ظفر قرین در قلعه را شکسته بقهر و غلبه
باندرون داخل شدند و تکاور قلعه هم در میان کشته گشت و علاوه بر آن حصار
طوا و میخالیچ و ادینجک بحیطه ضبط و تسخیر آمده منضم ممالک عثمانیه شد

در بیان اوصاف دراویش در بروسه و غیرها و شبهه و کوششهای ایشان بحکم اورخان

توضیح این اجمال آنکه بعد از عودت اورخان بدار الملک بروسه ما ستر داخله در اندرون
شهر را مدرسه ساخت و در بیرون شهر برای عابرین و واردین فقرا و غربا عمارت
عالی بنا نمودند بطالین و معطلین اطراف بلاد بدر در آنجا جمع شده سنجارات
متقاعده از ماکول و مشارب لذیذه موجوده ایشان را بفاصله اندک در فکر غره
واهیه پرورده بر انگیخت و بتدریج شراره شرارتشان باطراف منتشر گشته و بصورت
ابدال و درویشی باوهام و خیالات فاسده و اباطیل و آمال کاذبه در صدد افساد و اغواء
عوام الناس آمدند و برخلاف شرع قویم و نهج مستقیم طریق تعرج تعسف پیش گرفته بازار

بی چیزی را

بی چیزی را رواج دادند تا اینکه عادت لاقیدی در پایان از ایشان به سایر طوایف ناس نیز
سرایت کرده بیک لقمه قناعت کردن و بیابان گرد شدن را بحکمان ترجیح نهادند
ازین کیفیات بر عموم مردم حیرت و دگر افزوده شد هیچ که استیلاء و طغیان ابدال و
دراویش از مرده های بابا الیاس خراسانی در جلد سابق مسطور گردید بهمان درجه
روم ایلی در وقت نفاذ حکم کتابشان بوضوح رسید بالاخره از حرکات و اطوار ایشان
چون خلاف آداب شریعت و نقیض سلوک طریقت و حقیقت استنباط کردند
فرمان لازم الاذعان باصلاح احوال ایشان صادر شد و بعضی را از معتمدان دولت
پیش آنها فرستادند هم بعد از تفحص کثرت جهل و بدعت ضعف از جواب عاجز ماندند لهذا
حکم اخراج بلد درباره ایشان صادر گشت ترک تکیه درباره آنها منطقه حسن سلوک
و اصول معرفت که بعد حفظ آداب شریعت و طریقت بوظایف مقرره محروم گشتند
از آن جمله شیخ ابو الوفای بغدادی که بقول خودش از خلفاء بابا الیاس خراسانی بود
و در قرب اینه گول یعنی در کنار کشیش طاغی با حیوانات و بهایم انس گرفته بیکلو
بابا اشتهار داشت که در حین صدور فرمان اورخان باخراج مبتدعین مزوره میرلوای
اینه گول و طورغود الپ صاحب تیمار که از مریدان بابا بیکلو بود بعد از تفحص احوال او
اظهار شهادت بحسن سلوک و رفتار او کردند و بعضی از کرامات هم بوی النسبت داده اند
و با این واسطه حضرت سلطان غایبانه بابدال مذکور میل و محبت رسانده باحضار
و ملاقاتش طالب و راغب گشت لیکن بابا اقبال بحضور سلطان نکرد و پس از
چندی خود بدار الملک بروسه آمد و در حین وصول بقرب بارگاه سلطان اورخان تا آنجا
باستقبالش دوید و بجهت مراعات احوال او خواستند اینه گول را باب راتبه تیول
مثنیه قبول ننمود اما در کنار کوه معروف به کشیش طاغی خانقاهی ساخته نشست
مقدمه دراویش ذاهبه بدیار ما طوالو نیز شعبه و کوششهای جمیع نمره سالکین طریقه خلالشکم نام کرده

تتمیم ما سبق و بیان وجه تسمیه بابا در میان دراویش

در ولایات ترکستان چنانکه مشایخ را خواجه خطاب میکردند همچنین بابا
نیز میگفتند و لهذا اسحاق بکتاش را بابا خطاب مینمودند و بهمین مناسبت مشایخ بکتاشیه را
حالا نیز بابا میگویند و در عهد سابق اکثر مردم بمشایخ مزید اعتقاد و حسن اعتماد
داشتند حتی اینکه در کردستان و عراق عرب و عجم از مشایخ بودند که چند صد
هزار مریدان ایشان بتعداد در آید و بعد از آنکه مشیخت باولاد شان انتقال یافت
معهذا هم بقوهٔ روحانیه در بسیار نفوس تصرف میکردند به دایرهٔ ملکوت نیز نوعی راه
معنویه مینمودند و نظر ببعض تواریخ داعیهٔ سلطنت هم از بعضی بوقوع رسید مجملا سلطان
اورخان ارباب بدعت ابدال و دراویش ارغام و اخراج کرده کسانی که در ایشان
آنچه حسن ظن میرفت وظایف قرار داده در مراعات احوال شان توجه مبذول میفرمود

در بیان مأموریت شهزاده سلیمان برادر اورخان ببلاد روم

سلطان اورخان پس از چه و گوشمال بابایان و ابدال فاتح سال هفتصد و سی و
نه هجری در اول بهار از دار الملک بروسه کوس عزیمت زده رایات ظفر آیات را
از راه کمیلیک بطرف ساحل حرکت داده و در اثنای طریق قصار آقچه قوجه و سو حصار
واقعه در آنحدود نیز ضمیمهٔ ممالک عثمانیه شد و از آنجا قلع و استیصال امپراطور روم و تسخیر
روم ایلی را پیشنهاد همت فرمودند ولیکن در تواریخ مختصه بدولت علیه روایات
عدیدهٔ مختلفه نوشته اند و آنچه در مقام قریب بصحت میتوان گفت چنان است
که غازی اورنوس بیک و عمر بیک پسر ایدین بیک و جعفر بیک هر کدام تا اینکه از
قوجه ایلی و ازمیر به لیمان مارس برسند از مواضع عدیده با تدارک سفاین بقطعهٔ
اوروپا از دحام و هجوم مرة بعد اخری اتفاق افتاده بود درین بین شخصی قاناتوزن
نام با سردار روم اتفاق ورزیده در صدد سوء قصد امپراطور روم آمدند و الده

امپراطور بعد از درک خیالات فاسدهٔ آن دو نفر بحمایت سلطان اورخان تشبث
جسته غازی رفع مفسدهٔ ایشان را از اورخان نمود اورخان غازی بجهت اقتضای غیرت
مصمم شد که اولا بوغاز را بتصرف آورده بعد بکار استانبول پردازد و در حقیقت
دعوت و استدعای امپراطور هیچ بهره را از شوندات اقبال و ظفر میدانست زیرا که
مادام بوغاز بتصرف در آید اشکالاتی واقعه در اطراف دریای مرمره و بکذا حفظ و
حراست شهرها در عقدهٔ امتناع بود پس ابتداء تسخیر بوغاز را از اهم لوازمات
شمرده در خصوص حرکت عساکر و کیفیت دولتی بیان افتاده ترددی
واقع شد از اینکه اورخان هر گاه بعزم تسخیر آن حدود تحریک عساکر منصوره قانتاقوزن
پرزرنش بود و امپراطور اسم را با دیگر حاشیه خلاصه نا از این گذاشتند
که یکی را بقهر و غلبه تدبیر کند و دیگر را اعانت نمایند و بدین بهانه و وسیله امداد و
حمایت داخل ممالک روم شوم غایلهٔ قیل و قال را از میانه برداشتند و چون
بعضی از امرای روم که با امپراطوران تمرد و سرکشی اظهار کرده طغیان میورزیدند بنده و
کوشش از لوازمات وقت بود تا اهالی آنحدود از غلیان و اضطراب فراغت
حاصل کرده آسوده بنشینند فلهذا توقف را بجهت مصلحت اختیار نمودند اما حالا بعد از این مقدمات
شهزاده سلیمان پاشا که والی قره سی بود پس از القای تعلیمات لایقه مأمور تسخیر
بوغاز نمودند شهزاده آزاده دل بز عزیمت اندر در سال هفتصد و چهل هجری از نامداران
و سرکردگان دیار قره سی که من جمله اورنوس بیک و فاضل بیک و آقچه بیک
و قره ایدین بیک بود با احتشام ستاره نظام گذشته بمحل موسوم به چوطاغی رسیدند
و در فضای قصبهٔ ایدینجک با عساکر موجوده نزول کردند و چون شهر مذکور در
ایام قدیم از شهرهای معظمه معدود بود چنانکه ابنیهٔ مخروبهٔ باقیه از آن عهد تحول
بشر حیرت میافزاید لهذا شهزاده بسیر و تماشای مخروبهٔ قدیمه پرداختند که تقارن

آن احوال بنابا ستدعای امپراطوریچه خفیةً از قاناتا قوزن مصمم حرکت شده به طرف اوبلی
روانه شدند چون زورق و قایق بدست نیامد مخفیةً به بوغاز نزدیک رفته
در تجسس محل مناسبی بودند که در خلال این مقدمات قاناتا قوزن از ورود عسکر
عثمانیه بعزم اعانت امپراطور آگاه شده و بعجالةً حیله و سیله ساخته یکی از دختران خود را
با هدایای لایقه بحضور اورخان فرستاد و در ضمن تحقیق امپراطوری خود را از حضرت اورخان
خواهش کرد چنانکه سابقاً در تعقیب احوال معاصرین حقیقت این کیفیت شروع کرده
شد وقایع جنگیه در جلد اول و ثانی و ثالث که بمطالعه و تتبع مسطور گشته
ولیکن باعث اصلی تسخیر آل عثمان قطعه اوروپا را که مبنی بر سه اساس لغه بیان شده
اصل حقیقت این است که بعد از استیلای فرانسیزان بر استانبول دولت امپراطوری
تزلزل شده از استانبول تا آدرنه و قال تول مشهور به گلیبولی و بوغاز داردنل
الی سالونیک از تعدی فرنگیان محنت آباد و ضایع گردید و از یکطرف هم بلغاریان طغیان
نموده باعث اغتشاش ممالک روم شدند زیرا که در آن عهد میان حکومت بلغارستان
و دولت امپراطوری ضدیت و منافرت شیوع تام داشت و هر یکی از این دو حکومت زوال و
اضمحلال همدیگر را از صمیم قلب خواسته و با عادی رومیان بلغاریان و دشمنان بلغاریان
رومیان همیشه وسیله اوستی بدست آورده عداوت شان را بهمدیگر ظاهر میکردند و علاوه
بر اینکه دولت امپراطوری بواسطه استیلای فرنگیان تزلزل پذیرفت بعض ممالکشان
هم با آل عثمان انتقال یافت اما بعضی از خاندان امپراطور از شاهی و معاون بعهد
مزور بعد از نفاذ حکم و استقلال افتاده اقبالش مبدل بزوال و ادبار گردید درین
اثنا امرا و اعیان هم بلیات خارجیه را رفع نکرده طریقه اتحاد و اتفاق در
نظامات داخلیه را پیش گرفتند چنانکه بعضی در متحد کردن کلیسای شرق و غرب
اصرار مینمودند و بعضی باتحاد کلیساها رضا نداده اتفاق بلغاریان را مرجح میدانستند

و در

و درهمین قرار برین دادند که حفظ دره خودشان نموده با فرق متغلبه طریقه مداهنه و مدارا را
پیش گیرند خلاصه ارکان دولت از تدابیر امور داخلیه و خارجیه عاجز مانده هر یک
راه تعقب میرفتند و ولاة ایالات و حکام ولایات هر یک که روز بروز صدمات
متوالیه دولت برانتین متوجه خودشان را شاه میکردند از تبعیت دولت
بیزانس میجستند و بالطبع هم دولت مذکوره انقسام گاه گون ممنون عارض شد پس از عرض
این احوال و ظهور ضعف و اختلال در ممالک روم فرصت بدست عثمانیه در ذرجیات توسعه
ممالک بودند اتفاقاً زیرا که اساس سلطنت عثمانیه در الکای آناطول واقعه در قطعه
آسیا بیشتر اتفاق افتاده بود که مجبوریت داشتند بتسخیر روم ایلی واقعه در قطعه اوروپا
تا بواسطه تصرف و ضبط با در بحر ابیض و اسود با علاوه تقاء دولت مفاتیح بلاد را
هم در دست داشته باشند و واضح بود که مادام بندرات بحر ابیض وارد
با بعضی از اراضی قطعه اوروپا بضبط عثمانیان نمی آمد فقط در قطعه آسیا توسیع ملک میسر نشد

در بیان عبور سلیمان پاشا بر قطعه روم ایلی و تسخیر جمبی لک

توضیح این مقال آنکه شهزاده سلیمان پاشا که سپه سالار عسکر نصرت مآثر بود قرار
گذاشت که عبور کند به جمبی لک واقعه در ساحل آنطرف که حالا معروف بحصار ویرانجه
شده از اینکه همان حصار نزدیکتر روم ایلی واقعه در قطعه اوروپا بود پس خود
و تبعه اش در میان اوزمان پنهان شده بجای مدارک گشتی افتادند پس بجهت
گشتی معطل و هیاله گشتی تازه ساختن را هم مجال فرصت نبود ضرورةً چند عدد
حلک معمول از چرم گاو را با چند عدد درخت که بریده بودند با هم بسته و صل کرده و کلک
صالی مرتب کردند که بر کوب حال معدود از لشکر ساحل آنطرف عبور بکند
مدارک گشتی نماید تا شب خفیةً آجه بیک و فاضل بیک با هشتاد نفر از عثمانیه از
ساحل معروف به گمرحا الهار را بر آب افکنده مانند سیل روان بسهولت و آنی

درانطرف ساحل که مقابل جمبی ملک بود میان باغها پنهان آمدند و در آنجا بعد از شب گذشته
در تفحص کشتی بودند تا صباح شد در آن اثنا دیدند یکی از اهل حصار متوجه باغات
شده در آمدن ایشان غازیان خون آشام فی الفور او را گرفته خواستند بنیان حیاتش را
بآب رسانند بیچاره بعد از عجز و الحاح بسیار متعهد شد که مرا نکشید من هم خدمتی بزرگ
در خصوص شما خواهم کرد پس از سر خونش درگذشته کشتی که بدست آورده بودند
گرفتار حصار را با ارکاب بخفیه حضور شهزاده سلیمان پاشا فرستادند و بعد از جمیع
کشتی در روی گرفتار در انطرف حال بحضور سلیمان پاشا و اطلاع بمراتب کیفیات
و کمیات حصار شهزاده روی گرفتار را خلعت داده کمال التفات را مبذول فرمود
و در روی مزبور در دلالت و رهنمایی تسخیر حصار صرف خود را باتمام رساند شهزاده
هم بعد از تسخیر وعده حکومت حصار را بروی گرفتار داد پس یک فروند کشتی و دو عدد
حال هشتاد نفر و در روایتی دویست نفر باتفاق شهزاده بکشتی و حال نشسته شبانگاه
روانه شدند تلاطم امواج دریا ایشان را پس از طلوع صبح صادق بساحل آنطرف
بمحل موسوم بکجاردوکی رسانید و بعد خود ایشان را در نزدیکی قلعه در محل مناسبی پنهان کرده
رومی دستگیر را که وعده حکومتش داده بودند برای تحقیق احوال قلعه باندرون حصار
فرستادند مامور مزبور بعد از تفحص کیفیت خبر آورد که اکثر مردم بطرف صحرا
و باغات رفته اند و معدودی قلیلی در قلعه مانده اند فلهذا غازیان شیر صولت
بطرف قلعه یورش آورده بدون محابا بحیطه تسخیر آوردند و در برج و باره قلعه علامات
عثمانیان نصب و تعبیه کردند و اصلا متعرض مال و جان احدی از قلعگیان نشدند
و در روی سابق الذکر را در پی فراریان و کسانیکه بطرف باغات رفته بودند
فرستاده بوعده و نوید امان و اطمینان دادند و طرق را مسدود کرده نگذاشتند کسی فرار کند
و اذیت بهیچوجه بکسی نرسید و بعد از دو روز قریب سه هزار از اهل اسلام پیش شهزاده جمع شدند

هرچند پیش از فتح و تسخیر قلعه مزبوره عبور عثمانیه بطرف روم ایلی ده دفعه اتفاق
اتفاق افتاده بود لیکن عبورشان در هر شش دفعه بر سبیل توقف شده
و در دفعات مصادف بدفعه ششم که در سال هفتصد و پنجاه و چهار در ماه شهر صفر المظفر
اتفاق افتاده الی زمان تحریر این تاریخ عموم الکای روم ایلی و بلغارستان
و آرنود و بوسنه و صرب و افلاق و ممالک بغدان در تحت حکومت عثمانیه
آمده و کیفیت تقسیم الکای مزبوره بچند ایالت و هکذا اشتقاق آنجا بچه قدر نفوس
و بیان انواع ملل مختلفه در آن حدود بتفصیل بعد از این مبین خواهد شد

در بیان فتح مامورین جنود عثمانیه قلعه ایاشلونیه

توضیح این احوال آنکه شهزاده سلیمان پاشا بعد از فتح جمبی ملک که عساکر اردخانی را اطراف قلعه کرده
دویست نفر از غازیان را ابراهیم قره حسن و قره علی پیران آقچه قوجه تحت قرار
دادند که آن دو نفر سرکرده با جمعیت سواران بمحل موسومه به آقچه لیمان رفته کشتیهای
کن کار آمده و معارف را غرق کنند که من بعد مصدر فساد نتوانند باشند و عجب اینکه
مامورین رفته کشتیها را غرق کرده شبانگاه معاودت نمودند و از بعض تواریخ معلوم میشود
که باشراین خدمت آقچه بیگ و فاضل بیگ بوده اند و همچنین از بعض تواریخ چنان
مستفاد است که شهزاده سلیمان پاشا پنج روز از عبورش گذشته بود مصمم تسخیر
ایاشلونیه شد که در ظلمت اللیل آقچه بیگ و فاضل بیگ را با صد نفر از غازیان
بطرف ایاشلونیه تسخیر نمود مامورین قریب الصباح بقرب حصار شهر مزبور رسیده
منتظر شدند که دروازه ها را بگشایند و از آنجا اتفاقا انتظار را جایز ندانسته
بدستیاری سلم و نردبان و بدوش همدیگر پا نهادن ببالای حصار صعود نموده دروازه
شهر رفته دروازه ها را گشودند چنانکه غازیان جملة بشهر هجوم آور شدند قلعگیان
که همگان در خواب خرگوش بودند بعد از استماع صدای اقدام اسلامیان از خواب

از خواب غفلت بیدار شده دیدند که در شهر ولوله و شور نشور آشکار گشته بعد از حصول آگاهی رسیده
سلوب الشعور دست بدامن استیمان زده بعجز و ابتهال التجا بازیان بردند پس
دلیران ظفر توامان بموجب فرمان سلیمان پاشا متعرض مال و جان اهالی از قلعه گیان
نشده حسام خون آشام انتقام را در نیام تعلیق استحکام کرده اشتغال و بقانون
عدل و انصاف بشهر و اهالی نظام داده شهر مرور را نیز بممالک اسلامیه منضم نمود

در بیان تسخیر سلیمان پاشا قلعه کلیبول و حصار قوکور

و بعد از آنکه الکای روم ایلی بطور سهولت مفتوح گردید اهالی بغا و قره‌یشی و ایدین
چون از کیفیت تسخیر شهر مرور آگاه شدند فوج فوج بطرف روم ایلی عبور نموده
قصد توطن کردند و در ظرف مدت قلیل متجاوز از ده هزار نفوس اسلامیه در روم ایلی
سکنی ورزیدند و پس از حصول فراغت از عوایق آن نواحی کمر همت و نهضت به تسخیر
شهر کلیبول واقعه در ساحل بحر ابیض بسته شغف نهفته تدارک شدند از آنجا که شهر مرور
بندرگاه سفاین را ذخیره و بارگاه مغتنم امپراطوران روم بود و از قدیم الایام از
بلاد معموره و مشهوره شمرده میشد چنانکه در کتب سیر و تواریخ قدیمه نوشته اند که بنای
شهر مرور پانصد سال قبل از میلاد حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام الحاصل شهزاده آزاده دل
سلیمان پاشا آقچه بیک و فاضل بیک را با چند هزار سوار جرار نیزه گذار به تسخیر قلعه کلیبول
تسییر فرموده خود هم با چند هزار جوش دریا خروش سوای کوه تکفور بعزیمت آقاین
و جاولوق حرکت نمود مامورین عساکر سابق الذکر بعض منزل بقرب قلعه کلیبول بدون
تعویق بتضییق و محاصره عازم بودند که در این اثنا (ازقالوقویا) قوماندان حصار
قوکور بنابت قرابت و رابطه منصب و ملت قوماندان قلعه کلیبول استمداد نموده طالب
اعانت شد جنود عثمانیه پس از وقوف بکیفیت صرف عنان عزیمت بسمت قلعه
قوکور کردند و علی الغفله بقلعه مزبوره یورش به تسخیرش فایز شدند و قوماندان قلعه را

که دستگیر دلیران شیرگیر شده بود در مقابل حصار کلیبول بدار کشیدند و پس از آنکه محاصره
قلعه کلیبول را احتشام تکفور کلیبول از قوه قاهره جنود عثمانیه خایف و بتقصیر خود معترف
شده دست بحبل المتین استیمان زد و چون کیفیت بعرض شهزاده رسید مقرر
داشتند که اهل و عیال و اقارب و عیال تکفور مزبور در امان است و هر جایی اراده
رفتن دارد ماذون است پس تکفور ذهاب استانبول را اختیار نموده و فرزند گشته
خود و متعلقانش نشسته بطرف استانبول بالاکشی عزیمت شدند و تاریخ سال هفتصد و
شصت هجری بود که عثمانیه قلعه کلیبول را ضبط کردند و بدین وجه که آقچه بیک در آن حوالی
رایت سفر که متعرض رجعات شده بود استحوذ را آقچه اوه و اهالی تسمیه نمودند قلعه بولایر
فتح و تسخیر کلیبول که شهر از اسلامیان ملو گردید قصاری موسومه به معلغره و ایچاکه
و بولایر را نیز تصرف کرده با علاوه کوه تکفور و به ممالک اسلامیه ملحق کردند

لاحقه

سلطان اورخان بعد از فتوحات عظیمه سلیمان پاشا در الکای روم ایلی فرق فخار
و مباهات را در میان رقبا و مدعیان باوج آسمان رسانیده و بشارت نامه‌ها
در میان بزرگان کرمیان و ایدین و قرمان و سایرین نشر نمود و چون ارغاب
سلطان اورخان با فتوحات سلیمان پاشا و مدحگزاران غازیان فرمان التفات و
تشریفات فاخره رسید شهزاده قلعه‌ها را بر اصحاب توزیع نموده حصار بولایر را
که مفتوح خودش بود دار الملک ساخته سرکردگان را مامور باطراف نمود که در خلال
این احوال خبر ورود اورنبک پسر ایدین بلیان با دو کشتی کثیره بعرض شهزاده
رسانیدند پس اورنبک را پیش خود دعوت کرده با همدیگر ملاقات نمودند
بیان کیفیت احوال اورنبک و سبب آمدن اورنبک بآن نواحی شد
که مومی الیه از امیر قریب به ده هزار لشکر از کاب بسفاین کرده حسب الدستور عادت

قاناتاقوزان بطرف زهی موره که در سرحد روم واقع حرکت نمود و در موضع معروف به
یوقوش با بلغاریان محاربهٔ عظیمه کرده منصور و مظفر گردید و در سیلیستره شهر اسم دشمنان
بکوبها متفرق ساخته غنایم و اسرای بسیار بدست آورد و در فلوزینه هم از غایت
قهر و غلبه آثاری نگذاشته بود و بدین منوال چند سال سفر کشیده بالآخره به آرزوی
وطنش بنیاین نشسته راهی شد اتفاقا در اثنای روانه شدن بست ازمیر امر مخالف کشتیهای
ایشان را بطرف بولایر انداخته بود پس بعد از ملاقات بسلیمان پاشا رخصت
انصراف حاصل کرده بصوب ازمیر عزیمت نمود و بالجمله چون سلیمان پاشا تمکین
منیرش این بود که بطرف آناطول عبور نماید پس برای محافظت روم ایلی استحفاظین
قراولها و ممالک مفتوحه واقعه در روم ایلی را بموجب فرمان اورخان غازی
با هر آر و سرکردگان در معیتش بنفسه تقسیم نمود بدین تفصیل که حصار کلیبول
و بولایر را برای خود دار الملک قرار داد و اینتوقه حدودش را افزود و حاجی
ایل بک را که حاکم دیار قره سی و وزیر عجلان بک بود از جوزل ال جیره تولی توجیه
فرمودند و آجه بک را از جره باسم خویش منسوب شده گشته تحویل نمود و در همان
سال که این فتوحات در روم اتفاق افتاد زلزلهٔ شدیده شده اکثر بلاد و قصبات
واقعه در سواحل خراب و ویران نمود و گویا رفتن عساکر عثمانیه آن حدود بجهة
تخلیص رومیان از معرّت بلغاریان بوده که قانتاقوزن و یوانی پالئولغ
در خصوص عودت عساکر عثمانیه از سلطان اورخان [illegible] اظهار که نفر

در بیان وفات شهزاده سلیمان پاشا و هجوم طوایف متحده بروم ایلی

تفصیل این واقعهٔ فاجعه چنان است که روزی شهزاده سلیمان پاشا باتفاق چهل و
پنجاه نفر سوار بعزم شکار از بولایر حرکت نموده کنار دشت و کنار در آمد
از قضا در اثنای سیر و گردش یک فارس صحرایی ازپیش روی شهزاده برجسته آهسته

آهسته در هوای پرواز بود که شهزاده قارزا تعقیب که اسب را مهمیز زد تا بجایی رسید که
باتلاق و [illegible] آن داشت در این اثنا پای اسب شهزاده بسوراخی رفته اسب غلطید
شهزاده هم اضطرارا با جلو را با هم انداخت پس سرش بسنگ عظیمی برخورده فی الفور شهباز
روحش باوج عالم بقا پرواز کرد سواران از مشاهدهٔ این ماجرا موکبان موکبان
و اسقاه کوه آن به تجهیز و تکفین پرداخته بعد از نقل در قرب عمارتش بخاک سپردند
و پس از وقوع این واقعهٔ فاجعه در اوایل سال هفتصد و شصت اعادی دین اتفاق کرده
که سلین را از دیار روم ایلی مقطوع العلاقه نمایند لهذا رومیان و بلغاریان و
افلاقیان و اهل صربستان متفق الکلمه شده شقه فرزند کشتی مشحون از عساکر
و ذخایر راه انداختند از آنجمله سی فرزند کشتی را با پنجاه هزار لشکر قرار دادند که از قرب
طوزله رفته از پیش سیدی قواغی سر در آورند و سی فرزند دیگر هم با پنجاه هزار
لشکر در قرب کلیبول سر در آورند و چنین خبر بمسلمانان آنجا در رسید بعضی لشکر
فرار و ترک دیار نموده افتادند و بعضی توقف و جنگ را ترجیح میدادند بالاخره
اتفاق آرا بر این شد که محاربه نمایند در خلال این احوال عساکر متفقهٔ اعادی
حرکت کرده عمارت واقعه در قرب بولایر طوزله و سیدی قواغی را آتش زده
رو بطرف بولایر می آمدند و از این جانب هم آجه بک و فاضل بک و حاجی ایل بک
و اورنوس بک و سایر سرکردگان عساکر اسلام بجنگ و حرب ترغیب و تشویق
نموده در صحرای بولایر صفوف محاربه را آرایش داده منتظر این شدند
که طرح جنگ دشمن بچه عنوان خواهد بود یکدفعه دیدند که صفوف دشمنان ازهم
پاشیده شد و بعقب برگشته آرد هوی فرار و گریز از ایشان بلند شد
پس فوجی از غازیان بجهة تحقیق واقعه ایشان را تعاقب کرده بهر کس رسیدند
عرصهٔ تیغ بیدریغ کرده بدریا ریختند خلاصه این یک وقعهٔ غریبه بود که

که در آن گیرودار بسیار از سرهای کفار را با استعمال اسلحهٔ حرب و شمشیر آبدار گوی میدان
کارزار شده و اکثری هم بی ارادهٔ عرصهٔ جنگ از اسب افتاده هلاک میشدند و درین
خصوص مورخین بالاتفاق در تحقیق آن حالت غریبه که بکفار در آن وقعه روی داد
نوشته‌اند که از زبان گرفتاران کفار در آن وقعه شفاهاً شنیده شد چنانکه
از لشکریان عثمانیه می‌پرسیدند که غیر از شما بعض از لشکریان بودند که با اسبهای
سفید سوار شده ما را تعقیب میکردند نه ایشان را و نه سرکردهٔ آنها را در میان
شما می‌بینیم و از تقریر اسرا بتحقیق پیوست که دست علی در میان لشکرآ
که بامداد و اعانت مسلمین رسید مجملاً بعد از وقوع واقعهٔ فاجعهٔ شهزاده سلیمان پاشا
و شیوع این وقعهٔ غریبه جز ماتم و سرور را معاً هر بار اورخانی معروض داشتند
ولیکن فرقهٔ از اصحاب تواریخ کیفیت این واقعه را چنان بیان نموده‌اند که
شهزاده سلیمان پاشا در حال حیاتش روزی با مجاهدین اسلام در خصوص فتح
روم ایلی و استیطان آنجا گفتگو میکردند هر یک از غازیان که در حضورش
بود متعهد شدند که مادام الحیات تا عمر خود را صرف غزا و جهاد در حضور شهزاده
خواهیم کرد و با اولاد و اعقاب خود هم این وصیه را بتشویق و ترغیب
میرسانیم شهزاده در جواب گفتند هرگاه من در راه غزا و جهاد کشته شوم
جسد مرا به تربت آبا و اجداد نقل نکنید بلکه در کنار عمارتی که حفوم باکه‌ام
بخاک بسپارید و هرگاه بعد از من کفار با دین و دیار هجوم آورند کسانیکه همراه
من آمده‌اند ازین نواحی نروند تا جان دارند ایستادگی کرده بمقابله و مقاتله
پردازند و حکمت مولا را تماشا کنند و چون شهزاده ما فی الضمیر خود را بطور
رقت و خلوص قلب تقریر آورد حضار همه اظهار دلخواهی کرده باتفاق گفتند
هذا سایهٔ حمایت شهزاده را از سر ما ابدان کم نخواهد و همه مال و جان ما نثار

مقدم شاهزاده است تا حیات داریم در راه جهاد و غزا جانفشانی خواهیم نمود و بجهة
همین تعهد که شهزاده در حیاتش کردند در وقعهٔ مزبوره این جلادت ظهور دیدند

در بیان بعض حالات اورخان و کیفیت ادارهٔ ممالک

سلطان اورخان که صیت عدل و داد او آفاق را گرفته بود بمحض تسخیر روم ایلی
و تعمیر بلاد اسلامیه لوای اسلام را برافراخت و سی و چهار قدم بدست سلطنت
هشته سی و نه سال سلطنت کرد و مرقدش در شهر بروسه واقعست و در روایت این کلام
سن سالش بشصت و سه رسید و از تواریخ سایره هشتاد و هفت میشود و اکثر اوقات
سلطان مزبور بپرسش اسکوف می نهاد و همیشه با ارباب علم رعایت کرده برقدر شان
می افزود و ارباب سیف را که در غزا و جهاد جانفشانی میکردند عالی جانب الم احترام
مینمود و در بروسه و ازنیق و ازنیکمید مدارس ساخته موقوفات قرار داد و در رحلت
و وفاتش پسر سلطان مراد که نوادهٔ اش بود متولد شد و اسمش را ییلدیرم بایزید نهادند
و پس از وفاتش پسرش سلطان مراد غازی از بروسه با ازنیق آمده بر سریر سلطنت
نشست که تفصیلش در دفتر آینده مسطور خواهد شد و در تواریخ موثقه سلطنت
اورخان غازی را سی و پنج سال و سن عمرش هشتاد و پنج سال نوشته‌اند و در
اوایل ظهور دولت عثمانیه هنوز وزیر و مشیر معین نشده بود در عهد ارطغرل
عثمان غازی خود متکفل امورات بود و در زمان سلطنت عثمان خان پسرش
اورخان بیر عسکر نصب شد برادر دیگرش علاء الدین پاشا که بعض از مورخین علی پاشا
نیز اسم برده‌اند مدبر مهمات انام و مرجع خاص و عام بود و با امورات مرجوعه
تصاحب بوکالت مطلقه که درین ایام وزیرش میخوانند خود شهزاده مشارالیه
مباشر میشد و چون در اصطلاح اتراک بزرگترین اولاد را پاشا خطاب
میکردند بهمین مناسبت علاء الدین شهزاده را نیز پاشا میگفتند و بعد از شهزاده سلیمان را

باش خطاب میکردند وبعضی در تعبیر باش انواع مناسبات بیان کرده که تفصیلش لا طایل است

در بیان وفات سلطان اورخان وجلوس سلطان مراد خان

نظر ببعض تواریخ معتبره چنین معلوم است که کیفیت واقعه شهزاده سلیمان پاشا را کویا اولاً باورخان معلوم نکرده بعده همین کیفیت انهزام لشکر کفار را با فتوحات واقعه در روم ایلی اخبار کردند وسلطان اورخان بعد از وقوف باحوالات آن حدود از غایت نشاط وسرور در قطعات آسیا خصوصاً در انگلکی آناطولی بملوک طوایف فتوحات واقعه را اعلام نمود به نیت کشورگشایی در دار الملک ازنیق مشغول خوش گذرانی بود که ناگاه از طرف روم ایلی نامه سیاه جامه واصل گشته بعد از استعلام مآل رقت ومحنت اشتمال جهان در جهان بینی او تیره وتار گردید وبواسطه این واقعه جانگزا از سلطنت اعراض کرده زملک و ز دولت فروشست دست وچون اسلامیان در روم ایلی بمضیق اضطراب مانده بودند ورئیس جانفوزی برای ایشان لزوم داشت لهذا شهزاده سلطان مراد را از بروسه بازنیق طلبیده امانت کبرای سلطنت را باو سپرده وخود بعنوان وکالت در انگلکی آناطولی متوقف شد وپس از آن سلطان مراد عزیمت روم ایلی نمود وچون سلطان اورخان بعد از وفات سلیمان پاشا از کثرت غصه واندوه روز بروز مرض بوجودش استیلا یافت وبعد از چندی علامت انتقال از دار فنا درخودش احساس کرده شهزاده سلطان مراد را بحضور خواسته بنصایح مشفقانه توصیه مملکت ورعیت را بعمل آورده بحضار امرا آمده اسم کمال رأفت ومهربانی اظهار نمود وپس از ساعتی چند مرغ روانش از آشیان بدن اوج گرفت وجلوس سلطان مراد خان در سال هفتصد وشصت ویک هجری اتفاق افتاد وتاریخ ولادت اورخان غازی در ششصد وهشتاد وجلوسش در هفتصد وبیست وشش ومدت سلطنتش

[illegible]

سی وپنج وعمرش هشتاد ویک بود وپسر بزرگش سلیمان پاشا وسلطان مراد خان را نوشته ام

در بیان فذلکه واحوال عصر اورخان غازی

وسعت مملکت اورخان در آن عهد از ازنیق ودیار قره سی وایالت کلیبول واقعه در قطعه روم ایلی ودیموتقه وبرغوس وچورلی الی ازغره رسیده بود واز نصف ممالک سلجوقیه ممالک عثمانیه زیاد ترجانب برآمد وباوجود اینکه اکثر رعاة وسکان ازنیق وبلاد خارجه نفس مکان کرده بازبسکه قلمروش بچهار ملیون نفوس میرسید واز برای تصدیق وقبول سلطنتش از قبائل امیر سلیمان واز فقهای عصر حنفیه وارچاوشان طورتیش چاوش بکتاش چاوش حالوق چاوش را بابانه محضوره بحضور سلاطین وملوک هم جوار واطراف فرستادند ودر عصر او چون جنود عثمانیه باتفاق سلیمان پاشا بطرف روم ایلی گذشتند در آن وقت رعب وسطوت دولت عثمانیه بقلوب اهل اوروپا وقع گرفت وتا آن سال سابقا آل عثمان در نظر ایشان مانند ملوک طوایف سریع الزوال بنظر جلوه نداشت واز حکمرانان عثمانیه واهمه نداشتند وپس از آنکه در عرض مدت هشتاد یا صد سال عموم روستان سلو ضمیمه ممالک ساختند وبلکه خواستند در جای امپراطور شرق مستقر نمایند اهل اوروپا اشتباه کامل حاصل وقوة واقتدار عثمانیه را مافوق مراتب دانستند ودر آن عهد عدالتش بحدی بود که رنجش هیچ امری واز خوش خواست وازینکه مذهب واعتقاد از امور ذاتیه است تعرض فردی از افراد فرق مذاهب مختلفه جایز نمیدانست وبهمین سبب هر نوع از اشخاص در حضرتش با کمال رفاهیت واطمینان جان سپاری میکردند وبعد از تسخیر هر ملکی رعایت رعایا را بر خود از اهم واجبات میشمرد تا اینکه از کلیبول به قلعه کلیدالبحر واز آنجا تا کورفز معارض وار آمده او وای بجهة اسکان وتوطین از عرب آباد دیار قره سی کوچانیده واز متوطنان آن حدود واهم بعض نفوس را بدیار قره سی آوردند که این هم متضمن نوعی از مصلحت بود

زیرا که ممالک روم بقهر و غلبه عثمانیه هرچند روز بروز مفتوح شده و بتوقف اسلامیان درآمد
و رعایا و اهالی آن حوالی بقدر عدالت عثمانیه استقلال بوده راحت و فراغت برایشان
حاصل شد ولیکن بالذات احیاء و تجدید هیات قدیمه خودشان مجبول طبیعت بعد
بت برین امنیت کامله و اطمینان تام هنوز ازیشان استیصال نشد و عثمانیه را
قطع طرق رجا و امل سکان آن ممالک و سلب کلیه افکار و تدبیرات عتیقه آنها از تعقبات
وقت بود بدلیل اینکه تخلیه کردن رومیان روم ایلی را ذلت و حقارت حقیقیه
بسبب تسلط اجنبی قبول کردن ما بهات شهادت وارد برطبایع گران است همچنانکه الیوم
متوقفین ملل مختلفه از بلغار و صرب در ممالک دولت علیه واقعه در قطعه اوروپا که از اهالی
اصلیه آن حوالی نبوده‌اند بلکه بواسطه استیلای تاتار از ملک خودشان که کنار رودخانه وولغا نام
بود دفع و طرد شده درآن ممالک آمده توطن ورزیده‌اند و بعد مذهب و آیین اهل
خودشان را هم که از شعب بت‌پرستی است تغییر و تبدیل داده با اعتقادات کلیسای شرق
تطبیق نموده‌اند معهذا باز رومیان در محاربات چگونه خونریزیها کرده‌اند چنانکه تفصیل این کیفیت
در جلد دویم بمناسبت مسطور گشت پس از ملل و طوایف مذکوره که با کمال عجز و اضطراب
داخل ممالک مسطوره برای خودشان منزل اختیار کرده‌اند آن قسم عقوق و طغیان ظهور کند
معلوم است از همچنان ملت که امور اعتقادیه ایشان مبنی بر دعوت اسلام و جهاد با
فرق مذاهب مختلفه باشد و نخواهند شد و از اینکه ملت اسلامیه اهلیه در حفظ
امان قادر ذو الامتنان هستند اگرچه در سوابق ایام در قطعه آسیا برایشان مغلوبیت
رو داده ذلت و حقارت بی‌نهایت را متحمل شده‌اند ثم بحمد الله بتوفیق و نصرت خداوندی
در فتح و تسخیر بلاد امپراطوری شرقیه یک نوع مکافات و انتقام معنویه بوقوع پیوست
و مع قطع النظر عن هذه الجهات تحقیق آنست که بانی مضرت و منفعت
مترتبه بر نفاق یا اتفاق دولتی و ملتی یا یک خاندانی در حین بروز و ظهور

اهالی

هریک خارج از حوصله گنجایش اوراق این کتاب است و همین قدر اشارت از شرح و
بسط کفایت میکند که از ابتدای ضبط و تحریر وقایع عالم الی زماننا هذا
ملل و طوایف فایزه بشان و شوکت بواسطه انواع ظفر و غلبه نیت کمال نتایج
کافیه اتحاد و اتفاق و از همین قبیل است استیلای اهالی روما بر تمامی ممالک دنیا
و گذشتن انیبال سردار قارطاجنه از آفریقا بکوهسار اوروپا و ضبط کردن
اسکندر با اهالی ماکدونیا الی حدود هندوستان و فتح و تسخیر عمر الفاروق در ابتدای
اسلام بلاد آسیا و عبور طارق بن زیاد از بوغاز سبته باسپانیا و یورش
عمومی کرده قرون اولاد بلاد اسلام و ظفر یافتن عثمانیه بممالک روم و محو و زایل کردن
دولت بزانتین همگی بظهور و تشکل هر دولتی موقوف بر اتفاق و اتحاد جماعت
کالحلقة المفرغة در اقوال و افعال و در عزم و در رزم و بالعکس این قضیه افادات
و تحریکات خارجیه واقعه در ولایات و ایالات اسباب کثیره‌اش از نشئه نفاق
و اختلافات و این فقره را هم تفصیلات آن خارج از حوصله بیان است معهذا بهمگان عیان است

خاتمه در بیان شمه از احوال معاصرین اسلامیه و سایرین

در تاریخ منعقده امپراطور چین که باصطلاح ایشان شونتی و بزبان مغول جهان
تیمورخان میگفتند و آخرین طبقه چنگیزیه است چون بسند حکمرانی ممالک چین
مستقل گردید در ایام حکومت او حرکت ارض و کسوف و خسوف و امراض
مهلکه و طغیان آبها بنوعی که باعث مضرت و خرابی کلی زیاده وقوع پذیرفت اهالی
مملکت چین شیوع این بلیات را حمل بر کثرت معصیت امپراطور خودشان نموده
اتفاق کردند که از مسند امپراطوری خلع کنند هرچند وقوع اینگونه بلیات از
سوانح عادیه عالم است لیکن نظر بسوء سلوک امپراطور مرقوم در نسبت تطیر
اهالی چین حق داشتند چنانکه سمت جنوبیه مملکت چین را در عهد حکومت او

سبب قحط و غلا و فقر و اعسار استیلا یافت که در سال سیصد و چهار میلاد دو ملیون و دویست و
هفتاد هزار نفوس از گرسنگی هلاک شدند بقیه شغل شده گفتند ما از نسل تاتار
پادشاه منچو اسیم پس امپراطور را خلع نموده از خوشان امپراطور نصب کردند
که تفصیل این کیفیت در جلد رابع شروع خواهد شد تا اهالی اروپا هر قدر که
در داخل مملکتشان انتقاش زیاده شده در اصلاحش کوشیده در جمله مایه تملک دنیا
و تمدن و تربیت که علوم و معارف باشد اهتمام داشتند و علاوه برین مرام و
معقود پاپا که ترغیب و تشویق محاربه در راه دین و مذاهب بود هر چند در صورت
باز آن عموم قوه روحانیه اش تاثیرات تامه داشت لیکن در آخر بواسطه اهالی
دلالت و تشویق مید و رغبت بوزنده رفیعه اقبال و پایات که و از حرکات
او همت و غیرت فردا داد یعنی اهمیت سیاسیه و اهن و فتور عارض شد حوادثات
امارتیت اکثر مواضع بحر سفید و جزایر منتخبه اش چون در تصرف اهالی وندیک
و جنویز بود بتصور اینکه من بعد دیگری در آن ارض مداخله نکند اهالی وندیک با
عثمانیه قرار معاهده گذاشتند و جنویزیان هم با معران مصالحه کرده و سبب این
دو کیفیت فردا داد مزبور را مجال اتفاق و تشویق نمانده در خطاب ...
حوادثات امارتیا چون در خصوص آیین و مذاهب خرستیان بعض فروعات مجموعه
علاوه شد اساس پولیتیقه را بر افکار و تدبیرات دیگر گونه نهادند چنانکه در کتاب
آتیه بیان خواهد شد الکار اندلس که اساس حکومت اعراب در آن حدود
مبنی بر تبعیت و اختلافهای مذاهب مختلفه بود مع ذلک زمره از جریان متغلبین بحکم
اشتراک در رتبه جلیله حکومت اقدام اظهار رحایت در تبدیل حکومت میکردند
اهالی بربرستان که عبارت باشند از قبایل عدیده هر یک از شیوخ قبایل ایشان
در مقام خودسر بداعیه حکومت برخاستند از اینکه با قامت و استدامت دعایم دولت

دعایم

و اسباب انتظام سلطنت را قادر نبودند و از دول معظمه هم تحصیل حقوق دولتیه نکردند در
حالت مردویت باقی مانده قریب بانقراض شدند از اتفاقات در قطعه اندلس و
نواحی مغرب بلیه طاعون در آن تاریخ بشدتی رسید که چند حد خانمان فامیلیا
و اعقاب و انساب و انسال محو و زایل شد و تصرف و حکم آن بلاد بدست بیگانگان
افتاد و ابن خلدون که در قاهره مصر قاضی مذهب مالکیه بود نوشته در خصوص اهالی
بربرستان و اندلس در میان وقایع سال العصر الهجری که چون تبعیت و تقلید مغلوب
غالب را از امور طبیعیه است وقتیکه اکثر رسوم و عادات ملت غالبه در میان طایفه
مغلوبه شایع و منتشر شد غلبه و استیلاء غالبین بدرجه میرسد که بالاخره غالب
مغلوب والی صاحب میشود همچنانکه ملوک طوایف اعراب در قطعه اندلس
که بسبب غلبه و استیلای حکمداران مذاهب مختلفه بر در ایام تقلید و تبعیت حکام مخالفین
کرده در ملبوس و مأکول و مشروب و اطوار و آداب هم پیروی ایشان نمودند بلکه در
ساختمان عمارات نیز اتباع ملت بیگانه را معتاد شده دیوارها را بصور و تماثیل و
نقوش زینت دادند و تربیت ملت مستولیه را التزام نمودند و کسانیکه بدیده عبرت
و بصیرت برین احوال و اوضاع اجاله نظر داشتند استدلال میکردند و باهر بانقراض و
زوال اعراب میکردند فلذا در زمانه اکثر ایشان یک حرف است این است بیانات
کتاب ثالث که از تاریخ العصر و پنج هجریه الی تاریخ العصر و شصت دیگر که
مشتملست بر غزوات و فتوحات صاحبکار
اورخان غازی و ...

هو

فهرست جلد رابع

تاریخ عثمانیهٔ خیرالله افندی که ترجمه

بندهٔ درگاه بعبارت فارسی نموده است

المترجم محمد حسینی خوئی

بیان اول

در شرح اختلال اوضاع و احوال عالم در عصر حضرت خداوندگار غازی سلطان مراد ثانی

بیان ثانی

در شرح وقایع داخلیهٔ حضرت خداوندگار غازی یعنی سلطان مراد خان اول

بیان ثالث

در گذشته و محاکمهٔ عصر مذکور

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و شکر بیحد و شمار سزاوار کردگار لایزالیست جلت عظمته که اقطار ارض را بوجود سلاطین ذوالاقتدار و عدالت شعار آسایش و قرار داده و جواهر زواهر درود نامحدود نثار دربار دُربار خاتم رسالت باد که شعاع نور شریعتش ظلمت کفر را زدوده اسلام را بر منهج استوار نهاده **وبعد** چون جلد ثالث این تاریخ پرداز وصول بحد ختام بنظر مرحمت گستر فیض اثر ولی نعمت لا بأس السلطان الغازی عبدالمجید خان بن سلطان محمود خان خداوندگار غازی شرف اندوز تحسین و قبول گردید درین جلد رابع بشرح صادرات وقایع خداوندگار غازی سلطان مراد خان اول شروع شد و از ابتدای سال سیصد و شصت و یک هجری الی زمان وفاتش که سال هفتصد و نود و یک اتفاق افتاد شرح و بسط داده شد خلاصه صادرات وقایع داخلیه و خارجیه سلطان مراد خان مع کیفیت احوال معاصرین سلطان مزبور از ملل مختلفه و ملوک اسلامیه موجوده بطور صحت و اختصار درین جلد درج میشود

در بیان اختلال اوضاع اقالیم و ممالک در عصر سلطان مراد خان اول

چنانکه در کتاب ثالث سمت نگارش پذیرفت المستکفی بالله که از سلسله طبقه عباسیه بود و بواسطه جلب دعوت و قرار تعیینات فخر جش در قاهره مصر اقامت داشت بجزا ازم بسبب استرقاب و تبعید ملک مصر در سنه فوت شد پسرش حاکم بامرالله در جای پدر خلیفه شد

لیکن

لیکن در امورات متعلقه بحکومت اصلا قدرت و نفوذ تصرف نداشت فقط اعتبار و اقتدار معنویش در انظار عامه ثابت بود و بدین واسطه حکمداران اسلامیه و سلاطین مذاهب اربعه در مراسم جلوسشان از خلیفه مزبور اجازت میگرفتند و از آنکه ملوک چراکسه نیز با خلیفه مراوده و مرابطه داشتند ایشان را هم فیما بین سلاطین اسلامیه یک نوع وقعی و امتیازی حاصل شد و چون خلیفه در سال هفتصد و پنجاه و سه هجری از بلیه طاعون فوت شد برادرش المعتضد بالله بمسند خلافت نشست و پس خلافت مدت ده سال او نیز در تاریخ هفتصد و شصت و سه اجلش در رسید پس در مقام خلافت المتوکل علی الله محمد بن معتضد بالله مستقر گردید و چون متوکل در محروسه مصر از عظما خلفای مشهور و محسوب بود مدت خلافتش تا چهل سال امتداد یافت حتی اینکه در زمان او ابتدای خداوندگار غازی در خصوص تنفیذ احکام شرعیه مشروطه باذن سلطان سلیمین و در باب سلطنت و حکومت در ممالک عثمانیه از خلیفه مزبور منشور اجازت تحصیل کرده بود چنانکه تفصیلش در ضمن بیان وقایع داخلیه خداوندگار غازی مسطور شده احیانا فساد و تحریک بعض از مفسدین فیما بین متوکل خلیفه و برقوق که سلطان مصر بود معادات و مناقشت روی داده سلطان برقوق خلیفه را باتفاق عامه از خلافت خلع نمود و اراده کرد که در قلعه مصر محبوس کند متوکل خلیفه بحبس رضا از مقام خلافت استعفا کرد و در جای او کسی سنجیده نصب نشده مدت شش سال امورات متعلقه بخلافت بعنوان وکالت انجام میگرفت و پس از مرور مدت شش سال سلطان برقوق بغفلت و خطای خود متنبه شده خلیفه را از حبس بیرون آورده بمقام خود رسانید و لوازم ترضیه و عذرخواهی را بجا آورد و لیکن هتک حرمت کردن برقوق بی جهت بخلیفه در مجالس ملوک اسلامیه شیوع یافته باعث قیل و قال شد و بهمین واسطه سلطان ممالک روم یلدرم بایزید خان از امرای خود سعدالدین بیک را در سال هفتصد و نود و سه بعنوان سفارت بمصر فرستاده خلیفه را به برسه دعوت نمود

که تفصیل این کیفیت مشروحاً در جلد خامس مسطور گشته هر کس خواهد بآنجا رجوع نماید

تفصیل احوالات سلاطین مصر و شام

چنانکه در جلد ثالث مسطور و مبین شد ملک ناصر سلطان حسن بن محمد بن قلاوون از طبقه اتراک ایوبیه چون در سال هفتصد و پنجاه و هشت هجری بر تخت مصر جلوس نمود از بسکه علایم و امارات انقراض و زوال طبقه مذکوره بر کثرت مخالفات و انحرافات زیاده شده بود در ریاست و حکومتش اقتدار و نفاذ نداشت فلهذا بتمهید امراء و ارکان دولت از سلطنت خلع شده بحبس انداختند ملک ناصر هم در جزو از سپاهیان کیفیت وقایع یومیه را روز بروز رسیده و تفحص کرده بوسیله که بدست آورد دوباره بمقام حکومت مرتقی شد مخالفین ملک ناصر از تغییر مضطرب گشته در صدد دفعش آمده منتظر فرصت شدند زیرا که فیمابین امراء اتراک و امراء چراکسه معادات بالطبع بود پس در سال هفتصد و شصت و دو هجری شخصی از چراکسه که امیر یلبغا نام داشت سلطان حسن را علی الغفله بقتل رسانید و همین سلطان حسن مقتول بانی جامع سلطان حسن واقعه در مصر است و شیخ اکمل الدین شارح هدایه و شیخ قوام الدین صاحب غایة البیان در عصر او بوده اند بعد از قتل سلطان مزبور برادرش منجوکر همان روز فرداً بسریر حکومت نشست و آنهم در سال هفتصد و شصت و چهار خلع و حبس شده پسرش ملک اشرف در جای او استقرار یافت و در زمان او قاتل سلطان حسن که امیر یلبغا بود عاملین مقتول شد و در همین تاریخ اسم گروهی از اهل صلیب بر اسکندریه و حوالی او استیلا یافتند ملک اشرف باعساکر کثیره از مصر حرکت کرده سواحل مذکوره را از دست اهل صلیب استخلاص نمود و در همان سال فوت شده پسرش منصور علاء الدین بعده صالح زین الدین در سال هفتصد و هشتاد و سه سلطنت مصر رسید و زمام کفایت مهمات را بدست برقوق که از امراء چراکسه بود سپرد برقوق بعد از تصرف در امورات مهمه سلطنت ارکان و اعیان دولت را بتواعد و عطایا استمالت نموده زین الدین صالح را از سلطنت خلع کرده و خود در ممالک مصر پادشاه و بالاستقلال

کاین

که این کیفیت در سال هفتصد و هشتاد و چهار اتفاق افتاد که در همین تاریخ سلطنت اتراک منقرض و اول طبقه چراکسه ظهور نمود که اولین ایشان برقوق بود و جمله طبقه اتراک بیست و هفت نفر بوده اند و مدت سلطنت ایشان صد و سی و چهار سال ممتد گردید و سبب انقراض و زوال دولت ایشان در فصل محاکمه این تاریخ مشروح شده است

در بیان تفحص احوال امیر برقوق

امیر برقوق سالف البیان در بدایت حال غلام زرخرید یکی از فاملیای قلاوون بود بالآخره بواسطه قابلیت و استعداد ذاتی در خدمت سلاطین کسب تقرب حاصل کرده در ظل تربیت ایشان بمنصب جلیل نایب السلطنه شدن فایز گشت و چون بطبقه علماء غایت توقیر و احترام را ملحوظ میداشت فلهذا بفتوای مفتیان بر تخت مصر جلوس نمود و بسبب انعام و احسان که از کیسه خلیفه صرف میکرد مرغوب طباع خواص و عوام گردید از بسکه با قتضای زکاوت فطری اعمال و افعال ممدوحه و مقبوله عند الله را دریافته اجرا میکرد از آنجمله بواسطه بنا کردن مسجد جامع و مدرسه در رؤیت کل نوازشش اهالی بلد را از خود ممنون نموده مظهر دعوات خیریه شد تا اینکه در سال هفتصد و نود و یک امیر یلبغا والی حلب بعد از اتفاق و جنود کثیره بمجرد به مصر هجوم آورد در اثنای این احوال امیر برقوق از ترس و واهمه از سلطنت استعفا نموده گوشه عزلت اختیار نمود پس امیر یلبغا بعد از ورود و نزول بمصر سلطان صالح را از حبس درآورده دوباره بتخت نشاند و خود در مقام اتابک تمکن ورزید و چون ملک صالح در ایام خلع و محبوسی دوست و دشمن خود را از همدیگر تشخیص داده بسیار کسانی را که در حق او حقوق مرعی نمیشد در خاطر داشت و اخذ انتقام را بوقت مرهون تلقی میکرد فلهذا در دفعه دویم که بمسند حکومت نشست ابتدا باخذ انتقام پرداخت و بالاسبب معظم که چراکسه را بقتل رساند و بهمین جهت باعث اعاده حکومت امیر برقوق گردید

و کیفیت سلطنت و حکومت امیر برقوق در دفعهٔ ثانیه در کتاب خامس شروح و تبیین است
امّا علت معادات فیمابین امیر برقوق و امیر یلبغا را چنین نوشته‌اند که این دو نفر در ابتدای
حال همدیگر را می‌شناختند برقوق در سلک فرمانگذاران مستعد و معتبر راه می‌رفت و در پیش
امرا از رحمت جلوس نداشت همیشه سرهای اتابک [illegible] امّا امیر یلبغا از اول حال از زمرهٔ
امرا بود حتی اینکه در مقابل او برقوق مثل سایر امرا سر پای اتابک [illegible] می‌نشست خلاصه
امیر یلبغا چون صاحب استعداد بود و امرا [illegible] همه متفق شدند سلطان را خالی نموده زمام اختیار پادشاهی را
بقبضهٔ اقتدار خودشان آورند بنا برین گذاشتند و بپادشاه عرض کردند که چون
بجهت مدافعه و مقابله تاتار که در ممالک مصریه تعدی و تجاوز نمایند یکی از امرای دولت قرار
لزوم دارد امیر یلبغا هم شایسته و قابل [illegible] است آنست که موی الیه را
نایب السلطنه نموده ولایت حلب رونق فرمایید امّا حقیقت مراد از حصول مأمول و تبعید امیر یلبغا
از قرب سلطنت چنانکه دلخواه ایشان بود پادشاه را مجبور نمودند و امیر برقوق هم از
یکطرف بانواع وسایل و حیل رسوخ بهمرسانیده و بالآخره ملک الصالح زین الدین را
که قوهٔ ممیزه نداشت و مرد بی‌سروپا و نامربوط و ادوار باختلال نظام دولت نمود چنانکه عموم مردم
از ملک صالح متنفر شده اعراض نمودند پس برقوق بعد از تحصیل فتوی از علما بر تخت مصر جلوس
نمود و بعد از استقرار در حکومت مصریه تحف و هدایا بطرف بغداد و ایران و سلطان روم
فرستاد و کار رعایت فرستاده حکمداری خطهٔ وسیعهٔ مصریه را تصدیق گرفت و بعد از آن امیر یلبغا را
از حلب معزول کرده امیر دانیال را در جای او نصب نمود امیر یلبغا ازین عزل بالموجب زیاده متأثر
گشته بغض برقوق را در دل خود مخمر کرد که در اواخر بعد از انقضای عساکر او [illegible] الحیطه
ضبط و تصرف آورده بعد بطرف مصر هجوم آورده که تفصیلش در کتاب خامس تبیین شده

در بیان کیفیت اوضاع حجاز و عراق و احوال شرفای مکه

شرفای مکهٔ معظمه شرفها الله هرچند در اقطار حجاز دینی مستبداً بالذات حکومت میکردند لیکن

راد و ذخیره

راد و ذخیره و سایر لوازمات ایشان از خطهٔ مصر حمل و نقل میشد و چون سلاطین مصر و غالب
بعض شرفا نفاذ حکم و قوت و اقتدار داشتند بین واسطه رابطه تعلق در مابین بود و در
دار السلام بغداد و چون امیر شیخ حسن بن امیر حسین ایلخانی در سال هفتصد و پنجاه و هفت
هجری وفات کرد پسرش سلطان اویس در جای پدر وارث سلطنت شد و در سال پنجاه و نه
عزیمت صوب آذربایجان نموده با اخی خان که از جانب جانی بیک خان والی تبریز بود محاربات
کرد در سال هفتصد و هشت و یک منصور و مظفر برگشت تقارن این حالات احوال بغداد بطغیان
شط و فرات خراب بهمرسانیده خواجه مرجان که از فرمانگذاران سلطان اویس بود فرصت
یافته بداعیهٔ تفرد و استقلال برخواست و عشایر و قبایل اسم هر یک جور التبعی کشیده سلطان
اویس از وقوع این قضیه غرق دریای حیرت و اضطراب گردید لیکن خواجه مرجان بالآخره
از خیال فاسد خود نادم و پشیمان گشت بالتماس علما از جرایمش پیش سلطان اویس گذشته
و ببغداد دوباره آمد و در سال آینده خزینه‌دار خود را والی بغداد و برادرش خواجه ترکان را
والی موصل نصب نموده خود از راه صحرای بوش راهی شد و بجنگ و محاربهٔ قره یوسف معظم گشته
و از چاکلی کلیسا گذشته به تبریز رسید و تا سال هفتصد و هشتاد و شش در شیروان و اصفهان سر برد
در تاریخ هفتصد و هفتاد و شش فوت شده سلطان حسین بتخت بغداد جلوس نمود و چون [illegible]
لهو و لعب مایل و از تدبیر مملکت و لشکر غافل و ذاهل بود لهذا امرا و ارکان که در رکابش بودند
از سلطان حسین رو گردان شده سلطان علی را در تبریز بزرگ کردند و خودشان بتعجیل تمام متوجه
بغداد گشتند و بعد از ورود بدار السلام بغداد اولاد سلطان حسین را قتل و اعدام و گمنام کرده از
احفاد سلطان اویس شیخ علی را بتخت حکومت نشاندند چون این کیفیت در تبریز بسمع
سلطان علی گردید بتشویش و اضطراب افتاده از عادل آقا که در آن ایام صاحب استقلال و استیلا
بود استمداد نمود عادل آقا معه دو لک عساکر خود با دلاله توجه ببغداد شده شیخ علی نیز بعزم مدافعه و مقابله
از بغداد حرکت کرد و لیکن در اثنای التقا مغلوب تاب مقاومت نیاورده بطرف سیول و ستر فرار نمود

و سلطان حسین دوباره بحکومت بغداد مستقل شد و از بسکه سلطان حسین مرد غدار و ستمکار
و حکمران سابق شهزاده شیخعلی حلیم و بردبار و صاحب حسن سلوک و اطوار بود مردم محبت
و اتفاق کرده شیخعلی را دوباره بحکومت بغداد دعوت نمودند در خلال این احوال سلطان
احمد برادر سلطان حسین هم بداعیه حکومت برخاسته بعد از اغتشاش جنود از طرف اردبیل
عزیمت بغداد کرد و پس از نزول بغداد سلطان حسین را از میان برداشته خود حاکم بالاستقلال بغداد شد
مقارن این اوقات که طبقهٔ اتراک ایوبیه در مصر بانقراض رسیده سر سلسلهٔ طبقهٔ چراکسه
بتخت مصر نشسته بود محصل بعد از استیلاء یافتن سلطان احمد بغداد برادرش شهزاده
بایزید نیز از او خایف گشته بعد از اتفاق با بعضی از اهالی بغداد اتابک جلال آقا سابق السلطان
برد سلطان احمد بعد از اطلاع از بعضی از رئیس قبایل ترکمانیه قره محمد استمداد نمود ایلچیان مسئول له
عساکر ترکمانیه فوج فوج چون دریا بجنبش و موج آمده بر سر سلطان احمد جمع شدند و با طرفداران
شهزاده بایزید محاربهٔ عظیمه واقع شده طرفداران شهزاده بایزید منهزم گشتند و سلطان
احمد با کمال عز و جلال در مقام حکومت استقلال یافت تا اینکه در سال هفتصد و نود و
پنج احوال و اوضاع دنیا انواع انقلاب و تبدیل پذیرفت که شمه از تفصیل آن احوالات در اینجا درج میشود

در بیان بدایت احوال امیر تیمور و کیفیت ظهور او

توضیح این اجمال آنکه بعد از صرف نظر از ذکر و تحقیق آباء و اجداد تیمور سبب ظهور او را
درین مجلد بیان نمودن خالی از فایده نیست خلاصه تیمور در سال هفتصد و سی و شش هجری در شهر سبز
متولد شده و به نتایج عقل و ادراک روز بروز آثار رشد و تمیز از او بروز کرده در اوان بلوغ
بیست و پنج سال که پادشاه ترکستان و ماوراء النهر از طبقهٔ چنگیزیه امیرزاده عبدالله
فوت شده اوضاع آن ولایات مختل و پریشان گردید و اکثر سرقدی و کشوری از اسباب طغیان
شروع بسرکشی بر آوردند در عرض این احوال امیر حاجی برلاس از اولاد قره چوریان در شهر سبز
والی بود و در قبة الاسلام بلخ هم یکی از امرای چغتای در زبده شیرغان محمد خواجه ام

ملک

ملک ارته مهام مملکت گشت و حاکم بدخشان هم خود را پادشاه کوهستان شهرت داده
لوای حکمرانی افراخته بود در اثنای این اختلال امیر تیمور رابطهٔ مناسبت بحاکم خیوه امیر تغلق تیمور
که از اولاد چغتای بود بدست آورده تقرب حاصل نمود و چون والی شهر سبز امیر برلاس فرار نمود
امیر تیمور شهر سبز که مسقط الرأس خود بود با شهر کش و توابعش بتصرف آورده حاکم بالاستقلال شد
و در زمان غیبت تغلق تیمور پیش امیر حسین زمانه ترقی و تمیز حاصل کرده عاقبت باعث منازعه
و محاربه فیمابین امیر تیمور و امیر حسین بظهور رسید و چون از اعاظم شرفا یکه سید برکه
بواسطه اوصاف حرمین شریفین پیش امیر حسین آمده بود بحسب دلخواه جواب از امیر حسین
نگرفته بعد از عودت از آب آمویه گذشته بحضور تیمور رسید و با هدایا اظهر علامات سلطنت
که طبل و علم باشد تیمور را سرفراز نمود و تیمور هم رسانیدن وظایف حرمین شریفین را از جانب
خود متعهد گردید پس در سال هفتصد و هشتاد و یک در بلخ امیر حسین را اعدام نموده سیورغتمش اوغلان را
از اولاد چغتای بمقام حکومت تمکین داد و خود لوای گیتی ستانی و ملک گیری افراخته
بداعیه صاحب قرانی بمدت سی و شش سال در قطعهٔ آسیا کامرانی نمود تفصیل این حکایت
از مورخین معتبر چنین نوشته اند که امیر حسین بعد از مشاهدهٔ سعادت و اقبال تیمور زوال و
انقراض دولت خود را دلیل دیده است و بهمین سبب میخواست که تیمور را از هر طرف منقطع الید
نماید در هر مصلحت و مهمی عکس گفته تیمور میکرد و همچنین در خصوص نقل کردن دار الملک
خود به بلخ هر چند تیمور گفت که عموی تو امیرزاده عبدالله مقر حکومت اجداد و پدری
خود را چون ترک کرد سمرقند را کرسی حکومت نمود برای او مبارک نشد بلکه بمرارت و
زحمت بسیار دوچار شد تو هم ازین عزم درگذر و موقوف کن مفید نیفتاد بالاخره
خلاف گفته تیمور و امراء و ارکان خود را معتمد داشته دار الملک خود را به بلخ نقل نمود
و تیمور را هم باتفاق خود آورد که قریب آن احوال خبر بامیر حسین رسید که گروهی
از طغاة و بغاة لشکر مغول حوالی نهر آمویه در بدر را تاخت و تاراج کرده اند پس امیر حسین با خود تیمور

و من جملة الوقایع شوهر همشیرهٔ امیر تیمور امیر مؤید ارلات جادوجی نام شخص را در مجلس حضور
کشته فرار کرده بود و بعد از شیوع این قضیه و سایر حرکات ناسزا از جانب امیر تیمور فیمابین
او و امیر حسین مادهٔ معادات ظاهر شده امیر حسین روز بروز در خصوص امیر تیمور تغیر خاطر داشت
و از اینکه امیر حسین در صفت خست و لئامت بحد کمال بود که اگر یکدینار حیف و میل از مالش
میشد بعوض دو نفر قشونی میداد شهزادگان و امرا و ارکان همه از و نفرت داشتند
و بهمین واسطه باتفاق آرای اعیان و امرا سیورغتمش میرزا را که از نسل اوکتای قاآن
بود بپادشاهی نصب نموده بسلطنت و دبدبه عزیمت بلخ کردند امیر حسین بعد از مشاهده
اینحال در قلعهٔ بلخ متحصن شده اولا درصدد مدافعه برآمد و بعد از آنکه از ناحیهٔ روزگارش
علامات عجز و انکسار پدیدار گردید رخصت و استیذان طواف بیت الله الحرام را برای حفظ
استه عائمنود هر چند از طرف تیمور استدعای او باجابت رسید باز مطمئن نشده قدم
و ملازمان حضور از هر یک تیغ و ارادت خفیةً میان خوف و رجا از قلعهٔ بلخ بیرون آمده
در منارهٔ مسجد خرابه پنهان شد روز فردا که سرکردگان و لشکریان امیر تیمور شهر را متصرف
شده غارت و تاراج مشغول شدند اتفاقاً شخصی بجهت تماشای احوال شهر بمنارهٔ مزبوره رفت
امیر حسین را در آنجا دیده شناخت امیر حسین که در ایام حکمرانیش یک مشت گندم بیک
پهلوان نمیداد در آن محل از غایت خوف و هراس یک مشت مروارید بدست آن شخص
ریخت که سر او را فاش نکند و بسیار بوعید هم امیدوار نمود لیکن شخص مزبور کیفیت را
کما وقع بحضور امیر تیمور رفته نقل نمود امیر تیمور بعضی از لشکریان را با یکنفر سرکرده بطرف
و منارهٔ امیر حسین را گرفته بحضور تیمور آوردند و چون امیر تیمور نظرش باو افتاد گفت
من از ریختن خون او درگذشتم و آن حرکات ناشایسته که دربارهٔ من کرده بود
کان لم یکن حساب کردم پس از آن از حضور تیمور سوقلدان بردندش بردند درین اثنا
کیخسرو آقا که از امیر حسین دل پر داشت از امیر تیمور استدعا نمود که امیر حسین را بمن واگذار کن

تا قصاص

تا قصاص برادرم از او درآرم امیر تیمور هرچه خواست نایرهٔ عداوت کیخسرو را تسکین دهد
مفید نشد رشتهٔ حیات امیر حسین را بمقراض قصاص بریدند و خان معید و نوروز سلطان
نام دو پسر امیر حسین را هم در آن روز کشتند امیر تیمور که قطعاً راضی بکشتن امیر حسین نبود
بعد از صدور این حرکت از امرا رنجیده دلگیر گردید و بعد از ظهور این واقعه که در سال هفتصد و
هفتاد اتفاق افتاد روز بروز فزود ایش حکمرانی ایران و توران با میر تیمور استقلال یافت
که در آنوقت سن شریفش بچهل و سه رسیده بود چنانچه در کتاب سابق مسطور شد در سال هفتصد و سی و
هفت هجری که ابوسعید بهادرخان از دار دنیا رحلت نمود و بواسطه آنکه از نسل چنگیزخان کسی
نمانده بود در هر شهری یکنفر متغلب رایت حکمرانی برافراخت از جمله در شهر یزد که دارالحکومهٔ طبقه
چنگیزیان بود هر فرومایه دون مرتبه داعیهٔ ریاست برخواست و من جمله امیر محمود شاه اینجو
بخطهٔ شیراز استیلا یافت و برادرش مسعود شاه هم دارالسلطنهٔ اصفهان را متصرف شد و همچنین
امیر شیخ ابواسحق بعزم تسخیر شهر یزد تحریک عساکر نمود و همچنین مبارزالدین پسر سلطان
مظفر که از قبل غازان محمود خان حاکم کرمانشاهان بود تهیهٔ استعداد تمام بحوالی یزد استیلا
یافت و بعد که در سال هفتصد و پنجاه و نه امیر مبارزالدین محمد مظفر بر وی متغلبه غلبه کرد بعزم تسخیر
آذربایجان بجانب اصفهان عزیمت نمود حکمران اصفهان شاه سلطان که همشیره زاده اش
بود لوازم استقبال را بجا آورد و بعد از قتل مانند شیخ ابواسحق دشمن قوی الاقتدار لوازم اخلاص
مجری نمود که شاید درین ضمن در عوض حسن خدمت درایش محمد مظفر دربارهٔ او التفات کامل
مبذول دارد ولیکن بواسطهٔ حسد و نفاق ارباب اغراض شاه سلطان را اعتنا نشده بلکه بحکم
محمد مظفر چون مرد نهایت تندخو بود همه شهزادگان را از خود رنجانیده و باطوار ناهنجار
ایشان را مغضوب مینمود لهذا بالاخره بدست شهزادگان تلف شده بتاریخ هفتصد و هفتاد و
پنج در جایش جلال الدین شاه شجاع جلوس کرد و میان او و برادرش شاه محمود چند دفعه محاربه
و مقابله اتفاق افتاد بالاخره شاه محمود غالب آمد درین مقام تحقیق و تحری اوضاع آن

را احوال وکلار و وزرا خود شان چون برای خالی از فایده نبود لهذا درج داستیلر فقره چند
درینجا بجهت مناسبت ذکر و بیان کردید تفصیل این اجمال آنکه شاه شجاع سابق الذکر از آنکه
در تبدیل و تغییر دوات و شناس مامورین در ظرف مدت قلیل اصرار داشت در عهد او وزرا بسی زیاد
کثرت داشت چنانچه شاه رکن الدین حسن بوزارت منصوب گشت از وزرا سابق یکی
خواجه جلال الدین توران شاه و خواجه امام الدین محمود و خواجه قطب الدین سلیمان شاه بود
چون تو ترسم و خایف بود از زبان ایشان ساخته مکتوبی نوشته بطرف شاه محمود که برادر
پادشاه بود ارسال داشت که شاید باینگونه تهمت وزرا سالف البیان را از رتبه بهلاک انداز

در بیان مضامین مکتوب جعلی که باعث اوشد

هر وقت که بحوالی شیراز وارد شده باشید ما خود بیان خان تا در دروازه های شهر را گشاده
عسکر شما را داخل شهر خواهیم نمود و دیگر نوشته بودند که هر گاه عرض خود بیان را جواب باشد
در ظهر مکتوب دو کلمه مرقوم فرمایند و از طرف شاه محمود هم گویا بخط جعلی خان نوشته
شده بود که در روز فلان که ما در خارج شهر توقف و اقامت اختیار خواهیم کرد در آن
وقت شما هم از قرار معهود عمل نمایید پادشاه چون از مضمون مکتوب آگاه شد بسیار تغیر
بهم رسانیده وزرا معزولین سالف البیان را بعرض عتاب احضار فرمود و در موقف
خطاب بوزرا مزبوره خشونت آغاز نهاد آن بیچاره کان بیگناه در پیشگاه پادشاه
هر چند روی تذلل و خاک ریزی خدمت نهاد اظهار تبری نمودند که ما از این مکتوب اطلاع
نداریم و سوگندها خوردند عفو شاه از ایشان پذیرفت بالاخره شاه دوباره پرسید که این
مکتوب خط کدام یکی از شما است جواب دادند که این مکتوب بوجه بخط ما شبیه است که جای
انکار نداریم ولیکن خداوند عالم آگاه گواه است که ما را از این مکتوب اطلاع نیست باز
شاه غضبناک شده گفت با وجود اینکه خط خط شما است باز میگویید که اطلاع نداریم
مکررا اظهار عتاب نمود وزرا در جواب گفتند که ما از حیات خود چشم پوشیده منتظر مرگ ایستاده ایم

ولیکن

ولیکن امیدواریم که هر گاه پادشاه درست تحقیق کیفیت برسند حل شبهه شده باشد
و چون در همان روز وزیر اعظم بهانه درد زانو در خانه اش نشسته مستعد خوابیده بود و نیار این
پادشاه کسی را فرستاده از وزیر تحقیق نمود که این مکتوب را که بتو داده است وزیر در جواب
گفت که این مکتوب را از دو اقتدار وزیر اولین خواجه جلال الدین توران شاه دو هزار دینار
گرفته ام پس پادشاه باحضار دو اقتدار فرمان داد بعد الاحضار هر چه اصرار نمود که این مکتوب
از کجا بتو رسیده گفت بنده از این کیفیت اصلا اطلاع ندارم و هر چند بمقام شکنجه داشته هم
او آورد چیزی از او بروز نکرد دوباره پیش وزیر کسی فرستاده کیفیت ماجرا را تبلیغ نمود که او از
جواز شکنجه هم اقرار نکند وزیر در جواب گفت که دو اقتدار غلامان است بیگناه برده نباید متوقف
شوند لازم است که وزرا اولین را بمقام شکنجه آورند تا خود شان اعتراف نمایند
شاه شجاع از مضمون جواب وزیر دریافت که در خصوص حیله و غدر دست داده است وجواب
وزیر حرف نامعقول است در حال اختیار الدین وزیر را مامور نمود که بعضی و از بیت
وزیر را باقرار اصل کیفیت مجبور نماید امیر اختیار الدین چون حسب الامر سلطان عمل نمود
وزیر مضطرب شده فی الفور گفت من این حیله را بواسطه حاجی عمر منشی بکار برده ام زیرا که پادشاه
با ایشان از من بیشتر توجه و التفات داشت و این کیفیت و حقیقت حال است بعد از آن
از شاه مختار است خلاصه شاه شجاع بعد از حصول آگاهی بحقیقت حال وزیر نقیب را بسیاره
و کیفیت قضیه در میان خلایق شیوع و اشتهار یافت در خلال این احوال سلطان اویس
پسر شاه شجاع با تقفار و ساوس و اوهامی که در جبلتش مرکوز بود حرکت کرده از خدمت پدر
اعراض نموده پیش عمویش قطب الدین شاه محمود رفت پس در بیان اعتقاد و اتفاق و پیش
شاه محمود فوت شده بموجب وصیت عمویش سلطان اویس بتخت اصفهان جلوس نمود
ولیکن بعضی از اهالی آن حوالی حکومت اصفهان را نخواستند ضمیمه ممالک شاه
شجاع نمایند و بالاخره دار السلطنه اصفهان نیز داخل حوزه حکومت شاه شجاع گردید

و پس از آنکه شاه شجاع بعزیمت عساکر کثیره وارد اصفهان شده اقامت ورزید این خبر
باطراف اصفهان به پادشاه بغداد و آذربایجان که سلطان حسین پسر سلطان اویس بود رسید
و برای تحقیق استحقاق مالکیت فیمابین ایشان مکاتبات متعاقبه بسیار گذشت آخر
الامر کار بمحاربه انجامید و در صحرای جرباذقان واقعه در میانه اصفهان و تبریز تلاقی فریقین
اتفاق افتاده شاه شجاع با وجود اینکه لشکرش در عدت کمتر از جمعیت سلطان
حسین ایلخانی بود غالب آمد و در خلال این احوال عادل آقا که از جانب سلطان حسین
حاکم سلطانیه بود با سوار بسیار عزیمت فارس کرده خواست که شاه شجاع را مشغول نماید
بمقابله اردوی قشون عساکر نموده فرار داد و در سال هفتصد و هشتاد و شش هجری والی بغداد
سلطان احمد جلایری که پسر سلطان اویس و برادر سلطان حسین بود خروج نموده برادرش را
بیاسا رسانیده برادر دیگر سلطان ابویزید بیعت و اقدام عادل آقا حاکم سلطانیه در ۷۸۸
بتخت پادشاهی جلوس نمود مقارن این قضایا شاه شجاع از بعضی علایم و امارات در
خودش قریب بودن موت و ارتحال را احساس کرد سلطان عماد الدین احمد و سلطان
زین العابدین و برادر کوچکش بایزید خان را بحضورش طلبیده سلطان زین العابدین را
ولی عهد خود کرد و سلطان عماد الدین احمد را بطرف کرمانات مامور نموده حوزه حکومت
خود را تقسیم کرد و در سال ۷۸۶ هجری فوت شد و در اواخر اینکه موت خود را جزم کرده بود در همین
باب صورت تقسیم مملکت دو مکتوب نوشته یکی با میر تیمور گورکان و دیگری را بسلطان احمد
جلایر فرستاده اعقاب خود را توصیه کرده سپرده بود (امیر تیمور در سال هفتصد و هشتاد و
سه هجری بلاد خراسان را نهب و غارت نموده ملک غیاث الدین که پادشاه آنجا بود
با منسوبان و متعلقان محبوساً بسمرقند فرستاد و در سال هفتصد و هشتاد و پنج قندهار را
مسخر کرده در سال هفتصد و هشتاد و شش عزیمت آذربایجان نموده سلطان احمد ایلخانی که آنرا
جلایر نیز گویند بصدمات تیموری طاقت نیاورده فرار اختیار کرد پس تبریز و تفلیس را ضبط

لد

نموده از آنجا چالی گذشته بعد از تسخیر قارص بطرف قره باغ عزیمت کرد و مصمم بود
که بسمت شروان و داغستان هجوم آورد که در این اثنا شیخ ابراهیم پادشاه آنجا
با اهالی آن حوال با تحف و نوادر بسیار بحضور تیمور آمده اظهار خدمت و اطاعت کردند
و در هفتصد و هشتاد و نه از حدود داغستان حرکت کرده متوجه اصفهان شد سلطان
زین العابدین برادر شاه شجاع چون اطاعت نکرده نام بزرگش گذاشت لهذا بحکم تیمور اصفهان را
لشکر تاراج نمود سلطان زین العابدین فراراً بشوشتر رفته بحاکم آنجا شاه منصور ملتجی گردید
شاه منصور از خوف تیمور بجانب او جرات نکرده در قلعه سلاسل حبس و توقیف نمود
مقارن این احوال از سلاطین طبقه آل مظفر شاه یحیی و سلطان احمد عماد الدین و
سلطان ابواسحق با ورود تیمور آمده ملحق شدند بعد از نوازشات بسیار درباره هر یکی از
ایشان حکومت شیراز را بشاه نصیر الدین یحیی و کرمان را بسلطان عماد الدین احمد
و ایالت سیرجان را بسلطان ابواسحق توجیه فرموده خود متوجه هرو و سمرقند شد شاه
منصور سابق الذکر پادشاه شوشتر که سلطان زین العابدین را در قلعه سلاسل محبوس کرده بود
بعد از آنکه فهمید امیر تیمور عزیمت سمرقند که از ایران بیرون رفت علم عزیمت بجانب شیراز
افراخته برادرش نصیر الدین شاه یحیی را از حکومت شیراز عزل نموده خود مالک آن حدود
گشت و در رسوم عدل و داد را بنوعی سلوک داشت که عموم مردم را فریفته خود کرد و خواجه
حافظ شیرازی در تهنیت قدوم او غزل انشا کرده است که اول مطلعش اینست غزل
بیا که رایت منصور پادشاه رسید   نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید   جمال بخت ز روی ظفر نقاب
انداخت   کمال عدل بفریاد دادخواه رسید   و خواجه حافظ شیرازی از شعرای عصر سلاطین آل
مظفر بود و فیمابین او و شاه شجاع یک نوع کدورتی اتفاق افتاد که با بعضی از لطایف
رفع کدورت شد چنانکه شاه شجاع تو باخط مبین یک بیت خواجه حکم قتلش داده بود خواجه
بعد از استماع کیفیت حال سعی و تلاش نموده خودش پیش شیخ زین الدین تایبادی رسانده وارد

شقاوت طلبید و متبر دیگر بر سبیل اتفاق علاوه نمود از ورطه هلاکت خود را رهایی داد حافظ

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت بر در میکده با دف و نی ترسایی گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردایی

در بیان احکام لورستان

در تاریخ طبرستان مسطور است که سوابق ایام لورستان به دو شعبه انقسام یافته بود بزرگ و کوچک و وجه این انقسام را چنین بیان کرده اند که در زمان سابق دو برادر بودند اسم یکی بدر و اسم دیگری ابومنصور بود و هر یک از این دو برادر موضعی را از ولایت مزبوره مقر حکومت خویشان قرار داده اند و چون مدت عمرشان به انقضا رسید محمد بن هلال بن بدر در آن ولایت مسند حکومت نشست و منصب وزارت را به محمد بن خورشید توجیه فرمود و در عرض این احوال قریب صد خانه وار از اکراد شام بلورستان آمده خدمت محمد بن هلال را اختیار نمود و در استقلال سکنی ورزیدند پس از چند مدت رئیس قبیله اکراد ابوطاهر بر سر دال لورستان هجوم آورده لورستان را متصرف شد و چنین گذشت که ابوطاهر مسمی ایام حیاتش منقضی شده در جایش نصیرالدین هزار اسپ بر مسند حکومت جلوس نمود و از جانب خلیفه بغداد هم در باب امارت اتابک منشور و خلعت گرفت و چون او نیز بحکم احدی موجود در گذشت پسرش تکله در جایش نشست و در اوقاتیکه خلیفه عباسی در وقعه بغداد بقهر و تدبیر هلاکو خان بهلاکت رسید همین تکله از این کیفیت زیاده متألم شده بود و چون هلاکو خان از حالت تألم تکله آگاهی حاصل نمود مصمم شد که او را نیز بخلیفه عباسی ملحق سازد تکله مطلع شده فرارا بلورستان آمد و متحصن گشت خود را از جنگ عقب هلاکو خان استخلاص نماید بقتل رسید و پس از کشته شدن تکله برادرش الب ارغون بحکم هلاکو خان والی لورستان شد و پس از فوت او پسرش یوسف شاه بموجب فرمان اباقا خان بن هلاکو خان بمسند حکمرانی لورستان مستقر گردید و چون مدت چندی حکومت کرد بموجب امر اجل حتمی از مسند حکومت خلع شده پسرش افراسیاب بحکم کیخاتو خان فرمانفرمای لورستان شد و با خود او در آخر بحکم غازان بقتل رسانده از پسران یوسف شاه

نصرة الدین

نصرة الدین احمد را والی کردند و مولانا فضل الله بن عبد الله وصاف کتاب تاریخ معجم را باسم او معنون نمود و چون در سال هفتصد و سی و سه وفات کرد پسرش رکن الدین در جایش نشست و او نیز در سال هفتصد و شصت و هفت بحکم اجل محتوم رحلت کرد پسرش مظفرالدین حکمران لورستان شد و در تاریخ ظهیر نوشته اند که در سال ششصد و پنج هجری نقطه آسیا خصوصا بلاد ماوراء النهر و ایران از صدمات لشکر توران و افغان بالکلیه خراب و ویران شده بود سیمین طبقه ملوک باوند حسام الدوله که این را ابوالملوک نیز میگفتند و از اولاد و احفاد او هفت نفر در آن دیار سلطنت کردند و مدت دولت

در بیان احوال ایشان صد و پانزده سال امتداد یافت **سید قوام الدین مرعشی**

نظر بتحریر و بیان سید ظهیر در تاریخ طبرستان از مشایخ صوفیه سید قوام الدین مرعشی که در مذهب امامیه بود مدتی در خراسان و آمل سجاده ارادت و ارشاد گسترانید افراسیاب شاه که در آن حدود حکمران داشت و به سبب غدری که درباره عمویش کرده بود التجا بجناب سید قوام الدین برده استدعا نمود که او را بطریق توبت و انابت دلالت نماید تا مضمون عفا الله عما سلف بر احوال او شامل آید سید موی الیه درباره وی کمال شفقت و مهربانی را بعمل آورده و سرش را تراشیده طاقیه درویشان بر سرش نهاد و عموم مردم بر این معتقد شدند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید سید است و علاوه بر آن سید برنور اولاد افراسیاب شیخ لقب داده و چون افراسیاب طریق ارادت سید را سلوک داشت بمفاد الناس علی دین ملوکهم سکان و اهالی آن بلاد علی الاستمرار فوج فوج گروه گروه روی بآستانه شیخ گذاشتند و از اینکه افراسیاب داخل حلقه توحید شده بود مردم شیخ احترام حکومت را از میان برداشته با افراسیاب بطور اخوان الصفا و برادر طریقت رفتار میکردند و سلوک اقران و اکفاء را سلوک داشتند و هر چیزی که حسب دلخواهش بود کشت خانه گفته و خواسته برگرفتند تا بجائیکه افراسیاب از تواتر و تزاحم برادران طریقت

سبزوار آمد و علاوه بر آن بسبب کثرت ازدحام خلق را بر در سید قوام الدین شد بر وجهی
بمجلسش رسید که شاید بتدریج مانند سادات صاحب خروج بهوس حکومت افتد و افراسیاب
بالاخره بدین خیال که از دولت و سلطنت خلع نماید بنابر انعقاد محضر باحضار جمعی از علماء آمل
که حقد و حسد سید قوام الدین در دل داشتند فرمان داد و علما بحضور ما فی الضمیر خود را اعلام و اظهار نموده
علما متفق الکلمه شده در جواب گفتند بهتر آنست که هر گاه سید در خیال این نوع حرکت باشد
در زوال و انقراض دولت تو شبهه نخواهد بود الیق و انسب آنست که سید را از حوزه
حکومت خود اخراج فرمایید پس افراسیاب جواب ایشان را صواب دانسته بقصد نفی
شیخ را محبوس کرد اتفاقا در همانشب کیا سیف الدین پسر افراسیاب که ولیعهد پدر بود بمرض قولنج مبتلا شده
فوت شد مردم این کیفیت را حمل بر کرامات سید نمودند پس دو جوان بر در زندان هجوم آورده
سید قوام الدین را از حبس خلاص کرده بمحل امنی که قریه موسومه براتو بود رسانیدند
و در تاریخ هفتصد و سی افراسیاب با اکثر فرزندان و معدودی از اعاظم مصمم گردید که سید را
دوباره دستگیر کند بطرف قریه مزبوره عزیمت نمود سید قوام الدین با سیصد نفر از اهل
مازندران جمعیت نموده در محل صعب المسالک بمدافعه پرداخت و باتفاق قضا و تقدیر خداوند قدیر
در ابتدای محاربه تیر اول بخود افراسیاب خورده و یک چوبه تیر از پای در افتاد و سه نفر هم از پسرانش
در آن گیر و دار کشته گشتند و لشکریانش هم رو بهزیمت آوردند خلاصه قامت سید قوام الدین
بخلعت حکومت آمل زیور گرفته پسرش کمال الدین را بمسند حکومت نشاندند و سید فخر الدین
که پسر دیگرش بود حاکم آمل گردید که تتمه تفصیل وقایع در کتاب خاص مشروح و مسطور است

در بیان کیفیت احوال ملوک سربداران و آل ایشان

سید ظهیر الدین که از معتبرین مورخین است در تاریخ خود شرح احوال ملوک سربداران را
چنین نقل کرده که شهاب الدین فضل الله نامی در قریه باشتین من قرای بیهق بکثرت ثروت
معروف خواجه بود و سلسله انسابش از طرف پدر بجناب امام حسین بن علی علیه السلام

منتهی

منتهی شده و از طرف مادرش نسبش بیحیی برمکی میرسید و خواجه مزبور را پنج نفر پسر بود که اسامی ایشان امیر
امین الدین امیر عبد الرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر نصرالله امیر شمس الدین نامیده بود
و یکی از آن پنج نفر که امیر امین الدین باشد در خدمت مخصوص ابوسعید بهادرخان بسر میبرد اتفاقا
شخصی که اسمش علاء الدین کلتیش ابومسلم بود و در تیراندازی و پهلوانی و کشتی گرفتن کمال مهارت داشت
او نیز در خدمت ابوسعید بهادرخان بسر میبرد از قضا روزی سلطان گفت آیا درین ایام کسی معادل
ابومسلم باشد در فن مصارعت و تیراندازی هست امیر امین الدین برادر خود را که امیر عبد الرزاق
اسمش بود نظیر و معادل ابومسلم گفت پس سلطان باحضار او فرمان داد و بعد از حضور در فن مصارعت
با بومسلم غالب آمده بر زمین زد و بعد از ظهور التفات و انعام از پادشاه صد و پنج هزار دینار که مقاطعه
کرمان بود بتحصیل او داده امر شده که بیست هزار دینارش مدد معاش او باشد و بقیه را بدیوان رساند
عبد الرزاق بعد از ورود بکرمان و وصول وجوه مقاطعه بخوش گذرانی مشغول شده در اندک مدتی مبلغ
مزبور را مصرف نمود و وجوهات دیوانی را هم در خطوظات تلف کرد ولیکن همیشه در اضطراب
تشویش بود که آیا مالیات دیوانی را از کجا بدهد که در عرض این احوال خبر فوت شدن سلطان
ابوسعید خان انتشار یافته خاطرش فارغ شد ولی از عودت بوطن هیچ خوف نه دیگر بروز یافت چنانکه
یکنفر از امرای مغول بقریه باشتین آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که دو برادر بودند شراب و معشوق
طلب نمود آن دو نفر از مطلوب سرپیچی کردند و برای امیر مغول اعتذار آوردند امیر مغول اعتنا ننموده خواست
بزن ایشان متعرض شود پس هر دو برادر تیغ برکشیده گفتند ما سربدار آییم و تحمل این رسوایی
نداریم بعد از آن مغول را کشتند خواجه محمد والی خراسان از صدور این حرکت واهمه برداشته از ترس مغولان
باحضار حسن و حسین فرمان داد هر دو برادر متفق گشته آدم والی را هم کشتند و بعد از آن دانستند
که ازین عملی که کرده‌اند خلاصی ندارند برای خود فرد در عصیان والی ثابت قدم ورزیدند و پس از سوق
عساکر والی خراسان هم غالب شدند پس عبد الرزاق سابق الذکر رئیس و سرکرده سربداران شده
بشهر سبزوار هجوم آورده بمسند حکومت نشست و در سال هفتصد و سی و هشت در دست برادرش وجیه الدین

مقتول شده سنه حکومت بخود سرداری اتفاق یافت در هفتصد و چهل و هفت او نیز در
صحرای نوراکشته گشته محمد تیمور نام کسیکه خود نایب و وکیل نصب کرده بود بداعیه استقلال
برخواسته مدت دو سال حکومت کرد و بعد از و شمس الدین مقام حکومت نشست
و آن هم بمکر حیله حیدر قصاب مقتول شده در سال هفتصد و پنجاه و سه یحیی کراوی
پادشاه شد و پس از مرور پنج سال یحیی نیز فوت شده خواجه ظهیر کراوی بسرداری سربداران
منصوب گشت لیکن چون خواجه مزبور مردم آزار و اهتمام به لعب شطرنج اوقات گذار بود
بعد از مرور دو ماه حیدر قصاب او را خلع نموده خود سردار سربداران شد و چون حیدر قصاب
بسیار مرد غدار بود لهذا بهمت و اقدام امیر لطف الله پسر خواجه وجیه الدین مسعود نیز
کشته گشت و بعد حسن دامغانی امیر لطف الله را گرفته محبوس نموده مقام حکومت به پهلوان حسن
دامغانی منتقل شد و در سال [illegible] او نیز مقتول شده در جایش درویش عزیز از فرقه شیخیه
باتفاق مریدان و معتقدین خود حاکم سبزوار و سردار سربداران گردید و در سال هفتصد و هشتاد
بسبب استیلای امیر تیمور او خلع اختیار و استقلال پذیرفته کیفیت آل انجام بجلد ثانی رجوع دارند
خلاصه تیمور در سال هفتصد و نود دوباره بدیار آناطول استیلا یافته بعد از تسخیر قلعه وان
خان عزیمت بصوب اصفهان منعطف ساخت و چون اهالی اصفهان بعزم مقابله بیرون آمدند
عموم شهر را قتل عام نمود که این سفر تیمور بسفر ده ساله مشهور است بقیه بکتاب فارسی مرجوع شده است

در بیان احوال سلاطین قره قوینلو و آق قوینلو

قره قوینلو و آق قوینلو از عشایر ترکمان بوده اند در فتنه چنگیز از ترکستان بیرون آمده
بطرف ارمنستان کبری رفتند طایفه قره قوینلو در موصل و سنجار و سمت کردستان
طبقه حکومت بر پا نموده شده و طایفه آق قوینلو در دیار بکر و ماردین استقرار ورزیدند
و رئیس طایفه قره قوینلو بیرام خواجه بود که در سال هفتصد و هشتاد و دو فوت شد در جایش قره محمد
نشست و سرکرده آق قوینلو قره ایلوک عثمان بیک بود که بعد الفوت طور علی بیک در جایش

تمکن

تمکن شده در مابین تاریخ هشتصد و هفتصد دولت و اقبال قره قوینلو قرین انقراض در دولت شده
سلطنت با آق قوینلو انتقال یافت و از آق قوینلوها هشتم شاه اسمعیل اردبیلی منقرض شد حالیه تفصیلش مزبور نمود

در بیان احوال ملوک ذوالقدریه از عشایر

ذوالقدریه از قبایل ترکمان بوده اند در وقعه چنگیز باتفاق تاتاریه بممالک روم آمدند و بعد از
انقراض حکومت سلطان ارتنا در کوههای مرعش و البستان و عمق اداسی ییلاق و قشلاق
میکردند و پس از تکثیر طرفداران ایشان با مبارکشاه پادشاه البستان محاربه کرده غالب شده
پس قریب سال هفتصد و هشتاد و سه قراجه ابن ذوالقدر را بر بساط حکومت نشاندند
و از آنجا که در آن تاریخ قطعه آناطول مانند ملک مجهول المالک مانده بود در هر طرفش
یک ملکدار حکومت کوچک داشت من جمله قتیلیه رمضانلو به ییلاق رمضان اوغلی و اوزوج
اوه واسی و آدنه و ایاس و سیس و پیاس در سال هفتصد و هشتاد استیلا یافته شهر ادنه را
برای خود دار الملک قرار داده بود و لیکن با طلب نامه حکم شده و ابتدا ایشان که
بسته حکومت نشست احمد بیک پسر رمضان بود و همچنین قاضی برهان الدین حاکم سیواس
بواسطه اینکه مناسبت و مرابطتی با قبیله ذوالقدریه داشت حدود ولایت خود را با حدود ذوالقدریه
یکی کرده بود و از آنجمله در دیار قرمان از حکام آل قرمان علاء الدین بیک در قونیه تخت قرمان
جلوس کرده با سلاطین عثمانیه حسن سلوک و مدارا پیش گرفته راه میرفت و در اواخر اینکه خداوندگار
غازی بعزم غزا عزیمت روم ایلی نمود علاء الدین بیک حاکم قرمان هم فرصت دانسته
بممالک عثمانیه هجوم آورده بود و لیکن نتیجه راپش نشد و برای اطمینان و اعتماد خداوندگار غازی
سلطان مراد اول درباره او بوساطت و معرفت خضر بیک همشیره زاده اش بعض از تحف و هدایا
تقدیم نمود و از سایر علما خود صلح الدین افندی و از قرامان عبد الوهاب بیک را برداشته بدار
خداوندگاری روان گردید و پس از عرض نیاز استدعای مصاهرت نمود و مستدعا که استدعای
او در حضور خداوندگار مقبول شد باقتضای طبع حجوج و سرکش باز از افساد ساکت نشسته بود

ممالک عثمانیه بنای تعدی گذاشت و بالاخره لصدمات قاهره پادشاهی طاقت نیاورده فرار را
بر قرار اختیار داد و عاقبت الامر علاء خود نفیسه سلطان فاتح را پیش خداوندگار شفیع نموده
دست بدامن استیمان زد و عجب آنست که علاء الدین با وجود آنکه بعنوان وراثت بمسند حکومت
نشسته سکه و خطبه را بنام او میزدند و میخواندند و همیشه بدعوای سلطنت و امارت حرکت میکرد
اهالی اطراف را از بیگ خلاص میکردند و بلاد و اراضی که علاء الدین بیگ در آنها حکمرانی مینمود
الیوم بحدود و لایات قرمان که در تحت حکومت عثمانیه است محدود است و عمارات و کثرت نفوس

در تفصیل احوال در ایام قدیم از علائیه و دیشتر لقبات کرمیان بیگ

حاکم کرمیان از آنکه پیر شده بود پسر خود یعقوب بیگ پیش خود دعوت کرده بعنوان وصیت
و نصیحت و بیان مصلحت گفت چون در این موضع که ما هستیم از شر آل قرمان حفظ و حمایت کردن
ملک خود ما بسی بسیار مشکل خواهد بود و ما را بجز مرابطه و مناسبت با آل عثمان پیدا کردن راه چاره
دیگر نخواهد بود الیق آنست که یکی از دختران را بعقد پسر خداوندگار غازی شهزاده ییلدیرم بایزید
عقد و تزویج نموده باشیم و چون حاکم کرمیان این وصیت به پسر خود یعقوب بیگ نمود چند مدتی
نگذشت که وفات کرد و همین کرمیان بیگ در اوایلی که از معارف امرای سلاطین سلجوقیه
محسوب بود اراضی واقعه در سمت جنوب غربی کوتاهیه را متملک شده و خواه در عهد ارطغرل غازی
یا عثمان غازی از تجاول کردن حوزه حکومت ایشان ساکت نبود و لیکن بالاخره دانست
که باین نحو ممالک آل عثمان را متصرف نمی توان شد فلهذا با خاندان حکمداری مناسبت بهمرسانیده
برای بقاء سریر حکومت بر اولاد و اعقاب خود این وسیله را یافت که بجهت عقد و تزویج دختر
خود بشهزاده ییلدیرم بایزید از خلفاء خود خواجه اسحق را با هدایای لایقه و بعنوان جهاز مفاتیح
حصارهای کوتاهیه و سیماو و اگری گوز و طوشانلو را بحضور خداوندگار غازی فرستاد و هکذا
از جمله حکمداران نواحی قسطمونی را هم اسفندیاریان ضبط کرده بودند و چنانکه خودشان
مدعی هستند گویا اجداد این سلسله بخالد بن ولید منتهی شده باشد اما در عهد سلطان مراد خان

غازی در تحت حکومت یک نفر بیگ از اکراد موسوم به بایزید بود که پسر او را اسفندیار میگفتند
و چون یکی حرمش را بعقد سلطان مراد خان آورده بود دعوای مناسبت با آل عثمان داشت

در بیان احوال حکام قیصریه

و در احوال قیصریه پیران ارتنا بیگ که در اوقات استیلای چنگیزیان با آنجا آمده بود حکمرانی
میکردند و بدین واسطه که از طرف چنگیز خان در ممالک روم بوکالت و ایالت منصوب گشته
سلطان ارتنا میخواندند و پس از وقتی که در ایران فترت و اختلال ظهور یافت حکمرانان را
دیگر مجال رتق و فتق مهمات ممالک روم نماند و در ممالک سلجوقیه کرمیان و قرمان
و آیدین و منتشا و قره سی و حمید ایلی هر یک بداعیه استقلال در حکومت و ایالت برخاستند
تا اینکه در حین طلوع کوکب اقبال عثمانیان از افق استقلال سلطان ارتنا از امارت و
ریاست الکای آناطولی استنکاف کرده فقط بقیصریه و نواحیش اکتفا نمود و چون در سال هفتصد و
پنجاه و پنج هجری در قیصریه فوت شد پسرش سلطان محمد در جایش متمکن شد و آنهم در سال هفتصد و
پنجاه و هفت بهزار مشقت عمر بسر برده فوت شد و پس از او پسرش علاء الدین بیگ زمام
کفایت مهمات آن نواحی بدست گرفت و او نیز در سال هفتصد و هشتاد و دو فوت شده از آنکه
بلا ولد و عقب بود برادرزاده سلطان ارتنا طهرتن حاکم آذربایجان وارث الحکومة شد و تا
اینکه علاء الدین بیگ در ایام حکومتش بسن رشد و تمیز رسید قاضی برهان الدین حاکم آنجا
والده علاء الدین بیگ را عقد نموده متکفل مهام وزارت شد و بواسطه همین قوت گرفته بالاتفاق
اهالی بمقام حکومت صعود نموده و سیواس را بجهت دار الملک قرار داده قیصریه و اماسیه و نکسار
و حوالی را با بلاد دیگر متصرف آورد و با سلطان مراد خان غازی بحسن مدارا و سلوک رفتار
نموده امرار وقت میکرد که تا آل کیفیت احوالش در جلد خامس شرح و تعداد گشته

در بیان کیفیت و اوضاع بلاد اندلس و مغاربه

ولایات اندلس و اسپانیا و پورتگیز واقعه در جنوب غربی قطعه اوروپا که هشتصد سال

تا زمان سلاطین عثمانیه بضرب شمشیر ملوک عرب فتح و تسخیر نموده حکومت میکردند هرچند بیان احوال ایشان بطریق اجمال در جلدهای گذشته این تاریخ مسطور گردیده درین کتاب رابع نیز از سال هفتصد و شصت و یک الی تاریخ هفتصد و نود و یک یعنی وقایعی که در عرض مدت سی سال در غرناطه و اسپانیا اتفاق افتاده بر وجه اجمال بیان میشود توضیح این اجمال آنکه محمد رابع بعد از آنکه دار الملک غرناطه را در سال هفتصد و شصت و سه از دست یاغیان استرداد نمود سفیری تعیین کرده با بیست و پنج رأس اسب که رخت و رشمه طلا و مهارشان داشتند فرستاده و اعلان حکومت و فقه نامه کرد با قرال قاستیه بنای اتحاد را استوار ساخت و قرال مزبور هم بعد از توثیق بنای صلح صلاح اسرای خرستیان را که در غرناطه محبوس بودند در اطلاقش کوشیده برسم شفقت و مهربانی با رعایایش گرفت و منظورش ازین حسن اطوار از وقت باستراحت و آسایش بود و پس از مرور چند ماه علی احمد نامی که از خاندان سلطنت شمرده میشد بداعیه حکومت برخواسته در شهر غرناطه فتنه و شورش احداث نمود محمد رابع هم سرعسکری تعیین کرده بقلع و قمع و مقابله علی احمد نامی فرستاد و در سال هفتصد و شصت و پنج واقعه مذکوره مندفع شده غائله نزاع منقطع گشت پس محمد رابع با کمال استقلال بحکومت نشسته بلامانع در حکمداری غرناطه تا سایش کوشیده و در وضع احداث بسیار قوانین نافعه و متعلقه به تنظیمات ملکیه و حقوق متفرقه موفق گردیده و پس از آنکه در سال هفتصد و هشتاد و یک فوت شد پسرش یوسف ابو عبد الله ثانی بتخت غرناطه نشست و آنهم قوانین رسم و سلوک پدرش را ترک نکرده بشیوه حسن رفتار و اطوار راه میرفت و ایلچی هم بشهر سویلیا فرستاده جلوس خود را در عبارت [illegible] اعلان نمود و علاوه بر آن با کنج [illegible] ثالث نیز علاقات مخصوص موالات و اتحاد سابقه را محکم کرد ولیکن پسرش محمد که [illegible] بودند بعد از آن گشته بصورت غیرت و تقیه ترتیب عساکر [illegible] از خرستیان و رسم [illegible] رعیت را اعتراضات وارد آورده مردم بشورش و فساد برانگیخت اهالی بلد [illegible] آورده اظهار طغیان و سرکشی نمود پس یوسف ابو عبد الله در [illegible] از سرای الحمرا سوار شده بیرون آمد

اخبار

و خطاب با اهل شوریده در بیرون گفت که منظور شما ازین ازدحام چیست و چه باعث شده بر شما که بگویید و کلمات ناشایسته و شتمان را بر خود تان جری نمایید و باین طور اطوار ناملایم باعث زوال و اضمحلال دولت بنی احمر و تفرقه و پریشانی طبقهٔ مرابطین و طبقهٔ موحدین و طبقهٔ بنی هود شما هم شدید حالا هم منظور ازین شورش و چه خواهید آیا میخواهید بنده سلطنت [illegible] یا چه اراده دارید خلاصه باین کلمات و توبیخات خلق آرام کرده و مادهٔ فساد را از میان برداشت و وقوع این کیفیت در سال هفتصد و نود و سه اتفاق افتاد که تفصیلش در جلد خامس از ذیل وقایع [illegible]

در بیان کیفیت اوضاع ولایت فاس مغرب الاقصی

پادشاه ولایت فاس واقعه در مغرب الاقصی ملک سلیمان که از طبقه بنی مرین بود در سال هفتصد و شصت و یک فوت شده در جایش عمر بن ابو سعید عثمان بن یعقوب جلوس نمود و در سال هفتصد و شصت و هشت خلع شده برادرزاده اش ابو فارس عبد العزیز را در جایش نشاندند و مدتی از زمان بقهر و تدبیر امرا ساکنین در تلمسان و مراکش از خاندان حکمدار که در داعیه سلطنت از اوقات گذرانیده سال پنجم حکومتش داعی حق را لبیک گفت پس در جایش سعید محمد بن ابو فارس جلوس کرد و بعد از چهار سال که در ولایت فاس اختلال اوضاع بهم رسید در سال هفتصد و هفتاد و هفت بطرف غرناطه فرار نمود و در مقام حکومت المستنصر بالله ابو العباس احمد بن سالم ابراهیم بن ابو الحسن علی جانشین شد و در سال هفتاد و هشت شهر مراکش را ضبط نموده از آنجا بسمت تلمسان سمت عزیمت برانگیخت و چون حاکم آنجا شهر را ترک کرده فرار نمود بعد شهر را تصاحب کرد در خلال این احوال موسی بن عثمان از فامیلیای حکمداران بداعیهٔ سلطنت خروج نمود المستنصر بالله ابو العباس احمد بن سالم ابراهیم ابن ابو الحسن علی تهیهٔ عساکر کرده بمقابله موسی بن عثمان رفت و چون در میان لشکرش تفرقه رخ داد مغلوب شده دستگیر گردید و او را هم بطرف حاکم غرناطه فرستادند و قریب بنجاه دولت موسی بن عثمان فوت شد و چون حوادث انتشار یافت در جایش واثق بالله محمد بن ابو الفضل از اندلس حرکت کرده

و در حوالی فاس سرکش لشکر و طرفدار پیدا گشته به دعوی حکومت برخواست و چون بطرف مراکش
اعتنا ننداشت به ترفیق عساکر مستنصر با تبه احمد بن سالم دفعهٔ ثانیه بطرف فاس پرواز نمود
و بحکومت استقلالیه واثق با تبه محمد بن ابو فضل اغلال رسانیده و هر قدر که فیمابین سکنهٔ آنجا
و اهالی افریقا استقلال خلل پذیر گشت پریشانی و نا امنی ولایت راه یافته موجب غالبیت و
ثروت اهالی اهلیه شد همچنانکه دولت آن روز بروز بانحطاط و زوال قرین شده به اتفاق
و پریشانی متعاقباً بر احوال ایشان راه یافت و با لآخره با سیف و سلاح گشته از مرتبهٔ حاکمی بمحکومی تنزل نمود

در بیان احوال حکومت فرانسه

چنانکه در کتاب سابق سمت نگارش پذیرفت شارل قرال فرانسه که در سال هزار و سیصد و شصت و
هشت میلادی تولد یافته بود در حیات پدرش ایالت دوفین را تیول او کرده بودند و بعد که در سال
هزار و سیصد و هشتاد پدرش فوت شد شارل مزبور قرال فرانسه گردید و لیکن عموهایش که
یکی حاکم انجو دیگری حاکم بوریه دیگری حاکم برطانیا بود بجهت حرص و طمع در ملک فرانسه داشتند باعث
چند مفسده ها شدند و پس از آنکه شارل بسن چهارده رسید در سال هزار و سیصد و هشتاد و
دو بعزم تنبیه و گوشمال مخالفین حرکت کرده بمیدان کارزار قریب بیست و شش هزار نفوس بقتل
اعدام رسانید و سرکشان و بد خواهان دولت برقبهٔ خدمت و اطاعت آورد و فساد
از میان خلایق رفع شده همگان خاندان قرالیه را بزرگ خویشان دانستند و عاقبة الامر ممالک
فرانسه بدو قسم منقسم گردید که طایفه ارمنیاس طرف دورلیان و طایفه بورغون حاکم بورغون را
ملتزم شدند چنانکه تفصیلش در کتاب خاص مسطور و مشروح گردیده است

احوال قرال قاستر

قرال قاستر هانری دوم برادر پترو ظالم بوده که در کتاب سابق ذکر شده فیمابین او و برادرش
در باب حکومت بسیار نزاع و مناقشه اتفاق افتاد و پس از آنکه در سال هزار و سیصد و شصت و نه
میلادی از برادرش بقرالیت نشست در عوض ظلم و تعدی که برادرش کرده بود قیاس عدالت

که در سال هزار و سیصد و هفتاد و نه فوت شده در جایش ژان اول این بسنه قرالیت متمکن شد

قرال پورتگیز

قرال پورتگیز الفونس چهارم در سال هزار و سیصد و بیست و پنج بسنه حکومت مستقر گردید
و در سال هزار و سیصد و چهل میلادی شهر تاریفه را محاصره انداخت و چون به پنجاه و پنج رسید فوت
و وفات او در اسم هم وقت صرف محاربات با اعراب بود چنانچه در بیان احوال حکام غرناطه مذکور شده

احوال قرال انگلتره

چنانکه در کتاب سابق مذکور و مبین شده پرنس نوار مشهور که قرال انگلتره بوده دو برادر داشت
اسم یکی لیونل بود که در تاریخ هزار و سیصد و شصت و هشت میلادی در ایتالیا وفات کرد
و اسم برادر دیگرش ژان که حکمران لانقاستر بود او نیز در سال هزار و سیصد و نود و نه
فوت شده و خود پرنس نوار هر چند ولیعهد پدرش ادوارد ثالث بود لیکن عمرش وفا
نکرد که بسلطنت برسد پیش از پدرش وفات یافت سبب بر این تاج قرالیت را بر سر
پرنس نوار که ریشار دوم باشد نهادند و در سال هزار و سیصد و هفتاد و هفت میلادی جلوس کرد
و از آنجا که ریشار ثانی مانند پدرش نافذ الحکم و غلبه بر طبقهٔ فرانسه نداشت و در حکمرانی
خود در فکر تحصیل اکثریت بود از خاندان حکمداری پرنس آن هر یکی به جهت استقلال بر خواستند
و اختلال اوضاع در مملکت ظاهر شده ابواب آسایش و استراحت مسدود گردید و سبب
کثرت اختلال و فترت در مملکت بنهایت رسید ریشار را محبوس ساخته حاکم لانقاستر
ژان که عموی ریشار ثانی بود پسری داشت هانری نام طرفداران او بعنوان هانری چهارم او را
انتخاب نمود در سال هزار و سیصد و نود و نه بسنه قرالیت انگلتره نشانیدند و چون لانقاستر
در جزیرهٔ انگلتره شهر معظم و ولایت معتبری بود ژان پسر او وارث تاج قرال انگلتره که از خاطیار
انجود ولایت مزبوره را متصرف شده بود و هانری که بقرالیت نشانیدند پسر او شده لهذا
بقرالیت انگلتره کسب استحقاق کرده سالف البیان ریشار را محبوس کرده خود غضباً بقرالیت نشست

و از یکطرف هم حکمران ایالت یورک که از فامیلیای قرال بود با اولاد ریشارد دوم همدستان
گشته بدعوی استحقاق تاج انگلتره بمنازعه برخواستند پس در اثنای این اغتشاش عموم
اهالی به دو علامت منقسم شد قرمز گل سفید گل چنانکه علامت خاندان یورک و هوا خواهان
ایشان گل سفید بود و علامت خاندان لانقاستر گل قرمز شد خلاصه فیمابین این
دو فرقه محاربات عظیمه در پیوست چنانکه مدت سی سال محاربه فیمابین امتداد داشت و
قریب یک ملیون نفوس در محاربات کشته گشت که تفصیلش را حواله بکتب خاص کردیم

در بیان حکومت اسقوچیا

روبرت دویم حکمران اسقوچیا که از فامیلیای استوارد بود بعد از آنکه روبرت اولین با قرال انگلتره
قرار معاهده گذاشته و در صدد محاربه انگلتره آمده در جنگ او ترپروت غالب شد
و پس از آن قرار مصالحه گذاشت و در سال هزار و سیصد و نود میلاد چون فوت شد
در جای او استوارد روبرت ثالث که پسر روبرت دویم سابق البیان باشد در زمان سلطنت
بحکومت اسقوچیا مالک گردید علاوه بر شکیه در زمانش اختلال اوضاع زیاده بهم رسیده بود
بسبب هجوم آوردن بر سر او هنری چهارم قرال انگلتره باعث ظهور بسیار مفاسد گردید تا آنکه خود
حفظ را بجزیره بوتو نام کشیده منزوی شد و پسر خود ژاق اولین را بطرف فرانسه
روانه نمود در عرض طریق دستگیر اهالی انگلتره گردید و چون این خبر بروبرت رسید زیاده
از حد متألم شده و جان بحق داده در سال هزار و چهارصد و شش میلاد فوت شد
و پس از آنکه حکومت اسقوچیا بژاق پرنس انتقال یافت چون در دست انگلتره اسیر بود
دستش بحکومتش نرسید عموش بطور امانت متکفل مهام گردید چنانکه در کتاب خاص سرگذشت

قرال دانیمارق

مارغریت نام قرالیچه دانیمارقه که در کتاب سابق مسطور گردید در سال هزار و سیصد و
شصت و سه چون زوجیت و نکاح قرال نورویچیا را اختیار نمود پس از وفات

هرش

پدرش در سال هزار و سیصد و هفتاد و شش تاج قرالیت دانیمارقه بوی الیها منتقل شد و بعد که در
سال هزار و سیصد و هشتاد و شوهرش نیز که قرال نورویچیا بود فوت شد بحکومت آنجا هم
لیاقت حاصل کرد و بعد از چندی که اهالی اسوج بر سر قرال خودشان هجوم آورده از سلطنت
بیدخل نمودند در سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت تاج قرالیت آنجا نیز باو واگذار شد
پس در دانیمارقه و اسوج و نورویچیا که واقع بودند در سمت شمالیه مجلس حتی ترتیب داده
این هر سه حکومت را یکی کرد و مشارالیها با وجود حسن و صباحت عقل و درایت و شهور و
جلادت هم بمرتبه کمال داشت و تا تاریخ هزار و چهارصد و دوازده در نهایت نوعی سلطنت کرد

در بیان کیفیت اوضاع المانیا

چنانکه در کتاب سابق سمت نگارش یافت شارل چهارم امپراطور المانیا که از خاندان لوکسمبورغ
در سال هزار و سیصد و شانزده میلاد تولد یافته بود و از اینکه خود امپراطور المانیا شد پسر ارشد
هفتم قرال بوهامیا در سال هزار و سیصد و چهل و شش پس از فوت پدرش قرال بوهامیا شد و در سال
آینده اش با امپراطوری انتخاب کردند و در مملکت المانیا قانون مجددی احداث نمود که تا کنون
اثرش باقیست و علت اینکه در انفاذ احکام پاپا خود را مجبور نمود و بعضی تکالیف شاقه
هم بمردم میکرد خلق از خود متنفر ساخته بالاخره خود هم فوت شد بعد از آن پسرش ونسلاس
ام امپراطور المانیا و هم قرال بوهامیا که کیفیت احوال داخلیه ایشان را در کتاب سابق
مذکور شده دوباره در اینجا احتیاج به بیان ندارد لیکن سیژسموند که از خاندان براندن
بورغ و در دهیه قرالیت مجار و ثانی امپراطور المانیا بود پسر شارل چهارم است و در سال
هزار و سیصد و شصت و شش میلاد متولد شده و از اینکه دختر لوئی قرال مجار را بعقد تزویج
آورده بود بعد از فوت زن پدرش در سال هزار و سیصد و هشتاد و شش با انواع مکاید و حیله
بقرالیت مجار استحقاق حاصل کرد و در سال هزار و سیصد و نود اهالی اتفاق و طغیان را باطاعت
آورد و در سنه هزار و سیصد و نود و دو یک ربرکان و عاصیان بوسنه را نیز باطاعت خود درآورد

لیکن سیرسموند در پیش قوهٔ قاهرهٔ عثمانیه طاقت نیاورده در سال هزار و سیصد و نود و شش
در محاربهٔ نیکبول کارش ضایع شد با وجود اینکه در محاربهٔ مذکوره لشکر سیرسموند قریب به
صد هزار نفوس بود و متانت و استحکام مکان هم داشت بقدر سه ساعت در جنگ مقاومت
نکردند چنانکه تفصیل این کیفیت در اثنای بیان وقایع واقعهٔ سلطان مراد خان غازی مسطور گردید
و امرای افلاق و بغدان که با ایمپراطور مزبور مزاج گذار بودند ایکی الک نذر و دیگری اسقفان باشی
که بعد از انهزام ایمپراطور در دقیقه مزبوره سر از ربقهٔ اطاعتش در آورده چنانکه در جلد فارسی مسطور است

در بیان وقایع ممالک لهستان و قرال ایشان

قاسیمیر قرال نهم که تولدش در هزار و سیصد و نه اتفاق افتاده بود در سال هزار و سیصد و سی و سه بعد از
فوت پدرش بر سریر قرالیت نشست و چون در تاریخ هزار و سیصد و هفتاد عمرش با نقضا رسید
فاملیای پیاست که مدت پانصد سال در لهستان قوام و استقرار داشت بواسطه فوت او منقرض
گشته به لویز بزرگ قرال مجار انتقال یافت چنانکه کیفیت محول کردن او حکومت را بدو
دخترش ماری و هدویج بعد از ترک کردن تاج و تخت در کتاب سابق مسطور گشته که تاریخش به
هفتصد و هشتاد هجری بوده است و یکی از این دو دختر سیرسموند سالف البیان را شوهر اختیار کرد و دیگری
که هدویج بود قرال لهستان را که از فاملیای یاژه لون شمرده میشد بنکاح قبول نمود و شوهرش را
باسم اولادسلاس پنجم قرال لهستان نمود خود در سال هزار و سیصد و نود و نه میلاد مطابق هفتصد و
نود و هشت در محلی موسوم به قراقو با وفات شده بود و شوهرش اولادسلاس خامس در سال هزار و
سیصد و هشتاد و شش تا هزار و چهارصد و سی و چهار در کرسی حکومت بود که در آن اوان بعضی
از وقایع غریبه بظهور آمد که بهفتصد هجری مصادف شده کیفیتش در کتاب فارسی مشروح گشته

شرح کیفیت اوضاع ایتالیا

مملکت ایتالیا در آن عهد بر چند قسم منقسم شده بود از آنجمله بعضی از ولایات در تحت
حکومت پاپا بود و از اینکه فیما بین فرانسیزان و اهالی الامانیا مغایرت و فساد

ظهور

ظهور رسیده بود لهذا بعضی از پاپاها در شهر اوینیون من مضافات مملکت فرانسه سکنی گزیده
و بعضی هم در شهر روما که من القدیم مألوف بود بحکومت نشسته و مدت مدیدی از جهت
انتخاب پاپایان در هر یک از این دو ولایت مزبورتین گفتگو شده و پاپایان همدیگر را
وجرح میکردند و پاپایی که در شهر اوینیون انتخاب و اعلان شده بود بنوادسیمی را
نوشته اند که در شهر اراغون از فاملیای اوسطری شمرده اند که در اوایل حال اسمش تبرد
بعد در آخر باسم بنوادسیزدهم گشته در اوینیون پاپا بنظر و در مملکت ایتالیا علاوه بر این
چند حکومت که عبارت باشد از حکومت سیچلیا و ناپولی و ساردنیا و جمهوریه وندیک
و جمهوریه جنویز و موده نا و میلان و مانطو و پارمه و ادرانده و طوسقان حکومتهای دیگر
هم بود که هر یک بترتیب در کتاب آینده مسطور خواهد شد اما احوال قرال ناپولی که
شارل دوراس باشد چون در سال هزار و سیصد و هشتاد و شش فوت شد پسرش لادسلاس
جانشین قرال شد از آنجا که لادسلاس هنوز بسن رشد و تمیز نرسیده بود مادرش بعنوان
وکالت و نیابت متکفل امورات مملکت گردید و بهمین سبب که لادسلاس کودک و مملکت هم
با سپهداری زنی مانده بود لوئی آنژوین نام پرنس که از خاندان انجو قرال ناپولی شمرده میشد
باعانت و حمایت قلمان اقتیم نام پاپا در صدد تحصیل تاج قرالیت ناپولی برآمد لیکن
هر چه سعی و تلاش کرد بقا دست مقصود الا تیسر شد و بهمین آرزو و تلاش جان سپرد
و تا سال هزار و چهارصد و چهارده حکومت ناپولی در دست لادسلاس ماند و بعد
بهمشیره اش ژان دوئم انتقال یافت و چون احوال ساردینیا بعد از این تفصیل خواهد آمد
در اینجا محل ایضاح و بیان را متعرض نشد اما جمهوریه وندیک در آن عهد قرار و قعه در دریای یونان
منضبط نمود با سلاطین عثمانیه نایره رقابت گذاشته بود و جمهوریه جنویز هم بواز خوان [illegible]
بر انسیو خیال از موقع واقعه در بحر السود استقرف شده بلکه اهالی وندیک در آنجا در سایش [illegible]

در بیان حکمران قریم

اوزبک خان از نسل چنگیز که در دشت قبچاق و حوالی قریم فرمانفرما بود چون در هفتصد و چهل و
هجری وفات کرد در جای او جانی بک خان بعده بردی بک خان نوه حیدر مراد خان
بر سریر حکومت نشستند در تاریخ هزار و سیصد و هشتاد و شش بسبب ظهور فتنه تیمور نظام ایشان پاشیده

شرح احوال قرال روسیه

در کتاب سابق ثالث ولادیمیر پرنس روسیه که مذکور شد گویا بقول صحیح معنی پرنس الکساندر
ثانی بوده باشد که در سال هزار و سیصد و بیست و شش میلادی حاکم موسقو بود و بعد از یکسال حکومت فوت
شده در جایش پرنس ایوان نام فرمانفرمای موسقو و روسیه گشت که در آن عهد آنحوال در دائره
حکومت ولادیمیر نام پرنس معدود میشد و در آن ایام که حادره روسیه بسبب غلبه و استیلای تیمور را
مختل الحال و ضایع کرده بود که تیمور بعد از ضبط و نهب ولایات جنوبیه آن ملک دیگر از آن
مستولی شدند که تفصیل این کیفیت در کتاب خامس شرح و بسط داده شده و مرجعت نمایند

در بیان اختلافات که در روم ایلی واقع شده بود

قرالان بغدان و صرب و بوسنه دار بودند که در مملکت روم ایلی حکمرانی میکردند بعد از شاهده
استیلا و غلبه عثمانیان باطراف و حدود بعض راه مدارا و رفق پیش گرفته در صدد مرابطت
و مناسبت بر آمدن با عثمانیه بر آمدند و بعضی بخود اهداستان سپاه آراسته در فکر مدافعه و مقاومت بر آمدند
و لیکن در اندک مدت طوایفی که از تبعیت عثمانیه اعراض داشتند آسایش و استراحت از ایشان
مسلوب گردید از آنجمله یوانی پالئولوغ امپراطور ممالک شرقیه بعد از تفرق فراتیه و تسلیم
ولایات متعلقه خود و شکست خوردن در محاربه قرب لوکای بعد از وفات سلیمان پاشا اعاده استقلال
دولت بزانتین را از جمله محالات دانسته مرده طریق التجا بجا آورده کار خارجی را وسیله النجات
ساخت و بدادن مبلغ معین در هر سال بمعاوضه راضی شد و بدادن دختر خود بشهزاده بایزید خان
مشرف امتزاز گردید و چون در آن اوقات اداره داخلیه حکومت مزبوره بحدی مختل و مشوش
شده بود که بقای دولت خود بجز مناسبت صحیحه دیگر چاره و وسیله نیافت در خلال این

این احوال شهر ادرنه را سلطان مراد خان غازی از دست پرنسان حکمران آنجا گرفته حاکمش
فراری شد بقرال صرب التجا برد و از آنجا هم پیش اوربن پنجم که پاپا بود پناه برد و بقصد
اخذ انتقام از عثمانیه قرال مجار و صرب و بوسنه و افلاق را باتفاق دعوت نمود و بعد از
اقتراحات که مختلف از اطراف بقصد عثمانیه بر سر شهر ادرنه هجوم آوردند بعکس لالات
روم ایلی لالاشاهین پاشا هم بمقابله در آمد چنانکه تفصیل آن در وقایع داخلیه سلطان مراد
مسطور گشته در تاریخ هزار و سیصد و شصت و سه میلادی نیز مغلوب شدند فلذا سلطان مراد بعد از فتح
ادرنه با امپراطور ژانیو یوانی پالئولوغوس قرار اتحاد و معاهده را استوار نموده عزیمت
جنگ قرالان صرب و مجار و افلاق و بعضی پرنسان که در روم ایلی بدعوی استقلال حکومت
بودند نمود هر چند یوانی پالئولوغوس با خداوندکار غازی تا مدت مدید قرار معاهده را نگاه داشت
و لیکن فتوحات متعاقبه عثمانیان را در روم ایلی چون در دست ملاحظه نمودند فتح حکمرانان خود
پیدا نشستند لهذا در خفیه اوربن نام پاپا که در رومه مقیم بود ریاست مذهبیه او را باهتمام
قبول و تصدیق کرده پاپا هم پس از باب الاعانه بفرستادن هزار و پانصد سوار و قریب هزار
نفر تیرانداز امپراطور را امیدوار ساخته در حمایت او اهتمام داشت مقارن آن احوال بجهت
اقتضای حال امپراطور مجبور بعزیمت رومه شده و اندرونیقوس نام پسر خود را در جای خود قائم مقام گذاشت
و در حین عزیمت رومه در سرای واتیقان که مهمانخانه شارل خوانده امپراطور قسطنطنیه بود
بشهادت چهار نفر قاردینال حکومت روحانیه پاپا را اقرار و اعتراف آورده چلیپایی که در گردن
پاپا بود تقبیل نمود بعد از آن واتیقان عودت نمود در سرای خود بعد از ادای رسم ضیافت و جوایز
ه کرم موعوده با عانت کمک نموده قرارش دادند و بعد از آن بعودت عزیمت کرده وارد
ونه یک شده در جنگیه میخواست که کشتی بنشیند در عرض راه بولایات واقعه در رومه برای مصارف اخراجات
مبلغ مقروض شده بود وعده گذاشته که بعد از وصول دار الملک خود بفرستد اتفاقا طلبکاران در
عقب چسبیدند و نگذاشتند که کشتی بنشیند مطالبه نقود کردند و مهلت ندادند قدم بردارد پس امپراطور

لابد مانده کیفیت قضیه را به پسر بزرکش انوزیغوش اخبار نمود و پیغام داد که بهر طور باشد خواه رو نماید تا از دست طلبکاران خلاص شود و هرکاه نخواهد موجود نباشد از خزاین علیا استقراض کند انوزیغوش بعد از اطلاع بکیفیت احوال متحیر جواب پدرش شده سه نفر پسر دیکرا امیراطرون دهیند برادر بزرک بجواب نپرداخت و پدرشان در کیرودار طلبکاران است اشیا موجوده خودشانرا فروخته و بعضرا رهن کذاشته در خصوص استخلاص پدر کوشیدند یوانی پالئولوغوس چون دید اولاد رسیده و بی اهتمام و از یکطرف هم طلبکاران تشنه و مانند غرق دریای حیرت مانده بود و بعد آنکه وجه طلب طلبکاران را داد و خلاص شد مستعجلاً عزیمت ولایت خود کرد و بعد الورود از کرده خود پشیمان و نادم کشته پسر خود طوغلو روس را هم بسفارت دم بالتزام رکاب خداوندکار غازی فرستاد و پسر بزرکش انوزیغوس را از منصب وزارت عزل کرده پسر دیکرش مانویل را که حاکم سلانیک بود بوزارت نصب کرد بنا برین کیفیت انوزیغوش بغض برداشته با ساویجی بیک پسر خداوندکار غازی عقد اتفاق بست و چون هر دو در صدد سوء قصد پدران خویشان بودند هرا دوام بکار خود رسیده فلاصه دولت بزاش تا تاریخ هزار و سیصد و نود بطور حرکت مذبوح راه رفته در سنه مزبوره دیکر تحمل نکرده باتفاق عمومی محاربه قوجوه بپایان آوردند و در آن محاربه نیز کار ایشان خاتمه یافت

در بیان کیفیت اوضاع جزایر

احوالات ماکدونیا و سلانیک و موره واتینا و ونه دیک و سایر جزایر چون بسیار پریشان شده هر یک احوال دیکر داشت انچنانکه درکتاب سابق مسطور شد بعضی ازان جزایر در تحت حکم شوالیه که از قدس شریف و برتیه اتشام مطرود شده بود اهالی وندیک هم بواسطه ابطال اسلحه فرمانداد جزایریکه متصرف شده بودند بتصرف کرفته است بنول دوباره پس دادن در روم حصه بحر اسود و جزایر واقعه در دکز شش موره و اولونیه و والماچیا بجهة حفظ و حراست از صدمات عثمانیان در اعانت پرنسان و حکمداران ماکدونیا و سلانیک اهتمام تمام داشتند و همت روحانیه پاپا راد سلیمه محضوضه استنکاف ساخته در حوالی مذکوره زیاده صرف قوت مینمودند و از سینکه خیانت ما فتولیک

ولایتی در روسیان و در مواد مخصوصه مذهبیه اختلافات بود رومیان حدوث انرا در مذهب خرستیان احداث دانسته مذاهب سایرینرا متفرع از مذاهب ایشان اعتقاد میکردند وکذالک قتولیک مذهب خود را صحیح دانسته بر رومیان ایراد و اعتراض می آوردند و چون اعانت و حمایت کاتولیکان مشروط باتحاد مذهب شده بود ازین جهة سر کرفت اما حل بواسطه نخوت و غرور موروثی پاپا هم شوالیه مزبوره از ایشان متنفر شده و هم از حمایت و اهمت وندیک و پاپا دور افتادند که بالاخره از دست بلغاریان کوستندیل و صوفیه و نیش و از دست رومیان ماکدونیا و تساقیا و سلانیک در رفته ضمیمه ممالک محروسه اسلامیه عثمانیه کردید

در بیان کیفیت وقایع داخلیه خداوندکار غازی

توضیح انتقال آنکه در اوایل سال هفتصد و شصت و یک هجری بسبب وفات سلطان اورخان غازی سزاوار سریر سلطنت عثمانیه بالاستحقاق در دار الملک ازنیق جلوس نموده از طرف امرا و اعیان و حکام رسم تبعیت و بیعت مجری شد و بعد از آنجا بارکاه و آقات را برکنده در بورسا رایات ظفر آیات را به بروج و باروی حصار زده زیب و زینت افزودند زیراکه شهر ازنیق هرچند من القدیم بمعموری مشهور بود لیکن بجهة ناسازکاری هوا باکثر از جمله ارکان و اعیان دولت با توان حوم سلطنت سازش نمیکرد بهمین سبب نقل دار الملک به بورسه را از مصلحت دانسته و بعد از ورود به بورسه چون نظم مهام اهل اسلام ساکنین در ولایات روم ایلی از مقتضیات وقت بود قرار دادند که لالا شاهین پاشا را با قره خلیل چاندارلی قاضی بورسه و با بعض از امرا بطرف روم ایلی روانه نمایند که درین اثنا خبر طغیان و تعدی قرامان و کرمیان و اسفندیار و بعض سرکشان انکوره بدربار خداوندکاری رسید فلهذا روم ایلی را بحاجی ایل بیک و اورنوس بیک محول نموده با اتفاق علما و امرا و جهاد مخالفین را تعویق انداختند و دفع شر بغات مخالفین را ترجیح نهاده مقدم داشتند پس مستعجلاً قریب به بیست هزار لشکر بصوب انکوره قلعه قاز انقره که مجمع اخیلر بود مامور فرمودند پس از وصول بمحل مزبور اخیلر از در اطاعت درآمده قلعه را

که الیوم بقلعهٔ انگوری معروفست تسلیم کرده اطاعت و خدمت پادشاه را قبول نموده بهمت
قسطمونی بوده از عهد سابق که هارون الرشید تسخیر کرده بود باقیست و تا قریب این زمان
اخیر که شعبه از قبایل ترکمان بودند قلعهٔ مزبوره را بعادت بعضی از متغلبین تصرف نموده
ولی پس از آنکه بقوّهٔ قاهرهٔ پادشاهی مقاومت نکردند قلعه را سپردند و بعد از انجام امور
انگوری اوردوی همایون بجانب سلطان اویوکی حرکت کرده سرکشان آنجا را نیز
بدایرهٔ اطاعت آوردند و از آنجا بدار الملک بورسه عودت شد و در سال آینده
که تاریخ هفتصد و شصت و دو بود در اوایل بهار بنیت غزا و اعلای دین باتفاق لالا
شاهین پاشا از دار الملک بورسه حرکت کرده بایدنجک رسیدند و از آنجا نهضت نموده
از راه سازلی دره و دره چپلک و قره بوردون بکنار قاپشکی رسیدند و پس از تهیهٔ سفاین
جزیره از بوغاز گذشته به قضای بولایر داخل شده اند و عساکر نصرت آثار جرار را بامور تسخیر
حصار گلیبولی فرمودند مامورین بعد از محاصرهٔ چند روز اطراف و حوالی را آتش زده دیوار
قلعه را خراب کردند و بقهر و غلبه داخل شهر شده نهب و غارت شروع نمودند و بعضی از
اماکن مناسبه را بجهة بنای مساجد اسلام انتخاب که مساکن و خانه‌های قلعه‌گیان را بغازیان
ظفر فرجام تقسیم کردند و اغلاط بعضی از مورخین اینست که شهر مزبور را شهزاده سلیمان پاشا
فتح نموده ولیکن قول صحیح آنست که اولین فتح سلطان مراد غازی در روم ایلی شهر مزبور بعد
بعد از تسخیر آنجا لشکر ظفر اثر متوجه حصار منطوره واقعه در قرب گلیبولی شدند اهالی منطوره بدون
جنگ و جدال دست بدامن استیمان زده حصار را تسلیم کردند غازیان اسلام داخل حصار شده
باموال و اسباب اهالی آنجا نپرداخته قرار جزیه دادند و مقارن این احوال حاجی ایلبکی
بغارت و تاخت نواحی ادرنه و اورنوس بیک بطرف ولایت کشان با بعد دوزتکار
مامور شده و خود حضرت خداوندگار بعون پروردگار باتفاق جویش دریا عروس بست چورلی
تکاور انگیز جلادت شده و بفاصلهٔ اندک وقت محاصره قلعهٔ مزبوره نیز مفتوح گردید و قفار

لله ...

لوله برغوس با اسم ضمیمهٔ ممالک عثمانیه نموده بعض قصبات و قرای واقعه در سمت شمال گلیبولی را
تا جوار ادرنه بکلیه تا قرب حصار شهر تصرف شده و اورنوس بیک و حاجی ایلبکی نیز از سمت
مامور شده شروع به تاخت و تاز که اورنوس بیک نواحی ایپساله و معلقره و کشان را
لگدکوب عساکر نصرت ... نمود و حاجی ایلبکی هم به دیمتوقه و چورلی رسیده و کنار نهر ... را
گرفته قری و قصبات را پایمال کرد و چون به قصبهٔ مرسومه ببورغاز رسیده آنجا را بعد از ضبط
تصرف متوقف تحت اختیار نمود و از این جهة باسم او خوانده شده ایلبکی بورغازی مشهور است
و بعد از این مقدمات خداوندگار غازی با امرا و ارکان راجع نموده در خصوص تسخیر ادرنه با لالا شاهین
شهر ادرنه مشورت فرمود و پس از ختم مجلس شوره به نیت تسخیر شهر مزبور رایات نصرت آیات را
افراخته بجانب با لشکری نهضت نمود و چون شهر ادرنه در میان دو رودخانهٔ بزرگ که نهر مریچ
و رودخانهٔ طونجه واقع شده بود و محل اختلاف و تلاقی رومیان و بلغاریان در هنگام ...
و علاوه بر آن در مرکز ایالت تراکیا هم اتفاق افتاده و از شهرهای معظم و معتبر شمرده می‌شد
و مع قطع النظر عن هذه المحلات ضبط و تسخیر شهر مزبور بجهة حفظ و حراست روم ایلی از اهم
لوازمات بود لهذا لالا شاهین پاشا را بجهة انجام این مهم مامور کرده بودند و چون لالا شاهین پاشا
ملقب به بگلربگی مقدمة الجیش و پیش جنگ شده از سازلی دره گرفته تا نواحی ادرنه آتش زده با برده جان
... محاربات کرده شهر ادرنه را محاصره انداخت و چنانکه بمضمون الحرب خدعة حیله و دسیسه
از فنون و جوهر حرب بوده لالا شاهین پاشا تسخیر شهر را موقوف مناسبت بیرون آوردن قلعه‌گیان دانسته
با حاجی ایلبکی نام کرکه که رئیس الاکراد بود قرار داد که ... از خداوندگار غازی و شاهین پاشا
اعراض نموده با قلعه‌گیان همداستان باشد حاجی ایلبکی بحسب قرار معهود التجا به پرنس که حاکم
شهر بوده برده از سلطان مراد خان شکوه و شکایت آغاز کرد پرنس چون حاجی ایلبکی را از
جمله سرکردگان حربی و جسور بود بجهة حفظ مرتبهٔ قدیم او باز بمرتبهٔ سرعسکری او را ملحوظ نموده کمال رعایت
و حرمت را در بارهٔ اش معمول نمود پس حاجی ایلبکی شروع بتهیه کرد که بعضی از لشکریان که از او دور

شاهین پاشا هستند از جهة آرزوی که از طرف سلطان مراد خان داشتند مابینه که تو قطاس بحجت
پرلس بیابند قلعه را از استمزاج نقاط قلعه چند روز جمعی بسیار از عثمانیان بیتریچ داخل قسطنطنیه شده
اظهار خدمت نمودند و بالآخرة اتفاق کرده یکدروازه قسطنطنیه را گشوده لشکر عثمانیان را داخل قلعه کردند
پرلس بعد از شنیدن این چون طاقت مقاومت در خود ندید لابد با مال و عیال و اولاد خود را
برداشته از راه تیریچ بطرف ایبوز فرار نمود قلعه کان هم از در ... در آمده قصه ... الله
شاهین پاشا سپردند در خلال این احوال سلطان غازی بعد از رفع غائله بابا اسکیسی بقوم امداد
شاهین پاشا آمده آمدند پس ابتدا شاهین پاشا باتفاق عساکر عثمانیه بقلعه داخل شده
و بر بروج حصار رایات فتح علامات را نصب نمود توبها را آتش دادند بعد خداوندگار غازی نیز
داخل شهر شده چندی باستراحت و آسایش مشغول شده خرابهای شهر تعمیر نمود و از آنجا لالا شاهین پاشا را
بطرف زغره و فلبه و غازی اورنوس بیک را بطرف ایپسله مامور کرد تا اهالی آن نواحی را بزیر سایه علم
عثمانیان جلب و دعوت نمایند و چون خبر فتوحات روم ایلی و بلغارستان و مظفریت لشکریان
از اموال غنایم ماخوذه بکیفیت آن بطول مسموع گردید از معبر کلیبولی فوج فوج ترکان در آمدن آغاز
آورده بودند و از اهالی اورده و هم غازیان اسلام با اسرا و اموال غنایم در عبور بودند از معبر مزبور بغیر

در اعلان فتوحات تازه بملوک اطراف

بعد از فتح ادرنه با حوالیش و تصرف و ضبط اسکی دیگر زغره و فلبه با نواحیش سال هفتصد و شصت و
چهار خداوندگار غازی بدار الملک بورسه عودت فرمود لالا شاهین پاشا را در ادرنه گذاشته
و اورنوس بیک را در حدود بلغار و صرب بامر محافظت مامور نمود و چون در اثنای توجه عزیمت
بورسه حاجی ایل بیک فوت شد ماموریت او را نیز بعهده اورنوس بیک محول شد و در این
وصول به حد کلیبولی چون خیر الدین پاشا هم قاضی عسکر و هم وزیر بود لهذا منصب قاضی
عسکری را تفویض نمود بقره رستم افندی مرحمت نمود و از آنجا بطرف بیغا متوجه شده آن بلاد را
نیز بحیطه ضبط و تصرف آورد و بعد الورود بدار الملک بورسه بجهة اعلان و اشاعه فتوحات

روم ایلی

روم ایلی به قره رغیم و علاء الدین قرمان زاده و حاکم گرمیان و اسفندیار بیک و حسین بیگ
حاکم حمید ایلی و پادشاه عجم شاه اویس و پادشاه عراق عجم امیر مبارز الدین نامجات فرستادند

در بیان فتح کردن لالا شاهین پاشا بلاد بلغارستان را

توضیح ایقال الکه لالا شاهین بیگلربیگی روم ایلی که مامور بفتح و تسخیر زغره و فلبه شده بود
از طریق تیریچ با جنود ظفر ورود عزیمت نمود بعض زنول بقرب فلبه قوماندان شهر مزبور
که پرلس بود از استماع فاطیای بلغاریان قسطنطنیه را سپرده خود با اموال و اقربا و
متعلقان بجانب بغدادیغ بطرف قرال صرب فرار نمود و چون این خبر بهجت اثر در بورسا
بسمع اشرف خداوندگار غازی رسید قامت قابلیت شاهین پاشا را به تشریفات شاهانه و
زینت افزوده لوازم اکرام و اعزاز را در باره او مبذول داشتند و چون در سال هفتصد و شصت و
چهار شهرهای فلبه و زغره و کومنجه و کوستندیل و ادرنه و دیمتوقه بحیطه تسخیر اسلامیان آمد
ملکداران صرب و بلغار و پرنس روم و بزرگان بوسنه و افلاق با همدیگر بنای اتفاق
عهد گذاشته در خیال تهیه و تدارک هجوم عام بطرف عثمانیان افتادند و چون این خبر از روم
ایلی بسمع خداوندگار غازی رسید در صدد حرکت دوباره بطرف روم ایلی بر آمدند و علاوه بر آن
در ضمن مذکور شد بعضی سرکشان بقلعه بیغا استیلا یافته بتردید روم ایلی مزاحم احوال شدند
پس در اول اثر تسخیر بیغا را تقدم داشته بطرف قلعه مزبوره هجوم آوردند در خلال این
احوال خبر انعقاد عساکر ملل متفقه در روم ایلی که قریب بشصت هزار نفوس بودند به لالا شاهین
رسیده اورنوس بیک را با جمعی از دلاوران بجهة تفحص احوال و اخذ اسیر بصوب دشمنان روان
نمود اورنوس بیک راهی شده چون بقرب اردوی دشمنان رسید بعد از ملاحظه در جنگ
روبرو صرفه ندیده در فکر حیله حربیه عزم نمود با غازیان بعد المذاکره قرار دادند که بجنگل واقعه
در قرب اردوی ایشان داخل شده خودشان را پنهان نمایند و منتظر ظلمة اللیل بصفت
باشند و چون شب داخل شد اورنوس بیک غازیان را بکنار رفت نمود طبل و نقاره را زده

سرکرده شقاقین هجوم آوردند لشکریان شقاقین که بکثرت و قوت خودشان مغرور شده همه
در خواب غفلت بودند چون از هایوهوی شبیخون بیدار شدند همه دست بچوبه کردند چون
معسکر ایشان یکطرفش کوه و طرف دیگرش نهر مریچ بود از غایت دهشت و اضطراب
اکثر خود را آب انداختند و بفاصله چند ساعت شصت هزار لشکر با تلفیه تار و مار و پریشان
گردید اموال و غنایم و اسلحه بسیار اردو جمله بتصرف غازیان ظفر شعار آمد که وقوع این
واقعه شایعه در سال هشتصد و شصت هجری اتفاق افتاد و چون این غزوه از شاهکارات
روم ایلی شد جولانگاه مزبوره باسم مقتلگاه حرب شهرت یافت و همین واقعه اولین بود
که فیما بین اهالی مجار و عثمانیان رخ داد و چون استماع این فتح و غلبه نا که ظهور باعث حیرت گردید
خداوندگار غازی گردید شاهم که یکی از بهادران میدان جلادت ابراز مبارزت نموده در راه
دین و دولت کوشش کرده بود فرا این شتقه بر تحسین و تلطیف و تملیک بعض اراضی جادار شده
با تیمارات مخصوصه سربلند ساختند و خود بطرف بورسا عودت نموده سور مستوجب السرور
ختان شهزادگان بایزید چلبی و ساوجی بیک و یعقوب چلبی را برپا نموده و امرا و حضرت
و ارکان مملکت را علی قدر مراتبهم دعوت فرموده لوازم اعزاز و اکرام در باره هر یک از
ایشان ملحوظ شده و تا یک هفته شغل لهو و لعب شده ابرار وقت کردند و پس از ختم و انجام امر
سنون ختان صرف همت والانهمت بعمورت بلاد و امصار واقعه در حوزه مملکت گماشته
ابتدا از تعمیر بعضی از آثار خیریه نیت نموده پس قرار گذاشتند که در مقابل سرای بورسا جامع شریف
و مکتب شریف برای اطفال و صبیان با سقفات وافره بنا نمایند و همچنین با احداث مدارس معدوده
و حمامات و کاروانسراها و ترتیب بطرز نو و متین و مستحکم از طرف خداوندگار فرمان شد
و چون بمجموعه نظارت این عمارات وجود معمار ستاره فن لازم و در کار بود و در آن
ایام فیما بین امپراطور روم یان پاله لوغ و خداوندگار غازی با وجود معاهده گروگذارین با
رعی جاله بود که ولیعهد امپراطور مزبور مانوئیل پاله لوغ بقوت خود مغرور شده لیست یالوه وارسید

هجوم

هجوم آورده بود فلهذا خواهش معمار از استانبول را وقت مساعدت نمی‌نمود ولیکن در
اوقاتیکه امپراطور روم یان پاله لوغ باتفاق حضرت پسر خود را استنجر یالوه وارسید
فرستاد عساکر عثمانیه بمقابله ایشان رفته لشکر رومیان را انهزام داده بطرف
استانبول بازگردانیدند و در اثنای آن گیرودار چند صد اسیر هم گرفتار گشته بحضور
سلطان آوردند اتفاقا در میان همان اسرا یک نفر مهندس و معمار هم از گرفتاران
بود حضرت شهریاری چون از اطلاع و استحضار باحوال معمار منظور نظر التفات فرموده تعمیر آثار
خیریه که منوی ضمیر انور پادشاهی بود بنظارت او حواله داشتند و پس از ختام آثار خیریه در
دارالملک بورسا بنظارت معمار مزبور در بیله‌جک و ینیخلیج و مانیاس و کونان
و قره‌سی و ادرنه و دیموتقه نیز معابد و زوایا و قنوات احداث نمودند

در بیان هجوم ملل شقاقین به قلعه ادرنه و شکست خوردن از عثمانیان

توضیح این اجمال آنکه ملل شقاقین با اینکه شصت هزار نفوس ایشان از پیش معدوده قلیل عثمانیه
شکست فاحش خورده متفرق شدند مکررا باقتضای عصبیت باز عساکر کثیره به ادرنه و قلعه
هجوم آورده بودند و چون عساکر عثمانیه موجوده در روم ایلی آنقدر نبود که در حین مقابله از
عهده ایشان برآیند فلهذا لالاشاهین پاشا حرکت خداوندگار را بطرف روم ایلی
با عساکر اناطول از اقتضای مصلحت دانسته استدعا نموده بود و چون در حرکت سلطان از
دارالملک بورسه تعویق اتفاق افتاد آل قرمان و کرمیان بجای اینکه در حین اتفاق با اهالی
روم ایلی البته در مقابله عثمانیان مقاومت نخواهند آورد در این نیت بود که بممالک عثمانیه
یورش آورد که بعون الله تعالی و حسن توفیقه فوق المأمول لشکر شقاقین غلبه کرده انهزام داده
و احتیاج بحرکت سلطان بطرف روم ایلی نماند و کرمیان زاده و قرمان زاده هم از
کرده خودشان پشیمان گشته اظهار ندامت نمودند یکی بطرف لارنده و دیگری بسمت قونیه خود را
کشیده خداوندگار غازی هم با ایشان نابرالحسن سلوک و مدارا گذاشته تغافل رویه که گرفتند

در بیان حرکت عساکر نصرت مآثر بسمت کرمان

توضیح این مقال آنکه در تاریخ هفتصد و شصت و هشت هجری اردوی همایون از دار الملک بورسه حرکت کرده عساکر نصرت مآثر فوج فوج بسمت کرمان روانه شدند چون این خبر وحشت اثر بعلاءالدین بیک حاکم قرمان رسید از کرده خود پشیمان شده فایده‌ای از آن ندامت نیافت پس مغرورانه بمواعید کاذبه سرکردگان تاتاریه و صحاغار و جاودار و وارسق را بطرف خود جلب و دعوت نمود با عساکر لا یلیق خود شفق ساخت و دلیرانه سپر کوه و صحرا را احاطه نموده خواستند که در پیش جیوش دریا خروش عثمانیه سد آهنین شده لیکن در میدان کارزار چون امواج جیحون خون از سر ایشان درگذشت بجز قطره عفو و امان عثمانیان بجوز ایشان معبری و منفذی نیافتند اینجا که بدرگاه جهان پناه خداوندکار غازی سفرا و ایلچیان فرستاده طالب امان شدند و بعد از آنکه مورد عفو و امان آمدند کرمان بیک بعد خط کبرسن از حکومت اعتزال کرده امارت را به پسرش یعقوب بیک مفوض نمود حسن سلوک و مدارا را با عثمانیان وصیت کرد و از علاکار خود اسحق فقیه را بحضور خداوندکار غازی روانه کرده استدعای تزویج دختر خود کریمه سلطان را برای یلدیرم بایزید نمود خداوندکار مسئول و مأمول او را مقرون باجابت و قبول فرموده بشرف مصاهرت فایز گردید و از جمله وقایع که قریب بآن احوال اتفاق افتاد این بود که خداوندکار غازی بعد از آنکه با عساکر انا طول عزیمت کرمان کرد مواضع واقعه در سواحل چون از قوه حربیه عثمانیه خالی مانده بود لهذا رومیان که در کمین فرصت بودند تکرار حصار سغا را متصرف شدند امپراطور بزانسیه والی بالیوغ نیز چون با ایشان عقد اتفاق بسته بود بارکاب شاین عساکر خود شان را بسوی هم روم اورده جمعیت وافره منعقد ساختند بعد از آنکه کیفیت این قضیه بسمع اشرف خداوندکار غازی رسید باقتضای حمیت و غیرت ذاتی با تحشد سوق عساکر نصرت مآثر نمود

بعد الورود

بعد الورود مانند سحاب آسمان با دلوله و خروش دشت و کوه را احاطه نموده برق شمشیر و شهاب سنان جان ستان عرصه هیجا را نمونه کل من علیها فان ساخته گرده سرکشان چون ضرب دست غازیان دیدند از میدان کارزار روگردان شده خایب و خاسر بطرف دیار خود شان فراری شدند و وقوع این وقعه دویم بنا در هفتصد و هفتاد اتفاق افتاد

در بیان مامورین سرکردگان عثمانیه بتاخت بلاد امپراطور روم

توضیح این مقال آنکه حضرت شهریاری بعد از آنکه از طرف امپراطور روم در دفعه اول در خصوص اعزاز و حقارت رسانیدن به پالوه بعد از معاهده خطای جرئله بعمل بنا باقتدارات امپراطور در گذشته و اغماض فرموده و لیکن در این دفعه که بر سر سیغا قوشون فرستاده بود نقض عهد و پیمان بمرادفه رسیده قابل اصلاح و اعتذار نبود فلهذا باقتضاء کاکتیک و نکات و کمادین و سپاهیان سپهسالار روم ایلی لالا شاهین پاشا را باتفاق غازی اورنوس بیک و جمعی از غازیان تا حدود تا از نواحی استانبول مامور فرمودند و صاحب الحکم مامورین ظفر قرین در سال هفتصد و هفتاد و یک با عساکر نصرت مآثر بصوب ولایات سلوری و چلیچه و ایاستافنوس الغار کردند و خداوندکار غازی خودش هم بعزم فتوحات جدیده از دار الملک بورسه با عساکر کثیره عزیمت روم ایلی نموده لالا شاهین پاشا با بقیت عساکر چون بچیرود در روم رسید بعد از قتل و اعدام دو هزار نفر از لشکر روم با اموال و غنایم بسیار عودت کرده باردوی خداوندگار ملحق گردید و بعد از انضمام دو اردو بسهولت حلقه نهضت نموده از کوههای بالقان گذشته بسمت اینکیز روانه شدند و از قرایه دیوار آتناس گرفته قلیوس و قره بوروك و قطور داره ایلی ولایات الحاق تاخته و خراب کردند و چون حصار معروف به اینبولی سوزنتای و حصن حصین آن حوالی بود تخته هنگه خود امپراطور تباعق التی اعتماد نموده اموال محفوظه در آنجا گذاشته بود بنابر آن اول اتخاذ حصار مزبور را برای خود مامن دانسته تحصن ورزیدند پس حصار مزبور را بضیق محاصره انداخته تا مدت پانزده روز ایام محاصره امتداد یافت و لیکن از یأس از تسخیر قلعه

رخصت عودت و انصراف بلشکریان داده هرکس به تهیه و تدارک راه افتادند غازی گرای
خان اسم در سایه درخت چناری در صحرا نشسته درحضور مفتوح شدن قلعه متفکر بود
از مؤیدات اقبال و عون و تایید خداوند متعال در این اثنا دیوار حصار از آسیب و صدمه
اسباب قلعه‌گیری دفعةً متزلزل گشته شکافته شد بطوریکه طریق وسیعی بجهة یورش بردن جنود
ظفر ورود گشوده شد و چون این بشارت بخداوندگار غازی رسید آن درخت را چنار بیعت دار
نسبت کردند خلاصه للاوت‌ها پاشا باتفاق غازیان داخل قلعه شده از زر و سیم
محفوظ شده بحضور پاشا هی آوردند و بسیار از طاس کلاه لشکریان بر سر خوشان گذاشته
درحضور حاضر آمده کار رقص کشیدند مجملاً لوای بلوغ بعد از وقوع این نوع شب وکورات
نهایت گشته حال سلیم و مصالحه شد و چون حضرت شهریاری از آنجا حرکت بشهر ادرنه عودت
نمود خیرالدین پاشای وزیر شهیر بفتح و تسخیر سایر نواحی روم ایلی مأمور که بسبب سرداری
قرین اقتدار شد و هکذا غازی اورنوس بیک را بفتح و تصرف ولایات واقعه در سمت
زخنه و سیروز تعیین کرد خود در ادرنه توقف ورزیدند و من الاتفاقات چون شهرت
غالبیت حاجی ایل بیک که در کنار نهر مریچ صرب‌ها را در السنه و افواه مردم مذکور شده باطراف بعید
برد آتش غیرت طبع حقد و حسد آمیز للاوت پاشای کران آمده بنای غدر و حیله گذاشته بیچاره حاجی ایل بیک را
مسموم نمود و بواسطه همین غدر که از للاوت پاشا بظهور پیوست غازی اورنوس بیک پنهانی
از خوف پاشا به مجلس الطبیان نه رفت عهدا وزیر کبیر خیرالدین پاشا مومی الیه را بعد از تأمینات
بسیار اطمینان داده با خود متفق ساخت پس در اول امر تسخیر قلعه قواله را پیشنهاد ساخته
بمحاصره پرداختند از آنجا که برج و باروی حصار قواله بسیار متین و استوار بود از توپ قلعه کوب
کره کار نشد لیکن لشکریان در حین دوره گشت اطراف حصار معبر مجرای آب بدست
آوردند پس خیرالدین پاشا در ظلمة اللیل جوقی از غازیان جان نثار را مأمور بعبور از معبر
مزبور نموده داخل قلعه شدند پس در حین غفلت مستحفظین حصار دروازه شهر را گشوده جنود ظفر

ورود

ورود حمله آورده داخل شهر شدند و بعد از تسخیر و تصرف شهر مزبور کرفیت بتسخیر دراما
ادوانسه اهالی آنجا باطاعت و خدمت آمدند و مقارن این احوال دل طبان سنجاق
بیک را بتسخیر سیروز و بعد و دیگر عساکر را بطرف چرموز مأمور ساخته مأمورین مشارالیهم
طوزله مشهوره را بحیطهٔ ضبط و تصرف آورده زخنه و دودنیه را ضمیمه ممالک عثمانیه کردند

در بیان فتح قلعه سیروز و جنگ قرال صرب

تبیین این اجمال آنکه دل طبان که مأمور بفتح سیروز بود بعد از نزول بدور حصار نور
چون آلات حرب و پیکار را مهیا نمود قرال صرب دوباره باتفاق عصبیت اظهار
سرکشی کرده با عسکر کثیره بر سر دل طبان هجوم آورد لشکر بیگ عسکر عثمانیه تاب
مقاومت نیاورده مصمم گردیدند که دست از محاصره قلعه برداشته عودت نمایند
ولیکن دل طبان و غضب بیک مانع شده گفتند باید کشته شویم یا سیاکت
وهیم برگشتن را در خواب نخواهید دید بعد از آنکه با اقامت فرموده ثبات قدم
ورزیدند بجلادت تمام یکطرف دیوار قلعه را خراب کرده علم که علامت فتح و نصرت بود
در برج حصار نصب کردند پس عساکری که بامداد قلعگیان آمده بودند بعد از مشاهده
این حال دانستند که از محاربه عثمانیان فرقی نخواهند برد بنای تفرقه گذاشته بطرف نیش
و صوفیه فراری شدند و وقوع این واقعه در سال هفتصد و هشتاد و پنج هجری اتفاق افتاد
و هکذا شهر نورلا و اسکته و مارولا نیز در همین تاریخ مفتوح گردید ایاصلی علیان بیک
بعد از فتح سیروز از دربند کوههای جنگل گذشته از راه کنار قره‌سو واقعه در تیریج عبور نموده
از قرب دوبنجه و قراطوه و سولو دربند سرازیر شده بمحاصره شهر صوفیه پرداختند
محصورین چون طاقت مقاومت نداشتند قلعه را سپرده خودشان را بسمت نیش کشیدند
کرقریب آن احوال طلعت قارلک و یوریج نیز مفتوح شد پس از آن علیان بیک
شهر صوفیه را بخوش مقر توطن اختیار نموده درپیش طوایف بلغار و صرب و غرد آتش سید

و مهاته بهزه شاهین پاشا که در حوالی قلعه صاحب الامر مشغول تاخت و تاراج بود نیز
یورش لاسک ولایت عرب باشه از قلعه بیرون آمده تا لب پار ایمن یار ارجق تاتار
توسن جلادت بر انگیخت و از جنگل عبور از کوههای دسپوت و ویدیرنه و قفودربندی
دغابر و ادربندی و قوللی دربندی صعوبت داشت عنان عزیمت بطرف بانالر منعطف
ساختند و در اوان وصول بکوههای کوستنجه و حماقوا اهالی آن حوالی را ربقه اطاعت
و خدمت آوردند و همچنین رعایای شهر ختمان قبول رعیتی کرده مراعات احوال آنها را
از لوازم وقت دانستند و چون لالا شاهین پاشا اقتدار و حکمرانی اخذ و دیار را از حضرت
شهریاری استدعا نمودند لهذا ایکا بالمسئوله اقتدار اخذ و دیار با و واگذاشتند
و بهمین واسطه در آن کوهها لالا دربندی اشتهار یافت و بعد از آنکه شاهین پاشا
بس هشت و بل تیچاوز رسید از حضرت خداوندکار استعفا از اقدام نمود بعضی محاربات
نمود پس در سال هفتصد و هشتاد و چهار وفات کرد در جای او تیمور طاش پاشا بیگلربیگی عادل را
منصب بیگلربیگی روم نصب کرد و باعطای تشریفات حضرت شهریار منظور نوازشات شدند

دربیان توجه موکب همایون بجانب سلانیک

خیرالدین پاشا و غازی اورنوس بیگ که باتفاق همدیگر در حین عزیمت بلبان بیگ بتسخیر
سیروز با سپاه انجم حشم عزیمت حصاری وینیکچه و اردار و دامات واقعه در اطراف
اورامش پالو قاستر و وزیترا و جیزه را تاخت نموده از نهر و درنه گذشتند و بقرب
شهر قره فریه تمام رسیده حصار محاصره داشتند که قلعه کیان از درستیان آمده قلعه را سپردند
و همچنین توابع و مضافات و نواحی شهر مزبور قبول رعیتی کرده جان و مال خویشان را از
صدمات غازیان استخلاص نمودند و چون اکثر اطراف ولایت ماکدونیا بسهولت و آسانی
داخل ممالک محروسه عثمانیه گردید عساکر نصرت مآثر را مجدداً غیرت و حمیت غالب
شده تسخیر شهر مناستر را نیز منظور نموده از کنار رساری کول گذشتند و بعض ورودها

شهر مزبور را بضیق محاصره انداخته در ظرف مدت قلیل تسخیرش بحصول تیسیر قرین گردید
و بعد از تسخیر و تصرف شهر مزبور جیوش دریا خروش بسمت ساحل حرکت کرده از راه دمات
انبار کولی و لیش طاش و لانیا دست کول بطرف سلانیک متوجه شدند و بعد الوصول
و النزول اهتمام تمام در تسخیر قلعه میکردند لیکن شهر مزبور چون کرسی حکومت ولایت
ماکدونیا بود و از امپراطوری روم بجهت امتیازات مخصوصه اداره مستقله علیحده داشت
و در تحت حکومت کیغز پرنس از خاندان امپراطوران روم محسوب میشد و من القدیم هم
بواسطه ابنیه و آثار قدیمه از شهرهای معمور و مشهوری شمرده و قلعه اش فوق الغایه متین و
مستحکم و شهر لیمانی محکم بود لیمانش از آسیب طوفان در امان حصار مرصوص اکثر ان مرفوع این
بواسطه همین مراتب فتح و تسخیرش کمال صعوبت را داشت بنابراً علیهذا دهاتش را خراب نموده
باغات و مزارعش را آتش زدند و از آنجا عنان عزیمت بصوب سیروز منعطف ساختند حکمران
سلانیک مانوئیل پالیولوغ چون دید که عساکر عثمانیه خویشان را از حوالی سلانیک کنار کشیدند
این را وسیله فرصت دانسته استرداد سیروز از تصرف عثمانیه را در دل خود مخمر کرد
و با سپاه انبوه با تهیه تمام بر سر قلعه سیروز هجوم آورد چون این کیفیت مسموع حضرت خداوندگار
گردید مکرراً وزیر اعظم خیرالدین پاشا را با عساکر کثیره بمدافعه مانوئیل فرستادند مانوئیل قدرت
و اقتدار خود را در مقابله غازیان هژبر هیبت عثمانیه کالمعدوم انگاشته سیروز و نواحیش
و سایر اماکن را که متصرف شده بود کلیةً تخلیه کرده و در کرسی حکومت خود هم نتوانست
آرام بگیرد سراسیمه وار با هزار ندامت و اضطراب از طرف بحر باستانبول فرار نمود و در آنجا به
امپراطور پالئولوغ که پدرش بود ملتجی شده امپراطور باندیشه اینکه شاید عثمانیان او را نیز
درین مفسده شریک انگارند پسرش را به پیش خود راه نداده و از ترس نتوانست نگاه
داری نماید مانوئیل بیچاره در میانه چون پروانه بی پر و شمع در هر جمع حیران و سرگردان مانده
هر روز در هر یک جزیره بسر میبرد بالاخره بیک نفر پرنس از طایفه جنویز ملتجی گردید

پرلس خونریز نیز از ترس صدمات قاهرهٔ پادشاهی به ماتوبیر متحصن شد ماتوبیل نیز از پس کجا از
هر طرف بغیر از اعتراف بقصور در حضور خداوندگار وسیلهٔ نجات برای خود نیافت
پس روی امیدواری به درگاه عالمیان پناه خداوندگاری آورده سلطان عطوفت مدار از جرایم و
تقصیراتش درگذشته مورد عنایات پادشاهی فرمودند و بعد از چند روز فاصله بطرف برزخ
ایمپراطور برانسیه روانه شدند در عوض این احوال حضرت خداوندگار از ادرنه حرکت کرده
از راه کلیبول به آناطول گذشته بدار الملک بورسه عودت شد و چنانکه سابقا اشارت
شد که دختر کرمیان بیک خواهر یعقوب بیک سلطان خاتون که نامزد شهزاده یلدیرم بایزید
بجهت ظهور غزای روم ایلی عروسی و زفافش بتعویق افتاد بعد از آنکه مهمات و واقعات روم
ایلی و اناطول را انجام و کفایت داده بودند و با ایمپراطور برانسیه و قرالان صرب و بلغار
قرار مصالحه و معاهده صحیح درگرفت در دار الملک بورسه بلوازمات سور و ترتیب السرور
اقدام کردید بتبیین این اجمال آنکه برسم جهاز خاتون و در معنی بعنوان هدیه و پیشکش سلطان
مراد خان لایق باشد وزیر خود خواجه اسحق را با مفاتیح قلعجات کوتاهیه و اکردر و توشانلو
و سیماو بدرگاه عالی خداوندگاری فرستاد قرار عقد دختر خود به یلدیرم بایزید دادند و بعد به
ترتیب و تهیهٔ اسباب سور پرداخته منشیر و دعوت نامجات بحکام کرام دیار اناطولی
و حکام الوس مصر و شام و حلب و ملوک بغداد و عراق عجم ارسال داشتند و بعد الدعوة
حکام و امرا و علما و اعیان ممالک عثمانیه با جمیعهم در دربار خداوندگاری حاضر شدند و از
جانب ملوک و سلاطین ذوی الاحتشام سفرای عظام علی الاتصال با تحف و هدایا بدرگاه عالی
رفته رسوم تهنیت گذاری را بجا آوردند و چون در اندرون شهر بورسه چندان وسعت نبود
که گنجایش سور ملوکانه را داشته باشد لهذا خارج شهر در صحرای وسیعی خیام و سراپرده‌ها زده
مع قرر مراتب ضیافت اطراف هر کس را منزل تعیین کردند و من حسن الاتفاقات غازی
اورنوس بیک هم بعد از درک شرف پابوس خداوندگار غازی پیشکش و هدایای خود را از حضور سلطانی

گذرانه

گذرانه و چون پیشکش و هدایای او بر تحف و هدایای سلاطین فایق بود لهذا در این
مقام تفصیل او را مناسب دید از آنجمله صد نفر غلام سیمین اندام و صد نفر کنیز طاوس
خرام ملک صورت که هر یکی را اثواب که اطلس زرین پوشانیده بود و در دست
ده نفر غلام ده عدد سینی نقرهٔ مشحون بطلای مسکوک و در دست ده نفر جاریه نیز ده عدد
سینی نقره بهمین سیاق و بکذا در دست ده نفر غلام علیحده ده عدد سینی مملو از نقرهٔ مسکوک
و ده نفر کنیز علیحده نیز بهمین طرز و تتمهٔ غلام و کنیز را هم پنج پنج نفر تقسیم نموده
در دست هر یک از اقمشهٔ گرانبهای رومی و فرنگی و جواهر ثمین در حضور سلطان عرض دادند
و چون پیشکش اورنوس بیک در نظر خداوندگار زیاده جلوه قبول یافت احسان تازه
نمود و حرم خرام که از جانب سلطان مصر تروق بحضور سلطان هدیه فرستاده بلغه جمله به اورنوس بیک
انعام فرمودند و نقود و مسکوکه پیشکش را کلا بفقرا و مساکین و ارباب استحقاق تقسیم
نمودند و بعضی را از غلام و کنیز منقوله بطرف سلطان مصر و بعضی را ایجاب شاه عجم سلطان اویس هدیه
فرستادند و بجهت نقل عروس بدار الملک قاضی بورسه خواجه افندی و میرلوا آق سنقر
و چاوش باشی تیمور خان بیک با بیست هزار نفر از لشکریان و عیال خواجه افندی مزبور
و دوده بایزید خان و عیال آق سنقر و جمعی از نسوان حرم سرایان اکابر و اعیان دولت
که بعد از اجتماع قریب به سه هزار بودند پی عروس روانه شدند و یعقوب بیک کرمیان بیک
هم بلزوم استقبال فرستادگان سلطان با کمال تعظیم و اکرام باستقبال آمده آیین ضیافت
و رسم مهمان نوازی را بطور شایسته بجا آورد پس عروس را با نهایت اعزاز و اکرام بدار الملک
روانه نمودند که تاریخ این سور سرور در سال هفتصد و هشتاد و سه هجری وجه اتفاق افتاد

در بیان تفویض کردن حمید اوغلی امارت خود را بخداوندگار غازی بموجب قباله

اصحاب تواریخ نوشته اند که حمید اوغلی حسین بیک سفیری بخدمت تعیین که بحضور خداوندگار
فرستاده و ضمنا التماس نموده که چون شهرت استیلاء و تسلط دولت عثمانیه از شرق و غرب

کرفته حکومت جدا معرفهٔ این بنده درمیانهٔ اسپارته و قره آغاج و یلواج و شرکه مانند کوکی
درپیش بیگ وجود داشته است هرچند با معرفان قرا بمطالعه داده و یک نوع اطمینان حاصل شده
ولیکن مناسب احوال بجهت تحقیق اینکه کامه چنان دانسته ام که ولایات متعلقه با بیانات
برحسب حجت دسته شرعی حکومت سلطانی قبول نمایم حضرت خداوندکار دربابت [illegible] با ارکان
دولت مذاکره نموده قرار دادند که حجت شرعی نوشته صیغهٔ تملیک آق شهری و بیک شهری
و سیدی شهری و یلواج و قره آغاج و اسپارته را جاری سازند و مأمورین شهرهای مزبوره را بنقله
قرار و نظم اداره داده و دستور العمل داده شد و اصل کیفیت شهرهای مزبوره که بموجب سند
شرعی بدولت عثمانیه انتقال یافت چنان است من جمله بیک شهری شهری است سلطان علاء الدین
سلجوقی بنا که در کنار غدیر معروف در سال ششصد واقع شده و سیدی شهری هم در کنار
غدیر معروف دیگر واقع است و آق شهر نیز در کنار مرداب شهرت بسیار اتفاق افتاده
که آق شهر و بیک شهری هر دو در اول سنجاق هستند اسپارته که کرسی حکومت حمید است
که در سمت غربیش یلواج و جنوب شرقیش حوض اکردیر است و قره آغاج هم در [illegible] طرف غربیش

دربیان احوالات ولاة و حکام که ممالک سلاجقه را تقسیم کرده بودند

سابقاً که بلاد اناطول ممالک سلجوقیه به ده قسم حکومت منقسم شده بود از آنجمله سه ایالت و
حکومتش را عثمانیان متصرف شدند که اولین از آنها دیار قره سی است که عجلان بیک در
آنجا حکومت میکرد و در عهد اورخان غازی ضمیمهٔ ممالک عثمانیه گردید و قسم دوم اسم
بواسطه مصاهرت کرمیان بیک ملحق بممالک شد و قسم سیم هم بموجب بیع و سند شرعی که از
حمید بیک با شه منضم بلاد عثمانیه گردید و هرچند این سه حکومت یکی عرضاً دوم مصاهرة
سیم بیعاً بممالک عثمانیه تعلق گرفت لیکن چون دولت و سلطنت هنوز تقرر و تمکین
کامل نگرفته بود در قطعهٔ آسیا خصوصاً در الکای اناطول بعض امرا دره بیکی مانند هریک کوچک
کوچک ادارهٔ مخصوصه داشتند من جمله در تحت دیار بکر زرکان قره قویونلو و در طرف شرق

وایچ

وایچ ایلی طبقهٔ ذوالقدریه و در آدنه بیک زاده های رمضان و در حوالی قسطمونی قاملی اسفندیار
تغلب و استقلال شایع داشتند پس درسال هشتصد و هشتاد و پنج در فصل بهار حضرت
خداوندکار پسر بزرک خود حاجی بیک را در دار الملک بورسه قایم مقام و [illegible]
پسر دیگرش یلدریم بایزید را بر سنجاق کوتاهیه و پسر کوچکش یعقوب بیک را بدیار قره سی
والی تعیین فرموده و خود بهمراه انجم حشم از معبر کلیبولی عبور نموده با جمعیت کثیره داخل شهر
ادرنه شدند و وزیر اعظم خیرالدین پاشا را با اورنوس بیک و معدودی از عساکر مامور بطرف
لاتینس بیغ تخریب ولایات حرب فلند و متعاقب خود نیز با سواران انجم شمار مستعد
ایلغار بعقب خیرالدین پاشا عاجلا با غازیان ظفر قرین مامورین در ظرف [illegible]
بود اتفاقا در عرض راه با قفار کیرستن و کهولت مرض بر مزاجش مستولی شده وفات کرد
و چون خبر با لیشاده کان پایه سریر شهریاری رسید از فوت مومی الیه زیاده متألم شده تأسف
خوردند و لیوازان علی بیک پسر خیرالدین پاشا را طلبیده بمنصب مرحوم که وزارت کبری است
سرافراز فرموده مخاطب بعلی پاشا شد و پس از اعطای منصب بر روانه ادرنه کردند در خلال آن
احوال خبر طغیان علاء الدین بیک پسر قرمان و تاخت و تاراج ممالک محروسه بسمع اشرف شاهی
غازی رسید پس علی پاشای وزیر اعظم را بحمایت و محافظت روم ایلی مامور فرموده خود حضرت
باتفاق تیمورتاش پاشا و معدودی از عساکر بطرف اناطول آمدند و بنا بحسب الامر تیمورتاش پاشا
ازیکطرف اناطول و خداوندکار غازی از طرف دیگر گذشته در کوتاهیه با هم ملحق شدند و در
همانجا تشمیر ساعد جد غارت و یغمای ولایات قرمان نموده لشکر پرخاشجو را فرمان دادند مقارن
اینحال انعقاد سفیر مخصوصی از جانب برقوق سلطان مصر آمده خبر انقراض طبقهٔ اتراک و انقراض
حکومت و سلطنت طبقهٔ چراکسه را با هدایای فایقه بحضور پادشاهی آورد و طریق مداهنه و معالجه را
ملتزم گردید و چون در کوتاهیه ایلچی مسفور تقدیم سفارت کرده هدیه و تحفه خود را از حضور گذرانید
از طرف حضرت خداوندکاری نیز با هدایای مخصوصه رخصت انصراف و عودت حاصل کرد

در بیان محاربهٔ عساکر عثمانیه با علاء الدین بیک قرمان زاده و مآل حال او

تبیین این اجمال آنکه علاء الدین بیک پسر قرمان امیر عشیرت طرغارلو خضر بیک را با مبارک
بیک سردار شهیر عشایر اوکوس و قپلو چاودار فلاصه که یکه در میدان حرب و ضرب می
دانستی داشتند جمع آوری نموده علی بیک پسر بایق را بطرف سلطان سفیر تعیین که پیغام
فرستاد که هرگاه حضرت خداوندگار منظور شان از این حرکت و آمدن جنگ و محاربت است من هم
قوهٔ حربیه حضور را مهیا که مستعد استقدام و اگر مراد ایشان مصالحه قرار گذاشتن است من هم
مصالحه و مسالمه کمال میل دارم و الا اینکه لشکر زیاد است از مقابله و مقاتله باک نیست
ایلچی مشعور قبل از ابلاغ ماموریت خود خداوندگار در جواب فرمودند منظور از این حرکت اعدام
مکار زار و نشر انوار اسلام در بلاد و امصار است و شبهه و گمانی نیست که خانمان ولا وران
و ماهرین فی سبیل الله را غارت نمودند اهتمام صلح در چنین وقتی از جواز عقل بعید است ایلچی چون
حقیقت جواب را بعلاء الدین بیک قرمان زاده رسانید امیر طرغار خضر بیک و امیر
قپلو اوکوس مبارک بیک و امیر علی بیک و ایلچی او نیز در حضور علاء الدین بیک عهد و میثاق بستند
که تا جان داریم جانفشانی خواهیم کرد و از جنگ و محاربه روگردان نیستیم و لشکر خداوندگار عثمانی
که در رکاب همه حاضر رکاب بودند از پنجاه هزار متجاوز تعداد می آید و بعد از توجه بسمت دیار قرمان
دوباره ایلچی از جانب علاء الدین بیک در خصوص مصالحه بحضور سلطان رسید خداوندگار
باز همان جواب اولین را بایلچی دادند اینده ایلچی در حضور همایون جسارت کرده گفت
که لشکر آل قرمان معلوم نیست از لشکر آل عثمان کمتر باشد غرض ما از مصالحه آنست که او قوت حمیه
انسان و حیوان باشند در معرض تلف نیاید والا عساکر قرمانیان برای جنگ عثمانیان
حاضر و مهیا ایستاده اند خداوندگار که امروز چنین حرفی را در حوصله لشکر نشنیده بغیر از غایت
تغیر سرها ایستاده بایلچی گفتند هرزه و نامربوط را موقوف کن و ادای سفارت را ملاحظه
نما حالا که تو میگویی لشکر قرمانیان حاضرند من هم از اقدام بجنگ عجزی باک ندارم و چون

جلادت و تهور حضور را تحویل میدهم بمیدان حرب بیایم باثبات رسانند نصرت و ظفر
موقوف بمشیت و ارادات الهیه است بعد از آن ایلچی را از چادر بیرون کرده راه انداخت
و بدون فاصله اعلام ظفر فرجام و حشام انجم احتشام را بطرف قونیه و لارنده که پایتخت بود انداخت
در خلال این احوال محل پاشا که مامور بتوقف در روم ایلی بود حسب الحکم سلطان با تعدادی
از سپاهیان روم ایلی در حوالی آنکه شهر باردوی همایون پیوست و ایلچی مرده داد از
در بار شهریار چون مجادله و محاوره حضور در حضور علاء الدین بیک تقریر نمود حضار
مجلس علاء الدین بیک متفق الکلمه گفتند که منظور عثمانیان اینست که لارنده و قونیه را از
دست ما بگیرند و جهد و تلاش ما هم آنست که اساس دولت شان بالکلیه خراب گه آب رسانیم

شرح کیفیت جنگ عثمانیه با علاء الدین بیک قرمان زاده

تبیین اجمال آنکه عساکر عثمانیه چون بقرب صحرای قونیه رسیدند سواره و پیاده سان و سباه را
دیده منتظر اشارت سلطانی شدند پس حضرت خداوندگار به ترتیب و تنظیم دسته و تیب
و تسویهٔ صفوف شروع که خود در قلبگاه سپاه نصرت پناه جای گرفتند و شهزاده بایزید خان را
بمیسره تعیین نمود و عساکری که از جانب فیروز بیک و خواجه بیک قسطمونی بامداد آمده
بعضی با عساکر حرب روم ایلی در آخر میسره قرار دادند و میمنه را بشهزاده کوچک یعقوب بیک
سپرده و ال قره سرایه بیک صوباشی را و صوباشی اگردیر را با لشکر ایالت خود و متوقف
کوستندیل قسطنطین بیک هم بعد و دیگر از عساکر که بامداد فرستاده بود به تیمور طاش بیک
و ساروجه پاشا و اینجه طبان و طوریجه طبان و الیاس بیک و منتجاب صوباشی سپرده
امرای مجرب و معاون شهزاده یعقوب نموده علاء الدین بیک قرمان زاده هم در قلب لشکر خود
ایستاده جمعی از قبایل طرغار و حجاب و عشایر را بمیسره ترتیب داده و لشکر ترکمان را
بجناح تعیین نمود و خضر بیک و ترک بیک و عادیکر آقا را با جوقی از لشکریان میمنه قرار داد
و سپاهیان تاتار و از ساق را بجناح مقرر کرد خلاصه پس از صف آرایی و ترتیب و نظم سپاه طرفین

اعلام اعلام جنگ را افراخته نفیر و نقاره و توپ را طنین آوازه ساختند ابتدا از لشکر قرمانیان
عساکر جمّار که در میسره بغیر از جای خویشان حرکت نکردند و از طرف عثمانیه تیمورطاش
بیک بمقابله ایشان شتافت و ترک بیک هم از میمنه هجوم آورده تا تاربه وار ساق
شروع به تیرباران کردند و قرمانیان با نداختن تفنگ میدان توپ را گرم نکردند درین اثنا
بایزید خان از پدر پسر خداوندگار غازی رخصت حمله خواسته لوازم الحاح و التماس رخصت
حمله داد پس با غازیان از جمعی خود بطرف قرمانیان هجوم آورده از صدمات و حملات
متواتره میمنه قرمانیان از هم پاشیده میسره ایشان نیز خلل گرفت و با فطرات وارتیش
افتادند حضرت خداوندگار با قتضای رحمت ابوت بجهة تقویت جانب بایزید خان فرنک
خواجه بیک و تمرطاش بیک و چاوش احمد و سارو جه پاشا و الیاس بیک و مستجاب بیک را
که در رکاب همایون بودند بمعاونت بایزید خان مامور فرمودند در اثنای این ازدحام و حملات
احشام فرغام کین عساکر قرمانیان ثبات و قرار را در خویشان مفقود دیده عقد جمعیت
ایشان از هم گسیخته گشت علاء الدین بیک پس از احساس حالت تفرقه لشکریان
خود نیز لاابداً فرار را بر قرار اختیار کرده توسن عزیمت بوادی هزیمت برانگیخت و اموال و غنایم
بسیار در عرصه کیرودار بتوقف بهادران ظفر شعار در آمد و بعد از تسکین اشتعال نایره حرب
پیکار امرای با معمور بحضور خداوندگار رجعت کرده رسم تبریک غزا را بجا آوردند
علاء الدین بیک بعد از انهزام بقلعه قونیه رفته التجا را بر آن حصن حصین و مامن امین
قرار داده متحصن شد حضرت خداوندگار متعاقباً قلعه مزبوره را بضیق محاصره انداختند
ده روز مدت محاصره امتداد یافت در خلال این احوال از بعض عساکر حرب جرکان
که نا ملایم طبع همایون بود بطور رسیدن سلطان بتقام سیاسات ایشان بر آمده بعضی را ثبه نمود
و بای دباطه سال آتیه پیش لشکریان حرب باعث مفاسد عظیمه شدند و در اثنای محاصره
قلعه مزبوره علاء الدین بیک بعزیمت بحضور خداوندگار فرستاده طالب عفو و امان شد چون استدعای

او مرتفع قبول نیافت زن خود نفیسه سلطان را شفیع ساخته بحضور خداوندگار فرستاد نفیسه
سلطان بعد از درک شرف حضور و تقدیم مراسم خدمت با هزار التجا سلطان را قسم
بروح پدرش اورخان غازی داده استدعای عفو جرایم شوهرش نمود و متعهد شد که علاء الدین
بیک در حضور امرا و ارکان توبه کرده من بعد قدم بوادی سرکشی و طغیان ننهد پس مراد
استدعای او را قبول کرده روز فردا علاء الدین بیک از قلعه بیرون آمده بحضور رسید
حضرت سلطان لوازم احترام و توقیر را در باره اش مبذول داشته تعهدات شروط که بجا آورده
خداوندگار غازی کما فی السابق حکومت موروثی او را بخودش تملیکاً واگذار فرموده
و بعد از انجام عزایم الحکذور عزیمت شهرهای حمید اوغلی اشتراء شده که از آنجا متوجه دارالملک
بورسه گردیده و لشکریان را که تمام بود بسمت رخصت سفر گشته ملتزم رکاب بغیر مرخص نمودند

در بیان تحرکات واقعه ملوک و سلاطین مصر و بریة الشام

حکمرانان مصر و بریة الشام چون روز بروز بر وز غلبه و استیلای آل عثمان و فتوحات
متعاقبه ایشان ملاحظه نمودند تملک ممالک مرغوبه و تشکل دولت شدیده العثمانیه را
بعد از امعان نظر مخل استقلال حکومت خویشان دانستند و بهمین ملاحظه بنا را بر
گذاشته بدسایس خفیه و لطایف حیل مخفیه هر چه توانستند حکام سرحد ممالک عثمانیه
محرک شدند چون کیفیت اقدامات ایشان را بعرض خداوندگار غازی رسانیدند رغماً لهم محمد
افندی دانیچی اوغلی را بالسفارت بمصر مامور ساخته کیفیت تحرکات قرمانیان و انتظام آنها
اعلان نمودند در خلال این احوال خبر طغیان و سرکشی سرکردگان حرب و اتفاق آنها
با مخالفین دولت بخداوندگار رسید پس علی الفور احضار عساکر جمیع آناطولی را
جمع آوری نموده بطرف بلاد روم ایلی عزیمت کردند مقارن این مقدمات شهزاده ساوجی بیک
که از جانب سلطان در بورسه قائم مقام بود با اندرونیقوس پسر امپراطور روم یونانی یکدل و متفق
شده و جمعی از جهال فساد را با خودشان همداستان کرده و طریقه عقوق را پیش گرفتند

توضیح این اجمال آنست صاویجی بیک پسر بزرگ خداوندکار بالطبع حب ریاست و نکوتش
غلو داشت و همیشه در هوای بلند پروازی طیران مینمود و با قتضای کثرت حرص در صدد این
بود که سلطنت را از دست پدرش گرفته خود مستقل بالذات باشد لهذا ابواب تمهید مقدمات
با اندرینقوس پسر ایمپراطور روم اتفاق ورزیده در صدد قلع و دفع پدر برآمدند خداوندکار
غازی بعد از اطلاع از حقیقت کیفیت از روم ایلی بطرف سنجاق گذشته و در آنجا شهزاده
صاویجی بیک را بحضور طلبیدند شهزاده بفرمان پدر تمکین نکرده با عساکر کثیره بقصد مقابله
و محاربه پیش آمد لشکریانش که هیچ بطمع زر مسکوک با شهزاده قدم میزدند از قوه قاهره
پادشاه بی خوف و هراس بروده شهزاده را ترک کرده بطرف خداوندکار آمدند صاویجی بیک
چون دید که با هر دو جوان از سرش باشیدند با تفاق معدود قلیلی از رذیلان بروم ایلی
رفته از آنجا به دیموتقه فرار نمود خداوندکار هم مجبورا بروم ایلی گذشته بطرف دیموتقه
رفت و پس از محاصره دیموتقه بشرط عفو و امان شهزاده را بحضور خواست بعد از آغاز
زبان بطعن و توبیخ شهزاده گشود شهزاده نیز آداب حرمت ابوت را ملاحظه نکرده
گستاخانه بعض کلمات ناشایست بر زبان آورد پس در حال خداوندکار غازی بمکافات
قول درشت و عمل زشت بچشمانش میل کشیده نور باصره اش را معدوم نمود و باین هم اکتفا
نکرده پس از چند روز از ملک حیاتش مهجور ساختند مقارن این احوال یوانی پادلوغ
ایمپراطور روم نیز پسر خود اندرینقوس را گرفته سرکوچ شیده بچشمش ریخت و کور کرد هر چند
تاریخ نویسان مورخین دولت علیه عثمانیه عصیان و اتفاق شهزاده صاویجی بیک با پسر
ایمپراطور روم نوشته اند و بلکه سبب عصیان ایشان را هم بیان نکرده اند لیکن در تاریخ ساکه
کون و وقایعی که باعث اشتباه و عبرت اخلاف است ترک نمودن خلاف قانون تاریخ نویسی
و بنابر اینگونه مسامحات که مدار اکثر مورخین این زمان است احتیاج بر تتبع تواریخ
اهل اروپا و رومیان افتاد و بهمچنانکه اکثر احوالات گذشته و وقایع آینده در این

تاریخ و بیان و ایضاح بعض از نکات اکثرش از تواریخ اهل اروپا ترجمه شده است

در بیان سپردن قلعه نیش بسرکردگان عثمانیه

چون شهزاده صاویجی بیک بواسطه ارتکاب ارتداد و اختلال بمکافات عمل خود رسیده از
درجه ملکوت ملک حیات ساقط شد بعض از عصاة و طغاة که با شهزاده همداستان
بودند از بزرگان و بیک زادگان روم بحکم سلطان مقید و مغلول در کنار نهر مریچ آورده
از غایت غیظ و غضبی که داشت فرمان داد دست بسته بنهر مریچ انداختند و بعض از
بزرگ زادگان رومیان که ایشان نیز با پسر ایمپراطور روم در تضییع حقوق پدر تقویت
که موافقت داشتند با ایمپراطور روم سپرد ایشان را هلاک نمود و چنانکه سابقا در این
باب اشارتی شد تیمورطاش پاشا که بفتح و تسخیر قلعه نیش مامور شده بود و سنداق یکزاده
یحیی بیک را نیز با همراه او فرستاده بود پاشای مزبور بعد النزول بر در قلعه نیش بقا قلاع
همت قلعه را بمحاصره انداخته بحیطه تصرف آورد و در حوالی قرب از قلعه نیش محکم
قلعه بنمود اهل قلعه قرار دادند که هر سال هزار نوکر و پنجاه قیه نقره بجهت خداوندکار داده
باشند انعالیه که زیند لهذا ایلچی در مخصوص بدربار پادشاهی فرستاده ملتمس ایشان مرتبع قبول یافت
و در اوقات ضرورت لشکری که قرار داده بودند بعادت واهار میفرستادند لیکن
بواسطه مجازات سیاست خداوندکار با ایشان در حین محاصره قونیه بعد از محاربه قرمانیان
کینه ورزیده در سال منعقد داشت و دو نه محدودا اظهار سرکشی و طغیان نمود که ملحق
سوق عساکر عثمانیه باشند و باعث دفع جبینه قوه اهالی مقدمات شروح شده بود

در بیان جنگ شاهین پاشا با عساکر بوشناق و فرودات

شاهین که مامور بسمت از بنود بود تا قرب بوسنه نزدیک شده اموال و غنایم فراوان بدست
آورده و در حینیکه معظم مراجعت شده خبر حرکت سی هزار لشکر جوشن پوش بوشناق و فرودات
بشاهین پاشا رسید و چون لشکر موجود معدود قلیلی بیش حرفه در مقابله بدینه معاودت را

ترجیح داده راه کوهستان را گرفت که خفیةً مراجعت نماید چون از جهة غدر کوش‌های باش
بسیاری ایدیک که بود امرا و سرکردکان چندان بحرف او تمکین نکردند لهذا اعراب فهای بر
از دیار قرمی و ساکنین در روم ایلی در خصوص محاربه به شاهین اصرار داشتند شاهین باش
هر چه گفت لشکرهاش من حیث المجموع زیاده از دو هزار نیست و دو هزار مقابل بیست هزار لشکر رفتن
خلاف حزم و احتیاطات گوش ندادند هنگام جوال حروب اعراب میدان معرکه را گرم نکرده
و از جنگ هم حرفه نزده شکست خوردند ولیکن باعث هزیمت مزبوره ارباب تواریخ
نوشته اند که اسکندر بیک حاکم اسقودره شده بود که در اثنای گیرودار فرار را بر اهالی گذاشت

در ترتیب مجلس سور عروسی و تزویج و عقد دختران ایمپراطور روم

بعد از آنکه خداوندگار غازی دیار آناطول را بشهزاده بایزید خان و یعقوب چلبی سپرده خود
با جنود ظفر ورود بسمت روم ایلی وارد بود و حرب و حدود بوسنه متوجه شدند در عرض
این احوال با ایمپراطور روم بنای مناسبت و مرابطت را محکم نموده مصاهرت کردند از سکنه
سابقاً یکی از دختران ایمپراطور را برای خود و دو دختر دیگرش به دو نفر شهزادگان خود خواستگاری نمود
ایمپراطور هم بکمال طوع و رغبت و اظهار ممنونیت قبول این معنی نمود فلهذا برای عقد و
تزویج مجلس سور ملوکانه ترتیب داده شد و ضیافت اشراف اطراف مجلس سور و جشن پیشه
و ایام سور و عشرت و بزم سرور و بهجت تا سه هفته امتداد یافت و پس از اتمام و تکمیل بزم
سور و ضیافت خبر هزیمت شاهین پاشا و حرکهٔ ارنود بدربار سلطانی رسید پس شهزادگان
بطرف آناطول و خداوندگار بسمت ادرنه نهضت نمودند و وزیر اعظم علی پاشا را
با سی هزار سوار جرار از راه [illegible] بطرف ممالک صرب روانه نمودند و خود هم متعاقب توجه آنطرف شده

در بیان توجه موکب همایون باتفاق علی پاشای وزیر اعظم بجانب ممالک صرب

علی پاشای سرعسکر با لشکر ظفر رهبر بطرف نیرطونه حرکت کرد از سمت ایالت سلستره و تقرب
حصار قفابر بوادی رسید چون موسم زمستان اجرای تقاضا که از شدت سرما توقف در آن

حدود

حدود در غایت صعوبت بود لهذا سرعسکر از نهر قمچی سوئی عبور نموده در قرب قاره دکیلی
کوی نزول نمود و یخشی بیک را با چهار هزار لشکر گزیده از طرف نهر بوادی [illegible]
المذکر روانه کردند محافظ حصار اسان بیک که از قاطیان بلغار بود بحفظ کردن لشکریان
عثمانیه از آفت سرما لازمهٔ احسان بجا آورده یخشی بیک را با جمیع همراهان در درون قلعه
بمنازل محفوظ از سرما جای داد یخشی بیک تصرف در قلعه و سهولت فتح و تسخیر آن را بعلی
پاشای سرعسکر اخبار نمود علی پاشا هم علی الاستعجال با جمعیت کثیره آمده داخل قلعه شد
و بعد از ضبط حصار اهالی قوزلجه و پیکلی بازار و جال قواق و سایر قصبات و دهات
بقبول رعیت گردن نهاده کلید حصار شمن را نیز بعلی پاشا تسلیم کردند تبیین و حصار بوادی در
کنار کوههای بالقان در قرب دره واقع شده هوایش قریب باعتدال است و شهر شمنی
قلعه دارد بسیار متین و مستحکم در بالای کوهی واقع است و ازین جهة بسیار هوای سالم دارد بجهة توقف

در بیان تسخیر قلعهٔ سلستره و قلعه جات سایره

توضیح این اجمال آنکه علی پاشای سرعسکر بعد از ضبط التحذود بعزم دریافت حضور پادشاهی
از شمن بیرون آمده متوجه قدوم شهریاری شدند در خلال این احوال قرال بلغار
که از قاطیان اسانید بود بعد از شنیدن عزیمت خداوندگار با تحذود با لشکر انبوه دریا
شکوه بلا توقف دست بدامن عفو و امان زده و از غایت یکوفتی قلعهٔ سلستره
واقعه در ساحل نیرطونه را سپرد و مورد عفو و التفات خداوندگاری گردید پس بموجب فرمان
پادشاهی علی پاشای صدر اعظم و یخشی بیک و تیمورطاش پاشا با عده‌ای از عساکر مأمور
بضبط سلستره شده تا بغرب حرکت کردند علی پاشا بعد از چند روز توقف در شمن
از آنجا بسمت دوبریچه عزیمت نموده اهالی آنجا را هم بدایرهٔ اطاعت در آورد
و از آنجا کوس عزیمت زده بطرف کوس اده روانه شدند درین اثنا تیمورطاش پاشا
بعضی از [illegible] قرال بلغار سالف البیان از تسلیم قلعهٔ سلستره نکول ورزیده اظهار

تر د نموده بتحصین و تحکیم قلعه پرداخت چون این خبر بعلی پاشای سرعسکر رسید به صوب عطف
عنان نموده مصمم شد که ممالک بلغار را کلیةً بحیطهٔ ضبط و تصرف آورد و در اثنای
قطع طریق چند شهر معروف شمر بونه و زشتوی و روسچوق و طرنوی طورتاقان را
متصرف شد ایشان قرال بلغار بعد از فهم مرتبت قوهٔ قاهرهٔ عثمانیه دانست که در خویش
ایشان طاقت مقاومت ندارد علی پاشا را بتحفه شفیع آورده اظهار اطاعت کرد علی پاشا
بشرط سوگند بمجید شریف که دیگر مخالفت نکند پیش خداوندگار واسطهٔ عفو جرایمش شد و بعد از
درک حضور پادشاهی از زلات او درگذشتند و بهمان قرار سابق در حکومت خود باقی ماند
پس حضرت شهریار از ادرنه حرکت کرده وارد بانیول شدند و بعد از چند روز اقامت بطرف [illegible]

در حرکت وجود خداوندگار بعزم محاربهٔ لازاری قرال صرب

علی پاشا که برحسب فرمان خداوندگار با وجود موجوده در معیت خود مامور تاخت بلاد
صرب بود در حین ورود بحوالی قلعه از اینکه موسم بهار بود و سیر بریج در نهایت
دشت مدت دو ماه در نواحی قلعه به تعطیل گذرانیدند و چون از حضرت پادشاهی
در باب احضار شهزاده یلدیرم بایزید و همچنین شهزاده یعقوب چلبی حکم صادر شده بود
صاحب الحکم یعقوب چلبی عساکر سنجاق قره سی را جمع آوری نموده با سایر لشکریان که در معیت
داشت از بوغاز کلیبول بطرف روم ایلی گذشته در قلعه اوداری بحضور خداوندگار رسید
و ارباب تواریخ نوشته اند که در این دفعه حرکت اوردوی همایون در حوالی قلعه تخمیناً
صد و بیست هزار نفوس رسیده بود که فقط ده هزارش اهل بازار بودند و تا آنوقت در اوردوی
عثمانیه اینقدر کثرت و وفرت در ترتیب عساکر اتفاق نیفتاده بود

در اخبار قرال صرب بملل متفقین و دعوت عساکر ایشان بجنگ عثمانیان

توضیح این مقال آنکه لازاری قرال صرب بعد از استماع این کثرت جمعیت اوردوی
عثمانیه بدهشت و اضطراب افتاده رعایای و بطارقی کلیساها را اخبار داد هر چه در روم ایلی

از فرق

از فرقه‌هایان و حکمداران و امرا و اعیان نصاری بود جمله با عانت و امداد خود دعوت
نمود و از مجار و دنیک و بوشناق و ارنود و جزایر آن قدر عساکر بمعاونت
آمدند که جمعیت قرال صرب از غریب و بومی و سواره و پیاده قریب به پانصد
هزار شد و بعد از تهیهٔ استعداد حرب در اطراف رودخانه وسیع موراوا اردو زد
که سال تاریخ او هفتصد و نود هجریه بود و چون اقدم برای مقدمه علی پاشای سرعسکر
حصار شهرکوی را از بلغاریان گرفته ضبط نمود لهذا لازاری قرال صرب جنرال
دیتریوس را با ده هزار لشکر باسترداد حصار مزبور روانه کرد و از آنجا که اهالی شهر
از اهل اسلام بودند اتفاق نموده شهرکوی را بجنرال دیتریوس سپردند و چون
این خبر مسموع حضرت خداوندگار شد به یخشی بیک و حارده پاشا ده هزار لشکر انواع جمع
نموده بمقابله دیتریوس مامور فرمود و پیش از وصول لشکر مامور عثمانیه بتوپ شهرکوی
جنرال دیتری شهر را آتش زده اموال و اشیاء موجوده را با اهالی برداشته از رودخانه
موراوا گذشته بطرف اوردوی بزرگ خودشان فرار کردند مامورین عثمانیه بعد از
دخول بحصار مزبور کیفیت واقعه را بحضرت پادشاهی معروض داشته در خصوص تعقیب و
عدم تعقیب اذن خواستند و چون از حضرت پادشاهی اجازت نیافتند معاودت کرده باوردوی همایون رسیدند
در عرض این احوال قرال صرب ارکان و امرای حضور را با جنرالان معاونین اطراف
جمع کرده در باب محاربهٔ عثمانیان مشاورت و مذاکره گذاشتند و با بیطرف نهر موراوا
عبور نموده متوقف شدند و در باب استمزاج خداوندگار غازی در خصوص و اخبار تعداد
حضور سفیری بحضور خداوندگار فرستادند و در این اثنا خداوندگار غازی هم از صحرای طلیه
ایلغار نموده از سمت پارانیه تاتار بازاری و دامنه کوههای صماقو بمنزل اقتمان
رسیدند و پس از سه روز توقف در آنجا حاکم سراج ایلی با عساکر مرتبهٔ خود باوردوی همایون
ملحق گردید و همچنین حاکم کوستندیل قسطنطین بیک با معدودی از عساکر خود باوردوی همایون

آمده قبول خدمت و اظهار اطاعت کرد و چون منزل اختمان در سر دو راه واقع شده
بود حضرت پادشاهی از حاکم سراج ایلی تفحص احوال طریقین نمودند حاکم مزبور در جواب
عرض کرد که طریق یمین بطرف ویش رسیده و بشهر کوی ملحق میشود و راه یسار از ایلیجه
گذشته به کوستندیل میرسد پس از راه طرف چپ راهی شده بواز دره در منزل ایلیجه در سیلن
علاء الدین اوه‌سی روز فردا بکوستندیل نزول فرمودند و از آنجا غازی اورنوس بیک را
با چهار نفر سوار برای تحقیق احوال حرب روانه نمودند غازی مزبور بسمت اسکوب رفته و دو از
سپاهیان حرب را درعرض راه گرفته بحضور سلطان فرستاد خداوندگار غازی هم از منزل
کوستندیل کوچ کرده بمحل موسوم به قره طونلی رسید و مقارن همین حال ایلچی قرال حرب
بحضور رسید پس از تجسس احوال از سفیر مزبور در جواب گفت که لشکرها ما تهیه حرب را
ساز داده مستعد کارزار هستند و چون ایلچی در حضور سلطان بطور کبر و غرور و بی اعتنائی
رفتار نمود حضرت خداوندگار در خشم شده فرمودند چنین سؤال و جواب بی ادبانه
که از تو بروز بکند حقیقة جواب ترا حواله بزبان شمشیر باید کرد ولیکن حکم ایلچی را جایز
القتل ندانسته اند پس در حال حکم کردند که عثمانیه مجموعا سوار شدند و از نعال خیول
بعناف خاک هامون را برانگیخته رنگ آسمان را تیره گون نمودند هر چند ایلچی بر ابراز شاهزاده
انحرکت با هیبت و سطوت عثمانیان رعب و هراس غلبه کرد ولیکن باز بمقتضای
نخوت جبلی جسارت ورزیده گفت هر چند پادشاه جلال و عظمت و هیبت و صلابت
لشکر پادشاهی بمنصه ظهور آوردند فاما لشکر قرال حرب در تعداد سه برابر این لشکرات
که بنظر میآید و بعضا پانزده هزار سوار نیزه گذار زره دار دارد که قلب این قشون را ابدا
فاصله تا رومار نمیایند پس خداوندگار غازی از کلمات ایلچی تغیر کرده از حضورش اخراج
نمود و بعد جمیع امرا و وزرا و سرکردگان را احضار نموده اولا جلی اورنوس بیک
غازی را مخاطب بخطاب فرموده گفت که غازی اورنوس تو بسیار جنگها دیده و تجربه با کفه

از

طرز مقابله و آیین محاربه حرب بچه سیاق صلاح و انسب بنظر میآید اورنوس بیک
از اینکه اول خطاب در این باب او شد رعایت ادب که لازمه لشکر بعمل آورد و عرض کرد
که کمترین بنده قدر و یارای آن نیست که در حضور خداوندگار جسارت بسؤال و جواب نماید
نظم عساکر و ترتیب کتائب و طرز مقابله و تمهیدات محاربات را البته خداوندگار از
همه کس بهتر میدانند پس اورنوس بیک را رخصت جلوس داده نشستند و بعد متوجه سایر ارکان
و اعیان و امرا و ارکان شده فرمودند که هرچند اسلاف سابقین ما را وقایعات و حرف محاربات
که در اکثرش غلبه اتفاق افتاده لیکن این دفعه را قیاس بهیچیک از گذشته نمیتوان
نمود و مشاوره هم از سنت جناب کبریا است اتفاق آرا در خصوص چنین امر صعب و دشوار
پیش است از جمله شرائط حزم و احتیاط است و پس از آن خطاب مکرر به اورنوس بیک نموده
گفتند که مدتها است تو راه و رسم و آیین و اطوار اهالی این حوالی مدتیت رسیده
تجربت اندوخته رای و تدبیر تو در خصوص البته بدیگران رجحان دارد آنچه در این باب
بنظرت آمده و خاطرت صواب دیده به بیان آور دستور بدار اورنوس بیک پیر از
رزین رای بعرض رسانید که اولا توکل و اتکا بجناب قادر مطلق باید که کلید فتح و ظفر در
قبضه قدرت و مشیت اوست و در خصوص امر محاربه آنچه قرین صلاح است این است که ما در
اول الامر سیاق حرکت دشمن را از دست ندهیم تا سررشته غلبه را بدست آوریم زیرا که
ابتدا آ بسبقت بحرب و حمله بردن از طرف ما خلاف حزم است بر ما لازم است که
منتظر حرکت ایشان باشیم همینکه ایشان هجوم آوردند ما در فکر این باشیم که تاب ابقا را
بقوه حربیه متفرق سازیم تا بعد از آن نتوانند دوباره جمعیت خودشان را انعقاد دهند
که در این صورت غلبه از ما سهولت دارد و بعد از آن صاحب اقتدار حضرت خداوندگار است
و چون کلام اورنوس بیک بانجام رسید سلطان متوجه یخشی بیک و طرطاش پاشا شده
فرمودند که نتیجه افکار شما در خصوص هیئت ایشان نیز گفته اورنوس بیک را تصدیق نمودند

وچون از شهزاده بایزید خان وعلی پاشا صدر اعظم هم تدبیر این واقعه را تفحص فرمود
هر دو رای وتدبیر اورنوس بیک را پسندیدند پس غازی اورنوس بیک را با معدودی
از سواره وصد نفر چپ ده مقدمة الجیش تعیین نمود در نصف شب از اوردوی همایون
حرکت کرد وعلی حسب الامر دربندها را گرفته محافظت راهها نمود اتفاقاً پنج نفر
هم از لشکریان حرب بعزم آنکه در حوالی اوردو یا عرض راه از غافلان را گرفته باور
با ورنوس بیک رسیده حمله کردند غازی مزبور بیک حمله کار جمله آنها را ساخت ومتعاقباً دسته
دیگر هم از حرب رسید ایشان را نیز سواران اورنوس بیک بر خاک هلاک انداختند
خلاصه ده نفر ایشان را کشته هشت نفر ایشان بحضور سلطان فرستاد وروز فردا
اوردوی همایون حرکت که غزیمت سوراد بای کوچک نمود ابتدا صدر اعظم علی پاشا
بعده شهزاده بایزید خان بعده اینه بیک سوباشی وتمرطاش پاشا بعده شهزاده یعقوب
بعده ساروجه پاشا بعده حضرت خداوندگار با فرق عساکر نصرت آثار گذشته در
قرب گمش حصار چند هزار اعلام یاقوت فام برافراختند وطبول ونقارهها را بلند
آوازه ساختند ودر اثنای طریق دو نفر هم از لشکریان حرب دستگیر که بحضور همایون آوردند
پس پادشاه متوجه آن دو نفر گرفتار شده پرسید که آیا قرال حرب قبل از شنیدن قوة قاهره
ترکان در فکر فرار افتاده یا هنوز در خیال جنگ است وبجواب آنکه آن دو نفر دستگیر جواب دادند
کرالاچ بیک حاضر هر دو را کشتند (وهر چند کشتن این دو نفر اسیر محل اعتراض است جوابش
در فصل محاکمه تعقیب داده ایم هر کس خواسته باشد مراجعت نماید) وچون غازی اورنوس بیک نقل کرد
بودن عساکر حرب بلا جنگ خداوندگار را خبر نمود در عین حرکت مستعد جنگ بودند ولیکن امرا
وسرکردگان که در رکاب همایون بودند بجهة خستگی لشکر در اثنای قطع طریق چنان صواب دیدند
که قرار محاربه را فردا بدهند بنا علی هذا خداوندگار با پسر بزرگش سلطان بایزید خان وبعضی
از سرکردگان وخواص خدام سوار شده بگردش اوردوی همایون آمدند وبعزم آنکه میدان

میدان محاربه را تعیین نمایند بر بالای تلی درآمدند وچون ملاحظه کردند دیدند که
صحرا از لشکر آهن پوش دریا خروش بتموج آمده ویک طرف اوردوی حرب
پشت کوه پیچیده رفته که در نظر نمایان نیست پادشاه بوزراش بعده این کیفیت
متحیر مانده فرمودند که در عمر خود باین مرتبه کثرت در هیچ لشکری ندیده بودم لشکر
ما در مقابل این سپاه اندکی از بسیار بنظر می آید وبعد از آن برابر پرده وعودت کرده
وزرا وامرا وسرکردگان را بمجلس مشوره طلبید وگفت که در خصوص جنگ
چنین لشکر بکران صلاح وصواب چیست آنچه بنظر می آید است که شتران اوردو را
جمع کرده پیش اندازیم وخود مارا محفوظ داشته از عقب بجنگ پردازیم والا بجنگ رو
از عهده این انبوه عجیب دشوار خواهد بود یلدیرم بایزید خان پس از استماع این
جواب از پدرش عرض کردند که هر چه رای خداوندگار غازی برد تعلق گیرد بصواب
اقرب والیق است ولیکن چون باقتضاء سوال جواب خواسته اند انشاء الله تعالی
بجواب جسارت میشود چنانکه درین همه فتوحات متوالیه ومحاربات متعاقبه که در قطعه
روم ایلی اتفاق افتاده وبهر وقت منصور ومظفر شده ایم هرگز شتران را بجلو بان حرز
امان قرار نداده ایم ومردانه بمیدان کارزار متوکلا علی الله رو نهاده ایم وهرگاه در این
دفعه نیز قرار سابق را از دست بگذاریم البته مایه سربلندی ومصدر حفظ ننگ ونام خواهد بود
پس خداوندگار غازی بعلی پاشای صدر اعظم متوجه شده پرسید که رای تو در خصوص جیست
علی پاشا بعرض رسانید که فتح وهزیمت هر دو در قبضه اراده وقدرت قادر لم یزل است نه در
قلت مغلوبیت گذاشته شده ونه در کثرت غلبه وکم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
توکل بلطف وکرم پادشاه لا یزال متعال اولی وانسب است ولی احتمال میرود که در حال
استعمال شتران بعنوان ترس مفاسده غظیمه دیگر در میان گردو ار ظهور نماید که رفع آن بسهولت
فرصت وامکان نباشد والا خداوندگاری در ترکیب هر قضیه واظهار هر کار مختار کل است

پس سلطان از غازی اورنوس بیک پرسید که در خصوص این واقعه صعب ترا چه بخاطر میرسد
اورنوس بیک عرض کرد که رای و تدبیر در هر کار بخداوندگار سزاوار است از ما بندگان
ضعیف الحال چه در آید و چون سلطان دوباره در سوال تکرار نمود اورنوس بیک گفت
چون رای پادشاه تعلق گرفته که شتران را تترس سازند البته در این ضمن حرفه محافظت ملاحظه نموده‌اند
ولیکن بخاطر میرسد که در وقت هجوم دشمنان شتران رم نموده صفوف و نظم لشکر سلطان از هم پاشیده شود
و در آن وقت خصم را مجال فرصت باشد که باعث فتح و نصرت ایشان است و نظیر همان حکایت باشد که در تواریخ
قدیمه مسطور شده همچنانکه در حین محاربه اسکندر با فور پادشاه هندوستان فور فیلان را
پیش لشکر خود تترس قرار داده بود اسکندر هم چند عراده هیزم و خار را آتش زده بطرف مقابل
فیلان روانه کرد پس فیلان فرار نموده لشکریان هند را بر خاک هلاک انداختند در این
وقعه نیز احتمال قوی میرود که شتران در اثنای محاربه رم کرده صفوف و نظم سپاه را متفرق سازند
هر گاه رای خداوندگاری قرار گیرد که باتفاق کلیه قوه حربیه حمله آورده تیراندازان را پیش
اندازیم تا عرصه بر دشمن تنگ شده فرصت و مجال نیابد البته بصواب نزدیکتر است و چون
کلام اورنوس بیک بانجام رسید سلطان از رای خود نکول ورزیده تمهید اورنوس بیک را تصدیق نمود
و پس از تصدیق سلطان قرار جمهور را اتفاق آرا امرا و سرکردگان بر همان قرار گرفته هر دو
لشکر در تهیه و تدارک حرب افتادند اتفاقا چون شب در آمد تندباد شدیدی برخواست که از غلظت
کدورت غبار ظلمت شب را غلبه نمود بطوریکه کسی از حال کسی آگاهی نبود در نهایت خداوندگار غازی
روی تضرع و ابتهال بر خاک مذلت نهاده بدرگاه ایزد متعال بعجز و نیاز عرض راز نمود که الهی گر
این بنده خاکسار از راه نادانی راه اسارت سپرده و بمیدان مصاف بکلفت جان تو هجوم آورده
تو آنچه لایق شان کریم و لطف جسیم تست تفقد و احسان کن) الهی بلای اعدا را از میان
از سر بندگان مسلمین رفع نما و تا عید قربان مرا سرافرازانه این موهبت قربان کن) و چون سلطان
از درگاه ایزد منان مسئلت نمود در تمام مناجات اظهار عجز و ابتهال کرده هر هر آفاق ساکت شده

ظلمت و غبار کدورت زدوده گردید و رحمت خداوندی عرصه زمین را از ترشح ابر تزیین دادند
الامر چون صباح شد روز چهارم رمضان المبارک سنه هفتصد و نود و یک هجری بحکم خداوندگار
غازی سواره و پیاده دلاوران میدان جنگ ساز حرب و تهیه جنگ را دیده صفوف
حرب و پیکار را آراسته کردند که وسعت عرصه کارزار عرضا چهار هزار قدم و طولا پنج هزار قدم
بیشه دوره میدان مشتمل بر جنگل بود و در طرف شمالش کوهی را اردوی ظفر قرین پشت داده
که در کنار همان کوه قصبه قوصوه واقعست خلاصه پادشاه غازیان را دلداری داده
به دلایل حکیمانه حمیت و غیرت آورد پس صفوف عساکر را به قسم تقسیم نموده خود با طایفه
ینگچری در وسط لشکر قرار گرفته قوه القلب سپاه نصرت پناه شدند عساکر روم ایلی
و لشکر حرب و کرد را میمنه ترتیب داده به پسر بزرگش یلدیرم بایزید خان سپرده و اورنوس
بیک را با ابو یحیی خود بخواجه قرار دادند و عساکر اناطول را میسره قرار داده بشهزاده
یعقوب محول کردند و اینه بیک سوباشی هم بمعیت خوجه جاع میسره و عساکر عازوبان
و آیدین معاون میسره و لشکر حرب و اینجه بلبان و حمزه بیک و خواجه بیک معاون میمنه
تعیین گردیدند و حیدر بیک توپچی و رشت توپها ایستاد و حیدادغلی با هزار نفر تیرانداز بطرف
میمنه و هزار نفر تیرانداز هم از ابراهیم مصطفی چلبی شده بمیسره قرار گرفتند و چون اورنوس بیک غازی
تجربت دیده و حرب آزموده بود لهذا در رکاب همایون همیشه مستشار و موتمن راه
میرفت و از حضور سلطان استیعوقت غفلت بپادشاه عرض کرد که هرگاه این کمین
خدمتگذار در اول حمله بطرف خصم رو بگردانم و خود را عقب بکشم حضرت خداوندگار تصور فرار
نکنید زیرا که در پیش حمله اولین ایشان مقاومت نتوان نمود پس باید اول طوری حرکت کرد
که نظم صفوف ایشان از هم پاشیده شود و پس از تحقیق رخصت حکم به تیراندازان شده
صفوف دشمنان را از هر طرف تیرباران کردند و هنگامیکه سهام غازیان مانند باران
بلا فاصله عرصه حرب را نازل شد صفوف اعدا مانند امواج بحر اسود متموج آمده عساکر شفقین

هم مثل سیلاب کوهسار از اطراف کوهسار در برابر روان شده و در حمله اولین عساکر لاطول که در
میره بودند در آویختند غازیان میره از غایت دهشت و اضطراب ترتیب صفوفشان از
هم پاشیده از خون لاله گون ایشان در کنارها مرغ جیحون و سیحون جاری شد و چون در عقب
جناح مزبور جنگل جرب بود همین قرار کرده که بعضی از احمال و اثقال و مهمات را بجنگل بکشند و شتران را
محفوظ نمایند ولیکن در اثنای انهزام از کثرت زحام و ازدحام مجال طعن نیزه نمانده سنان خان
ستان از پهلوی همدیگر چون نیستان سر در آورد و تراکم غبار قتال دلاوران بحدی هوا را تیره گون نمود
که عین الشمس منکسف شده کسی کسی را نمیدید نه جای گریز داشتند نه مجال ستیز یافتند خداوندگار از این گیرودار
بحیرت و اضطرار افتاده اخبار انهزام میره را به بایزید خان اخبار نمود و بعضی از دلاوران را بعقب
لشکر منهزم فرستاده ایشان را بدهی انداختند که نصف لشکر دشمن شکست خورده برگشته شاید میرو به روز
غیرت و حمیت است برگردید خلاصه مامورین بوسیله های حیله فراریان را برگردانیدند و از
میمنه بایزید خان خود را کالبرق الخاطف بطرف میره رسانده عرصه را بلشکر جرب تنگ نمود
و از یک طرف اورنوس بیک و یحیی بیک و شاهین بیک و عیسی و اینه بیک و عمار وجه باشی
و قره معتبر بیک و مستجاب بیک و طیان بیک با بقیت خویشان هجوم آورده دشمنان را
هدف گلوله توپ ساختند و در این اثنا اسب بایزید خان را تیر خورده از پای درافتاد پس او را
عوض کهنه مکرر راهوار خصم تاخت از عنایات بیغایات ربانی و از تاییدات غیبیه حضرت
سبحانی امرا و عساکر شقیقین را اولا تفرقه افتاده بعد از هزیمت نهایت استعداد محاربه بسمت
کوه فرار نمودند ومن غرائب الاتفاقات عیسی بیک که یکی از سرکردگان سابق الذکر بود در
اثنای گیرودار یکنفر جوات را بتیغ کشیده سرش را می برید یکی از لشکر مجار این کیفیت را
دیده شروع بقهقهه خندیدن کرد عیسی بیک بعد از کشتن جوات از مجار پرسید که باعث خنده
چیست در جواب گفت بتاثیرات غریبه انقلاب زمان میخندیدم که این شخص جوات از زبان
در اینجا جوات بود و پیروز در حضور لازاری قرال جرب و سایر امرا مواجهه گفته بود

لشکر مسلمانان را انهزام بهم دهد این آرزو عامشهد شده و از دست لازاری شراب گرفته
خورد و امروز در دست تو گشته شد و خونش بر زمین ریخت ساقی دوران از نهان پر کند

در شرح کیفیت ترتیب عساکر طرفین

اما عساکر جرب که ابراهیم جنرال برانقوویچ داماد لازاری قرال جرب شده بیلاف بسلطان
یعقوب پسر خداوندگار حمله آوردند حیثیتش این بود که لشکریان جرب چون اهل
الحمد نبودند و نمیخواستند ولایت خودشان بدست اجنبی باشد لهذا پیش از همه لشکر
طرا هجوم آور شدند ولیکن عساکری که بمقابله ییلدیرم بایزید خان آمدند عساکر بوشناق
و بلغار و ابو الحجی قرال بوسنه بودند از بس که ایشان جرب دست دلیران عثمانیه را
تجربه کرده بودند در جنگ نارا باهال که گذشته راه گریز می جستند و لشکر بوشناق
هم چون از قدیم میان ایشان و اهالی جربستان معادات لهذا در اثنای گیرودار تجمع
الکال نمودن لازاری چندان تلاش نداشتند همین قدر از صولت و صدمات عثمانیه خود را
محافظت میکردند و بدین واسطه بایزید خان از لشکری که در مقابلش بودند چندان واهمه نداشت
زیرا که بلغاریان از ترس عثمانیان فرصت فراری جستند و لشکر بوشناق هم با اهالی جرب
در میانشان نفاق بود و چون دسته کوه را هم ابو الحجی ییلدیرم بایزید خان گرفته بودند دیگر دفعه
دشمنان را مجال غلبه و ظفر نبود و معهذا توپهارا نیز عساکر سلطان بایزید در دامنه کوه پیش
ترتیب داده گذاشته بودند بطوریکه لشکر خصم را چاره بجز عقب برگشتن نمانده بود
و در قلبگاه هم حضرت خداوندگار با عساکر ینگچری و خواص خدام ایستاده و عراده توپ
دشمن کوب بزرگ داشتند و در مقابل خداوندگار لازاری قرال جرب در قلب لشکر خود
ایستاده لشکر جرب و سپاه معاونین مجار و افلاق و دونیک در تحتش داشت با چند عراده
توپ بزرگ اما حال عساکر طرفین که در میدان اهتمام تام و هجوم و ازدحام عام بهم
میرسیدند اصل مقصدش این بود که عثمانیان میخواستند قوت و نفوذ خودشان برای قطعیه

و قرواداوان بغیر از حسب اوروپا هم منظورشان این بود که بواسطه این محاربه حفظ ناموس
خودشان نموده در رفع غائلهٔ شرقیه کوشند فلهذا کفایت این امر مهم را قرواداوان حوالهٔ
باقتدار قرال حرب کردند و بواسطه حل این عقده با ارسال عساکر یا اعانت مطلقا اهتمام
داشتند و از هر طرف عساکر معاونین بطرف قرال حرب مسافرت دادند و در ثانی
محاربه چون قرال حرب از عساکر معاونین اطمینان نداشت بجا چهار لشکر مامورین صف
در وسط صفوف پیش خود نگاه داشته بود و چون عساکر عثمانیه مقابل طرف میرهٔ سپاه
دشمن بودند و آنجا هم میدان وسیع بود ازین جهة حدت عساکر دشمن بآن سمت
زیاده میشد که با کافهٔ شهزاده یعقوب تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و بعد از
حق وسیعهٔ عثمانیه بشهزاده امداد رسید از طرف دشمن نیز هجوم آوران زیاده شدند و محاربهٔ
عظیمه واقع شد که عاقبة الامر نسیم فتح و ظفر بجانب عثمانیان وزیده صفوف دشمنان
خلل پذیرفت ولی از آنکه حضرت خداوندگار بجهة تیمار مجروحان لشکر و جدا کردن کشته
کان مسلمانان شروع بگردش میدان کارزار نمود از میان کشتگان یکنفر مجروح برخواست
که بکمان بطرف خداوندگار برآمد حجاب خواستند ممانعت نمایند خداوندگار رضا
فرمودند که راه گذاشته باشید بگذارید بیاید بلکه عرض لازمی دارد پس آن شخص مجروح بنزدیکی
رسیده بود از تقبیل رکاب پادشاه خنجری بشکم خداوندگار زد که فی الفور از اسب افتاد
اینکه چاوشان رکاب پادشاه رو ریختند قاتل فرار کرد پس بعضی از لشکریان قاتل را تعقیب
نموده ریزه ریزه کردند و چون این خبر وحشت اثر به یلدیرم بایزید خان رسید عجالةً خود را بسایه علم
رسانده بر سر نعش پدرش چادر زد و بملاحظه اینکه در اثنای حرب غائله دیگر روی ندهد شهزاده
یعقوب را بهانه اینکه پدرت ترا طلبیده بچادر آورده بکمند عذر و حیله خفه کردند و آه شهزاده
بیگناه از تحسینه آتش فتنه عظیمی در اردو برپا شد تقارن آن احوال که هنوز نیران حرب
خمود نیافته بود لازاری قرال حرب کرفتار شده بحضور بایزید خان آوردند و هر دو را بقتل رسانیدند

بلی

پس بایزید خان در اردو اعلان جلوس خود نموده بدار الملک بروسه هم فرمان صادر کرد
که وقوع این کیفیات روز پنجم رمضان شریف در سال هفتصد و نود و یک اتفاق افتاد
و در باب حدوث واقعهٔ فاجعهٔ خداوندگار غازی اصحاب تواریخ بیانات متباین
همدیگر نقل کرده اند من جمله نوشته اند که روز قبل محاربه در حضور قرال حرب در خصوص محاربه با
عثمانیه مشاوره بود و هر کسی یک نوع تدبیر میکرد در این اثنا یکنفر از معارف صرب که
میلوش قوبیلویچ نام داشت گفت بهمین خنجر سر پادشاه عثمانیان را خواهم برید که روز
فردایش بقول خود عمل کرده پادشاه را هلاک ساخت و بعضی از مورخین مسطور نموده اند که
قاتل پادشاه بجلیهٔ سفارت مجهول ولی غیر مامول این غدر را بکار برد و بواسطه همین غدر
که در آنوقت بظهور رسید تا قریب باین اوان هر سفیری که بحضور سلاطین می آوردند دستش
میگرفتند و در منشئات فریدون بیک چنین بنظر رسیده که در محاربهٔ مزبوره چرخه‌چی
بعهدهٔ پاشا محول شده بود و از طرف لشکر حرب هم یک نفر بیک از طایفه حرواتها چرخه
چیگری داده بودند و در اثنای محاربه فیمابین این دو نفر چرخه‌چی اتفاق افتاده بود که بعد از آن
بطرف خداوندگار هجوم آوردند سلطان بایزید خان خود را رسانده جمعیت دشمنان را
متفرق نمود و سر و پیر کیترا بریده برنیزه زدند و همچنین سر پسر قرال حرب را بریده بحضور آورده
بجهة اعلان مراد را هم برنیزه زدند و پس از آنکه خداوندگار بکنار خود مراجعت کرد یکی
از سپاهیان دشمن به بهانهٔ قبول اسلام خواسته بود بکنار پادشاه دخیل شود حجاب مانع شده بعد
و بعد از تحقیق حقیقت از خداوندگار بحلیهٔ خاکبوسی خنجر هلاک کشیده پادشاه را کشت تعبیر کتب اتراک است

تذکرهٔ احوال سلطان مرادخان غازی

و جلوس سلطان مرادخان خداوندگار سال هفتصد و شصت و یک بود سی و پنج سال بعد وفاتش
در هفتصد و نود و یک اتفاق افتاد پس ایام سلطنتش سی سال و مدت عمرش شصت و شش سال بوده
و اولادش صاحبی بیک بایزید خان و یعقوب بیک بودند و در مسند وکالت و وزارت

در هدایت محمد علی پاشا پسر طلیب پاشا استقرار یافت و اقبال و توجه پاشای مزبور بحرکات
و مبرات و تغییر تقاع خیر زیاده از آنست که درین مجلد شرح توان داد و علاوه برآن منظور
از تاریخ چون بیان فواید و ثمرات و نتیجه‌هاست تفصیل شوایب افزودیه لسایر تواریخ حوالت میشود

در بیان مجملی تغیرات و حوادثات عمومیه واقعه در عالم که در عهد و مدت سریر سلطنت سلطان مراد خان اول اتفاق افتاد و شرح تنگنای احوال او

در عصر خداوندگار غازی سلطان مراد خان اول در قطعه اوروپا وقایع عظیمه و حوادث جسیمه
که شایان تقریر و بیان باشد رخ نداده بهمان قرار که در کتاب اول و ثانی و ثالث مسطور شده
روزگار میگذشت و در عهد سلطان مزبور واقعه که موجب دقت و اشتباه شود لسبب عدم تغیرات
بوقعه ظهور نیامده قرار داد که اهل صلیب بعضی پس از آنکه از اراضی مقدسه دست تصرف شان
کوتاه گشته منظوری که داشتند بعمل نیامد بعلت غلبات کثیره در قطعه اسپانیا محفوظ و بیرون
شده و درون اوروپا را از تصرف ایادی اجنبی استخلاص کردند و همیشه در فکر استخلاص باب
دوسیده که باعث آسایش عموم شد بعضی و منظور همه ایشان در ترقی و رفاهیت و امنیت
ملت بود اما در اوقاتیکه تیمور خروج که بقطعه آسیا استیلا یافت در ادا فر روسیه لشکر
تاتار را مدافعه و مقابله از بلاد روسیه بیرون کرده کسب قوت و وسعت برای اهالی روسیه حاصل شد
دولت علیه عثمانیه نیز از بدو تاریخ ظهور ایشان که قریب بصد سال میشد در بلاد و مواضع
معلومه که استقرار ورزیده بودند اهتمام در حد و توسیع حدود و ثغور متعلقه خودشان آمده تحقیق
بلاد بجوار از دول دیگر بودند و فقط ممالک محدوده ایشان که در قطعه آسیا محسوب میشد قریب
بنجه اتساع ممالک سلجوقیه کردیده و علاوه بران اکثر بلاد روم ایلی را نیز فتح کرده مالک شده
و تا سرحد لهستان و مجارستان حدود بلاد ایشان رسید بنوعیکه تاثیرات و نفاذ حکم ایشان
در قلوب اهالی ممالک ایتالیا و المانیا بنهایت جاگیر شد چنانکه قوه قاهره حربیه سلطان مراد
خان غازی در نظر اهالی اوروپا بمقام فلقه رعایتیه ظهور مینمود و در عصر سلطان مزبور حکم و

نفوذ

نفوذ دولت عثمانیه در ممالک قطعه آسیا از عرض از شرق تا غرب رسیده بود یعنی از
شهر انقره گرفته تا ایتالیا و ایچ ایلی شمول داشت و از جنوب بشمال هم از انطالیه
آل قرمان و قیصریه و حوالی سیواس باعتبار جریان قزل ایرماغ الی بحر سیاه و سنجاق
بولی و قوجه ایلی و تمامی ولایات خداوندگار و یک قسم ولایت آیدین و قطعه از سنجاق
منتشا گرفته بود و همچنین ممالک عثمانیه واقعه در روم ایلی از سمت شمالیه غربیه سنجاق
دیزه گرفته تا قرب وارنه و یک قسم دوبریجه و اهالی و از سواحل نهر طونه هم نیکبول و در شرقی
با نواحیش تا برسد به ودین و از آنجا صوفیه و سماقو و کوستندیل و ویش و اشتیب و حوالی
قصوه و بعضی از ممالک طوسقه دارا بود و همچنین نواحی اسکوب و سیروز و مناستر و قرعلو
با بندرات و کوههای اولیمپس و تارل ایلی و نواحی سلانیک فلاحه تا سلوری رسیده بعد
و من حیث المجموع ممالکی که در تحت حکومت امپراطور روم باقی مانده بود باستانبول و نواحیش
انحصار داشت و تاثیرات سطوت و مهابت دولت عثمانیه در عهد سلطنت حضرت خداوندگار
غازی در نظر دول بیگانه نسبت بزمان اورخان غازی از قبیل تعالیه اندک به بسیار و عشر
از عشار است و باعث اجماع ازدیاد شوکت و رفعت دولت عثمانیه و موجب شهرت شان و رتبت
در عصر خداوندگار غازی بیشتر بظهور رسانده بوده **ماده اول** اینکه بعد از جلوس همایون که روز
بروز فتوحات متعاقبه و مزید اراضی واقعه در قطعه اوروپا را بتصرف آورده مرکز مملکت
روم ایلی را دار الملک قرار دادند و چون ایالت دولت را بطرف روم ایلی نقل کردند
این معنی باعث زیادتی استحکام روم ایلی شد بنا علی هذا دول متحده هم چون مشاهده
این اوضاع منقطع امید و آمال ایشان بیأس و حرمان تبدیل یافت از بسکه منقطع و محروم
ایشان شد که من بعد هیچکس بروم ایلی قدرت استیلا ممکن و متیسر نخواهد شد و هر دو ره اطاعت را
بر مخالفت اختیار دادند **ماده ثانیه** اعیان و بزرگان ساکنین ممالک سلجوقیه که هر یک
در حد و استعداد آمده بعد از انقیه امارت و سلطنت ممالک سلاجقه را فیما بین تقسیم کرده بعضی

بانواع وسایل ولطایف حیل خویشان را بزیر سایهٔ حمایت دولت علیه کشیده مایهٔ فراغت آنکه
خودشان دانسته بهیچ گونه آل قرمان با وجود آن همه اقتدار واستقلال در کمران پیک
عدیمه عثمانیه طاقت نیاورده شوکتشان منکسر گشته باستیان آمدند وهکذا ابتصر و سپاه
طبقهٔ ذو القدریه واتراک ایوبیه وچراکسه وسایر ملوک باعث ازدیاد شان وشوکت
عثمانیان شده در نظر عموم ناس اقتدار واستقلال ایشان را جلوه آورد ماده ثالثه
وقوع محاربهٔ عظیمهٔ قوصوه که باعث شهرت تامهٔ دولت علیه در ممالک روم گشت در حالیکه
علاوه شقه سحاب اعادهٔ هیات قدیمه ممالک شرقیه حرکت که در صدد تدبیر وقلع وقمع حمایت
آنده بعضه وظهور محاربهٔ عظیمه مرو زره فیمابین ملت کفر واسلام در السنه وافواه خواص وعوام اشتهار تام
یافت الحق محاربهٔ عظیمهٔ قوصوه را بهیچیک از محاربات سابقه قیاس نتوان کرد از آنکه
سبب فنا وبقاء هر دو ملت در این وقعه اتفاق افتاد وشکست بهر دو ملت از وقایع
فاجعه هایله بود چنانکه از یکطرف خداوندگار غازی کشته گشت واز طرف حرب قرال صرب
با پسرش مقتول شدند ولشکر صرب فرار نمود لیکن عثمانیه بعد از وفات پادشاه یلدرم بایزید
سلطان بایزید جبر کسر نموده جمعیتشان را نگذاشتند تزلزل واضطراب باحوال راه یابد
بلکه بهیات سلطنت وحکومت تقویت واستحکام افزوده در محاربات شدیده دیگر حایز افتخار
شان شدند وچون خداوندگار غازی در امورات کلیه وجزئیه ارکان سلطنت وامرای
واعیان دولت راجع که بلا استشاره اقدام بچیزی نمیکردند لهذا در مدت سلطنت
واقتدار او سی وهفت محاربهٔ مشهوره اتفاق افتاد ودر همه بر دشمنان غالب ومظفر شد

در بیان کیفیت دخل وخرج وتحصیل مالیات از ممالک واراضی وغیره

وچون در عهد خداوندگار رسم نوبت از اقلیمی به اقلیم دیگر واقدام بغزا وجهاد متعاقب بعد
منصب وزارت که مرجع خواص وعوام ومیز حق وباطل در امورات انام است منحصر بقاضی عسکر
شده باحداث منصب دیگر احتیاج نیفتاد ودر نظم ایالات والویهٔ مملکت برجوع بانضباط

احکام

احکام وقف تا شرع شده که این جمله در فن نظارت داخله بود وبعضی از اراضی را خراجیه
که وبعضی را در تیول ومعارف لشکریان قرار داده بودند خلاصه ممالک مسخره مفتوحه را
به حصه تقسیم نموده بعضه یک سهم مقاطعه داده شده ویک سهم معارف پادشاهی ویک سهم وقف بود
سهم معارف پادشاهی را بموجب فرمان بارباب استحقاق خدمت میرسانیده وارباب استحقاق
در اراضی معینه که تصرف الملاک فی املاکهم کیف شاءوا را دارا تصرف میکردند واراضی خراجیه را
نیز بعنوان مقاطعه اوایح سنویه واراضی اوقاف را در مصارف خیریه ودوام وبقای بنیان خیر
ساختند که بتفصیل هر یک از این سه قرار با فرمانهای شامله اش در قانون نامه ثابت شده
هر کس خواسته باشد رجوع نماید ومخارج خود پادشاه وحرم سلطنت وتوابع از بابت جلک گمرک
داده میشد وعلی الاطلاق عشر محصولات محروسه وخراج خاصه سیکمه پانی لو فلهذا در اکثر
مرزبانات وحوایج محتاج بعساکر دستوف و محاسب ومحتسب ومترجم ومدبر نمیشد وهکذا
از بدایت ظهور دولت علیه تا قریب این عهد قرار پولتیقه نزد سایر دول متداول نبوده
بلکه اهلیه حربیه حرب در دست خاطر محاربات بودند حتی اینکه با دول هم قدر نیز معامله منوط
بر پولتیقه را اقدام نمیکردند ودر نزد دولت برانسیه ودولت جمهوریه ونه دیک قرار معاهده مقرر بود
اصمی معاهده بعضه و قرار معاهده دولت مزبوره اسم تاده سی بجنه بوغاز بچوسقید که گشتند
زیراکه دولت علیه در آن عهد علی حسب الاقتضاء مسلک وطرز را با پایه بلند برداشته بودند وطور
الکاف نظم وقانون به درجه تامه استقلال رسیده وهمواره علامات جنگ وپیکار را موقوف
نکرده رسوم پولتیقه را در معاملات خلف سلطنت نیندیشید وچون رفق ومدارا از قواعد
مرعیه قدیمه بعد دولت علیه هیچوقت با خصمای خود بطریق عجب وغرور رفتار ننموده واهلیه
شیوه عنایت ورفق ومدارا را مسلوک داشته حقوق حکومت استقلالیه خود را محافظت
نموده وممالک محروسه را از مداخله غیر حفظ وحراست که در شبه وگوشهای که نیکه بطرقیه
ناهنجار وحرکت ناشایسته رفتار میکردند دقیقه قصور وکاهی نورزیده در تعاقب وتقاطع

اقدام می نمودند و دیگر در عین قرار معاهده با یک دولت هیچ وقت از تعیین و تحدید وقت
تجاوز نمی کردند از اینکه دوستی دشمنان را اعتبار نکرده اولی قصوری را موجب نقض عهد و
میثاق نمی دانستند و چون همیشه من القدیم عادت معهوده در هند دولت علیه این
بوده که میدان معرکه را در مملکت دشمن بر پا نمایند بدین واسطه مملکت خویشان را
هم از صدمات و خسارت محفوظ داشته و هم خصما دولت را بسهولت غلبه میکردند

شرح مجملی از اختلال اوضاع ممالک ایران و توران

چون بسبب انقراض دولت سلسلهٔ چنگیزیه ایران و توران و حدود ما وراءالنهر و بخارا و اورنگ
و هندوستان روز بروز اختلال و پریشانی اوضاع راه یافته در هر سرحدی یک نفر
متمرد و سرکشی مداعیهٔ حکومت احوال عالم را هرج و مرج نموده بعضی من جمله در اثنای همین اختلال
بعضی از سادات کرام و ذوی الاحترام بجوانب مازندران استیلا یافتند و همچنین بعضی
از مشایخ صوفیه باتفاق مریدان بدعوی استقلال برخاستند و بهمین واسطه در آنحدود
بسیار خونریزیها رخ داد هرچند باعث اصلی اینگونه امورات از جهت بی مالک بودن مملکت
ظهور و بروز می باید لیکن اختلاف مذاهب و اعتقادات در حدوث این نوع حادثات
خیلی دخیل است همچنانکه بعضی رابطه پریشان بمذهب امامیه با تمامی مذهب حنفیه همیشه
منافقت تامه داشته اند و کذالک تابعین مذهب جعفریه طایفهٔ کیسانیه را مخالف
در عقیده دانسته با فرقهٔ باطنیه غلات شیعه اتفاق ورزیده و در خصوص مذهبیه تحتی
غلو نموده که محاربه و مضاربه مذاهب آغاز در کشتن و کشته شدن از قبیل شهادت و
جهاد میدانستند حتی طایفهٔ اوزبک و اهالی بخارا که اهالی ایران و عثمان را مخالف
اعتقادات خویشان میدانستند با همدیگر خصومت داشته و از ایام قدیم تا اوان نوشتن
این تاریخ این خصومت استمرار داشته و مقاتله در میان این دو فرقه همیشه استمرار دارد

در بیان فترت اوضاع ولایات اندلس

احوال

احوال اهل اندلس مانند دولت امپراطوری بزانتین بسکه بمرور ایام تزلزل و اختلال
راه یافته بود دوباره اعادهٔ اقبال و استقلال در بارهٔ ایشان احتمال نداشت چنانکه
در احوال مذکوره اعرابی که بودند اهالی اصلیه آن حوالی را بیک قسم امتیازات حسن سلوک را
مرعی داشته آسایش و استراحت خویشان را در این رفتار میدانستند و همچنین امرا و دولت
بزانتین رفق و مدارای بیگانه گان را برای خود مدار بقای دولت میانگاشتند و حال آنکه
این نوع سلوک و رفتار که ایشان پیش گرفته بالآخره باعث اضمحلال دولت و اقبال هر دو گردید

در این جلد رابع وقایع سال هفتصد و شصت و یک هجریه الی هشتصد و نود و یک مندرج شده
مشتمل است بر کیفیت وقایع عمومیه حضرت خداوندگار غازی سلطان مراد خان
اول و غزوات جلیله که در عهد او اتفاق افتاده و بقیه
وقایع و حالات حواله بجلد خامس گشته به
تمیم پرداخت
۱

هو

فهرست مجلد خامس
تاریخ عثمانیه خیرالله افندی
ترجمه بنده درگاه محمد حسین خویی
بعبارت تاریخ فارسی
آورده شد

بیان اول

در شرح وقایع مختلفه معاصرین یلدیریم بایزید خان از ملوک اسلامیه و حکمداران عیسویه

بیان ثانی

در شرح وقایع واقعه یلدیریم بایزید خان

بیان ثالث

در تذکره احکام عصر مذکور

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس فزون از قیاس مخصوص ذات بیهمتای معبود مطلق و سزاوار خداوند
تعالی است و صلوات عظمی و تحیات وافره بر برگزیده انبیا حضرت محمد المصطفی صلوات الله
علیه و آله را دلیل و راهنمای و صحابه و خلفای او را؛ اما بعد پوشیده نماند که بعد از ترتیب و
تألیف جلد رابع تاریخ دولت علیه عثمانیه که شهادت بر محاربه قوصوه و سایر کارهای
عظیمه در این مجلد پنجم شروع شده بر بیان وقایع جسیمه سلطان یلدرم بایزید خان
که ابتدای جلوسش در سال هفتصد و نود و یک هجری روز پانزدهم شعبان المعظم
اتفاق افتاد و از همان تاریخ الی مدت هشتصد و چهار سال هجری یعنی از محاربه
قوصوه الی محاربه جنگ آباد که فیمابین امیر تیمور و یلدرم بایزید خان واقع شده
که محتوی است بر وقایع سیزده سال و پنج ماه با علاوه واقعات و اتفاقات جسیمه
مشهوره عالم و احوال ملوک معاصرین یلدرم بایزید خان از سلاطین اسلامیه و سایر ملل

در بیان وقایع و احوالات ملوک اسلامیه و حکمداران علویه که در عهد سلطنت
یلدرم بایزید خان در قطعات مختلفه عالم هر یک حکمران با استقلال بودند
(حجاز و مصر و بریة الشام)

توضیح این مقال آنکه بعد از هجوم و استیلای هلاکوخان مدار الاسلام بغداد و زوال و انقراض
دولت عباسیه که پانصد سال امتداد یافته بود با وجود قطع و انقطاع مستقیم خلیفه و وقوع محاربات

اهالی

و مقاتله فیمابین شیعه و تابعین مذهب حنیفه باز از سلاله خاندان خلافت چنانکه
در کتاب سابق مسطور شد المتوکل علی الله محمد بن معتضد بالله در محروسه مصر بمسند
خلافت جلوس نمود و در ایام خلافت او فترت و اختلال رو داده در مصر نظر رسید
همچنانکه بعضی از آن در کتاب سابق مسطور گردید و در خصوص دعوت خلیفه مزبور بدار الملک
بورسه از جانب خداوندگار غازی سلطان مراد خان اول بدیع الزمان حمدی افندی حاکم محمدیه
بمصر فرستاده شد و همچنین بعد از وفات خداوندگار غازی از جانب یلدرم بایزید خان امیر کبیر
سعد الدین البرمی و دیگری قاضی اینه گول ملا قوام الدین را در باب دعوت خلیفه مزبور
روانه نموده و بنا بر دعوت دو سلطان خلیفه در نظر مردم صاحب عظم و وقر شده درباره او
خواستند بطور سلوک رفتار نمایند تا اینکه در تاریخ هشتصد و هشت خلیفه فوت شده پسرش
المستعین بالله بمسند خلافت نشست و با نظارت اوقاف مصریه انتعاش نمود ولیکن
در تواریخ مصر چنان مسطور است که با اوقاف بالتنصیف گذران میکرد و از عم بعضی آنست که
المستعین بالله در سال هشتصد و چهارده هجری بخلافت مصر نشست و بواسطه فساد و
اختلال که در مصر وقوع پیوست حکومت مصریه در کشاکش اتراک ایوبیه و چراکسه افتاد
زیرا که حکومت از دست ایوبیه در رفته زمام اختیار بقبضه اقتدار اغیار در آمد هر چند اتراک
ایوبیه با کمال سعی و تلاش بجای سابق حرکت میکردند تا با هم خویشان نایل شوند لیکن
از نا سازگاری بخت و رونق بالمره مخذول و منکوب شدند و در این میانه امرا و اعیان
قاهره معرکه خدمت طبقه چراکسه را اختیار نمود امیر برقوق را بمقام حکومت برنشاندند
و وقتی که آخرین ملوک طبقه اتراک ایوبیه ملک صالح را بقتل رسانیدند امیر طغا حاکم حلب
بتخت موروث اجلاس مینمودند خلافت اقلیم مصر بواسطه اختلاف فیمابین خود روز بروز
رو بخرابی نهاد و خلیفه نیز چون از طبقه ایوبیه بهیئه توقیر و احترام دیده بود بجهه مراعات
حقوق حکومت قدیمه طرف اتراک ایوبیه را ترجیح و رجحان میداد و بهمین واسطه مورد

قهر جراکسه و بالاخره خلیفه در سال هفتصد و نود و شش هجری با ملک صالح که آخرین طبقه اتراک
ایوبیه بود بالجمله با قاضی القضاة مصر همداستان گشته مجلس محاوره و مذاکره درباب
دفع و رفع امرای جراکسه ترتیب دادند در این اثنا امیر برقوق بقوة قاهره جراکسه
و دو رایشان گرفته هر سه را در یک مجلس دستگیر نمود و پس از وقوع این کیفیت
دولت اتراک ایوبیه بالکلیه منقرض گشته هواخواهان ایشان هم از ترس امیر برقوق
بطرف حکومت تونس و بریة الشام فراری شده و بعضی بجبل لبنان نقل وطن کردند
امیر برقوق چون باقتضای استعداد فطری طریقه ثبات باسباب متعلقه بقوام تأسیس و
تشیید حکومت را کماهو حقه میدانست بحسب استعداد صحیح فوق مراتب عدل و داد را
مسلوک داشته قلوب عام و خاص را بنهج یابی خود نمود که جسته حکومت سابقه از نظر عموم
اهالی محو گشت و از غایت قوت قلب که داشت سلطان احمد جلایری که از صدمات امیر تیمور
فرار کرده بامیر برقوق ملتجی شده بود از شر امیر تیمور نگاهداری نمود و هر چند امیر تیمور از بعض
ارکان دولت خود پیش امیر برقوق فرستاده سلطان احمد را خواست امیر برقوق از دادن
سلطان احمد ابا و امتناع داشت و علاوه بر آن برای اظهار قوت و صلابت خود ایلچی امیر تیمور را
کشت و لوازم توقیر و احترام را درباره سلطان احمد بعمل آورد و چون در دفعه اولین که
بمسند حکومت نشست بواسطه سفیر مخصوص استحصال تصدیق حکومت از بغداد نمود و کار بغاز کشید بعد
در این دفعه ثانیه نیز سفیر مخصوص پیش ایلدیریم بایزید خان فرستاده تصدیق حکومت خود
گرفت و پس از چندی بعلت قارچوقه بستری شده در سال هشتصد و یک هجری وفات کرد و در
صحن مدرسه برقوقیه که بنای خودش بود بخاک سپردند و بعد از فوت امیر برقوق یکی از پسرانش
که فرج نام داشت بمسند حکومت در سن دوازده سالگی نشست و چون در آن اوان بعضی
از اماکن مقدسه مکه معظمه از اعراب عربی خراب شده بود ملک فرج بنفسه بملک حجاز رفته
در تعمیرات مقامات عالیه صرف خزاین بیشمار نمود و در اوقاتیکه ملک فرج از مصر بطرف

تعمیرات اماکن شریفه دور شد نایب الملک شام و والی حلب و عموم اهالی بریة الشام
سرکشی و طغیان ورزیده در صدد اعاده حکومت قدیمه یعنی حکومت اتراک ایوبیه برآمدند
مقارن این احوال ملک فرج از حجاز مراجعت که تنها و از پنج هزار لشکر قوا جمع آورد
و بعد از حرکت از مصر در قرب غزه غزوات عظیمه نموده عساکر شامیان را انهزام داد
و نایب الملک را گرفته از ملک حیات اخراج کرد و در سال هشتصد و دو هجری از جانب امیر
تیمور سفیری پیش ملک فرج آمده درباب فرستادن سلطان احمد جلایری و قره یوسف بحضور تیمور
تبلیغ اکید نمود و التزام صداقت و اطاعت امیر تیمور را هم بملک فرج تکلیف کرد ملک فرج بحکم تا...
پدر سفیر امیر تیمور را بیاسا رسانیده مستعد حرب و پیکار امیر تیمور شد امیر تیمور از خبر قتل ایلچی
تغیر کرده و حمله عزیمتش بر این است که دو دفعه فرستاده او را در صدد اعدام ثانیه پس با تمام عسکر
و جند کثیر از بغداد حرکت کرده و از راه موصل و سنجار رها شد و از نهر قابور گذشته
بواز قلعه برادی اولزفه و عنتاب بحلب رسید و از آنجا بجانب شام عزیمت نمود فیمابین امیر تیمور
و ملک فرج نیران حرب و جدال اشتعال یافت بالاخره عساکر مصریه با قتام و انهزام
عساکر تیموری طاقت نیاورده شام را ترک کرده بطرف مصر عودت نمودند و تفصیل
کیفیت مراتب ظلم و تعدی که امیر تیمور در شام و نواحی شام ظهور رسیده در تاریخ تیموری مسطورات

در بیان سوء سلوک ملک فرج که باعث انقراض دولتش شد

تبیین این اجمال آنکه در سال هشتصد و چهار هجری بعلت انهزام ملک فرج از وقعه امیر تیمور مکرراً
در مصر فترت و اختلال کلی بهم رسید فلاقه از یکطرف بعلت هجوم امیر تقاوت
نیاوردن و از یک جهت قلعه ملاطیه را بعلت به اجرای یلدیریم بایزید خان ارادت
دادن و علاوه بر آن سلطان احمد جلایری را به بغداد اعاده کردن و ارتکاب بعضی از
اطوار ناشایست خلاف رتبه و شأن حکومت که ناشی از سوء تربیه بود منجر براین گشت که
مستحق مکافات و مستحق آفات شود و مع قطع النظر عن هذه الجهات بخلاف امور اعتقادیه

حق در صدد احداث و اختراع اصول و آیین مذاهب جدیده آمد پس باتفاق
علما و امرا، چراکسه و تحریک و اغوای رؤسا و جنود و عساکر لشکریان
از دو جانب نموده ملک فرج را از مسند حکومت خلع کردند و آخر الامر اگرچه تحلیفش
هم نموده شربت مرگ چشانیدند و بدنش را عریان در سر گذرها و اسواق کشیدند
حتی اینکه برادرش عبد العزیز بعد از جلوس تخت امارت نتوانست حقایقی که نسبت
به برادرش بعد از فوت میکردند مانع نماید از اینکه هرگاه در صدد ممانعت می‌آمد
کشته شدن خودش نیز محقق بود اما اصل برادرش بعد از هشتاد روز حکومت مسموم شد
که کثرت قیل و قال را از میان مردم رفع نماید او را نیز خلع و حبس کرده و بصلاح
دید امیر شیخ محمود از سلاله خلفای عباسیه المستعین بالله را بر سریر سلطنت نشاندند
و چون استقلال عباسیه در مسند سلطنت بحوصله غیرت چراکسه نگنجید خلیفه را از سلطنت
خلع کرده امیر شیخ سابق البیان را بر سریر حکومت نشاندند پس امیر شیخ از لوازم
احترام علما اسیوق غفلت نورزیده در تعمیر بقاع خیر و مدارس و مساجد جد بلیغ نموده
خصوصاً مسجد جامع بزرگ شام را که امیر تیمور خراب کرده بود مجدداً تعمیر نموده باعث
آثار خیریه شد و در سال هشتصد و شانزده هجری پسر خود ابراهیم بیک را با لشکر گران که
از ارمنستان کبری حکومت آن ملیه اتراک چنگیزیان را بود و از تاریخ میلاد عیسی
علی نبینا و علیه السلام که هزار و چهار صد سال گذشته بود از ارمنستان کوچک مشهور بالجایه
و مرعش و البستان و ارمناک و آدنه و قیصریه و طرسوس و سیس در تحت حکومت
قاملیای روی بود همه را متصرف شده امارتش به ابراهیم بیک تفویض نمود و بقیه
کیفیت این وقایع بتفصیل در مجلد ششم مشروح و مسطور خواهد شد ان‌شاءالله

در بیان معاودت امیر تیمور بجانب بغداد

تبیین این اجمال آنکه امیر تیمور بعد از استیلاء بر بریة الشام چون شام از دست

معران

معران گرفت و در تخریب و تحریق و تفریق اهالی آن حوالی دقیقه‌ای از سفک دماء و نهب و
یغما فروگذاشت نکرده بجانب بغداد عودت نمود و چون در بغداد نیز همان قرار رفتار کرد
سلطان احمد جلایری والی بغداد الی آن از سمت ملاطیه راهی شده روی امیدواری بدرگاه
سلطان یلدرم بایزید خان نمود و مقارن آن قره یوسف قره قوینلو مالک موصل
و جزیره و کردستان نیز از صدمات تیموری فراری شده به یلدرم بایزید خان ملتجی گردید
و چون امیر تیمور از کیفیت حال مطلع شد رسولی روانه نموده مراد و مکتوبی بسلطان
بایزید خان نوشت از آنجا که سلطان سنیه حمایه دشمنان را جواب کردن خلاف قانون
عدل و انصاف یلدرم بایزید خان از فرستادن آن نفر ابا نمود و چون بعضی از ملوک طوایف
مدعی تفرد و استقلال ممالک سلاجقه را فیمابین خودشان تقسیم نموده هر یک سمتی و جهتی را مالک شده بغیر
در اوقات استیلا و هجوم یلدرم بایزید خان حکومت موروثه ایشان از دست در رفت تا آن
علاوه لکن هر یک بدرگاه امیر تیمور ملتجی شده و بنای شکوه و شکایت گذاشتند تا اینکه امیر تیمور را
اغوا و تحریک بر استرداد ممالک خودشان نمودند و بهمین واسطه بعد از چنگیز و هلاکو دفعه دیگر دیار اناطول پایمال خونخوار تاتار گردید

در بیان باعث جنگ امیر تیمور با یلدرم بایزید خان

توضیح این اجمال آنکه در سال هشتصد و چهار امیر تیمور بجمعیت صد و پنجاه هزار لشکر از سیواس گذشته
داخل ممالک روم شد و در قرب انقره با یلدرم بایزید خان محاربه نموده سلطان را در آن معرکه دستگیر نمود
و از آنجا بعد و بدون از عساکر را بدار الملک بورسه مامور کرده جور و اعتساف را بنهایت رسانید
که هرگاه این واقعه فاجعه را بسط و تفصیل داده باشم موجب عبرت و انتباه اخلاف نخواهد شد ولیکن
تا بحدی می‌توان گفت که سلطان خروج امیر تیمور را سهل انگاشته بنظر حقارت میدید تدابیر و
تهدیدات سابقه را که پیش از این داشت بجزان حزم و احتیاط رعایت نمود چنانکه در اثنای جنگ
عساکر تاتار را بتعاقب عساکر تاتار فرستاد و همچنین با نی بهانه اولاد کرمیان و منتشا و آیدین را
از ملک اناطول آواره نمود و همچنین طبقه علما را نیز در بعضی از مراتب از خود رنجانیده متنفر ساخت

فهذا در محاربه امیر تیمور طوایف عساکر سستی و تهاون نموده بطور اکراه در میدان کارزار حرکت میکردند

اختلاف روایات در تعداد لشکر امیر تیمور

در تواریخ اروپا چنان مسطور شده که در این وقت عساکر امیر تیمور ششصد هزار و به قریب بود
و نظر بروایت بعضی از صد و پنجاه هزار زیاده نبود فی الحقیقه روایت اول در تعداد افراط بود و روایت ثانی
زیرا که هشتصد هزار یا ششصد هزار لشکر را در یک جا حرکت دادن از حیز امکان بیرون است
و علاوه بر آن در حین نزول و ارتکاب قطع مراحل رسم امکان نپذیرفت و روایت صد و پنجاه هزار را
هم صحیح نمیتوان گفت از اینکه این عدد قلیل روی زمین را مسخر کردن و سلاطین قطعه آسیا را
بطاعت آوردن از احتمال عقل بعید است ولیکن آنچه جامع ما بین دو روایت متباینین و قریب
بصحت است آنست که در تواریخ معتبره قدیمه نوشته اند که عدد عساکر امیر تیمور در رکاب سیصد
هشتاد هزار و ششصد و دوازده نفر بود اما ملوک طوایف از جنس قرمان و کرمیان و منتشا
و حمید و اسفندیار و ذو القدریه که از راه تغلب و افساد با امیر تیمور ملتجی بودند از جانب امیر تیمور
دوباره به حکومت موروثه خویشان رسیدند و در ممالک قرستان که متصرف فیه عثمانیه بود
از طایفه تاتار والی و حاکم نصب کرد و بوسیله ظلم و ستم مال فراوان جمع آورد و کیفیت
تحریق و تخریب ممالک در ایام عزیمت و ترقبه و وقت مراجعت و عودت این تعداد
که امیر تیمور ممالک مفتوحه را بجهة ملک مستقر ننموده است فلهذا هر جا که میرسید در خیال
خرابیش بود تا تعلق قفودرش ننموده و خرابه و ویرانی مملکت آسیا را بجهة محتاج نماید و ماده
دعوی استقلال و استقرار منظور امیر نباشد الحق شهرت جهانگیری امیر تیمور هر چند شرق
تا غرب عالم گرفته و فتوحات متوالیه او متون کتب تواریخ را پر کرده ولیکن چون
بنظر تحقیق و تدقیق ملاحظه شود معلوم خواهد شد که امیر تیمور تا بنحو استیلا و جهانگیری درباره
خود کمال نکرد و غایت آمالش این بود که حکومتهای مجموعه را بزوال رساند و آرزوی طایفه
تاتاریه را که در زمان چنگیز خان و هلاکو خان داشتند بجهت تیسیر قرین نماید والقدر

این

این صد و نبود که بعد از تدابیر و افکار مخصوصه نتایج تقدمات را بوقوع رساند
و از فواید ثمره حاصل کند از اینکه تیمور خان در هیچ محاربه به ترتیب مقدمات
و تهیه مراتب تدبیرات نپرداخت بلکه بوجود قهر و غلبه مملکت خصمان را تحریق
و تخریب مینمود و در خلف آل این شی هیچ وقت نبود و همچنین باعث هجوم
امیر تیمور بر ممالک عثمانیه نه بر وفق اراده خودش بود بلکه بواسطه تحریک حاکم بغداد
سلطان احمد جلایری و حاکم سمت جنوب غربیه ارمنستان کبری قره یوسف قره قویونلو
و طهرتن بیک حکمران ارزنجان و عربگیر و موش و وان که برادرزاده سلطان
ارتنا بیک بود و بعضی ظهیر الدین خطابش میکردند بوده است و باغوا و افساد
همین اشخاص مسوق الذکر امیر تیمور بطرف ممالک عثمانیه عزیمت نمود و لهذا الخ
نه حتی آنکه را گذشت عساکر تاتار را که در رعایت و خدمت عثمانیه بودند بوعده کثیره
بطرف خود جلب نموده از عثمانیه روگردان کرد چنانکه اکثرین امراء تاتار پیش امیر تیمور آمدند

تفصیل سفر هندستان

همچنانکه در جلد رابع سابق سمت نگارش پذیرفت سلطان محمد پادشاه هندوستان بعد از جلوس
بر سریر سلطنت با تدارک ذوالفقار و عساکر کثیره از کور فرنگاله قصد عزیمت شده با مرام
و مقصود نایل گشت و از نیکه اهل آن مراتب احوال شعرا و علما بود کتب عدیده بنام نامیش
تألیف کردند و پس از فوت او پسرش محمود شاه بمسند حکومت قرار گرفت و از امراء
فیروزشاهی ملوخان نیز در این اثنا بداعیه تفرد و استقلال منصب وزارت حرکت میکرد
در خلال این احوال چون خبر عزیمت تیمورخان به آن ممالک مسموع سلطان محمود شاه و ملوخان
گردید باستظهار لشکر بیشمار و استعداد عدت و اهبت بسیار متعهد حرب و پیکار شده پایتخت
قرار استوار گذاشتند تیمورخان بعد از استحضار مراتب عزم و استظهار ایشان اولا قلعه
نظیر را مسخر کرده بعد از آن عزیمت بطرف دهلی منعطف ساخت و پس از آنکه منزل او در ...

مغرب خیام ظفر احتشام تیمور خان شد محمود شاه با وزیر خود ملو خان بجانب ولایات هند
فراری شدند و شهر دهلی از معظم بلاد هندوستان است که در سمت شمال لاهور و سمت جنوب
شهر موسوم به اگره واقع شده سکنهٔ موجوده اش با اهالی قرا و دهات از قرار تحقیق محققین
اروپا در آن عصر قریب به پنج میلیون نفوس بوده است و چون شعبه از نهر شهر مزبور از توابع
به دو نهر گانج و جمنه شده از این سبب باغات و زراعات حاصلخیز شده است و بنا
بشرح و بیان مورخین عجم شهر دهلی از سه شهر متصل بیکدیگر عبارتست اول را سیری دوم را
جهان پناه سیم را دهلی نامیده‌اند که این هر سه شهر در اوقات استیلای امیر تیمور خراب
و ویران و با زمین یکسان گردیده‌اند و نظر بروایت مورخین هندوستان در سنه پانصد هجری
قطب الدین ایبک او شهر را از تصرف سامانیان نزع نمود و قبایل سامانیان در دهلی
مثل چند طوایف بی‌سر و سامان بوده‌اند که آفتاب میپرستیدند که در اوان هجوم و استیلای
چنگیز خان تزلزل و فرار باحوال ایشان رسید و در سنه ششصد هجری بهمت و توجه جلال الدین
فیروز دوباره معموریت پذیرفت الحاصل تیمور خان بعد از تخریب و تفریق اتحاد و از
شهر مزبور نهضت نمود و در حین عبور از آب جون حاکم لهاور بپابوسی امیر تیمور رسید و چون
تزلزل دولت آثار مخیم سرادقات تیمور خان شد فرمان قتل و اعدام آتش پرستان صادر
گردید و بعد از صدور فرمان کشتن در مدت القلیل سر عزم بریده بقرب بیست نفر هندی از تیغ
گذرانیدند که تحقیق متجاوز از بیست هزار نفوس تلف رسید و از آنجا دوباره از نهر گانج معروف
به نهر گنگ بیان کوههای سوالک آمد و زیاده از بیست دیگر مرتبه با آتش پرستان محاربه کرده
در هر یک غالب و مظفر شد پس از کوهستانات گذشته بسمت کشمیر عزیمت نمود و شهر کشمیر
سواد اعظمی است که در میانه چند کوه واقع شده و غالب اهالی آنجا عبده اصنام و معدودی قلیل
که تابعین مذهب و طریقه سامانی و شامکونی هستند و در آن عصر حکومت آنجا با سلطان اسکندر
که خود را از زمره مسلمین و تابعین شریعت محمدیه میشمرد بوده است و اسکندر مزبور پسر قطب الدین

بن

بن علاء الدین بن شمس الدین است که بواسطه تقرب حاکم کشمیر که زنی از هند بانی
بود زمام اداره کشمیر را بکف کفایت و اقتدار خود گرفت خلاصه بعد از ورود امیر تیمور
بآن حدود ایلچیان پیش اسکندر آمده مورد التفات و نوازش شدند و شهر کشمیر در
میان صحرای وسیعی پر سبزه و ریحان واقع است و اطرافش را کوههای مستوره برف
احاطه کرده و در آن عهد اهالی آنجا قریب بپانصد هزار نفوس بوده و شالهای خوب و نسیج
ترمه اعلا را صنعتگران آنجا بعمل آورند و آیین و مذهب ایشان تبعیت براهمان است
و زبان متداول آنها نوعی فارسی است خلاصه تیمور خان بعد از قطع مراحل و منازل بشهر کابل و قندهار
از آنجا بکنار رودخانه جیحون گشته عبور نمودند و چون بشهر ترمذ رسیدند بعد از چند روز
اقامت متوجه سمرقند شده چند روزی هم در قبة الخضرا توقف ورزیدند پس از حرکت
چند روز نیز در کنار شهر مزبور به اردو رحل اقامت افکند و از آنجا کوچ کرده در هفته دوم رمضان داخل سمرقند

در بیان سبب حرکت دویم امیر تیمور بجهة ایران

در ظفرنامه یزدی و تاریخ خواندمیر و تاریخ عهد صاحبقران سبب دوباره عزیمت کردن امیر تیمور را از توران بایران
چنین نوشته‌اند که امیرزاده میرانشاه بسبب عروض بعضی از عوارض و اسباب بلا موجب وجهه
مع جماعة الاستعجال از تبریز حرکت کرده متوجه بغداد شد سلطان احمد جلایری حاکم بغداد از هجوم او
باضطراب و بیتاب افتاد و پس از آنکه میرانشاه بغداد علاوه دو روز بغداد را بتضییق محاصره
انداخت بی‌سبب وجهه معاودت تبریز را عزیمت کرد اما چون این نوع اطوار مشترکه میرانشاه
متعذر شد که متوجه رایات تیموری آن حوالی پرتو انداز و مخیم باشد ولی از آنکه بشهرها و دکان اطراف
ممالک فرامین نهضت عساکر بجانب آذربایجان صادر گردید در سال ششصد و دو هجری باتفاق
لشکر مغول و تاتار امیر تیمور از آب سیحون عبور نمود و از راه نیشابور بقریه بسطام رسیده
از آنجا متوجه ری شد و از ری بطرف همدان مستقیم گردید و در حین ورود بحوالی همدان
امیرزاده میرانشاه با چند نفر از خواص خدام خود بدربار امیر تیمور نزول نموده طالب دریافت

دریافت حضور شد امیر تیمور روزه دوم روش رخصت حضور نداده روز دوم بحضور خواست و بعد از
چند و نصیحت بسیار بشهزاده اشتغال مراکه تقویت برای ضعف شهزاده که لمبه تقیت علام
رسانند و بعد بکروز عزم ساخت که زمستان آن سال را در قشلاق قره باغ بسر برد و بعد از
چهار روز و دارس گذشته در یورت عشرت آباد معروف به قتور مغرب خیام سپاه و اردو شد
و در همان مکان بسبب استماع حوادث آتی الذکر زیاده از حد مسرور و خوشحال گردید تفصیل حوادث
اول خبر فوت ملک تیمور در مملکت اوزبک که با شارت امیر تیمور در سند خانی نشست
و بعد که در حقوق ملاحظه استعداد کرد با امیر تیمور عصیان ورزید دوم وفات ملک ظاهر برقوق
هر دو اقطار مصر و شام در سلطنت مستقل بود سیم اختلال مملکت ختا که بواسطه فوت ستوزخان
فرمانفرمای آن ولایات ظهور یافت چهارم در بهجه انتشار معدودی از عساکر بسرقراول حسام که بر جستان
مامور بودند مواضع متحکمه قراول نزدیکه را مسخر که غارت و یغما نمودند پنجم مقارن همین احوال
امیرزاده پیر محمد عراق عرب را فتح کرده بود خلاصه امیر تیمور در سال هشتصد و سه داخل بهار بسته بیواس
که از ملحقات ممالک عثمانیه بود بار هجوم گذاشت سلطان احمد جلایری حاکم بغداد و قره
یوسف حاکم کردستان چون در مقر حکومت خویشان مجال آسایش و استراحت ندیدند مجبورا
التجا بدرگاه جهان پناه یلدیرم بایزید خان آوردند و در حین حرکت از قشلاق قره باغ امیر تیمور
لشکر را بتخریب بلاد گرجستان مامور فرموده بود و در این اثنا جانی بیک خان گرجی از بیم جان
بدرگاه تیموری ملتجی شده از آن ورطه خلاص شد

توضیح این اجمال آنکه یلدیرم بایزید خان چون بعض از مکاتیب عتاب آمیز در خصوص مراد
چند نوال آوز باستان طهرتن خان برادرزاده امیر ارتنه بیک نوشته بود مکاتیب مزبوره را
بنظر امیر تیمور رسانیدند از غایت غرور که در عرض مدت غلبات قطعه آسیا بآن
مغرور غلبه کرده بود بر طبعش گران آمد هرچند خطاب مغایر مکاتیب باو نمود معهذا مادهٔ
خودسری که داشت قبول نمود و بالآخره عداوت مرکوزه در ضمیرش را ظاهر کرده بالکل اکراه

نامهٔ

مضمون نامه که بمضمون به یلدیرم بایزید خان نوشت امیر تیمور

له الحمد والمنة بعون و یاری باری تعالی ممالک ربع مسکون در تحت تصرف بندگان این آستان
سپهر بنیان و اقبال آشیان است و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه بگوش و غاشیه داری
مرکب ظفر رکاب نصرت انتساب اند و همین معنی البته بر تو نیز مخفی و مستور نخواهد بود و نیز واضح و آشکار شد
حال تو آنست که در سفینه النجاة عاقبت بر آرمیده ایم این مخالف بیغولری تا ز تلاطم
امواج عنف تیموری در ساحل فراغت انتظار باشی و چون مسموع شد که کمر اجتهاد را در اینوقت
باقامت فرض غزوه و جهاد بسته اید بهمین ملاحظه توجه و عزیمت محاربات بلاد فرنج را
منعطف ساختیم تا از هجوم و یورش عساکر منصوره در عرض راه و قطع طریق چهره احوال اهل اسلام
غبار نقار و کدورت نرسد و راه رشاد و صراط سداد این است که از تاشی آباد و اجداد
نکول ورزیده طریق استکبار و غلو نسپرید و بشیوه ستوده اطاعت و انقیاد متصف باشید
و من بعد در زمره موافقین ایندولت قوی بخت داخل شوید والسلام و چون یلدیرم
بایزید خان از مضامین نامه امیر تیمور اطلاع حاصل نمود در جواب گفت حق است که مقاتله
و مقابله با تیمور از خاطرم نرفت و بعد از آن جواب نامه را با فرستادگان تیمورخان اعاده کرد
امیر تیمور بعد از حصول آگاهی از جواب یلدیرم بایزید خان با سپاه بیقیاس بصوب سیواس
عزیمت نمود و بعد الوصول والنزول در صدد هدم بنیان رصین الارکان متین الاساس سیواس
آمده بحفر خندق عمیق و وضع منجنیق سنگ انداز پرداخت و بنای شهر سیواس را بحکم
نام ساسانت که یکی از پادشاهان ارامنه لطافت داده اند ولیکن بنای قلعه اش با اهتمام
علاء الدین کیقباد سلجوقی اتمام یافته و در این محاصره شهر مزبور مصطفی تالقوچ با چهار هزار
قشون در قلعه متحصن شده پای ثبات و قرار فشردند و چون مدت محاصره تا هجده روز
امتداد یافت محصورین لاعلاج از یلدیرم بایزید خان استمداد نمودند چون مقارن آن احوال
سانحه وفات شهزاده ارطغرل اتفاق افتاد از جانب پادشاه و صحن امداد ممکن نشد

و شرح نامه همایون مرسوله بطهرتن پک و کیفیت بیرون آمدن علماء و سادات بطور التجاء
و انقیاد بحضور امیر تیمور و تفصیل تخریب قلعه و القاء اطفال در زیر پای اسبان و گلوله
انداختن بعضی از ذکور و اناث بگودال و از روی ایشان خاک ریختن و انباشتن تفصیل
در ضمن وقایع واقعهٔ یلدیرم بایزید خان مسطور گشته و در تاریخ خواندمیر نوشته اند که امیر تیمور
بعد از فتح سیواس با اهالی اسلام متعرض نشده ولیکن ارامنه و رومیان را که ملتبس بلباس
عسکر عثمانیه بودند بالامان قید نموده و اکثرشان را زنده در گودال انداخته از رویشان خاک ریختند

در حرکت امیر تیمور بملاطیه والبستان

توضیح این اجمال آنکه تیمور خان بعد از تسخیر سیواس عزیمت ملاطیه والبستان کرده پس از تصرف و
ضبط حصون و قلاع آنحدود حکومتش را بامیر قره عثمان آق قویونلو تفویض نمود و خود از آنجا
بسمت شام متوجه شد و سبب عزیمت تیمور بآن دیار را در تاریخ خواندمیر چنین نوشته اند
که امیر تیمور بعد از تسخیر عراق عرب بعزم تدمیر ملکان آفاق تشمیر ساق اجتهاد کرده در تاریخ
هفتصد و نود و پنج بود و در آن اوان فرمانفرمای خطهٔ مصر ملک ظاهر برقوق بود پس از
جانب تیمور شخصی معروف بشیخ زاده که بعلوم ادب و کمال عقل و درایت اشتهار
داشت بجانب ملک ظاهر برقوق بسفیری تعیین شد هرچند قتل سفیر در هیچ عهد رسم نبود
مع ذلک ایلچی امیر تیمور را ملک ظاهر قتل و اعدام نمود اینمعنی بر طبع غیور امیر تیمور اگرچه بسیار گران
آمد ولیکن بواسطهٔ محاربه توقتمش خان حکمران دشت قبچاق عزیمت مصر و شام ملک
ظاهر بتعویق افتاد بوقت رهون و دیعه گذاشت و مزید بر علت سابقه ایلتمش
خان که از جانب امیر تیمور در قلعهٔ اوتیک حاکم بود قره یوسف قره قویونلو دستگیر کرده
بمصر فرستاد ملک ظاهر هم ایلتمش خان مزبور را بحبس انداخت و اینحرکت ملک ظاهر نیز
ضمیمهٔ عصیان سابق شده امیر تیمور را باعث بغض و عناد گشت و بعد از آنکه ملک ظاهر
برقوق وفات کرد و ملک فرج وارث حکومت شد امیر تیمور باز مجدداً ایلچی در باب

اطلاق

اطلاق ایلتمش خان پیش ملک فرج روانه نمود ملک فرج نیز آن ایلچی و اتباع
و فرستادگان امیر تیمور را بحبس و قتل اعدام نمود و چون کیفیت واقعه بعرض تیمور رسید
نایرهٔ غضبش شعله ور گشته فتح ممالک شام را بغزوهٔ یلدیرم بایزید خان ترجیح نهاد
و اعلام ظفر فرجام در صحرای بهسنی نصب نموده حدود عینتاب بحضور معسکر لشکر ایجاب گردید
هرچند مورخین عثمانیه عزیمت امیر تیمور را از راه ملاطیه والبستان بعد از تخریب سیواس
بسبب رواجه از یلدیرم بایزید خان دانسته اند ولیکن محض افترا است از آنکه هر گاه وهم
داشت در سال آینده بوقعهٔ عظیمهٔ انقره اقدام نمیکرد و مهمات منزمه برخود از ترک محاربهٔ یلدیرم
بایزید خان نمی‌پرداخت و با تدارک و تهیه بلاد دارا طول هجوم نمیکند پس از تقریر معلوم
میشود که چون مورخین دولت علیهٔ عثمانیه در حقیقت تنگ پرحوصلگان هستند در ضمن
بیان وقایع جلیلهٔ دولت علیه کیفیت وقایع متعلقه بامیر تیمور را از راه مزاح گوئی تعبیرات
قبیحه شرح کرده اند که امیر تیمور ترسیده و گریخت و ظالم و غدار بود و حال آنکه در عین محاکمه
از اثبات مضامین اینگونه تعبیرات عاجز مانده مورد جرح و رد بوده اند و این قسم تعبیرات
شان و شوکت امیر تیمور نقیصه و عیبی ثابت و مترتب نمیشود بلکه از ملاحظه کنندگان
سایر تواریخ بعد از اطلاع بحقیقت حال و علم بوقایع صحیحه رفع تردد شده عیب و نقص بخود
مورخین مزبوره راجع است هرچند نگارندهٔ این شرف نامه احوال دولت علیه ابا عن جد
نمک پروردهٔ دودمان آل عثمان بوده‌ام و امثال اینسم بنعمت ولی نعمت پرورش و تربیت
یافته با مورخین مزبوره در عداوت تیمور متفق هستم ولیکن نظر بحقیقت حال وقایع
زمان را بجهت حفظ حیثیت شرف با اغراض کردن از عیوب عظیمهٔ مورخین است پس بر این
بنده نمک لازم است که هر دو قسم را کما وقع و کیف ما اتفق بسلک عبارت آورد

جنگ امیر تیمور با نایب الملک و ملک فرج

بعد از آنکه امیر تیمور نهر فرات را گذشته بحوالی حلب رسید از این کیفیت ارتعاش و اضطراب
بحال تیمور تاش والی حلب مستولی شده عنان تمالک و تماسک از دست رفت و بالضروره

از ملک فرج والی مصر استمداد کرده وابسته عازم میدان و قتال شدند ملک فرج بعد از اطلاع
از کیفیت حکمی بعهده امیرالامرای شام سلطان شدون صادر کرده بعد از احضار جنود باعانت والی
حلب برود بنا بر روایات مختلفه مورخین مصر امیرالامرای شام از غریب و بومی قریب بصد و
پنجاه هزار لشکر جمع آوری نمود ولیکن اینهمه جمعیت چون در فنون حربیه آزموده نبودند معدودی از ایشان
بجانب شام فراری و بعضی هم از میدان کارزار باندک مقاومت طاقت نیاورده رو بگریز نهاده و
براری شدند و در عرض راه عشایر اکراد و اتراک بایشان دوچار شده خیول و اموال و اسباب
هرچه داشتند بغارت بردند پس لشکر امیرتیمور داخل شهر حلب شده سلطان شدون و تمرطاش
والی حلب را گرفته بحضور تیمور آوردند و محبوس شدند چون خبر انهزام لشکر و گرفتاری سرکردگان
مزبور بملک فرج رسید هر دو سه عساکر فاتحه خود را جمع کرده علی جناح الاستعجال بقلعه [illegible]
واقعه در حدود شام آمد و دور اورد و ر خندق کنده منتظر جنگ و پیکار گردید پس امیرتیمور
بعد از فتح حلب متوجه بعلبک شده از آنجا تحریک الویه ظفر انتما بجانب شام نمود و با عساکر
مصریه محاربات شدیده اتفاق افتاد بالاخره بشرط ضرب و قرائت سکه و خطبه باشتراک
اسم تیمور و داود ایلمش خان و صد هزار التون شرفی برای خراج سنوی مصر [illegible] قرار مصالحه گذاشت

در جمع کردن امیرتیمور علما و امرای شام را بحضور خود

توضیح اینمقال آنکه امیرتیمور بعد از ورود بدمشق علما و اعیان شهر را احضار و بایشان استفسار نمود
که آیا ظلم و ستمی که در صحرای کربلا با اولاد رسول کردند بر شما معلوم است و اینهم مسلم است که باعث اینهمه مفاسد
و تعدی بر عترت سید المرسلین از امت پیغمبر بودند آیا چه سند و تمسک نبوت و اطاعت خاندان
نبوت را ترک با گروه مخالفین ایشان اتفاق ورزیدید و برهمگنان محقق است که سبب اینهمه
مفاسد و طغیان شامیان بودند و همه شماها از زمره غدار و فرقه ستمکار هستید فلهذا قرار این
اعمال ناشایست را چنانکه شاید قرار داده ام پس در ماه [illegible] و سه غرّه شعبان المعظم عساکر تیمور
مامور بنهب و تخریب شام گشته و مدت مدیدی بر صفت غارت و یغما مالوف شدند حتی اینکه اکثر اهالی
جامع کبیر شهر سوخته شده مناره هایش مایل بانهدام گردید خلاصه امیرتیمور بعد از اتمام انتقام از اهل شام

بجانب

بجانب غوطه واقعه در حدود شام متوجه شده و از آنجا رایات نصرت آیات را بسمت حما
تحریک دادند والی و اهالی حما که در اندرون شهر از طرف مصریان ساکن بودند در
در مقابل عساکر تیمور علم مخالفت افراخته در محاربه کوشیدند بالاخره بقوه قاهره امیرتیمور
مقاومت نیاورده قلعه را سپردند پس امیرتیمور نهر فرات را گذشته بسمت بیره جک
عزیمت کرد و در عهد قدیم همین شهر بیره جک را بیرکهند و بعضی بیرته میخواندند و در جنب
شهر معروف به اورفه واقع است و در قدیم الایام تجارتخانه مشهور بود ولیکن در اوقات
استیلای امیرتیمور رو بخرابی گذاشت و متوطنین آنجا از اهل اسلام از پنج هزار کس متجاوز
بحساب می آید و سایرین رعیت در مذهب یعقوبی بودند و مذهب یعقوبی از مخترعات
[illegible] راهب بوده و در قطعه آسیا ساکنین اینمذهب بسیار بوده در میان ایشان در قصبه قراماد نام نشست

در قتل عام بغداد بفرمان امیرتیمور

بعد از آنکه امیرتیمور رتق و فتق مهمات عثمانیه الحدود را با میرزاده عثمان [illegible] تفویض نمود
خود از راه نصیبین بطرف بغداد حرکت کرد حاکم بغداد سلطان احمد جلایری هم در این اثنا
از راه حلب عزیمت آستان روی ایلدریم بایزید خان نمود و چون در حین حرکت بغداد را
با میر فرج نام شخصی سپرده بود مشارالیه در حین ورود امیرتیمور به بغداد با قلعه گیان همداستان
شده در مدافعه و محاربه پای ثبات فشردند و مع ذلک لشکر امیرتیمور بشدت هجوم
قوه حربیه قلعه را تسخیر کردند پس از جانب امیرتیمور حکم بقتل عام بغداد شد و آب دجله
از کثرت خون مقتولین تا مدتی برنگ خون روان و جاری بود و بقاع عالیه چند روز هوای
بغداد از لاشه کشته گان عفونت برداشته امیرتیمور را مجال توقف نماند و از آنجا
بجانب تبریز [illegible] گردید و از تبریز بعزم قراباغ از راه [illegible] راهی شده ولی از [illegible]
منعقد از شهر مراد چه دل عظیمی منعقد ساخته باسم امیرزاده [illegible] که از مقربین حضرتش بود تسمیه نمود

در عزیمت و تصمیم امیرتیمور بمالک روم

تبیین این اجمال آنکه در تاریخ هشتصد و پنج در اوقات فصل بهار امیر تیمور عساکری که بعراق عرب
سوق نموده بود جمع آوری کرده در فکر حرکت بطرف ممالک روم آمد و کیفیت آمدن ایلچی
از جانب ییلدریم بایزید خان و جواب او را بزبان سیف و سنان حواله کردن و وقوع
محاربه فیمابین امیر تیمور و ییلدریم بایزید خان در قرب انقره در ضمن بیان وقایع دولت علیه حضرت
پادشاهی مشروح شده

در قطعهٔ افریقیه ما عدای حکومت مصریه از راه بربرستان گرفته الی مغرب الاقصی در
ممالک طرابلس و تلمسان و مراکش و فاس اشراف بنی حفص بنی مرین و
بنی احمر حکومت میکردند چنانکه طرابلس غرب در تحت حکومت ملک عبد الواحد
از نسل بنی عبد الله که با حاکم افریقیا ابو فارس عبد العزیز از بنی حفص نایرهٔ محاربه گذاشته
و با کمال قوه مقاومت بنا ورده در یکی کشته و ابو فارس عبد العزیز هم با عساکر کثیره بطرف
طرابلس عزیمت کرد و سعید عثمان حاکم فاس بعد از اطلاع از آمدن او لشکر این حدود
را تماما جمع آوری کرده بعد از سوق و تسخیر ممالک بنی حفص تلمسان را متصرف شده سکه و خطبه را
بنام خود کرد و ابو سعید پادشاه مغرب بسبب تحریک قرال قاستیل ملک محمد بن احمر را در
خصوص ادارهٔ حکومت و استقلال منافرت و مغایرت بهم رسید و عاقبة الامر قوت و نفوذ
اهالی افریقیا را از قطعهٔ اسپانیا بالمره قطع نموده و دشمن جانی شدن اهالی اسپانیا را
که هیئهٔ مقهور و مخذول حکام عرب بعضی بخاطر نیاورده ممالک موروثهٔ ششصد ساله را بسبب
عدم اتفاق در عرض چند سال از دست دادند و بقیهٔ اعراب اسپانیا هم برای دوام دولت
خود شان اتفاق و اتحاد حکومتهای واقعه در افریقیا را التزام و اهالی قدیمه هم خودشان را
در نظر اعراب بصورت دوست جلوه داده و دوستان قدیم اعراب را دشمن نظر دادند خلاصه
اجنبی از خارج آمده در اندرون مملکت جای گیر شده و تا سیل سلطنت حرکت کنند هر قدر که
بقوت و اقتدار و پولتیقه موفق بود از کسید حکومت حزم و احتیاط از فنون و زیرکی

خارجیه

خارجیه از جمله واجبات و لوازمات ضروریه است و خصوصا در حینیکه نظامات داخلیه
ملکی و دولتی چون مختل و قابل اصلاح نباشد تقسیم آن دولت و مملکت فیمابین دول
هم جوار از عادات قدیم حکمداران است ابو الحسن حاکم غرناطه محمد با ده هزار لشکر
شهر القلعه را چون بتضییق محاصره انداخت در اثنای محاصره بمرض شدید مهلکی مبتلا شده
در ظرف مدت قلیل فوت شد و پس از رفع محاصره از شهر مزبور تا زمین قرال قاستیل
در حکومت غرناطه بسیار فسادات نشر نمود و در خلال این احوال میانهٔ قاعد والی سالوبره
و سید احمد و یوسف از قائلهای حکمداری منافسه و جدال رخ داد و اختلال و تشتت فیمابین
ممالک عارض شد چون طرفداران یوسف بن یوسف غالب بودند حکومت غرناطه
باو منتقل گردید که بقیهٔ این کیفیت در کتاب سیاس مشروحا مسطور شده است

حکومت قاستیل و اراغون و لیون

اهالی اصلیهٔ اسپانیا باعتبار اراغون و قاستیل و لیون به حکومت صغیره منقسم شده و زمام
حکومت را از دست اعراب گرفته روز بروز غلبه و استیلا یافتند و از اینکه در اندرون
مملکت اوروپا تعین مذاهب جدیده زیاد بود از جانب پاپا در ضمن اوراق انواع دائم
ضوابط صادر شده فیمابین حکمداران تا بعضی و علاوه شیوع پذیرفت و علی التوالی محاربات
واقعه بظهور رسید حتی اینکه اصحاب املاک و عقار و متقرضین مالکا و ضبط و
پرتستان هم در صدد استحکام اسباب مکنه توسیع و ترفیع آمدند پس در قطعهٔ اسپانیا و
اندلس اعراب بسبب اختلال داخلیه پریشان و ضایع گشته از دولت و حکومت بیخبر شدند

در وجه بیان احوال معاصرین

غرض از بیان احوال معاصرین در این تاریخ با صحت جدیده آنست که سبب زوال انقراض دولتی
و نزول از ذروهٔ کمال بحضیض وبال مشخص گردد و بعضی اسم که با کثرت و اقتدار خطهای ملک
سلطنت کرده و در مقابل افکار السیاسه رفع موانع و عوائق نموده بجه پولتیقه راه یافته اند و

همچنین اصل باعث ترک کردن اعراب قطعه اسپانیا را بفهمیم تا در اثنای محاکمه بعد از مار
اولاد و اعقاب عبرت نامه بوده باشد و محق احوال هر دولتی در تاریخ درج شده که انفراد
رساله علیحده است همچنانکه احوالات اسپانیا که ترتیب تا جلد پنجم نوشته شده چون
بطور اختصار مسطور و شرح حالش مفصل در تاریخ اسپانیا گشته و در اهتمام زیاده بر این
تفصیل ما را از اینکه اجنبی از خارج بیاید و مدت منهاطی ملکی را متصرف شده و با اهل
اهلیه اش تفوق و حکمرانی کند و بعد در ظرف مدت قلیل نظام اهالی حکومت از هم
پاشیده و قوت حکومت بدل به محکومیت تبدیل شود خیلی عجب و باعث عبرت و انتباه
اخلاف است چنانکه از طرف آفریقا بمملکت اسپانیا علی التوالی هجوم وارد و حاکم شده بالاخره
مملکت را تماما مالک و متصرف گشتند و بعد از استیلا هر یک از امرا در حدود قطع نفوذ
و استقلال دیگری آمده حوزه خویش را منفرد میخواست و چون اهالی اهلیه مملکت نزد از تجاوزات
فاسده امرا آزرده بودند ایشان نیز منضما بر خود حلیه خویشان را بصورت حقانیت آورده
حکمداران را باهم چند نفر تا بتدریج و مرور معموریت و رفاهیت مملکت که معلق
بوجود نقود است بجهت مصارف فوق العاده و تبذیر و اسراف با نقطیع محتاج کردند تا بکمک
از اهالی اهلیه اسپانیا استعانت نمایند و علاوه بر آن از کثرت تعدی و فقدان خراج
مرور به خلق ایشان بستوه رسیده بنای جلای وطن گذاشتند و انتقاد از تقید اهالی
اهلیه را بجوات و جسارت آورده در صدد غرض امرای خویشان که انتقام باشد برآمدند
و باتفاق اهالی آفریقا اعراب که بانواع مدت و اداره حفظ حکومت نمیه از قطعه اندلس اخراج کردند

احوال اوروپا

چنانکه در کتاب سابق مسطور شد شارل ششم پسر شارل پنجم در ایام سلطنت خود اتفاق جنون
از او رمان ماتن نام افتاد چون فعلا تمیز نبود از صورت کار بعقل خفت و اختلال عارض
شد و بهمین واسطه اهالی فرانسه دو شعبه شدند فرقه طالب وال اورلیان نفر شعبه دیگر

طالب

طالب وال بورغون شدند در خلال این احوال حکمران انگلتره فرصت یافته در سال هزار و
چهار صد میلادی بممالک هجوم آورده ایالت نورماندیا را مالک شد و بالاخره با خلیفه قرار مصالحه گذاشت
و همین خلیفه که پسر وال بورغون بود بعد از وفات پدرش با مساعدت هواخواهان قرالیت جمهوریان
نمود و خلیفه حکومت هانری قرال انگلتره چون تصدیق و اعتراف داشت نفاذ حکم و اقتدار انگلیزان
تا ... مملکت با پسر جارلز و با شارل ششم همین اسم قرالیت باقی مانده بود که در سال هزار و
چهار صد و چهارده از میلاد عیسویه وفات شد و بقیه احوالاتش در کتاب هشتم مسطور است

احوال قرال انگلتره

قرال انگلتره هانری خامس که از خاندان لنکستر و پسر هانری چهارم وال لانکستر بود در سال هزار و
چهار صد و سیزده میلادی بعد از وفات پدرش قرال انگلتره شد و در بارهٔ طرفداران شخص ظلف
نام حرکات شدیده اجرا نمود و فرانسیزان منقسم به دو شعبه ارمانیاق و بورغونیون چون باهمدیگر
منازعات داخلیه داشتند قرال انگلتره اغتنام فرصت کرده در خصوص تصرف بلاد مذکوره
اعلان حرب نمود و در محاربهٔ مشهوره به ازنقور منصور و مظفر گردید و در عرض مدت قلیل
فرانسیزان را بر عقد متارکه مجبور ساخت و در ممالک فرانسه نافذ الحکم شد و در تاریخ هزار و
چهار صد و بیست و دو از میلاد که بسن سی و چهار سال فائز فتوحات جلیله بود ترک تاج و تخت کرده رحلت نمود

حکومت المانیا

چون در آن عهد امپراطوری المانیا باستحقاق وراثت نبود لهذا با انتخاب و اختیار الکتورها
هر وال و حاکم که با ایشان بنای استمالت داشت او را امپراطور نصب میکردند و از این سبب در اراضی
مملکت المانیا مواد غارت و هیچ وقت منقطع نشد و حکام و ولاة هر ولایت و ایالت
برغم همدیگر حرکت که در خیال غلبه بودند و همین جهت استراحت و آسایش را بر عموم انام حرام میکردند
خلاصه بعد از وفات امپراطور المانیا باویژال رودرت که از تاریخ هزار و چهار صد میلادی الی سال هزار و
چهار صد و ده میلادی حکمرانی میکرد ژیژیس فرمانفرمای ایالت موراویا که از خاندان لوقسمبرغ

و بعد از فوت عموش حکومت لوقسمبورغ را اشتراء نمود و چون رودرت سالف البیان
وفات کرد خلف و انسلاس شد و با امپراطوری انتخاب کردند و پس از مرور سه ماه ابلش در سیده
سیژیسموند نام قرال که از خاندان لوقسمبورغ بود با امپراطوری المانیا انتخاب شد و سیژیسموند
مزبور بعد از استقلال در قرالیت پرنس افلاق و بغدان را بجانب خود جلب و دعوت نمود
در این خیال شد که بواسطه رود خانه طونا را تا دم البحر در تحت حکومت خود داشته باشد و بتحریک
و تشویق پاپ بعزه غوار یازدهم با دولت عثمانیه بنای محاربه گذاشته جنگ بزرگ تسبین قهور
به محاربه نیکبول را در سواحل طونا باعث گردید و چه که صولت هجوم یلدیرم بایزید خان فاتح
تا درده در محاربه مزبوره مغلوب شده مملکت افلاق و سواحل طونا از تصرفش در رفت و لکن
در نتیجه انهزام و قهقرا چون آلات که فیمابین امیرتیمور و یلدیرم بایزید خان اتفاق افتاد سیژیسموند را
فرصت حاصل شده ممالک ماخوذه عثمانیه را استرداد نمود و مجدداً تا بلغارستان تملک گشت بقیه در جلد [illegible]

حکومت پورتگیز

قرال پورتگیز معروف به پترو و مشهور بظلم و ستم که شرح احوالش در کتاب سابق مسطور گشت در سال
هزار و سیصد و شصت و هشت فوت شده پسرش فردیناند قرالیت خود را اعلان نمود و پس از آنکه
در محاربه با هنری دوم قرال قاستیل و جنگ ژان اول پسر قرال مزبور مغلوب و منهزم گردید از مملکت
و تصرف بعض اماکن واقعه در مملکت قاستیل مجبوراً تخلیه ید کرد و از زنیکه زوجه لاپکس نام
بگزاده را بجبر و تعدی تطلیق نمود بعقد خود آورد باعث از عار و تنفر عموم طبایع شد و معهذا در حین
حسن سلوک و رفتار و اداره بلاد پورتگیز خلق را مجدداً استمالت کرد و بعد از چندی که ایام عمرش بآخر رسید
در تاریخ سال هزار و سیصد و هشتاد و سه از میلاد ژان بزرگ اولین قرال پورتگیز گشت و قرال
قاستیل سابق الذکر ژان اول بعد از فوت فردیناند خواهر ژان بزرگ را بحباله نکاح آورده
از طرف عیال خود مدعی قرالیت پورتگیز شده بمحاربه اقدام ورزید و در محاربه الجوباروتا منهزم
و دفعه عقب نشست پس ژان بزرگ در ایام حکومتش مملکت پورتگیز را توسیع زیاده داده و با اعراب محاربات

بیار.

بسیار کرد و جزایر آسور و قناریا و پشیل برگون را بحیطه تصرف آورده از سواحل افریقیه هم
محل موسوم به غنیا را مالک شد و تا آن تاریخ از طرف فرنگیان از راه سواحل غربیه
و جهه جنوبیه افریقیه سیر نشده بود و در همین دفعه اول از سواحل آفریقا گذشته چند قطعه جزیره
صغیره واقعه در بیرون پایشبیرگون را رفته که اماکن مزبوره در عهد متصرف فیه سکنه
وحشیه بود و چون در اواخر اعراب مغاربه بمملکت اسپانیا استیلا یافتند جزایر مزبوره را
ابداً نمیدانستند و بالآخره فایده و ثمره سیاحت دو تمان پورتگیز در سفر مذکور گردید و قبل از این تاریخ
جزایر مزبوره و قطعه افریقا بواسطه غلبه و استیلاء اعراب از سیاحت کردن اهالی اوروپا ممنوع
و مجبور بود و در آن عهد جنوب و غرب بحر محیط غیر از اعراب تحت تملک احدی نیامده و بالاخره
اعراب از غایت بدحتی عقد اتفاق و مرافقت همدیگر را از میان برداشته مع الاتفاق نفاذ
احقاب ایشان ادبار و زوال تبدیل گردید و بتدریج از سمت دانیمارق و پورتگیز خصوصاً
و از اهالی انگلتره اهتمام بضبط و تصرف دریا شده بارهی جزایر استیلاء یافتند

حکومت ناپولی

هر چند بقرالیت مملکت ناپولی قرالیت سیچلیاتین میگویند لیکن مع ذلک چند دفعه
از همدیگر منشق و متفرق شده اند اینجا که در زمان خاندان انجو حکومت مزبوره بعنوان اسم
سیچلیاتین بدو قسم منقسم بود که خاندان مزبوره در طرف ناپولی و خاندان اراغون در
جزیره سیچلیا بقدر و از تاریخ هزار و دویست و هشتاد و دو الی تاریخ هزار و چهارصد و پنجاه میلاد
هریک حکومت جداگانه داشتند و چون در عرض مدت مذکوره بکرسی حکومت از اطراف
زیاده مزاحم میشدند لهذا از سال هزار و چهارصد و پنجاه و پنج الی سنه پنجاه و هشت حکومت ناپولی
و قرالیت سیچلیا تحت حکم الفونس اول در آمد و بعد از سنه مزبوره فردیناند و اولاد قرال
ناپولی و ژان اراغونی قرال سیچلیا گردیدند و این حکمداران الفونس اول که از خاندان
اراغون بود چون فوت شد پسرش فردیناند حکومت ناپولی را مالک گشت و از زنیکه فردیناند

ظالم و ستمکار و تلون مزاج و شت اهالی بلاد از اطراف اصنیار او لبستوه آمده چند دفعه طغیان نمود

ژان پرلس

ژان نام پرلس که از فاملیای قرال ارغون بود بعد از ضبط و تصرف سیجلیا دفعه اولین تا سال هزار و چارصد و نود و چهار و دفعه دویمین تا هزار و پانصد و چهار میلاد در ناپولی و سیجلیا حکومت کردند

بنا باعتقاد اس لکین مذهب قتولیک احوال پاپاین که وکیل حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام میدانند تا معارف شوند با بتدای ظهور دولت علیه عثمانیه چنانکه در کتاب اول و ثانی و ثالث و رابع در ضمن بیان وقایع هر پادشاه اصول و قواعد پاپاین و کیفیت نفوذ و تاثیر ایشان در ممالک اوروپا بر وجه اجمال و اختصار برشته تحریر کشیده شد در این کتاب خامس نیز احوالات و وقایع اینوسان هفتم و غره غوار دوتیم و الکساندر پنجم و ژان بیست و یتم و مارتین پنجم را که هر یک بمسند پاپاشدن جلوس کردند بیان خواهد شد توضیح این اجمال چنان است که اینوسان هفتم مزبور در شهر تولمون از بلاد ایتالیه تولد شد و در سال هزار و چهارصد و چهار پاپ شد و بجای بونیفاس گذاشتند و بمرور دو سال اینوسان وفات کرد غره غوار دوتیم را بطریق الانتخاب در جای اوت نشاندند و غره غوار سلا از پاپسان و نیک و از فاملیای بزرگ میشمردند و در عهد او دو نفر پاپ شهور در اوروپا بود یکی بشهر اوینیون فرانسه نشست و دیگر همین غره غوار که در ایتالیا بشهر روما استقرار داشت و چون در سال هزار و چارصد و نه فوت شد در جایش الکساندر پنجم را پاپا انتخاب کردند و الکساندر از فاملیای فقرا اهالی جزیره کرید بود و در مراتب طریق پاپالیا تدرج نموده در شهر مرسوم به نووکرا پاپ شد و بعد در شهر میلانو باش پاپس کردند و در مجلس منعقد قارد نیال در شهر پیزا پاپا انتخاب شده در سال آینده یعنی هزار و چارصد و ده میلاد وفات کرد

بنی پاپانی

پس در جایش ژان بیست و سیم پاپا شد و صعود و قعود او در سنه پاپ در سنه مزبوره بقبول شارزده نفر قاردینال در شهر موسوم به بولونیا شد و تا تاریخ هزار و چهارصد و ... بلاد نورنوه در ادوریا نافذ الحکم بود

روسیه

دار الحکومه پادشاهان روسیه در آن عهد شهر موسقو بود و از بسکه در تحت نفاذ و تغلب تاتاریه خصوصاً امیر تیمور لعنه اسم و رسم قرالان روسیه در نظرها محو و کالعدم میدانستند و در آن عصر واسیلی دویم پسر دیمتری چهارم قرال روسیه چون مصدر بعض از حرکات ناهموار نسبت به تاتاریه شده بود بنابر آن از جانب امیر تیمور یک نفر سردار نامور بمحاصره شهر موسقو گردید قرال روسیه بجهة رفع بلا و تحقیق رعیته مبلغ سی هزار روبله داده شهر موسقو را از ضیق محاصره تخلیص نمود و تا سال هزار و چارصد و بیست و پنج میلاد در مسند حکمرانی نشست

دشت قبچاق

چون بسال پنج هزار و سیصد و نود و سه میلاد که اقلیم دشت قبچاق را عساکر تیموری استیلا یافتند در سال هزار و چارصد و شش علیویه که سال آینده محاصره موسقو بود تولاد سلطان بحکومت آنجا منصوب شد ولی از مرور دو سال او نیز فوت شده تیموقان در جایش در دشت نشست

حکومت طربزون

در طربزون از نسل ایمپراطور روم یعنی فاملیای قومنن چند نفر از پرنسان حکومت کردند و در سال هزار و سیصد و نود در طربزون مانوئیل سیوم پرنس بود و بعد که در سال هزار و چارصد و دوازده فوت شد الکسیس یک چهارم در جایش بحکمرانی طربزون فایز گشت و ما نوئیل ثالث که ایام حکومتش مدت بیست و دو سال امتداد داشت از واهمه صولت و هجوم عثمانیان و ترس اکراد عجم و بیم شر و مضرت تاتار پرنس مزبور با اهالی اطراف مذکور بنا را بمداهنه و مدارا گذاشته بود

احوال ایمپراطور روم

قریب بایام جلوس یلدیرم بایزید خان اندرنیقوس پسر بزرگ یوان پالئولوغ باصواب دید
طرفداران وهواخواهان خود درصدد بعضی ازکسان خود را پیش یلدیرم بایزید خان از تخت
متعهد مالی مبلغی از نقود سنوی کرده تا بحمایت واعانت او لشکری روانه نماید یلدیرم
بایزید خان مسئول او را معروض بقبول داشته ده هزار از عساکر عثمانیه باعانت اندرنیقوس
تعیین نمود ویوان پالئولوغ را از مسند سلطنت ممالک خلع کرده اندرنیقوس را بجایش نشاند
یوان پالئولوغ مرورش حضور را بعدالت وحقانیت پادشاهی سپرده تا سه سال صبح وشام
اززمان اورخان غازی خاطرنشان پادشاه کرد ومجددا متعهد مال مضاعف مبلغ
تقبل اندرنیقوس شد ومجددا بمقام امپراطوری خود مستقر گشت وباندرنیقوس حکومت
سلوری واریکلی وسلانیک را تفویض نمود ومانوئیل پالئولوغ پسر دیگر امپراطور که در وقت
ملازم رکاب یلدیرم بایزید خان بود بعد از وفات پدرش یوان پالئولوغ دربسیه وتفرقه
از حضور پادشاهی فرار کرده بعدازمحلی باستانبول بمسند امپراطوری نشست لیکن چون
مملکتش وارکان عساکر اسلامیه بود خواست که چاره وتدبیر این عقده غیر منحله نماید
بنابر اینکه شنیده بود اهالی اهالیٔ اسپانیا واندلس باقتضاء غیرت وعصبیت از تصرف
حکام اعراب اسپانیا را تخلیص نمودند عنان عزیمت بسمت روما معطوف ساخت لیکن
باطلوع واستحضار یلدیرم بایزید خان برادرزاده اش یوانی پالئولوغ بحکومت صندالیه نشست
یوانی پالئولوغ بعد از استقرار در حکومت باستحکامات قسطنطنیه پرداخته لیمان قرق غالم را
حصاری کشید ولیمان علیحده کنده قلعه را استحکام ومتانت داد همین باعث تغیر وغیظ
یلدیرم بایزید خان شده چند نفر از سرکردگان را مامور تخریب وهدم بنیان مزور کرده
وپس از ظهور وقعه تیمور مانوئیل پالئولوغ درباب استرداد ممالک از استیلاء اهل اسلام
بعضی از تکالیف دینیه را قبول کرده باستانبول عودت نمود ویوانی پالئولوغ را از
حکومت خلع نمود در جزیره لمنیه بنفی وتغریب کرد واین امپراطور سابق هر چند منصوب

یلدیرم بایزید خان بود در وقعه امیر تیمور صورت عصیان وعقوق از او بروز نمود لیکن
در اوقات نفی وتغریب امپراطور سابق بجهة اطمینان امپراطور لاحق از کلیه اهل اسلام
توقیف امیر سلیمان شهزاده وبرادرش سلطان قاسم وهمشیره اش فاطمه سلطان بلاتوقف
امانت واقتضاء وقت در استانبول صلاح دیدند مانوئیل امپراطور لاحق در این ایام
ثانیه مدت دوازده سال حکمرانی کرد بآفت علت فالج مبتلا شد پس پسر خود یوانیس پالئولوغ را
بمسند امپراطوری نشانده وخود بحجره مرده رفته از دنیا واعتزال ورزید

حکومت ارمنستان

چون در اثنای سال هزار وصد حکومت ارمنستان بواسطه استیلاء تاتار پایمال شد
قرال روپین نام از اهالی اطراف ارمنستان کوچک رفته مجددا بنیاد حکومت علیحده گذاشته
تاسیس نمود وتا سال هزار وسیصد ونود وسه گاه با اهل صلیب وگاه با مصریان وگاه با سلاجقه جنگ
وجدال کرده سلاطین ارامنه درحفظ حکومت خودشان پایداری وثبات فرمودند ودر اثنای تاریخ مزبور
حکومت ارمنستان بقوت واستیلاء چراکسه محو وزایل شد لیون ششم قرال ارمنستان
که از خاندان لوزنیغان قرالان قبرس منشعب شده بود بفرانسه فرار نمود ودر آنجا اجلش دریافت

کیفیت جلوس یلدیرم بایزید خان

روز چهارم شعبان المعظم سنه هفتصد ونود ویک هجری چون خداوندگار غازی سلطان مرادخان
وفات شد یلدیرم بایزید خان در سایه لوای ایلغی نهار بتار قرار گرفته اعلان پادشاهی
خود نمود ودر همان میدان محاربه اعیان وامراء وارکان وسرکردگان بیعت کردند
وچون لوای ایلغی سلطان همان بیرق بود که از جانب سلطان علاءالدین سلجوقی بانی
حکومت بجانب عثمان غازی فرستاده شده بود لهذا باقتضاء آن ایام استقلال در سایه آن لوا تحقق
ذات پادشاهی بود بعد از اعلان جلوس نعش پدر ونعش برادرش سلطان یعقوب را
ببروسه فرستاد وبعد ودیار عساکر را همه تاخت وتاراج ممالک قرمان مامور نمود وقرمان

قصبات واقعه فیمابین کوههای اشتباب اطرافش مشتمل بر معادن نقره و مس و آهن
از همان میدان محاربه بکیفیت با نشان حکومت و محافظت احوال انکورب و فیروز بیک را بنواحی
و دین تعیین نمودند و یلدرم بایزید خان به ادرنه عودت کرد در خلال این احوال بسمع
حضرت پادشاهی رسید که علاء الدین بیک حاکم قرمان باقتضای حسد و عداوت مرکوز در ضمیر
بمقام داعیهٔ استرداد ممالک قدیمه که در حین تبدیل سلطنت از دستش در رفته بود آمده
و مادهٔ غرور وی برنمن جنس غالب شاه باف و شورش گذاشته بعضی از حدود ممالک عثمانیه را
یغما نمود هرچند حضرت پادشاهی عزیمت دار الملک بورسه را در آن بهار اعلام فرموده بودند
مع ذلک از تحقیق و تفحص احوال خصما هیچوقت غفلت نداشتند بنا علیه اورنوس بیک را
بطرف سیروز مأمور نمود خود در آن اثنا در ادرنه ببرخیز و در اول فصل بهار عزیمت بورسه را
تصمیم ساخته قره تیمورطاش بیک را به ادرنه حاکم نصب کردند و در حین حرکت از ادرنه
چون بساحل کلیبول رسیده بزورقها نشسته بساحل اناطول گذشتند و عساکر موجوده
در معیت امرا یونان را بصوب جاده‌ای که در تحت حکومت آیدین اوغلی است حرکت داد
آیدین اوغلی بعد از آگاهی از کیفیت واقعه اظهار اطاعت و خدمت کرده متعهد شد که سکه
و خطبه را بنام یلدرم بایزید خان نماید و در وقت ضرورت بقدر قوه و استطاعت عساکر
برکاب همایون روانه کند و نهایت توقفش در معاهدت معهوده بالا بعد باشد
پس از تقبل این شروط علاء الدین اوغلی بحکومتش سپرده شد و از آنجا رایات ظفر آیات
بسمت دیار صاروخان حرکت داده و اهالی آن حوالی را نیز بقرار علاء سابق بدایرهٔ
اطاعت و خدمت آوردند اتفاق صاروخان بیک فوت شده دیار صاروخان را
بدیار قره سی الحاق نمود و حکومت و تصرف ممالک به ارطغرل بیک که یکی از شهزادگان
حضرت پادشاه بود عنایت فرمود پس در این اثنا منظور نظر همایون شد که دیار منتشا را
نیز ضمیمه ممالک عثمانیه نماید منتشا بعد از اقتضاع اموال و اسباب خود را برداشته با خواص خدام

و

خود بطرف امیر تیمور فرار نمود و بلاد سماجقه را که منضماً بممالک شده بود ترک کرده رفت
و در سال هفتصد و نود و سه فتح و تسخیر این ولایات میسر شد هرچند در این یک سفر
دیار صاروخان و آیدین و منتشا بسهولت بحیطه تصرف آمد لیکن ولاة و حکام
اشخاص که فراراً به پیش امیر رفته‌اند بالاخره باعث حرکت و اشتکای امیر تیمور بممالک عثمانیه شدند

در بیان تسخیر قونیه

توضیح این اجمال آنکه در اوایلیکه حضرت پادشاهی مصمم و متوجه دیار قرمان شدند
یعقوب بیک پسر گرمیان بیک طرفداری قرمانیان را ترک کرده بحضور پادشاهی رسید
و از آنیکه در داغش ف در اثنا دستگیر کرده بحصار ایپصاله واقعه در روم ایلی فرستادند
و بعد که بهمت یلدرم بایزید خان کلیه ممالک اناطول بحیز تسخیر آمد و علاوه تحت
حکومت باغیان حکام عثمانی افتند خیام اقامت او در روی کیهان بوی را در کنار حصار
قونیه زده اهالی قونیه را بجادهٔ اطاعت دعوت نمودند و چون در این سفر غیرت
اتراک از ارباب اراضی و املاک از مزارع و محصولات احدی از لشکریان حیف و میل
نکرده بود و در اطراف قونیه هرچند گندم و علیق الدواب در صحرا با ملک و صاحب کار
مانده بود معهذا اگر حوالت داشت دسته علف یا خوشه گندم و چوب از جایش حرکت داده باشد
بر آن باندرون شهر پیغام دادند که الکان اراضی و ارباب مزارع و محصولات از شهر
بیرون آیند و بقدر ضرورت هر کس از آنها از دو ذخیره و ما یحتاج فروخته پولش را اخذ نمایند
اهالی شهر چون عدالت عثمانیه را باین پایه شنیده و دیدند شهر را سپردند و علاء الدین بیک فرار نمود

کیفیت مصالحه با علاء الدین بیک

و چون علاء الدین بیک بعد از تسخیر سایر بلاد شاهم منقطع نمود که از تعرض خواهد رفت
لهذا با تمییز رضا شد که ساحل جنوبی نهر چهارشنبه را خود نگاه دارد و ساحل شمالی را
بملک یلدرم بایزید خان دهد تا قرار مصالحه گذاشته شود پس حضرت پادشاهی بهمان قرار

معالمه را که زاینده از آنجا متوجه دار الملک بورسه شدند در خلال این احوال خبر رسید که فساد و
اغوای منت بیک حکمدار قسطمونی کو ترم علم مخالفت برافراشته اظهار سرکشی نماید پس حکم
پادشاهی بحرکت عساکر صادر شده بسمت قسطمونی رفتند و در عرض این احوال خبر جدید دیگر
رسید که تیرچه نام پرنس باتفاق قرالان مجار و لهه و صرب و بتوسط افساد و تحریک
ایمپراطور روم پالئولوغوس از نهر طونه گذشته و عساکر خود را بجوال ترین آباد کشیده خلق را
باطاعت خود دعوت می نماید و حقیقت این شورش و فساد آن بود که در سال قبل از این
واقعه مطابق هفتصد و نود و دو از هجریه فیروز بیک که یکی از سرکردگان معروف بود از
ادرنه مامور بفتح و تسخیر ودین گردید و پس از آنکه بفتح ودین منصور و موفق شده بود
از آنجا بسمت افلاق واقعه در ماورای نهر طونه رفته غارت و خسارت بسیار زده بود فلهذا
پرنس سالف البیان از تاخت و تاراج عثمانیان بسیار دلگیر و متالم گشته در اوان توجه
موکب شاهی بطرف [illegible] لاطائل بعزم [illegible] سرکشان آن حوال حاکم افلاق بعزم [illegible] از نهر
طونه گذشته در صدد معرفت و خسارت رساندن ممالک عثمانیه آمد و چون کیفیت واقعه
بانهاء امیر الامرای ودین یعنی فیروز بیک بسمع اشرف رسید عزیمت دیار قسطمونی را بالکل
ابتداء مرهون نموده با عساکر موجوده در رکاب همایون موسوم [illegible] قاق متوجه شدند و از آنجا
بجانب کلیبول گذشته علی الاستعجال بادرنه رسیدند پس ایام زمستان را در قشلاق ادرنه
با نقضاء رسانیده در اوایل بهار با تدارک تمام تسخیر دیار افلاق که از اقتدار سلطنت [illegible]
حصار نیکبول را [illegible] و از [illegible] قرار داده ارزود خانه [illegible] عساکر دریا تقدم را
امار کرده در [illegible] واقعه در اطراف روده خانه قرار گرفته بعد امهال واهالی شهر
کورش را متصرف شدند پرنس سابق الذکر از لشکریان مجار معدود [illegible] آورد که دولاهای
در مقابله و مقاتله کوشش و کوشش ولیکن با مواجه قوه قاهره پادشاهی را طاقت نیاورده
بر ساطت فیروز بیک اطاعت و خدمت که متقبل هر نوع معامله متجدد [illegible] گشتند

پس

پس استدعای پرنس مزبور در حضور سلطان موقع قبول یافته قلم عفو و اغماض بر زلات
و هفوات او کشیدند و بشرط ادای خراجات معینه سنویه و ارسال عساکر در اوقات
ضرورت و اجابت حضرت سلطان در هر حال امر محقق قرار معاهده داده شد

در بیان شورش و طغیان علاء الدین بیک مجددا

توضیح این مقال آنکه در ایام غیبت حضرت پادشاهی بجانب روم ایلی چون دیار واقعه
در اطراف ایالت [illegible] بقره طمرطاش پاشا بعنوان تملیک داده شده بود بحیز باعث
حقد و حسد علاء الدین بیک گشته از راه بغض و کین و نفاق در ضمیر علی الغفله بر سر طمر
طاش پاشا هجوم آورده مومی الیه را گرفته در قونیه محبوس نمود و بعد از آنکه حضرت سلطان
از سفر افلاق منصور و مظفر به ادرنه عودت فرموده از آنجا دار الملک بورسه عزیمت
کردند علاء الدین بیک بواز طلب و استمالت طمرطاش پاشا و اظهار توقیر و تکریم مراتب
حضور ابهری الیه معلوم نمود و بشرط عدم شکایت در حضور پادشاه طمرطاش پاشا را دوباره
بمقر حکومتش فرستاد و چون علاء الدین بیک با وجود قرار معاهده در صدد سوء قصد ممالک
محروسه عثمانیه آمده بعضی از حدود را تاخت کرده بود و علاوه بر آن والی منصوب از جانب
سلطان را گرفته بحبس انداخت اینگونه اطوار ناهنجار محرک نیران غضب پادشاهی گشته
فرمان شد که اینجه دیار قرامان را کلیه ضبط کرده علاء الدین بیک امیر قرامان را گرفته
محبوس نمایند و سلسله قرامانیان را از صفحه روزگار مفقود الاسم و معدوم الرسم کنند
پس بعزم راسخ و اهتمام شامخ قریب بجهت هزار لشکر برداشته بسمت قونیه توجه فرمودند
علاء الدین بیک بواز اطلاع از کیفیت واقعه سفیری بدربار پادشاهی فرستاده در ضمن عرض
عجز و تقصیر خود به آن آستان درآویخت و چون در اینجه پادشاه از حرکات
ناشایسته علاء الدین بیک زیاده از اندازه تغیر و ازجا در رفته بود لهذا در جواب فرستاده سفیر
که هر گاه علاء الدین بیک با فامیل خود و استصحاب جمیع متعلقان از حکومت دیار قرامان

قطع علاقه که بزیر سایه بلند پایه مرحمت و عنایت ظل اللهی التجا آورد قلم عفو بر جرایم و تقصیرات
او کشیده خواهیم و در صورت عدم قبول جواب بغیر حواله بزبان بیان سیف و سنان اثبات
و چون علاء الدین بیگ بعد از مراجعت سفیر بکیفیت جواب مستحضر گردید بعد از تامل و غور بسیار
در حق این عقده و فیصل چاره ندید بجز اینکه تا قوه و قدرت دارد بپای ثبات فشرده در جنگ
تلاش نماید و در صورت مغلوبیت و انهزام فرار را بر قرار اختیار دهد پس قبایل تاتار
و عشایر اکراد را که اتباعش بودند بواز جمع آوری [illegible] وارکه بمحاربه عثمانیه
ترغیب و تشویق نمود پس در صحرای آق چای مقابل صفوف عثمانیان با قرمانیان شده
نیران جدال و قتال چنان در گرفت که رودخانه آق چای از خون کشتگان مانند لاله زار
بغایت جیحون و سیحون نمود و با کمال جلادت و تهور لشکریان طرفین تا سه ساعت محاربه
عظیمه کردند بالآخره علاء الدین بیگ با دو پسرش محمد بیگ و علی بیگ در میدان کارزار
گرفتار شده بحضور سلطان آوردند پس حضرت پادشاهی علاء الدین بیگ را بطرطاش پاشا
که خصم جانش بود سپرده و دو پسرش را به دار الملک بورسه فرستادند طرطاش پاشا
چون بغایت سفاک و عاری از [illegible] بجهت حقد علاء الدین بیگ ظفر یافت بدون رخصت
ریسمان در گردنش انداخته از درختی مصلوب کرد چون پادشاه بقتل علاء الدین بیگ
اذن و رخصت نداده بود بعد از اطلاع بطرطاش پاشا تغیر زیاد نمود و لیکن چون بعضی از
کلمات و سخنان که منتفی الفاظ است بلحاظ رعایت حال و مقام با بهام ادا میشود ازاله و اعدام
علاء الدین بیگ در این مقام از امورات طبیعیه بود و اظهار تاسف سلطان بنا بر تطییب
خاطر عیالش نفیسه سلطان خاتون شده از اینکه نفیسه سلطان همشیره پادشاه بود فلذا
چون علاء الدین بیگ مقتول و پسرانش محبوس گشتند عساکر قرمانیان از میدان
محاربه متفرق شده در اثنای فرار نواحی و قصبات آن بلاد را تاخت کردند و سلطان
بعد از ضبط و تصرف قونیه در این دفعه عساکر نصرت ماثر را بمحافظت قصار و قصبات

و قرآن‌ها [illegible] و کمده و ارکلی و آق سرای و آق شهر و دوه لی نام شهر مستحفظ تعیین
نمود در هر حصار و قلعه حاکم و دزدار نصب کردند و خود به بورسه عودت فرمود
که ایام وقوع کیفیات این وقایع در تاریخ سال هشتصد و نود و دو اتفاق افتاد

در بیان احوال قاضی برهان الدین

بنهجی که در کتاب رابع سابق شرح و تفصیل شیخ حسن جلایر که از جانب چنگیزیان مامور بحکمرانی ممالک
روم گشته در قیصریه و اماسیه مسند نشین ایالت و حکومت بود بعد از آنکه در ممالک
ایران فترت و اختلال ظهور یافت بهوای حکومت آذربایجان بر دل افتاده ارتنا بیگ را
که از تبعه حکومت ممالک روم بود در جای خود نشانده خود بجانب آذربایجان عزیمت نمود
ارتنا بیگ هم در ایام نیابت خود با رعیت و اهالی روم که مدتها ظلم دیده و ستم کشیده بعضی
فوق العاده شیوه عدل و داد را سلوک داشته در اوایل خلعت سلطانی ارتنا گردید
و این همان ارتنا بیگ است که در کتاب ثالث به [illegible] مسطور شد و چون در تاریخ
هشتصد و پنجاه و سه وفات کرد پسرش محمد بیگ جد علاء الدین بیگ در مسند حکومتش جلوس
کرده [illegible] علاء الدین بیگ چون در بدایت حال طفل چند ماهه بود والده اش
[illegible] خانم قاضی برهان الدین را اختیار نمود زمام حکومت بدست اداره و کفایت قاضی
مزبور در آمد و قریب آن اوقات علاء الدین بیگ فوت شده حکومت و ایالت
آن ممالک کلیة بقاضی منتقل شد و چون پا به رفعت و رنج تسلط و کنج مالکیت [illegible]
[illegible] رفتار و مدارا که [illegible] و بعد که به تدریج قوت و اقتدار یافت
در اثنای محاوره روزی با ارکان دولت خود کرده گفت که قریب به نه هزار سوار دلیر
بهادر که هر یک در میدان کارزار قرین و مانند ندارند مهیا دارم و هرگاه [illegible] هزار لشکر هم
عثمانیه را در روم ایلی گذاشته بورسه منتخب میکردم و این قبیل ترهات و لاف و گزاف
بر زبانش جاری شد و چون محاوره مجلس او با تمام منهیان بسمع یلدیرم بایزید خان رسید

میان پادشاه و قاضی برهان الدین در بعضی از مراتب اختلافات رخ داد از بسکه از ملک
اناطول با وجود ییلدریم بایزید خان بتسلیم ستان و صاحب قران که نفوذ و استقلالش زیاده
از قدبیان بود مانند قاضی برهان الدین کیفر پر ترکمان به رعیه سلطنت اقران و علاوه
بر آن طرف چراکسه را پهلو داده بحضرت پادشاهی اظهار مخالفت کردن طمع غیور شهریار بسیار
گران بود لهذا در صدد تدبیر تدمیر و ازاله او آمده رایات نصرت آیات را بطرف سیواس
حرکت دادند در خلال این احوال مکاتیب مشتمله بر تابعیت اقاب برفت عز و جلال شاهی
رسید مشعر بر اینکه امیر عشیرت آق قویونلو قره یولک عثمان بیک در زیر سایه دولت
قاضی برهان الدین بود در بعضی مراتب مخالف محاربه نمود در اثنای جنگ قاضی را
زخم برداشته فوت شد و بچه زین العابدین نام که از وی متولد بود در جایش جلوس کرد و چه
که این خبر منتشر گردید حضرت پادشاهی بصوب اماسیه حرکت کرده دو سه اسکان و خول شهر را
هم بدست آوردند در این اثنا از سیواس و توقات و کلار اهالی مذبور بار پادشاهی
آمده استدعا نمودند که ایشان را در ظل حمایت تمکین دهند زین العابدین پسر قاضی
برهان الدین چون حال را بر منوال دید در کار خود متحیر و حیران مانده جا را بجز جبهه سایی
آستان ملک فرسا ندید پس در ضمن عرض حال تمنای دریافت حضور پرنور کرد حضرت
پادشاهی نیز از ایجاب شیوه اعزاز و جهان را در بار اش مبذول فرمودند و چون آن ممالک
نیز ضمیمه ممالک محروسه عثمانیه گردید ایالت سیواس با جمیع الحاق و اطراف بعهده شهزاده
امیر سلیمان خان مفوض فرمودند و زین العابدین بیک را برای دعوت با طاعت و حرمت
پیش نفر الدین بیک حاکم ذو القدریه فرستادند وجه ماموریت زین العابدین بیک این بود
که او در عهد پدرش قاضی برهان الدین همیشه بذو القدریه رفته اهالی آن حدود را بتبعیت
حکومت عثمانیه دعوت میکرد در این دفعه هم بخلاف سابق رفت که بجانب عثمانیه
دعوت نماید و کرب خود که در عهد پدرش کشته بود ثبوت رساند و چون گوترم بایزید

نیز

نیز در صدد قسطمونی پا از جاده عدل و انصاف بیرون گذاشته با رعیت و اهالی آنجا طریقه
جور و اعتساف را سلوک مینمود لهذا همت پادشاهی بتنکیل و ارغام او را منظور داشته
معتمد انتخاب و کشند که در خلال این احوال خبر فوت گوترم بایزید و جلوس پسر او بمسند حکومت
بسمع اشرف رسید پس جا تعویق و توقف با چند هزار سوار از سمت طاقلی و بورلی بشهر
قسطمونی رفته حاد ثقه با اسفندیار را مشرف شدند اسفندیار بیک چون در ضمن عرض
حال اعتذار آورده از اشتراک و اتفاق پدرش تبرا نمود استدعا کرد که ممالک ماخوذه
از وی البته یکی از خدمتگذاران پادشاهی محول خواهند هر گاه کرس خدمتگذار رعیت با نهضت
سربلند باشد باعث افتخار در میان امثال و اقران خواهد پس مسئول او مقرون بحصول گشته
بجز عثمانجق و جانیک و صامسون که ضمیمه ممالک عثمانیه گردید باقی از ممالک ماخوذه کما کان
اسبق با اسفندیار بیک محول گشت و بعد از حصول امورات اناطولی امیر کبیر سعد الدین
البردی از جانب سلطان مصر بصورت سفارت بحضور رفته اعادت نامه خلیفه عباسی را آورده
حضرت پادشاهی در دار الملک بورسه اقامت ورزیده با وزیر اعظم علی پاشا مشغول انجام
مهام متعلقه بسلطنت شدند که در این اثنا مکتوب از جانب بگلربگی روم ایلی در بار
پادشاهی رسید مشعر بر اینکه رومیان ساکنین در اطراف ترسا یا بختی ترحاله و یکه اروه
نواحی سلانیک بحسب مجاورت با اهالی جنوز متفق شده بممالک محروسه پادشاهی هجوم
آورده اند پس از وضوح این کیفیت اوره وی کیمان بیمی از سمت گوموجنه و دشت سلانیک
گذشته در قرب قره فریه خیام زدند و از آنجا اورنوس بیک را بطرف ترحاله
و صدر اعظم علی پاشا را به تسخیر شهر مامور نمودند شهرهای لوادیه و آتنه را تخریب کرده
و بهره یاب غنایم و اموال و اسباب فراوان شدند و بعد از محاربات غلیظه حضرت پادشاهی
به ادرنه عودت فرموده عساکر رکابیه را بجهت ادرد و قیام تمخه دسته اقچه را ابو بکر بیک
کرده بطرف بوسنه مامور نمودند که حصار شهر تجه را ضبط کرده ممالک اسلاوو را نهب و غارت

کرده دسته دویم را به اورنوس بک سپرده مامور بضبط و تسخیر ایالات ماکدونیا و تسالیا کرد
دسته سیم در رکاب همایون بطرف ممالک بلغار حرکت کرده مستعد جنگ و پیکار
طوایف مجار شدند ومن الاتفاقات یوان پالهٔ لوغ امپراطور روم با وجود اینکه
علاقهٔ مصاهرت فیما بین او و پادشاه بود سر از گریبان مخالفت در آورده باقتضای عقیدت
موروثه و بموجب خطابات امور اعتقادیهٔ خود با سیژسموند قرال مجار در خفیه همداستان
گشته عزیمت حضرت پادشاهی را بسمت مجار در ضمن مکتوب اخبار نمود حضرت پادشاه
بعد از اطلاع بر نفاق واقف و امپراطور سفر هنغاریوس یعنی مجارستان معروف
به انگروس را موقوف کرده عطف عنان عزیمت بطرف استانبول نمودند و پس از ضبط و
تسخیر حصار سلوری از سمت کلیبولی سفاین را از راه بحر مرمره به بوغاز استانبول کشیده
در ساحل غلطه لنگر انداختند و در خصوص تصمیم عزم تسخیر استانبول برای اخفای کار
و تهیه و تدارک لوازمات و مهمات حربیه فرامین و احکام بممالک محروسه صادر کردیده
و جمیع آلات و مهمات سفریه متعاقبا باردوی همایون جمع آوردند یوان پالهٔ لوغ امپراطور روم
بعد از شنیدن احاطهٔ عساکر پادشاهی بر فضای دشت و هامون را عنان اختیار و اقتدار در قبضه
تمالک و تمارک سست دیده بجز ثبات قدم در آغاز کار و انتظار سر انجام چاره نیافت پس خفیه
کس فرستاده از طوایف فرنگستان افلاق و بغدان و صرب و مجار و سلانیک و فرانسه
بحر ابیض استمداد نمود و خود هم در باب تشیید و استحکام قلعه بقدر امکان بروجات
و سنگرها در دور حصار ترتیب داده منتظر امداد شد مقارن آن احوال در میان عساکر
روم ایلی که در اردوی همایون بودند فتنه و اختلافی اتفاق افتاد و علاوه بر آن ازینطرف
سیژسموند قرال مجار با صد و ده هزار عساکر متفقین رجوع کرده از سمت قره افلاق
به اینطرف رودخانهٔ طونا گذشته بود و بر دوام عام خاندان و خانمان مسلمین متوطنین در
نیکبولی و اطراف و لوفچه را خراب نموده آتش زد و ممالک محروسهٔ حضرت پادشاهی و ضرر و زنکار

غاز

غازی را ضمیمه و مخلوط ولایات خود ساخته بنیت اعانت و امداد امپراطور روم حرکت میکرد
و چون این خبر بتحقیق رسید حضرت پادشاهی از محاصره دست کشیده با جیوش دریا خروش
حرکت کرده از راه کوههای بالقان و ناحیه قرروه راهی شده به فضای قرقان طرنوه نزول
نمودند و در عرض راه بعضی از یغماگران قرال مجار رسیده با اندک کوشش جمعیت ایشانرا
متفرق ساختند و نواحی طرنوه را از آسیب خصمان محفوظ کردند و بعد غازی زاده اورنوس بک
مامور شده که بحوالی اردوی قرال مجار رفته در هنگام اشتغال فرصت از اهالی اردو دستگیرها
و لیکن سیژسموند بجز اطراف اردوی خود سلاح سنگین و مستحکم نموده بود که مجال عبور میسر نبود
فقدهٔ روز پانزدهم ماه صفر المظفر سال هفتصد و نود و هشت هجریه هر دو لشکر بتنظیم و
ترتیب صفوف حرب پرداخته ساز جنگ را مهیا کردند چنانکه در میمنه پادشاهی شهزاده
امیر سلیمان و صدر اعظم علی پاشا و فیروز پاشا بکلربکی روم ایلی و از امرا آن مالقوچ بک
و تیمورطاش بک و در میسره شهزاده سلطان مصطفی با بکلربکی آناطولی قره تیمورطاش
پاشا و از امرا آیدین قرمان محمد بک و طورخان بک و شیر بک و طاهر بک بجبر
و چون لازاری قرال صرب با اینجز لشکر گزیده بامداد حضرت پادشاهی آمده بود او را هم
با ابطال خود بجناح میمنه تعیین نمودند و در طرف سیژسموند معدودی از لشکر فرانسه قلعهٔ
نیکبولی را احاطه کرده در فکر تسخیرش بودند و از سمت رودخانه هم دور حصار را با زورقها
گرفته بودند و در طرف مقابل لشکر پادشاه مقدمهٔ آن صفوف خصماء جوقی از عساکر
فرانسیز او انجبر تا ترسی و دلیب و مارشال بوجیکول بود و صف دویم استیفان
لازاریوج و سیژسموند بزبور از عساکر باویرا و بوهمیا و المانیا رفیقت داشتند
لشکر افلاق که بسرداری میرچه بک حاکم افلاق کردند و در این محاربه معسکر سازی
از قلهٔ کوهی گرفته تا دامنه کوه چادر زده بودند و پیش سراردوی تا بر سد شهر نیکبولی
وسعت داشت و در طرف چپ اردو جنگل واقع بود و در این وقعه عساکر مجار و

و افلاق نوعی حرکت کردند که گویا تا آن وقت هرگز جنگ نکرده بودند از یک طرف
فراغت آن صف که ابو الحجی بایزید بود با لشکر ابو الحجی شهزاده مصطفی چلبی بار دیگر
بهمدیگر هجوم آوردند بالآخره معاونین سپاه منصور محمد بیک و طورخان و ظاهر بیک و
بشیر بیک باعث کرلاطول ابو الحجی بایزید را متفرق ساختند و در این بین قلب بزرگ صف
دوم که ابو الحجیش بود با لشکر غرب که در معیت حاریجه پاشا بود حمله نمود لشکر غرب بالمجبور آن
خویشان را بصورت فرار عقب کشیدند ینیکچریان صف دوم عثمانیان در این اثنا
اسم صف اولین فرانسیزان و اسم صف دوم مرتب از لشکر باویره و بوهمیا را
بهمدیگر مخلوط کردند مقارن آن حال عساکر یمینیه شاهی و سپاهیان جناح مرتب
از لشکر قرال حرب صف دوم خصم را پراکنده نمودند و علامت انهزام در لشکر دشمن ظاهر
تا اینکه سی هزار لشکر بن غیر ما مول مجددا بطرف سیژسموند امداد رسیده آتش
کارزار بیشتر اشتعال گرفت و چون عقب سپاه دشمن نهر طونه بود در وقت شدت
هجوم لشکر اناطول و روم ایلی و سپاه کان عساکر نصرت آثار لشکریان قرال مجار و جوانان را
به نهر طونا رسانیده برور قایقهای که بمحاصره نیکبولی آورده بودند نشسته از آن طرف رو بفرار
فرار کردند و حصار نیکبولی از ضیق محاصره مستخلص شد و به طوغان آقا محافظ قلعه مزبوره
در دروازه را گشوده سلطان را بقلعه داخل کردند و تفصیل این محاربه هر چند در فصل محاکمه شروح
و مبین خواهد شد لیکن در این مقام مطالعه احوال کیفیت باعث زیادتی اشتباه در فصل محاکمه خواهد شد

در بیان خدعه و حیله ایپراطور روم و سیژسموند

چون بعد از محاربه عظیمه قوصوه برای ضبط و تسخیر مملکت بوسنه و ابورانیه داشت و
قالقان دلن و معاونت قره طوه سوق عساکر شده اکثر اراضی آن بلاد داخل ممالک عثمانیه
گردید و تا آن سال مملکت بوسنه تحت حکومت مخصوصه تابع قرال مجار سیژسموند بود سیژسموند
با وجود اینکه بانواع حیله و دسیسه ایپراطوری المانیا را مالک شده بنابت قاطعیان خود بنابر وفات

قرال

قرال بوهمیا و مجار آن ولایات را نیز داخل حوزه حکومت خود نمود و در ترانسلوانیا نیز
اردل و افلاق و بغدان و صرب و بلغارستان و قرالیت بوسنه و حکومت پرلسنیه
آنجا هم نفاذ حکم داشت و از دهنه ساحل نهر طونا واقعه در قطعه اوروپا تا منبعان نهر
صوا و منصب نهر مور بر رود فانه طونه ممالک واقعه فیمابین را مالک بود
و چون از ملوک و سلاطین اوروپا در مقابل عثمانیان سیژسموند را از همه بیشتر
صاحب قوت و استعداد میشمردند بعد از محاربه قوصوه که در علاء روم ایلی خصوصا
در ممالک صرب و بلغار عثمانیه با استقرار و اقتدار حرکت کردند و تا مملکت المانیا
و دو اطراف لهستان رفته از حکمداران اوروپا تصدیق استقلال خویشان را گرفتند
و دولت علیه را بالکلیه قوت بزرگ شدند و این قسم احوال سیژسموند راه یافته
در مقابل شوکت و استقلال عثمانیه مغلوب و قرین زوال گشت فلهذا ایپراطور
بزانسیو که بعنوان ایپراطوری ممالک شرقیه از سابق الایام اشتهار و اعتبار داشت
هر چند با سلاطین عثمانیه بنای مناسبت گذاشته اساس مصاهرت بانهاد ولیکن
در جزو برای اعاده و اقبال و اقتدار قدیم خود وسیله جستجو بود پس در خفیه با سیژسموند
همداستان گشته عساکر ونه دیک و قطلان را برای سوقصد عثمانیان تحریک کردند
همچنانکه بعض از آن سواحل و بعضی داخل نهر طونه را گرفته قلعه نیکبولی را بضیق
محاصره انداختند و بالآخره بصدمات عثمانیه طاقت نیاورده متفرق شدند
و از اینکه عداوت موروثه ایشان در حق عثمانیان شایان اخذ و انتقام
بود و قابل عفو و ایتلاف نبود در محاربه مسطوره از طرفین نفوس کثیره بموقع
تلف رسیده خونها بهدر ریخته شد و از آنجا که یلدریم بایزید خان بسیار شدید المزاج
بود در اثنای حرب مزبور هر چه اسیر گرفتند همه را بقتل رسانیدند و این امر هم
علاوه عدم اطمینان و شدت خصومت موروثه قریه گردید و در بعضی از تواریخ در

حروف قتل و اعدام اسرا، اعترافات آورده اند و الحق جای اعتراض هست از اینکه
شیشمان نام قرال بلغار در زمره گرفتاران مقتول گردید و بهمین جهت حکومت بلغار
بالکلیه محو و زایل شد و پس از آنکه از بلاد مشهوره بلغارستان صوفیه بازارجق
قلعه طرنوی و دین نرشتوی سلستره روسجق شمنی وارنه نیکبولی تماماً
بتحت حکومت عثمانیه آمد و به آدرنه معاودت نمود سال آینده مستعد تسخیرات لیبق
بغی تر حاله و الکا بوده بودند که در خلال این احوال لزاری قرال صرب ترتیب تجدید
هدایای وافره داده با همشیره اش که در حسن و دلبری آفاق طاق بود برسم ترکیب
غزآر روانه حضور پادشاهی نمود و بعد از لوازم استقبال بحضور رسید و در تاریخ هفتصد
نود و هشت حضرت پادشاهی بطرف آناطول گذشته قفقای موسوم به شیله که در ساحل
دانوب قره دکز واقع و از مضافات سنجاق قوجه ایلی است ضبط کرده و از آنجا بسمت
بوغاز قره دکز متوجه شده و از دهات دره سکی و آق بابا که در پشت کوه بوغ
واقع گذشته و در کنار رکوک صودره که الان چمن زاریست در قرب حصار
اناطول مضرب خیام اقامت شد و از آنجا بعزم راسخ در صدد محاصره استانبول برآمد
ایمپراطور پالهلوغ بعد از ملاحظه غلبه پادشاه بر عساکر متفقین و شکست یافتن سیزسمونو
قرال بلغار و زوال حکومت بلغار و اطاعت کردن قرال صرب و بعد از غلبه نقیبه شیله
غفلة داخل بوغاز شده و استانبول را خواهد گرفت غیر از اطاعت و خدمت چاره نیافت
پس یکی از ارکان دولتش را بحضور سلطان روانه نمود اختیار خود و قرارگاه حکومتش را
بپادشاه واگذار کرد و بشروط بنای مسجد و محکمه برای اهل اسلام در اندرون شهر استانبول
و تقبل ده هزار آلتون سالیانه دادن قرار مصالحه را گذرانید پس اهالی سنجاق و اطراف قریه را
کوچانیده در استانبول توطین دادند که وقوع این کیفیات در سال هفتصد و نود و هفت
اتفاق افتاد و در این مقام کیفیت رفتار و سلوک فیمابین ایمپراطور دولت بزانتین و

سلاطین

و سلاطین دولت علیه عثمانیه بنا بر روایت فالقوندیلاس نام مورخ روم در کتاب تاریخ
خامر چنان مسطور است که مانوئیل پالئولوغوس نام پرنس چون در شهر سیروز تاج
ایمپراطوری بسر نهاد در آن وقت ییلدرم بایزید خان بحسب مناسبات موروثه
در شهر مزبور با اتفاق برادر ایمپراطور مزبور تئودور پالهلوغ و اتفاق بعضی از
تابعین پرنسان روم و بلغار و صرب و حاکم سنجه وار دار در اغاس و حاکم
کوستندیل قسطنطین بودند بعد از اجرای رسم جلوس پسر اندرنیقوس که از جانب
ییلدرم بایزید خان در سلوری حاکم بود بعضی از حرکات ناملایم تئودور مزبور منفر شده
عرض شکایت به ییلدرم بایزید خان نمود حضرت پادشاهی از غایت تغیر و غضب نزدیک
شد که تئودور مسفور را خود شمشیر کشیده بقتل رساند که در بین هنگام بالتماس صدر اعظم
التماس کهه از سر خونش گذشتند و بعد از آن دوباره باعدام رسید متعاقب آن علیه ایمپراطور
مانوئیل پالهلوغ در اوقاتیکه قسطنطین پسر طاورانوس در سیروز بود قرار گذاشت
که قسطنطین با عثمانیان زیاده مراوده ننماید و متعهد این شد که دختر طاوراقون را
هم بحباله نکاح آورد و دختر معهوده که مانوئیل برای خود میخواست دختر قرال طرابزون
بود که تنزد که سلطان علاء الدین سلجوقی آمد و نیز در اوقات غیبت قسطنطین
ایمپراطور استانبول بطرف واردار عزیمت پادشاه از طرف همایون پادشاهی بیش ایمپراطور
رفته بعد از ابلاغ دعوت در عالم دوستی و محرمیت در جزء عدم اجابت را بایمپراطور
فهمانید ایمپراطور با بهانه رفع آن از مادة غیبت قبول ورزید و بجهة همین نفع
نایره غضب ییلدرم بایزید خان مشتعل گردیده مصمم محاصره استانبول شد ولیکن
بنا بر عرض بعضی از ارباب بسیر گویا عدم امتثال ایمپراطور امر پادشاهی را در قیام محاصره بعد
چنانکه در همان محاصره نوعی تنگ گرفتند که خلق انبوه استانبول بستوه آمده
راضی بدادن استانبول بعثمانیان شدند و روز بروز بایمپراطور طعنه زده میگفتند که ما را زیاده از این

طاقت جنگ و ستیز نیست تا اینکه نواحی استانبول یعنی نواحی سلوری را به یلدرم بایزید
که پدرش بود بانضمام امر همایون تفویض نمود و خود هم پیرش یوان پالیوغ قایم مقام
نصب کرده عزیمت جزیرهٔ موره را اعلان کرد و از آنجا به ایتالیا رفته بعد از تصدیق
حکومت روحانیهٔ پاپا شکایت بسیار از عثمانیان در پیش پاپا نمود و بواسطه نفوذ پاپا
مراتب شکایت خود را به حکمداران اوروپا نیز عرض و اظهار کرد پس یوان پالیوغ
که در استانبول از جانب پدرش قایم مقام بود عاجب الامر حضرت پادشاهی در
اندرون شهر استانبول یک مسجد جامع و یک محکمه بنا کرد و دو محله شهر را هم
به مسلمانان تخصیص نمود به تقبل ده هزار التون سنوی قرار مصالحه داده شد و در این اثنا
وزیر اعظم علی پاشا بواسطه ابدا و جلب رومیان وقت محاصره را ستوق زمان دیگر
تعلیق کرد و بنا بر روایت تاریخ خواجه و بموجب حکایت چلبی گویا رومیان با هدایا و ارسال
ده عدد ماهی مملو از التون بطرف علی پاشای صدر اعظم مادهٔ مصالحه را گذرانیده شدند
و قبل الفتح تا آن مسجد جامع در شهر استانبول با این دفعه دفعه چهارم بود که ابتدا
بنا در زمان خلفا شده و دفعه دوم در عهد سلاجقه و دفعه سیم از طرف ملوک مصریه
و دفعه چهارم در عهد یلدرم بایزید خان بود و در محلات مخصوصه مسلمین هم بعد در اثنا
خانوار از تکیه و طراقلی و سواحل قره آغاج و چانیده اسکان دادند و در اوقاتیکه مغلوبیت
حضرت پادشاهی در وقعهٔ انقره در استانبول شیوع یافت مسلمین متوطنان در محلات
مخصوصه استانبول را اهالی شهر بعضی را قتل و اعدام نمود و بعضی را از شهر اخراج کردند و این
فراریان مسلمین در حوالی استانبول در محل موسوم به قفقاز تو قل درزیدند و در باب قبل
که تیمور خان پادشاه زاده را به بر همایون پادشاهی عقب آوردن عروس که خواهر امیر بک پاشا بود
پس از آنکه عروس نقد به آورده نمود از آنجا به گلیبولی رسانیده به بورسه آورد و منتظر تشریف
همایون شدند حضرت پادشاهی از تلطف جمعیت رسمیه صرف نظر که مطابق مروت

لم نو

شرعیه آن پری پیکر را با جمع حسم سرای شاهانه برده و جمیع شیوه و رفتار عروس
مراقبت طبع شهریاری آمد از غایت محبت حصار سمندره را با نواحیش پیشکش برادرش
انعام کردند و در اکثر تواریخ چنان مسطور شده که باعث میل و رغبت پادشاه به ذوق
و صفا همان یافتن مومی الیها گردید و تا عهد یلدرم بایزید خان سلاطین والا سریر آل سلطنت
عثمانیه بوده اند هرگز مایل عشرت بودن ایشان مظنون نیست و حال آنکه تکذیب
زعم ایشان چنانچه در جلد ثانی این تاریخ مندرج شد عثمان غازی در صحرای بیله جک
باتفاق میخال بک کوسه و سایر تکفوران در مجلس عشرت نشسته و از دست ساقیان
سیم اندام و رب النوع زرین شراب گلگون گرفته اند و همچنین در ترتیب مجلس سور که سلطان
اورخان در صحرای ینی شهر بورسه و همچنین تهیه بزم عشرت کردن خداوندگار غازی
در صحرای یالته چنانکه در کتاب ثالث و رابع مسطور شد شبهه نیست حاشا که منظور
مورخ از اعتراض بارباب تواریخ اثبات ارتکاب مناهی بر سلاطین کرام در حالتی
که آمر و ناهی شده ام بوده بلکه غرض اصلی اعتراض سبب محو ارباب سیر و تواریخ است
و زعم بعضی از ارباب سیر آنست که چون طبع علی پاشای صدر اعظم مایل لهو و لعب بود
باقتضای میل طبعی مومی الیه حضرت سلطان هم بسکونت و وکالت شوق و شوق داشت هرچند
تفصیل این نوع مباحث باعث عبرت و منفعت اخلاف نخواهد شد و لیکن در مقام
تحقیق به سایر کتب تواریخ رجوع شود البته کشف حقیقت خواهد شد و در آن تاریخ
قضاة ساکنین ممالک عثمانیه که بی اذن سلطان فرج حجت و رسومات سایره فتوی را
عادات مالوف کرده بودند چون این کیفیت حالی رای عالی شاهی گردید قضاة را بدار الملک
بورسه احضار نموده همه را در یک محل محبوس کردند و باراده گرفتار سخط و غضب پادشاهی شده
خانمان ایشان بر باد رفت صدر اعظم علی پاشا و سایر ارکان دولت چون جسارت
و قدرت آن نداشتند که پادشاه را ازین فعل شنیع ردع و منع نمایند هر یک در تجر

حیرت و اضطراب غوطه خورده منتظر مآل این احوال بودند بالآخره صدر اعظم یکی از
ندمای پادشاه را که عرب لبو بو اعیذ کیره متقبل نمود که پادشاه را از فتنه شروع احراق
قضاة و حکام ردع کند پس روزی آن ندیم عرب بحضور پادشاه رفته استدعا کرد
که او را مأمور سفارت استانبول کند حضرت پادشاهی در جواب فرمودند در صورتیکه
ما لا لازم نشده پیش ایلچی اطوار استانبول ایلچی بفرستیم تو با چه سفارت مأمور کنیم عرب
ندیم در جواب گفت چون پادشاه مجموع علما را کشته و سوخته هر گاه من بعد در معاملات
مختلفه احتیاج بقطع و فصل دعاوی افتد لازم است که از استانبول چند نفر از بابایان
روم میان آورده باشیم پادشاه از محاوره عرب متنبه شده علمای صدر اعظم را بحضور
طلبید و از قتل و احراق قضاة در گذشت والیوم رشوت متداوله در دیوانها را احداث نمودند

در بیان جمع کردن یلدرم بایزید خان عساکر مختلفه را بعزم محاربه تیمور خان

سال هشتصد و نود و هشت هجری قره یوسف امیر عشیرت قره قویونلو و همچنین سلطان احمد
جلایری حاکم بغداد از سطوات و صدمات تیمور خان جلای وطن اختیار کرده به نیت
التجا به ملک مصر بطرف شام فرار نمودند و چون از جانب ملک مصر رعایت و حمایت
حسب المأمول ندیدند هر دو متفق بدرگاه همایون پادشاهی عرض عبودیت کرده و حضرت
پادشاهی را به تشبیه و کوشش حکومت مصریه بعنوان دولت چراکسه تحریک کرده و بفتح و تسخیر
ملاطیه و حوالی ارزنجان ترغیب نمودند پس بنیت سفر عوتبان خیام ظفر انتشام را
در خارج بورسه زده و مهمات حربیه را بعراده ها حمل کردند و از آنجا اردوی همایون
حرکت کرده بعد از قطع مراحل دشت دامون تقرب حصار ملاطیه نزول نمودند و بعد از
احاطه دور حصار ملاطیه با عساکر مصریه محاربات شدیده رو داده امیر آن حدود را گرفته
بقتل رسانیدند و چون آن ولایت نیز داخل در تحت حکومت عثمانیه شد رایات ظفر شعار
همایون حرکت بارزنجان منتهی ساختند که مقارن این احوال حاکم ارزنجان

طارق

طارتن بیک باستقبال حضرت پادشاهی شتافته مورد نوازشات گردید و مفاتیح قلعه ارزنجان را
تسلیم کرد و چون از نسل اجداد عظام حضرت پادشاهی یکی از پسران ارطغرل غازی در خدمت
غیاث الدین کیخسرو سلجوقی مدتی بسر برده از جانب مشار الیه بطریق ملکانه تینک
ایلی باو تفویض شده بود و بعد از فوتش از اولاد او چابات بیک بعده قلیچ بیک از آن بلاد
متصرف بودند در ایام فتح ملاطیه والی ارزنجان طهرتن بیک شرف پای بوس شهریاری رسیده
پس از اثبات حسب و نسب خود مورد التفات همایون شدند و طهرتن بیک حاکم
ارزنجان چون از خدمت صادقانه خوشتری بذیر و علاوه بر آن حکومت ارزنجان
هم از او گرفته بدیگری دادند از پادشاه خائف و هراسان شده بسمت عراق عجم
فرار نمود و همچنین یعقوب بیک حاکم کرمیان خود را بوسیله از قید حبس خلاص کرده
لیلاً و نهاراً فرار را بر قرار اختیار نهاد تا بالآخره خود را بزیر سایه حمایت امیر تیمور
رسانید و همچنین منتش اوغلی و آیدین اوغلی و طهرتن بیک و اسفندیار بیک و
امثال ایشان از بزرگان و حکام اطراف که بسبب استیلای عثمانیه اسباب گذران
و رفاهیت هر یک از دست در رفته بود در حضور امیر تیمور جمع شده و با نواع شکایات
و تقریرات شکوه گدازی که امیر تیمور را بعزیمت سفر روم ترغیب و تشویق می نمودند
و تا بنتیجه رسانیدند که امیر تیمور سفیری بجانب یلدرم بایزید خان فرستاده سلطان احمد
جلایری والی بغداد و قره یوسف قره قویونلو را بحضور خود طلبید یلدرم بایزید خان
چون از مضمون نامه جنبه لطف و عتاب استنباط نمود ایلچی را چندان ملتفت نشده
با جواب عدم قبول برگرداند هر چند صدر اعظم و سایر امرا آن رأی را تقبیح نمودند که
ایلچی امیر تیمور را با یأس و حرمان معاودت نماید و لیکن یلدرم بایزید خان بواسطه کثرت
نصرت و فتوحات نمایان غرور بر طبعش عنان شده بحرف امرا و ارکان و خیرخواهان
دولت خود اعتنا نداشت و بهمین جهت مجربین و کار آزمایان و سرکردگان امور حربیه

هر یک تأمل این معنی را وخیم دانسته غرق دریای حیرت و اضطراب گشته ولیکن از
داهیهٔ غیظ و غضب پادشاهی کسی قادر بر منع نشده ناچار متابعت رای پادشاه میکردند

در شیمهٔ طوایف تاتار و اعدام اودکتای خان

توضیح این اجمال آنکه در اوان استیلای امیر تیمور بدشت قبچاق اودکتای خان که
از سرکردگان توقتمش خان بود با معیت صد هزار از ایلات بمملکت اناطول آمده
و از رود خانهٔ طونا گذشته و مستدعی دخالت بزیر سایهٔ حمایت پادشاهی گشت پس مسئول
مقرون باجابت شده ایلات و طوایف او را در نواحی فلبه مسکن دادند و از آنجا که
طوایف مزبوره بچپاول و غارت و سواری و بیابان گردی همیشه معتاد بودند از ییلاق و
قشلاق محوله بایشان خورسندی نداشتند و از خوف امیر تیمور هم نمی توانستند ببلاد
خودشان مراجعت نمایند لابد مدتی در ممالک عثمانیه توقف نموده روز بروز
بواسطهٔ کثرت انعقاد عدم وحشت از ناصیهٔ حرکات و احوال ایشان آثار سرکشی
و طغیان بروز نموده و چون علی پاشای صدر اعظم کیفیت حرکات مخالفانهٔ ایشان را بعرض
بموقف عرض سلطانی رسانید عجالة اوردوی همایون از دار الملک بورسه حرکت کرده
صحرا را ناطول معروف به گوزلجه حصار سفرب خیام شده و از آنجا بطرف روم ایلی کوچیده
به ادرنه رسیدند و در صحرای فلبه سردار تاتاریه اودکتای خان برکاب همایون احضار
شده بهانهٔ صید و شکار در میان باغات تعقد گشت و کواز سیر فتند تا در شکار
محاوره بنا مبتنی و موقوف از مادهٔ محاربه بمیان آمد و سلطان با اودکتای خان خطاب کرده گفته
که در هر دولت عساکر مجتمعه از یک فرقه و از یک جنس ترتیب و تشکیل دادن معهود نیست
بلکه قرار معهود بر این است که از اجناس مختلفه ترتیب عساکر شده باشد که در حین تربیت
یک جنس جنس دیگر مأمور بسوق و تسییر شود و هرگاه احیاناً در ممالک ما فساد داخلیه بهم رسد
شما در خصوص اعانت و امداد تا چه قدر لشکر میتوانید مهیا کنید اودکتای خان عرض کرد که

چون

که چون لشکریان ما سواران برنده دار و سبکبار هستند در مدت دو روز قریب بصد هزار
تاتار عدد و شکار جمع آوری میشود که چنانکه در یک روز بقطع مسافت صد میل قادر باشند
مقدمةً اخطار و اعلام علی پاشا را مقرون بصدق دید پس مقرر فرمودند که جماعت
مجتمعهٔ عساکر تاتار را بصورت دیگر تبدیل داده بجهت قوهٔ عسکریهٔ دولت آورد
و بهر قسم تدبیر که منوط و متعلق باشد اجرا نماید علی هذا حسب الامر همایون علی پاشا
سرکردگان و امرای تاتاریه را با اودکتای خان بمنزل خود دعوت نموده انواع ضیافت
مسکین درچید و بعد از ضیافت شیر که مخلوط بزهر بود به اودکتای خان تقریب خورانید
چنانکه در یک ساعت احوالش منقلب گشته زیاده نشستن را طاقت نیاورد و با سرعت
تمام بخانهٔ خود رفته تریاق طلبید ولیکن چون وقتش گذشته بود فوت شد
پس اکثر امرای تاتار بعد از وقوع این قضیه مجبور بترک دیار شدند و بعضی هم
که بعد از رفع مادهٔ فساد در صورت صداقت بخدمت دولت مجتهد گردیدند پنجاه هزار کس
بودند و همین تاتاریه در محاربهٔ انقره از پادشاه رو گردان شده بطرف امیر تیمور
رفته باعث مغلوبیت پادشاه گشتند و همچنین از قیصریهٔ لاطول تا حوالی سیواس قریب
بصد و ده هزار تاتار که در کوهستانات جابجا منزوی اند و از زمان حکومت تقیهٔ چنگیزیان
سلطان ارتنا در آن حوال سکنی داشتند و مشهور بقرهٔ تاتار بودند ایشان نیز اموال
و اسباب و خیول و دواب قبایل اکراد و اتراک و ارامنه را غارت کرده و در
او قاتیکه قاضی برهان الدین را ازاله نموده پسرش زین العابدین بیک را بدار الملک
بورسه روانه نمود کیفیت سوء رفتار طوایف تاتار بعرض حضور شهریاری کرده قرار را
بر تربیت ایشان گذاشته بهر خانواری یک نفر نوکر دولتی دادن مقرر شد و منع کرد
ایشان هم در وقعهٔ انقره پیش از همه نفاق ورزیده موقت و خسارت بدولت رسانیدند

در تمهیدات محاربهٔ یلدرم بایزید خان با امیر تیمور

تبیین این مقال آنکه حضرت پادشاهی چون محاربه تیمور را اکنون مصمم داشته همیشه در فکر
تدابیر لازمه حزم و احتیاط میکوشید فلهذا خود عزیمت دارالملک بروسه نموده در ضمن اعلان
جنگ با امیر تیمور فرامین و احکام در باب احضار عساکر بعهده ولاة و حکام صادر کردند
امیر تیمور نیز بتحریک و تشویق رؤسای عشایر و فرمانروایان مملکت روم و سایر رومی
مصمم سفر ممالک روم گشته در سال هشتصد و سه از ملاطیه با جمعیت عساکر کثیره بطرف
سیواس گذشت و چون از اولاد کرام پادشاهی سلطان ارطغرل در آن ایام بایالت
سیواس تعیین شده بود اتفاقاً در اثنای تهیه لوازمات حربیه و استحکامات
ضروریه وال را اجل درک کرده نظامات داخلیه آن ولایات مختل شد و مقارن آن
احتلال امیر تیمور در صحرای سیواس نزول نموده از چهار دور حصار بحفر نقب پرداختند
سکنه و اهالی قلعه که از شیخ غفلة داشتند و گروه دانایان قرآن بر سر گذاشته و قریب
ششهزار اطفال صغیر را پیش انداخته از قلعه بیرون آمدند و در صدد استیمان و التجا بودند
که ناگاه لشکریان امیر تیمور نقبها را آتش زده دیوار حصار را با خاک یکسان کردند
و اطفال صغیره در زیر پای اسبان پایمال شدند و بعضی از اطفال را در گودال و چاهها انداخته
زنده بگور کرده و از رویش خاک ریختند و در اندرون حصار هم بجز مالقوچ بیک کسی را
ابقا نکردند پس مالقوچ بیک را هم پیش حضرت پادشاهی روانه نموده پیغام کرد که بعد از نقل ماجرا
بشارت مصالحه را هم بدهد مالقوچ بیک مزبور بعد از درک حضور پادشاهی هر قدر در
شرح و تفصیل شوکت و قوت امیر تیمور مبالغه نمود در حضور پادشاه چون طنین ذباب
جلوه میکرد بالآخره پادشاه به مالقوچ بیک گفت معلوم است که تو بسیار مرد جبون هستی که اینقدر
از امیر تیمور واهمه داری و تا این حد در توصیف او مبالغه مینمایی کسیکه بندگان خدا و اینقدر
جمعیت اطفال صغیر بی‌تقصیر را زنده بگور و الی چاه انداخته از رویش خاک بریزد با چنین ظالم غدار
امثال مصالحه جایز نیست و ایلچیان به مالقوچ بیک متوجه نشده و حرف نزد و جواب تاریخ

نوشته اند

نوشته اند که ییلدیریم بایزید خان بعد از شنیدن واقعه فاجعه سلطان ارطغرل از غایت محنت
و کدورت بمهام سلطنت نپرداخته گوشه فراغت و اعتزال اختیار نمود و شهزاده
امیر سلیمان را که پسر دیگرش بود بر سریر امارت نشاند و در میان خلق چنین انتشار
یافت که ییلدیریم بایزید خان از ترس امیر تیمور این بهانه را وسیله نجات ساخته
ولیکن بالآخره خواه ناخواه باحضار عساکر پرداخته رایات عزیمت را بعزم مکافات
واقعه سیواس حرکت داده کوس عزیمت محاربه امیر تیمور را بلند آوازه نمود و چون در
آن اوقات امیر تیمور عساکر جرار تاتار را بسمت حلب کشیده بود اردوی شاهی
عودت نموده مترقب جنگ توقف کردند و بعد از آنکه امیر تیمور از حلب و دمشق آمده آن
دیار را نیز بعد از قتل و غارت خراب و ویران ساخت در اوایل سال هشتصد و چهار از نهر
فرات گذشته از قرب ماردین و میانه کردستان و ارمنستان روانه شده در قراباغ
قشلاق کرد پس در سال آینده اش با هشتصد و پنجاه هزار سوار تاتار و نیزه گذار و مغول
غول رفتار از نخجوان و ایروان و کوهپای ارارات بنای حرکت گذاشته از حدود
وان و موش و تفلیس بسیواس آمد و بقصد تخریب بلاد عثمانیه عزیمت نمود ولیکن در
خصوص جنگ رو برو با ییلدیریم بایزید خان تردد داشت علیهذا در باب این ماده
با سرآمد ارکان دولت خود و فراریان از درگاه ییلدیریم بایزید خان مشورت نمود
اسفندیار بیک که بواسطه خلع شدن از حکومت قسطمونی از پادشاه روگردان شده با امیر
تیمور ملتجی بود ابتدا در مجلس مشورت امیر تیمور گفت که اهالی اناطول بواسطه اینکه
مایه گذران و رفاهیت قدیم ایشان از دست رفته و اوج عزتشان بحضیض ذلت
تبدیل شده بکلی قلب و طبع و رضا مجلوب و مطیع عثمانیه نیستند بلکه بواسطه اعتقاد
عثمانیان در محاربات حاضر میشوند بنابر علیهذا اسباط مبارک ایلخانی فتور و کسل
بپایه ... نشود زیرا که اکثرین عساکر عثمانیه بزور و ابرام بدایره اطاعت آمده‌اند

وازکثرت وعدت ایشان نباید واهمه کرد ازینکه درمیدان حرب بانی حمله وهجوم
متفرق گشته بزودی تاتارهای خودشان که دررکاب ایشان هستند منضم میشوند وانسب
که حرکت ازسمت بلادی نمایم که ازعثمانیان اهالی آنولایات خوشنودی ندارند خلاصه
اسفندیار بیک حقیقت حال را درحضور امیرتیمور برشته بیان کشید ورای اورا پسندید
وازقضایای اتفاقیه درآن اوقات کوکب دنباله داری هم ازطرف شرق بطرف غرب
کشیده طالع شده بود که اورا هم علامت غلبه امیرتیموری دانستند پس امیرتیمور بطرز
اینگونه تبشیرات مسرورشده الغار بممالک روم را اعلان نمود ولیکن ازسمت
ارض روم وقره حصار وتوقات واماسیه وجانیک وبولی نبار عزیمت نگذاشت
بلکه ازطرف بلادی که قدیما درتحت حکم حکام قرمان وحمید وآیدین وسایر امرا
که بطوایف التجا برده حاضر رکاب امیرتیمور بودند حرکت کرد زیراکه قرمان وقونیه وحمید
ومنتشا وحوالی آیدین هرچند ضمیمه ممالک عثمانیه شده بود ولیکن اهالی آنجاها نیز
اهالی توقات واماسیه وجانیک باطاعت داخل دولت علیه بودند حضرت پادشاهی
بعد ازنشر واحضار فرامین ونامهای بلاد واحضار عساکر دولت علیه را بعیت همایون
خواسته قریب بصدهزار لشکر تاتار وصدهزار لشکر حرب بجنود موجوده عثمانیه
بعنوان معاونین منضم گردید ولشکر جنگ آزمای تاتار دیده بسیصد هزار رسید
وبنابر روایت تواریخ مختلفه درمیان انضمام حرکت عسکریه طرفین قریب بیک
ملیون نفوس بوده اند وازشهزادگان که حاضر رکاب بودند امیرسلیمان شاه سلطان
عیسی سلطان موسی چلبی شهزاده سلطان مصطفی چلبی سلطان محمد هریک با دایره منسوبان
وامرای جنگجوی خودشان باوردوی همایون دعوت شده بودند مگر شهزاده سلطان قاسم
که باجهت محافظت دردارالملک بروسه مانده بود
وازآنجاکه طبع غیور وقوه وجراءت وجسور حضرت پادشاهی مایل باعمال لطایف الحیل نبود

ازین

ازین جهة ازارکان دولت کسی بکه بطریق صلاح وصواب آگاه بود جرات افاده مصالح
نداشتند وعلاوه برآن ازبدو ظهور دولت ابدمدت نظر بتربیت وتحت
وتقرب علی پاشا صدراعظم همه وقت بارکان دولت اکثر رقیب ویاس و
حرمان عارض میشد هرچند علی پاشا درایام سلطنت خداوندگار غازی وعصر حکومت
روزبروز باعث زیادتی شان وشکوه دولت ومظهر خدمات عظیمه نافعه شده بود
ولیکن چون خودنیز باقتضای طبیعت باقتاب ودولت حریص شده همیشه درهوای بلند پروازی
طیران مینمود واداره دولت راهیات وصورت اصول مخصوصه بنوعی آورد که درحقیقت
خودمرجع انام بود وبسکه رغبت وهمتش بزیادتی اسباب احتشامات ذات سبک وسنگ
غریبه اخذ کرده دراحسان تواضع وتکریم مشارکت بالکسان شد ومع ذلک اکثریت
انهماک وابتلا بعیش وعشرت هرگاه ازامرا وارکان کسی بحضورش میرسید یک فقره
مختصره اورا جواب داده ازمجلس خلوت کناره میکرد بنابرین گونه حرکات وجلاد
ارکان دولت واهالی مملکت متنفر شده ازدولت خودشان که پادشاه پاک دل کرم
بودند واصحاب تواریخ ازایضاح وبیان این نکته سکوت ورزیده شبهه وعبرت
حاصل از تاریخ را پرده کشیده ازاخلاف مستور داشته اند اما حاصل عساکر عثمانیه
بعد از وصول بصحرای وسیعی واقعه درچند فرسخی چبق آباد لشکر امیرتیمور هم نهرچبق
آبادرا گرفته ازاولاد واحفاد خان ومیرزایان قریب بسیصدنفر سرکرده سیصد
تیپ ترتیب دادند ودر روزجمعه نوزدهم ذیحجة الحرام سال هشتصد وچهار ازهجرت علی صاحبها افضل التحیات
که ازطرفین حرکت عسکریه واقع شد ترتیب صفوف جانبین باین قسم اتفاق افتاد
که درمیمنه صفوف عساکر امیرتیمور پیرشاه میرزا وپسر دیگر او ابوبکر میرزا تعیین شده بود
ودرمقابل ایشان ازطرف عثمانیان اسطفان قرال صرب باپنج هزار لشکر صرب صف
بستند ودرمیسره لشکر تیمور شاهرخ شاه وشاه خلیل وشاه حسین نام شهزادگان

تعیین کرده سلطان محمود میرزا را با هشت تیپ در عقب ایشان معاون قرار دادند
و در محاذی میرهٔ امیر تیمور در عقب کرغتاییان شهزاده امیر سلیمان شاه با لشکر آناطولی
صف آراستند و در قلب لشکر عثمانیه یلدیرم بایزید خان با ده هزار ینیچری بودند و امیر
تیمور هم در قلب سپاه خود ایستاده سی و یک فیل جنگی و چهل دسته لشکر تاتار و دو تیپ از جوش
زره پوش پیش انداخته بود و همچنین هر یک از شهزادگان معدودی از عساکر انبوه جمع
نموده حاضر رکاب بودند و ابتدا سردار لشکر امیر تیمور که در میمنه بود یعنی میران شاه میرزا
بطرف سرکردهٔ میسرهٔ عثمانیه که قرال صرب و لشکر صرب بودند هجوم آورد پس لشکر صرب
حملات تاتار مقاومت ورزیده پای ثبات فشردند که در این اثنا سرکردگان میسره
لشکر تیمور سلطان محمود میرزا و اسکندر میرزا با ازدحام عام بطرف حضرت پادشاه حمله
آوردند و چون ینیچریان رکاب جلادت نعمت ایشان را تیرباران کردند متحمل صدمات
تفنگچیان نشده نسبت میرهٔ عثمانیه اما که لجام جلادت نموده که در این گیر و دار با ثبات و قرار
لشکر آناطولی سست شده عار فرار را اختیار کردند و چون شهزاده امیر سلیمان شاه خود را
در میان کارزار تنها دید بصورت عاجلا خویشان را از میدان حرب کنار کشیدند
مقارن آن حالات حاکم ارزنجان طهرتن بیک که این را اصحاب تواریخ ظهیرالدین
بیک نیز نوشته اند با تقیهٔ طوایف تاتار اوکتای خان که با آناطولی کوچانیده بودند
با جمعیت شصت هزار نفر تاتار ملتجی دولت علیه از طرف عثمانیه اعراض کرده ملحق
امیر تیمور پیوستند و برای سپاه وصل جام لعاکر پادشاهی رسم عقوق را بجا آوردند
و چون عساکر آیدین و منتشا و صاروخان و گرمیان که بطرف جناح میسرهٔ عثمانیه
تعیین شده بودند این کیفیت را مشاهده نمودند ایشان نیز بر رؤسای قدیم خویشان
در رکاب امیر تیمور ملحق گشتند و چون جمعیت عسکریه تفرقه افتاد امرا و سرکردگان
رکاب شاهی این حیثی واقعه را وسیلهٔ نجات دانسته هر یک بطرفی عطف عنان

نمو

نمودند و پادشاه را در میدان حرب ترک کردند راوی این قصهٔ پر غصه چنین روایت میکند
که در آن حالت تنهایی یلدیرم بایزید خان از محرمان شاهی چولاق قره جه نام شخصی را
دیدم که از رکاب یلدیرم بایزید خان گرفته میگفت که تو تدبیر وزیر مرتد مغرور خود را
شنیده کردی و بچه سان نظم سلطنت را از هم پاشیدی و وظایف عساکری که حافظین
ناموس سلطنت عثمانیه بودند بمحض مصرف حرف نمودی و خزینه را بجای صرفه تلف کردی تا باکنون
اهالی و رعیت مملکت و افراد و طوایف عساکر را از پادشاه رو گردان ساختی پادشاه
چون کلمات ناشایستهٔ چولاق شنید در آن اثنا منت بیک نام شخص بسیار اظهار رجا و نیاز
نمود که پادشاه خود را از میدان حرب کنار کشد و بهتر میخواهم عزیمت کند لیکن کلمات
مؤثرهٔ چولاق بخاطرش نقش بسته استدعای منت بیک را قبول نکرد و هر چند عساکر
خویشان را از میدان جنگ کنار کشیدند باز از قرمانی رکاب شاهی قریب به پنج
هزار کاسی یعنی لشکر صرب و پانزده هزار ینیچری در معیت پادشاه بودند و قریب بغروب
جمع آوری سپاه متفرقه و بتجدید ترتیب صفوف محاربه ممکن بود ولیکن چون پیش امرا
و ارکان بوضوح رسیده بود که خود یلدیرم بایزید خان باعث محاربه و مخاصمه امیر تیمور شده
لهذا عار فرار را قبول نکرده بطرف خم آب انداخت در آن میان گرمیان بیک
زاده پادشاه را شناخته لشکر تاتار دور پیش را احاطه کردند بنحوی که پادشاه را راه مفر و
گریز مسدود شد پس ناچار تیغ غزا را بر غلاف کرده بمقام تسلیم نفس تن بقضا در داد

در کیفیت ملاقات یلدیرم بایزید خان با امیر تیمور

تبیین این مقال آنکه چون امیر تیمور از گرفتار شدن یلدیرم بایزید خان مطلع شد نجابت
خوش سیرتی را در حال بکار خویش دعوت نمود و در حین وصول تقرب خیمه امیر تیمور
رسم استقبال بجا آورده هر یکی در روی صندلی قرار گرفتند امیر تیمور بجهت تسلیهٔ
یلدیرم بایزید خان در اول مکالمه گفت غم دنیا را نباید خورد زیرا که دنیا در پیش

خداوند متعال بقدر ذرّه نبود داشت قطعهٔ آسیا را بپای لنگ و معیوب چشم که من و تو باشیم بخشید
پس در اثنای صحبت کاسه‌هات بحضور امیر تیمور آوردند از بسکه از غایت میل امیر تیمور بکوزان
هات مجبور بود یلدیرم بایزید خان در ابتدای ملاقات دو پادشاه از آوردن کاسات بحضور
خیلی متعجب شده مواجهةً با امیر تیمور گفت که سابقاً از حاکم بغداد سلطان احمد جلایری که در علم کهانت
مهارت داشت در ایام التجای او بولایت ما پرسیدم که آیا ممکن است ما با امیر تیمور در یک مجلس
باشیم در جواب گفت ملاقات را قطعی نمیدانم اینقدر میدانم که هرگاه اتفاق ملاقات افتد
بمجلس هات بیاورند الحق سلطان احمد در علم کهانت مهارت کامل داشته امیر تیمور در
جواب گفت هرگاه سلطان احمد در خدمت پادشاه بود من باین ممالک غربت نمیکردم
تو قدر او را ندانستی و جواب امیر تیمور باین قسم تقریبات سخنان عتاب آمیز به یلدیرم بایزید خان
در مواجهه گفته و بمحل محفوظی پرسش قرار و تعیین نمود هرچند در ضمن محاوره یلدیرم بایزید خان
با امیر تیمور مهارت سلطان احمد جلایری در علم کهانت میرسد ولیکن در مقام آنچه
قریب بفهم است کیا سلطان احمد که از ارباب علم و معرفت بود محبوبیت امیر تیمور را
به هات خوردن از فارع میدانست بنابرآن در حین تفحص یلدیرم بایزید خان
از ملاقات امیر تیمور با کلمات مألوف امیر تیمور سلطان احمد گفت ملاقات شمارا
نمیدانم ولیکن در مجلس اتفاق هات آوردن را میدانم و منظور تیمور ازین فقره که اگر
سلطان در خدمت شما میبود باین ممالک غربت نمیکردم آنست که چون سلطان
احمد از زمرهٔ عقلا محسوب میشد بهر قسم که میتوانست میانه من و تو در این شیوه بجنگ اتفاق نمی‌افتاد

در کیفیت تفرقهٔ عساکر عثمانیه و گرفتار شدن سلطان

توضیح این اجمال آنکه چون در تاریخ هشتصد و چهار هجری روز جمعه نوزدهم ذیحجة الحرام
یلدیرم بایزید خان نزدیک بود که گرفتار لشکر تاتار شد عساکر عثمانیه دسته
دسته فوج فوج هر یک بسمتی فراری شدند و شهزاده امیر سلیمانشاه به بورسه آمده

حرم سلطنت و خزانهٔ دولت را برداشته بطرف روم ایلی متوجه شد و در این ضمن
چند شهر به دولت پرالسیه واگذار نمود برادرش سلطان قاسم و همشیره خود فاطمه سلطان را
بعنوان رهن پیش پالئولوغ امپراطور استانبول فرستاده خود بجانب ادرنه عزیمت نمود
و شهزاده چلبی سلطان محمد با عساکری که در معیت داشت بطرف اماسیه رفت و شهزاده
سلطان مصطفی در میدان حرب غایب شد کسی خبری از او نشنید و از شهزادگان عیسی چلبی که در
بورسه مانده بود و شهزاده موسی چلبی با ابوالحجی خود که لشکر حرب تاتار شد در حقیقه بارشادت
فرزانه مردانه جنگ کرد لیکن پس از تفرقه لشکر با بقیه ده هزار لشکر حرب رجعت
قهقری باستانبول آمده از آنجا بعد از رکوب سفاین بسلانیک رفتند

مأمور شدن لشکر امیر تیمور بتخریب بورسه

تبیین این اجمال آنکه امیر تیمور از سرکردگان خود میرزا امیرانشاه و سلطان محمد میرزا را
با معدودی از عساکر تاتار مأمور بتخریب و غارت بورسه نمود و چون امیر سلیمان شاه
قبل از وقت حرم سلطنت و خزینهٔ عامره را از راه استانبول به ادرنه نقل کرده بود جانورین
امیر تیمور بغنیمتی نرسید ولیکن اموال و اسباب امرا و اعیان مملکت را با اشیای نفیسه و محارم
مستوره ضبط نمودند و اکثری از اهالی بورسه افتان و خیزان با تشویش شب و روز ره نورد
وادی سرگردانی شده و پدر از پسر خویش و از خویش بیخبر و بیگانه تا حوالی مدانیه و گمیلک
و تریلیه و ازمید رسیدند و بقیهٔ اهالی بلد که قادر بر فرار نبودند پایمال ظلم و ستم
اشرار تاتار شده مال و اسباب هرچه داشتند از دست در رفت و خانمانشان را آتش
زدند و کسی را مجال توقف و حفظ آبرو نماند و با وجود اینکه تمام عساکر تاتار در
مساجد بود مسجد جامع بزرگ را هم اسب‌ها بسته طویله کردند و ذلت و حقارت
که بالاتر از آن نباشد بر ایشان وارد آمد و از معتبرین مشایخ آن عهد امیر شهیر
و مولانا فناری و شیخ جزری را زنجیر زده حبس کردند و چون از جانب تیمور خان
برای ضبط و حساب اموال منهوبه و نقود و ارباب تجزیه تیمور تحصیلدار تعیین شده بود

ارفته از تقریر محاسبین آن عهد از دخل خود بر دویست و چهل هزار کیسه نقود و اموال
نعیم آمده داشت و اموال ضایعه از حد فزون است بنا بر روایت شرف الدین یزدی
بحسب قیمت یکصد هزار کیسه رسیده بود و از پسران امیر تیمور سلطان حسین نام هم مامور
بتخریب دیار قرمان و تحمیه شد و خوارزمشاه امیرشاه ملک را بطرف ابدین و تار
و چون هوای چمن آباد در فصل تموز بغایت گرم بود لهذا اوردوی امیر تیمور از آنجا حرکت
کرده در کوتاهیه تا ورود فصل شتا بسر بردند و فصل شتا را هم قرار داده که در کوتاهیه بگذرانند

در بیان مآل احوال شهزادگان یلدریم بایزید خان

چون شهزاده اعظم امیر سلیمان شاه باتفاق علی پاشا و مراد پاشا و اینه بیک و حسن آقای
ینیچری آقاسی از میدان حرب امیر تیمور به بورسه فرار نموده از آنجا باستانبول و از آنجا
بطرف ادرنه عزیمت کردند در خلال این احوال امرای روم با امیر سلیمان شاه قرار
بر این دادند که بقوت نقود و سکه تخلیص یلدریم بایزید خان کوشند فلهذا شیخ قطب
الدین را بجهت ابلاغ این مدعا بحضور تیمور مامور نمودند که بدادن نود هزار فلوری حضرت
شاه و هنرکار را تخلیص کنند و چون در عثمانیه استطاعت قدرت بدادن این وجه
نمانده بود قرار گذاشتند که از ایمپراطور دولت بزانسیو استقراض نمایند و وجه
تنخواه شیخ مومی الیه را باستانبول روانه نمودند که مقارن این مقدمات وفات
پادشاه از تب محرقه در اق شهر اتفاق افتاده اختلال باحوال ممالک عثمانیه
سرایت گردید همچنانکه بعضی از ممالک سلجوقیه را حکام قدیم بقرار سابق اولین مالک
شدند و بعضی هم بتحت حکم تاتاریه آمد و بقیه در دست شهزادگان ماند و کیفیت
وفات یلدریم بایزید خان را چنین نقل کرده اند که پادشاه بعد از استماع تقسیم ممالک
بحکمداران خارجیه قدیمه و همچنین تفویض اداره بعضی از قطعات بطوایف تاتار و باقی
ماندن قطعات صغیره کالاول در دست شهزادگان که در تحت هجوم آورنده بودند
بر آن

بر آن چون تعلق مراجعت بوطن اصلی و استقلال دوباره را هم که امیر تیمور وعده داده بود
کرده بود مزید علت شده و از جهت محنت گرفتاری و وحشت امیر تیمور که در پیش او زنده بکفره
علت تب محرقه مبتلا شده و هرچند امیر تیمور از اطبای خود جلال الدین عرب و عز
الدین شیرازی را بمداوای پادشاه مامور کرد سعیشان بیفایده و در عرض مدت پانزده روز
مطابق سال هشتصد و شش هجری در ماه ربیع الاول قضا کرد و نعش او را از کاران مقرب
و شهزاده موسی چلبی به بورسه نقل نمودند و از این فقرات چنان استفاده میشود که مدت توقف
و اقامت یلدریم بایزید خان چهار ماه بود و اصحاب تواریخ در این مدت تذکره
انواع و اقسام بیانات در حق پادشاه برشته تحریر کشیده اند بعضی را زعم آنست
که امیر تیمور یلدریم بایزید خان در قفس آهنین گذاشته در رکاب خود می برد و بعضی گویند
بتخت روان نشسته بود اما حالا شهزاده امیر سلیمان شاه چنانکه مسطور شد از میدان
حرب امیر تیمور فرار کرده خود را به بورسه رسانید و از آنجا بطرف ادرنه متوجه شد برای
تعقیب امیر سلیمان مامورین از طرف تیمور به بورسه آمده بعد از تخریب برگشته مراجعت
کردند قریب باین مقدمات شهزاده عیسی چلبی بتقریب داخل بورسه شد از اینکه در حیات
پدرش بوکالت و نیابت منصوب گشته در باب انتخاب خود بجلوس سریر حکومت علنی را
اعلان کرد و چون برادران بزرگ از او داشت بحکومت او تمکین نکردند لهذا از آنجا
عودت امیر سلیمان به بورسه از برادرش خائف شده بطرف محمد بیک قرمان زاده التجا نمود
و امیر سلیمان بحسب اقتضای وقت با ایمپراطور روم طریقه حسن سلوک در رفتار سلوک داشت
روم ایلی را از تصرف اغیار محفوظ کرد و از سمت قرستان نیز بعضی از قلعه جات را ضمیمه
ممالک عثمانیه ساخت و برادر کوچکش سلطان محمد چلبی که این یازده ساله بود عده ای از امرای
بر سرش جمع کرده با لشکر اماسیه بجانب توقات رفت و همشیره زاده اسفندیار بیک که قره
یحیی را داشت در قرب توقات محاربه نموده قره یحیی بهلاکت رسید و چون در آن عصر

در اکثر اقطاع عالم اختلال اوضاع ظهور یافته اوه بعضی از رؤسا عشایر و قبایل بعانت
طرفداران و هواخواهان هریک در سمتی بنای شورش و فساد گذاشتند و اعیان مملکت
هریک منتسب بارای شده بعضی بتحریک امیر تیمور و بعضی بواسطه عداوت و خصومت غائبانه
اظهار سرکشی و طغیان نمودند من جمله قره دولتشاه و ابن قبار و مزید اوغلی و ایلی
اوغلی و کوزلر اوغلی و کوکچه اوغلی و امثال ایشان از بزرگان عشایر ترکمان قاز آباد
و قره حصار و نکیسار و اطراف جانیک را یغما نموده تا بمقر حکومت شهزاده سلطان محمد
چلبی که شهر اماسیه بود رسیدند و باغات و مزارع آنجا را پایمال و تلف کردند هرچند شهزاده
در آن اوقات حدیث السن بود ولیکن از ذوات و اشخاص مجرب امور و کاردانان
چون در حضورش بودند بمشاوره و معاونت ایشان بطرف هریک از بزرگان و رؤسا ارسال
قبایل مزبوره عزیمت نموده باطاعت آورد و بعد که امیر تیمور از بعضی آگاه شده برای تضییع و ازاله
شهزاده بصورت عطوفت و ملاطفت از پدرش یلدیریم بایزید خان خواهش نمود که شهزاده
سلطان محمد را بحضورش طلبد تا مهمان باشد و وعده دادن خود کردن راهم داد بنا علیه یلدیریم بایزید
دعوتنامه مخصوصه بشهزاده فرستاده در باب آمدنش زیاده مبالغه کرد شهزاده باقتضای عهد
شباب و جوانی که میدان بیزاری آن و میدان دولت و اقبال در آن وقت فسیح و وسیع است
شوق زیارت پدر و وعده و نوید امیر تیمور جالب و غالب گشته علاجا لا استعجال از اماسیه
بنای حرکت گذاشت و بعد از قطع مراحل در حین وصول بعقبه عثمانجق باطلاع و اجازه امیر تیمور
معدودی از قاطعان طریق غفلة بشهزاده هجوم آوردند و لیکن اعیان آلات حرب و حزب چند نفر
قطاع طریق گرفتار شدند و چون گرفتاران را باستنطاق آوردند کشف کرد که اینحرکت را
بتحریک امیر تیمور و قصد قتل شهزاده اقدام نمودیم شهزاده از حقیقت حال آگاه شده عزیمت
گذاشت فسخ نمود و از کسان خود صوفی بایزید را با فرستاده امیر تیمور خواجه محمد زرنیقی همراه کرده
بحضور امیر تیمور فرستاد و پیغام داد که چون ایالت محققه با یکی از بزرگان عشایر و رفقاء

اطراف

اطراف بسیار است که بجرد تبعید از مقر حکومت عشایر از اطراف بر سر فقرا و رعایا هجوم
آورده پایمال خواهند کرد پس در چنین حال حرکت و سفر برای من متعذر است و از انتظار
ارسال و ابلاغ این مطلب بوجه یمن تیمور خبر فوت یلدیریم بایزید خان در آق شهر رسید
و سلطان موسی چلبی که در پیش پدرش بود بعد از فوت یلدیریم بایزید خان باستدعای آل
عثمان امیر تیمور مرخص کرد و بعضی از اصحاب تواریخ نوشته اند که بعد از فوت یلدیریم بایزید
چون سلطان موسی در نزد پدرش بود امیر تیمور حکومت ممالک روم ایلی بوی الیه توجیه نموده
و منظورش از این التفات و توجه در میان اولاد پادشاه اثارة غبار نفاق و شقاق بود
از اینکه سه نفر برادر شهزاده که از دو بزرگتر بودند هرگز با بعضی راضی نشیدند و در ایام گرفتاری
یلدیریم بایزید خان در حبس امیر تیمور امیر سلیمان شاه که در مملکت روم ایلی بعنوان وکالت
سلطنت از جانب پدرش حکومت میکرد و چلبی سلطان محمد در بعضی از بلاد اناطول و سیواس
کوهستانات بولی بسر میبرد و معهذا با خبار جاسوسان هیچوقت از احوال پدر غافل نبودند
و چون خبر فوت یلدیریم بایزید خان بحد شیوع رسید حضرات شهزادگان هریک بداعیه
استقلال افتادند که درین ضمن وقایع منجره باختلاف بظهور پیوست چنانکه تفصیلش در کتاب بیان است

در بیان محاکمه وقایعی که در آن مدت بظهور رسید

اخبار و روایات مختلفه که مورخین سالفه در خصوص وقایع دولت علیه مسطور کرده اند
و همچنین بیانات تواریخ اجنبی خصوصاً مورخین ممالک شرقیه ایمپراطوری و هکذا مسطورات
مورخین روم چنانچه باید بحث و غرض ترتیب یافته هیچیک را شایان اعتبار و اعتمادی نتوان
گفت زیرا که مقصود اصلی از خواندن تواریخ مادهٔ عبرت و انتباه است که بالکلیه مفقود شده
و اکثر کتب تواریخ داخل در کتب فصاحت و بلاغت گشته پس علی حسب الاقتضاء اقتضاء تألیف
تاریخ جدید افتاده که کشف بعضی مواد مجمله و مستوره که مورخین سابقه کرده اند نموده اند
واف نه و ترهات چند که در زبان اجنبی نوشته شده در گوشه نسیان و ابتذال گذاشته

شروع به ترتیب آنچه اهل خالص و خالی از شائبه غرض و حسیت اشد همچنانکه در این تألیف
که بعد از بیان وقایع در هر جلدش بعضی محاکمه مذکور گشته در این جلد خامس نیز بعضی
محاکمه با منطق شروع میشود که در اوایل قرن پانزدهم میلاد عیسی علیه السلام مطابق با
هشتصد هجریه اداره داخلیهٔ مملکت اوروپا بطوریکه در مجلدات سابق برای این مسطور شده
باقی بود یعنی در تحت حکومت حکمداران و بعضی از پرنسان بود و فیمابین ایشان محاربات
عظیمه اتفاق می افتاد و چنانکه فیمابین انکلتره و فرانسیز و میانه اهالی المانیا با ایتالیا و
میانه اهالی ناپولی با مجار و همچنین عثمانیان با اهالی اسپانیا و همچنین اهالی پورتگیز با اعراب
که همیشه در آنجا و دایرهٔ حرب و پیکار در اشتعال بود و باعث عمدهٔ این محاربات نیز
پاپ بود که حکمداران اطراف را تحریک میکرد و هرچند با اتفاق متعصبین ملل شرقیه و غربیه
دفعات مکرره فیمابین محاربات واقع شد باز نفوذ و اقتدار پاپاسان را زوال و نقصان
نرسید و بر احوال خوشان باقی بماند و در عرض این احوال رتبت و شرف برای امپراطور
دولت بزانسیو نمانده بود که سزاوار حرمت و اعتبار باشد مگر شرف خاندان قدیم بودن و ملک
از یکطرف با سلاطین عثمانیه عقد مناسبت و مواصلت بسته بود و از یکطرف در خفیه با فرنستیان
هداستان و متفق الکلمه شده باعث اصل محاربهٔ قوصوه و نیکبول و سلانیک و جنگ طوایف
چاپوار و قره تاتار گردید و بالآخره با آن غلبه و ظفر از طرف عثمانیان شده بمقصد خویش
نایل نگشت و مظنون آنست که باعث اصلی حرکت امیرتیمور بطرف ممالک عثمانیه باز امپراطور
بود و الا با وجود کثرت و عدت عساکر امیرتیمور تا سال بهره برده انکار کند و بقدر یک خطوه
بلکه یک وجب زمین دولت بزانسیو را ضبط و تصرف نه نماید البته خالی از وجه نیست
و حال آنکه مانعی که قوی باشد از عبور عساکر امیرتیمور بروم ایلی علی الظاهر نبود مگر اینکه در
خود با او بعض شروط با تیمور عهد بسته باشد هرگاه درست تحقیق شود انتقام تعجب است
از اینکه امیرتیمور با اینهمه فتوحات عدیده و محاربات شدیده که در قطعه آسیا و مملکت روسیه

برایش

برایش میسر شده با نبودن مانع قدم بمملکت شرقیه اوروپا نهشتن خالی از حکمی نخواهد بود و علت
جز اینکه در خفیه با امپراطور معاهده داشته باشد ندارد و مؤید این تحقیق است که یلدرم بایزید خان
در بعضی از مقامات ضروریه از امپراطور بزانسیو طالب معاونت شد با اعتذارات واهیه
خواهش او را قبول نکرد و همچنین در باب استقراض از امپراطور بجهت تخلیص یلدرم بایزید خان
اگرچه وعده کرده بود لیکن از دسیسه و حیله خالی نبود از اینکه امپراطور کا جری تقدیم هدایای
وافره بطرف امیرتیمور در خفیه اخبار نمود که در آخر سبب شکستن یلدرم بایزید خان و اسیر
شد و علاوه بر آن مسجد جامع و محکمه اسلامیه که در استانبول بنا شده بود خراب کردن
و مسلمین متوطنین در بعضی محلات استانبول را قتل نمودن مؤید این مقال است
محقق است که هرگاه وقایع آن عهد با اسم تطبیق نمایند باعث خرابی ممالک عثمانیه
و علت هجوم امیرتیمور آن عدد در این باب بوضوح خواهد رسید و فی الحقیقه مستند
و ثبت محفوظه امپراطور بزانسیو غالباً حکم نفوذ پاپا و ترغیب و تشویق او بعلاوه قورد زاده
شد که من جمله اتفاق ملل قورد وارداد در کنار رود خانه طونا و قعه قوشوره نیکبول است
و چون علی الدوام شرط اعانت ایشان موقوف بر رد و قبول طریق کلیسای شرق و غرب از
متعصبین بود فقط تصدیق امپراطور و بعضی از امرا آن عاقبت بین و میل ایشان بنفوذ احکام
کلیسای غرب اکتفا نکرد از اینکه مابین کلیسای شرق و غرب در آیین و اصول عبادت
نوعی مغایرت بود و تا بعین این دو آیین هیئه با همدیگر مانند خوارج راه میرفتند بعد از آنکه
امپراطوری بزانسیو قرین زوال و اضمحلال بود فرصت بدست طرفداران پاپا افتاد بشرط اتحاد
آیین و اصول مذهبیه امپراطور را بهر نوع اعانت و حمایت امیدوار مینمودند امپراطور چون در
ضمن اتحاد مذهبیه اعادهٔ اقتدار و حفظ سند حکومت و غلبه بر خصم را مد نظر نمود بعضی از متعصبین را
با روئسای مذاهب جمع کرده بدلایل حکیمانه گفت هرگاه مادر اصول آیین مذهبیه اتحاد را قبول
البته در این ضمن بمعاونت همدیگر با عادی اجنبی غلبه کرده دین و دولت و مذهب و عزت را

از صدمات خارجیه محافظت خواهیم کرد پس صلاح در آنست که اشتهارنامه هیئت را قبول نمایم
رؤسای متعصبین چون از قبول این تکلیف امتناع داشتند امید امپراطور بحرمان
مبدل شده با معاهده کردن با تیمور هم حفظ حکومت خود از نهب و غارت جدید نمود
و هم در خفیه در صدد اخذ انتقام از آل عثمان آمد و حال حکمداران اسلامیه که در قطعه
آسیا قریب به پانزده پایتخت سلطنت نمودند دولت اکثرین از ایشان بسبب استیلای
امیر تیمور قرین زوال و انقراض گردید و همچنین اکثر ممالک هندوستان و ترکستان را
باولاد و احفاد خود تقسیم نموده حکومتهای جدیده و مستحدثه احداث کرد و بزرگان
خودسر مستبد بالرأی که بعد از انقراض دولت آل سلجوق در مملکت اناطول اظهار حیات
کرده مدعی سلطنت و حکومت افتاده بودند بسبب قوت و استیلای سلاطین عثمانیه دولت و
قوت ایشان بضعف و انکسار تبدیل یافت بلکه مملکت هر یک از ایشان ضمیمه ممالک
عثمانیه گشت بعد از وقوع محاربه انگوری ولات و حکام بطور فرار و التجا ملتزم رکاب امیر تیمور
شدند هر یک در مملکت اناطول دوباره با آل خودشان رسیده طوایف ملوک تکرار تشکیل
یافت و در میان آحاد ملوک طوایف روم از شهزادگان یلدیریم بایزید خان امیر سلیمان
شاه عموم قطعه روم ایلی را در تحت حکومت داشت و چلبی سلطان عیسی که از طرف پدرش
در بروسه نایب و وکیل بود داعیه حکومت علیحده برخواست فلذا بواسطه انقسام قوت
دولت علیه فیما بین اشخاص مسطوره علامات انقراض روز بروز پدیدار گردید و چون شهزاده
چلبی سلطان محمد با وجود حداثت سن باتباع عدالت و حقانیت رفتار نموده اختلافات
داخلیه را رفع کرد دولت کسب قوت و عظمت نموده اولاد و احفادش استانبول را
چنان فتح کردند که متعاقب همدیگر در عرض مدت صد و پنجاه سال چهار پادشاه صاحب قوت و
شوکت متعاقباً سریرآرای سلطنت عثمانیه شدند و هر یکی ممالک و بلاد را بدایره اداره داخلیه
آورده بجهة نظارت و محافظت حقوق عباد و رفع مشاجرات و منازعات محکمه‌ها احداث کردند

و برای حفظ ناموس سلطنت عسکر دفتری گرفتن را هم وضع اصول نمایند و زیاده از پانزده
حکومت واقعه در اوروپا و آسیا را ضمیمه ممالک عثمانیه ساختند و در خصوص سکوکات
هم که باعث پایه و شوکت دولتست نظم تمام داده با دول همجوار دیگر استقرار
قریبه بجهة تحقیق حقوق دولتیه مناسبت رسمیه را محفوظ داشتند و همچنانکه با امپراطور ونسیه
و جمهوریه راغوسه قرار معاهده تجارت داده با حکام دوکاته حرب و اتفاق دو نبه
و موره در خصوص محصولات معینه و اموال غنیمت عشر و خمس را قرار دادند و باین طرز دیوان
نقود سنوی که بخزینه دولت نقل میشد قریب به ملیون آلتون و وقا بحساب بر آمد
که نظر بحساب حالا سیصد هزار کیسه باشد و واردات اوقاف و وجوه مخصوصه بخزانت [illegible] را
قرار علیحده داشت که داخل در این حساب نبود و در ایام گرفتار شدن یلدیریم بایزید خان
بدست امیر تیمور اتساع ممالک عثمانیه که منقسم باولاد و سایر رقبا شد تقریباً
عبارت و از مکان اعتبار نهر فرات را حد قرار داده بعض ایالات ترکیش
که ملاطیه و کماخ و امثال آن باشد از حکومت مصریه نزع کرده بودند و از جزایر توقاق جوریا
گرفته قیصریه و ایالت قرمان ایالت ادنه ایچ حمید انطاکیه منتشا آیدین
صاروخان قره سی سیف خداوندکار قوجه ایلی بولی قسطمونی اماسیه توقات
تا حدود منتهیه به بحر ابیض و اسود با مملکت اناطول موسومه بکوچک آسیا در تحت تصرف
آورده بودند و از قطعه اوروپا هم ابتدا از گلیبولی را ضبط کرده از سواحل بحر مره گرفته
تا برسد بکوه تکفور و از آنجا براه حصاربکار و بورغاز عرب بکه نزد بکوههای رغوس و موره
قپات ترین اکثر دیار نول را تسخیر نموده بعد از کوهستانات بالقان سرازیر شده بلغارستان را
هم بحیطه ضبط و تصرف آورده بودند چنانکه حدود صحیحه دولت عثمانیه در مملکت اروپا
از منصب رودخانه طونا بعده دیگر ابتدا شده تا حصار سمندره واقعه در درون صربستان
ممتد بود و از طرف دیگر هم بجزایر نهر نیش و مراویه کوههای قالقان دلی با جوا

اسکوب و ازغاستر از سنجاقهای ترحاله و ولادیه بعض اراضی کنار شهر سلانیک مقابل تر
داخل در حوزهٔ ممالک سلطانی شده بود و بحسب استدعای امپراطور روم سلانیک به
پسر امپراطور اندرنیقوس واگذار و انجام شد و هکذا چلبیچه نیز بجهت امپراطور تفویض کرده
فقط گستندره و سواحل اینه روز و نواحی قواله و کوملجنه و اینچاله حدود صحیحهٔ ممالک عثمانیه

در زوال حکومت و قرار داده بودند اعراب از قطعه اسپانیا

اعراب که در قطعه اسپانیا که مدتهای مدید چند صد سال حکمران مستقل بودند در اواخر
سالیان هنوز و اختلال باحوال اوضاع ایشان متطرق شده کار بجائی رسید
که حاکم از محکوم و محکوم از حاکم متنفر و بیزار گشتند و حکام متمادی بزوال و انقراض
همدیگر دست یکی شده التجا به دولت اسپانیول آوردند تا بالآخره نفوذ و اقتدار
باهالی اسپانیول رسیده اعراب را بجز اسم حکومت حظ و نصیب نماند و همین
اسم حکومت باقیه نیز بواسطه غلبه و استیلای هم حدودین حکومت ناوار و قاستل
و پورتکیز بدرجه محو و زوال قرین شده دولت و سلطنت هفتصد و هشتصد ساله امتداد
داشت از دست در رفت و مانند بیگانه و جبر راه برفتند و مع ذلک حکومتهای
واقعه در سواحل و اطراف بربرستان که در دست حکام عرب بود در مقابل که معاملات
غیر لایقه و حرکات ناشایسته از اهالی اسپانیول در حق ام جنس و هم ملت خودشان
یعنی اعراب دیده بودند در تخلیص ایشان عرق حمیت و غیرت برای محافظه حکومت
نکردند در خصوص انجاح مطالب اهالی اسپانیول در مساعدات کثیره سالها و ماهها بظهور
و علاوه بر آن بجهة قطع و انقراض دولت و ثروت یکدیگر خواه بتسییر عساکر یا بارز
نقود از اعانت بقرالان قاستل فال سکوت نکردند تا بالآخره حقوق تصرف ممالکشان را
از قطعه آفریقای متعلقه به بربرستان در اکثر مواد تبدیل نموده حق حکومت را با جانب
بتصرف و استیلای دشمنان دادند و در عرض مدت قلیله علت غلبه و قوت و نفوذ و اقتدار

اهالی

اهالی پورتکیز و اسپانیول حکومت بربرستان عاقبت الامر بزوال و انقراض رسید

در حدوث فترت و اختلال مصر

در اقلیم مصر چون دولت و حکومت طبقه اتراک منتظم و قانون شد دول سایره نحو لهذا
هر کس بقدر قوت و استطاعت بداعیهٔ حکومت و استعداد برخواستند و لیکن اکثرین بین
جانب علما و سادات را منظور نموده از حکومت مغایرین مذهب و مسلک ممنون بودند
اما امرا و سرکردگان قوه حربیه و عسکریه این عدم اتفاق را وسیلهٔ مطالبهٔ جهات
سلطنت را تبدیل دادند و زمام حکومت با امرا چراکه منتقل گردید خلاصه تبدیلات
و تغیرات حادثه در حکومتهای بلاد اسلامیه را باعث عمده اثر استیلای امیر تیمور بعد
حتی انتقال حکومت مصریه بطبقهٔ چراکسه بلا نیز محاربه امیر تیمور باعث شد زیراکه
در قطعه آسیا عرض مدت صد سال سه دفعه انقلاب و اختلال کلی متعاقب هم
روی داد که در دفعهٔ اولین نظم دولت عثمانیه پاشیده شده سلطنت منقرض شد
و بعد از آنکه مجدداً بعضی حکومتها احداث شد همین اختلال باعث ظهور کوکب اقبال
اینه دولت علیه گشت و در اواخر اوقات ظهور اختلال و انقلاب دفعه دویم که دول
و حکومتها بحالت مخاطره و اضطراب افتادند چنانکه در جلد اول و دویم و سیم سمت
نگارش پذیرفت دولت علیهٔ عثمانیه با وجود ظهور فترت و اختلال آفاق بپایه استقلال
رسیده بود اما در اختلال دفعه سیم که باکثرین دول و حکومتها زوال و انقراض
قرین گشت دولت عثمانیه را نیز تفرقهٔ کلی رسید و بعد از حادثه مذکوره امیر تیمور در
ممالک عثمانیه زیاده توقف نکرد و در ایام زمستان که در نواحی ایونیا بسر برد از امرا
از دست اهالی ودنه یک برج گرفته پس در اوائل فصل بهار سال مزبور از مملکت اناطولی
بعزیمت سفر چین الغار نمود که بقیه اش در کتاب سالس مسطور است اما محمد بن سلطان یلدرم
بایزید خان در آق شهر وفات کرده و توجیه حکومت ممالک عثمانیه بشهزاده کوچک

تا باعث اختلاف درمیان شهزادگان بعد ازو نشود و حکومت استقلال نپذیرد و القای فساد
در هر مملکتی احدی منظور امیر تیمور بود اینچنانکه بعد از حصول منظور توقف تا طولی بعد موجب انتظار نگردد

الحمد لله المعين المستعان في البدو و الختم
فهرست جلد ششم تاریخ دولت عثمانیه
خیرالله که ترجمه شده در کار
محمد حسین خوئی از ترکی
عثمانیه بفارسی
آورده شد

بیان اول

در شرح وقایع عموقیه و بیان احوال ملوک اسلامیه و حکمداران علویه که معاصرین شهزادگان
یلدیرم بایزید خان بودند در عرض مدت نه سال حکومت و سلطنت ایشان

بیان ثانی

ذکر سلطنت امیر سلیمان شاه و سلطان عیسی و سلطان موسی و جلوس چلبی سلطان محمد خان از اقتضای تقدیر

بیان ثالث

اعلان جلوس چلبی سلطان محمد خان در دفعهٔ ثالثه در دارالملک ادرنه

بیان رابع

در محاکمه وقایع عموقیه که در آن عصر روی داد

کتاب سادس بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین تاریخ دولت عثمانیه

حمد بیغایت وسپاس بی نهایت سزاوار شهنشاه قلمرو ملکوت شایسته پادشاه
ممالک جبروت است تعالی شأنه وعز جلاله که شمشیر قاطع نقض ساطع نور الملک
من تشاء را بقبضه نیام حکمت وبیان بند نظام مملکت فرموده والتصلیه والتسلیم [illegible]
بر صدر نشین ایوان اصطفا محمد مصطفی را که سرگشتگان تیه ضلالت را بصراط المستقیم
هدایت ودلالت نموده وبعد مورخ افضل پاش خیرالله افندی بعد از فراغ از جمع وترتیب
جلد پنجم تاریخ دولت علیه عثمانیه مشتمله بر وقایع ممتده الی سال هشتصد وپنج هجری سنیه
نبویه بشروع بجمع وترتیب جلد ششم که حاوی وقایع ما بعد تاریخ مذکوره است مینماید
ودر این مجلد بیان امر اداره وحکومت ممالک عثمانیه بعد از انتقال شهزادگان یلدرم بایزید
خان که امیر سلیمان شاه وچلبی سلطان عیسی وسلطان موسی وچلبی سلطان محمد خان باشند
بکیفیت انقسام اداره وظهور تفرد واستقلال کلی سلطان محمد خان واحوال عمومیه
حال واقوام در جهات عالم وامتداد مدت حکومت شهزادگان در مدت دوازده سال سلطنت
ومشروح خواهد شد وهکذا در اوقات استیلاء امیر تیمور بقطعه آسیا که بعض از دول
قرین انقراض وزوال وبعض تأسیس وتشکیل جدید بظهور آمده صاحب اقبال شدن را بجز ذکر
از معلومات بیانات مأثره حکمداران اوروپا بطریق اجمال واختصار درین کتاب درج خواهد شد

شرح وقایع واحوال ملوک اسلامیه وحکمداران عیسویه درعرض مدت بنای حکومت

حکوم

شهزادگان یلدرم بایزید خان وبیان وقوعات عمومیه بر سبیل اجمال واختصار

کیفیت مصر وبر الشام

توضیح اجمال آنکه بنهجیکه درکتاب سابق خامس مسطور شد المعتضد بالله بعد از تنحیه خلیفه
فاخوره خلافت در مصر اثبت هواخواه وطرفدار ملوک چراکسه بود وهمین تقلدن آنست
که الملک المؤید شیخ محمود الظاهری بعد از حکومت مدت هشت سال در تاریخ هشتصد
بیست وچهار هجری باجلش در رسیده پسرش الملک المظفر احمد وارث حکومت مصر
گشت امیر ابراهیم برادر ملک مظفر که در حیات پدرش منصوب بحکومت قرمش
والبستان شد پدرش شیخ محمود الظاهری در بعض از اتفاقات خایف شده امیر ابراهیم را
بوسیله حیله مسموم ساخت وچون در ایام حکومت شیخ محمود امیر الطون بغا درشام
نایب الملک بود بعد از فوت شیخ محمود به پسرش ملک مظفر اطاعت کرد فلهذا
ترغیب وتحریک امیر ططار که وکالت ووزارت مطلقه ملک مظفر با او بود بطرف
شام سوق عساکر کرده شامیان را شکسته منع نمود ولیکن امیر ططار وزیر
بعد از مرور هفت ماه از جلوس ملک مظفر ملک مظفر را از سلطنت خلع وعزل نمود
وباعانت وحمایت هواخواهان خود بمسند سلطنت مصر جلوس کرد تفصیل این احوال آنکه
شیخ محمود الملک المؤید بعد از قتل فرج بن برقوق ابو الفضل المشهور بالمستعین بالله را که
پسر متوکل خلیفه عباسی بود بر سریر حکومت معرفی نمود اما باحتیاط اینکه بعد از استقلال و
استقرار سلسله عباسیه شاید بقوت ونفوذ امرای چراکسه خللی وفتوری رسد بعد از مرور
هفت ماه خلیفه را از مسند حکومت عزل کرده باسکندریه فرستاده وخود بتخت حکومت
نشست وبجهة تبریک وتهنیت حکومت از جانب یلدرم بایزید خان قاضی اینه گول
قوام الدین افندی با نامه مخصوصه بمصر آمد وچون امیر نوروز والی شام از تصدیق
حکومت شیخ محمود امتناع داشت فیما بین او وشیخ کار بمحاربه رسیده ودر نهایت جنگ والی

شام منهزم گشته فراراً بطرف بغداد رفت و معدوم الاثر و مفقود الخبر شد پس شیخ محمود
از جانب خود شام و حلب تعیین کرده عودت نمود و از آنجا که در آن اوقات
جزیره قبرس در تصرف اهالی وندیک بود در سواحل دریا و بریه شام و انطاکیه
هر کسیکه از اهل اسلام دو چار میشدند اسیر کرده می بردند در جزیره قبرس حبس میکردند
لهذا شیخ محمود جهت ... پانصد نفر از اسرا را بمبلغ سیزده هزار دینار اشترا و
منها آزاد کرد و مبلغ مزبور بحساب این زمان گویا دو هزار و ششصد کیسه بوده باشد
و در اواخر همینکه امیر نوروز والی شام انهدام یافته فراری شد امیر قانیبای از جانب
شیخ محمود بعموم بریه شام والی و حاکم منصوب گردید ولیکن پس از مرور چند
مدت او نیز از شیخ محمود عصیان ورزیده بداعیه تفرد و استقلال افتاد شیخ محمود بعد از
عساکر را بر سر او مامور ساخته قانیبای را گرفته شربت یاس چشانیدند و بعد از
آلتون بغا سالف البیان را بحکومت شام و صفا ناتش نصب کردند و مقارن
این احوال شیخ محمود پسر خود ملک ابراهیم را با جمعی از لشکریان خلف آنها مامور بتسخیر
البستان و مرعش و کوشان حکام الحنزه که از خاندان ذوالقدریه بودند کرد و علاوه
بر این تفریق و تخریب حکومت تقیه ارامنه و اطاعت آوردن عشایر ایلات
آن حوالی و نهب و غارت ولایت قرمان نیز از ملک ابراهیم خواسته بود و خود
شیخ محمود هم در مصر و شام بدفع شر و مضرت اهل صلیب مشغول گردید پس از چندی که
غلبه و استیلای ملک ابراهیم بجهه دو مزبوره بسرحد اشتهار رسید شیخ محمود از پسرش خایف
شده بجهة محافظت حکومت و اقبال خود تشبث بمکر و حیله کرده پسرش را مسموم نمود
و از آنجا که دنیا از اهل دنیا غدارتر است خود نیز بعد از شش ماه پا از ملک هستی
قدم بعرصه نیستی نهاد و ایام حکومتش هشت سال امتداد یافت که در تاریخ هشتصد
بیست و چهار هجری وفات کرد و بعد که پسرش ملک مظفر احمد در جایش نشسته امیر ططار

بلاد

وکالت مطلقه چنانکه مذکور شد منصوب گشت و چون زمام اختیار امور جمهور بقبضه
کفایت و اقتدار خود گرفت هوای حکومت و سلطنت گریبان گیر نفسانیت امیر ططار
شده ولی النعمت خود ملک مظفر را بعد از هفت ماه از حکومت خلع کرده استقلال خود را
اعلان نمود از آنجاییکه امیر ططار از غلامان امیر برقوق چرکس بود قاتل آقای خویش شیخ
محمود را از اخلاف نخواست که بحکومت بنشیند و بعد از مرور مدت شش ماه سلطنت
که مرض موت امیر ططار در رسید پسر خود ملک صالح را ولیعهد قرار داد و بعد از فوتش
ملک صالح بموجب وصیت بمسند حکومت متمکن گردید و امیر برسبای که سابقاً امیرآخور
شیخ محمود و بعد آتابیک ملک صالح امتیاز یافت ولیکن بالآخره ملک صالح را
خلع نموده خود بحکومت نشست بحث در آن اوقات اهالی وندیک که در قبرس بودند
در خصوص ضبط و تصرف اراضی مقدسه همیشه با مصریان در صدد خصومت بودند و در چنین
وقتی دید شخص صاحب اقتدار و بطش و صلابت مانند امیر برسبای در خطه مصر لزوم داشت
و الحاصل بعد امیر برسبای بعد از جلوس بمسند حکومت سال هشتصد و بیست و هشت هجری بصوب
قبرس سوق اردو نمود اطراف و حوالی ماغوسه را لگدکوب جنود نهب و غارت کردند
و در سال آینده اش نیز دو نمای عساکر را مامور نموده طوزله را منهوب و محروب نمودند
و در سال بعد هم امیر اینال را با پنج هزار لشکر بعده قطعه سفینه نشانده بطرف قبرس روانه
کردند و شهر لفقوشه را بقهر و غلبه گرفته حاکم جزیره را که پرنس بود از وندیک اسیر کردند
و پس از اظهار تظلم و استرحام پرنس مزبور جزیره را باز باو واگذاشته صد هزار آلتون
گرفتند که بحساب این زمان مبلغ مزبور زیاده از بیست هزار کیسه است و مقارن
این حالت سکنه خطه مصر بالطبع بمسکرات خصوصاً به بنج و اسرار چنان رغبت و
میل بهم رسانیدند که مزارع مصر از کثرت زراعت نبات مزبور رونق سایر مسکرات را
شکست تا بالآخره سال هشتصد و سی و یک طاعون منکر در مصر عود نموده هر روز از هزار کس متجاوز

فوت شدند و در عرض مدت قلیلی از بقیه طاعون نفوس کثیره شربت موت چشیدند

بقیه سفر هفت سال امیر تیمور

توضیح این مقال آنکه امیر تیمور بعد از وقعه معلومه انقره با معیت یلدرم بایزید خان از
سمت کوتاهیه بموضع معروف به آلتون طاش گذشته از آنجا بقصبه معظمه موسومه به
اکزل رسیده نزول نمود و در آن قصبه مشغول به تقسیم بلاد به حکام و ولات بود که درین
اثنا شخصی شیخ رمضان نام از جانب امیر سلیمان شاه بحضور امیر تیمور رسیده بعد از
تقدیم بعضی از تحف و هدایای محضوره بعرض مبارک تحفه گفت که هرگاه ایلخان اعظم
بنظر توجه و التفات قلم عفو و اغماض بر هفوات و زلات شهزاده کشیده باشند پس از
تامین و اطمینان این بنده دولتخواه میتواند که شهزاده را بحضور مبارک بیاورد امیر
تیمور در جواب گفت بعد از ابلاغ سلام با میر سلیمان از زبان من بگو اموراتی که در
پس پرده غیب مخفی و مستور بود بشهود و ظهور رسید هرگاه میل و رغبت حضور ما داشته
باشند من بعد از جانب ما قصد به و سوء نظر در حق او نخواهد شد و چون شیخ رمضان را
بمزید توقیر و اکرام با عطاف انداخته روانه نمود خیام اقامت را از منزل اکزل کنده
در قصبه شهر موسوم به تیره توقف گردید که در خلال این احوال سلطان عیسی حاکم
ماردین از زلات سابقه خود نادم و پشیمان گشته بعتبه امیر تیمور جبهه سا شد و پس از
تشبث به این اعتذار و شفاعت شاهرخ میرزا مظهر عفو و امان گردید و بعد امیر تیمور
بطرف ازمیر عزیمت کرده ازمیر را که مدت پنجاه و هشت سال بود شوالیه رادوس
در تصرف داشتند تسخیر نمود و از آنجا نبیره خود محمد میرزا را بفتح جزایر ساقز
و مدللو مامور کرد ولیکن منظور اصلی از توجه بممالک غربیه تسخیر خود ازمیر بود
معاودت آن احوال کرت ثانیه شیخ رمضان سابق البیان از طرف شهزاده امیر
سلیمان بخدمت سفارت مامور شده چند راس اسب و چند قلاده سگ شکاری و قوش

نفیسه

نفیسه و نقود وافره بحضور امیر تیمور آورده و اسباب و موانعی که باعث نیامدن شهزاده بود
عرض نمود پس امیر تیمور بعد از التفات و تلطیف با ایلچی مسطور حکومت ممالک روم ایلی
ممالک عرب را با میر سلیمان شاه تفویض فرمود و فرمان اسم با یک راس
اسب زرین یراق مرصع داشت و گویا در همان اوان قطب الدین نام کسی از جانب
شهزاده سلطان عیسی در حضور مکالمه بعضی از مواد لازمه بحضور امیر تیمور رسیده برگشته بود
چنانکه تفصیل این کیفیت در کتاب سابق مندرج شد خلاصه امیر تیمور از ازمیر حرکت
کرده متوجه حصار معروف به اولو بورلی گردید و از آنجا بسمت اگردر عزیمت نموده
آن حوالی را لگدکوب نهب و غارت کرد و چون بتاریخ هشتصد و پنج هجری پسر
امیر تیمور شهزاده سلطان محمد که از همه اولادش زیادتر دوست میداشت بجهة عروض
عارضه قان بستری گشته مشرف بموت بود امیر تیمور بعد از شنیدن این خبر حالت اثر
بعزم دیدن شهزاده عطف عنان بشتاب بطرف قره حصار کرد و چون از شهزاده
بجز رمقی از حیات باقی نمانده بود از تدبیر اطبا کاری ساخته نشده فوت شد
درین اثنا شیخ بدر الدین بن شیخ محمد شمس الدین جزری که مامور بصره بود عودت کرده
خبر آورد که در مصر و شام خطبه و سکه را بنام امیر تیمور کرده اند بالحاصل امیر تیمور زیاده
توقف و مکث را در ممالک روم لازم ندیده بخیال مراجعت افتاد و قریب به چهل و
پنجاه هزار خانه وار قره تاتار که باتفاق هلاکو خان آمده در قیصریه و اماسیه مسکون بودند
همه را کوچانیده در حدود ترکستان بمحلی موسوم بنجوه توطین داد و خود با عساکر موجوده
بطرف سیواس رفت و در آنجا امیر طهرتن بلوازم استقبال پرداخته منظور التفات گشت
و در حین وصول بارض روم میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان و از شهزادگان
سلطان محمد مرحوم سعد وقاص باستقبال آمده برکاب امیر تیمور جبهه سا شدند

بقیه سفر امیر تیمور و وفات او در جای گذشته

توضیح احوال آنکه امیر تیمور بعد از تنبیه بقایای اعراب ناشایست گذشته مانند خوارج اشرار
نهب و غارت ممالک اسلامیه همیشه اظهار تأسف و ندامت مینمود و به نیت احراز
فضیلت غزا و جهاد سفر گرجستان را پیشنهاد ساخته با سپاه بیکران بحدود گرجستان
رسیده و بعقد تلافی مافات و عوض نهب و غارات در صدد تعمیرات مخروبات ممالک
اسلامیه آمده حکومت بغداد را از بندر بصره تا شهر واسط با یک قسمت کردستان الی
ماردین با میرزاده ابوبکر توجیه نمود و بجهة زیادتی اهتمام در عمارت و زراعت بغداد
متعاقباً میرزاده رستم را نیز بمعاونت فرستاد و چون در نواحی شرقیه کردستان
و حکومت آذربایجان قره قویونلویان حکمرانان بودند بعد از وصول شهزادگان
باطراف قره یوسف قره قویونلو بعقد مدافعه و مقابله با عساکر کثیره حرکت کرد ولکن
در محاربه مظفر نشده منهزماً بطرف شام فراری شد و بعد بحکومت مصریه ملتجی گردید
در تاریخ عهد همایون مسطور است که امیر تیمور بعد از استیلا و تخریب و یغمای گرجستان
بلاد متینه و مشهوره بمتانت و استحکام را بالکلیه متفرق و پریشان ساخت بالاخره
والی گرجستان بجهة محافظت بقیه مملکتش ضراعت نامه بحضور تیمور فرستاده متعهد ادای
مبلغ معین سنویه گردید امیر تیمور بعد از مسئلت علما استدعای او را قبول کرده
از حدود گرجستان حرکت کرده متوجه قراباغ شد و شهر بیلقان واقعه در حوالی قره
باغ را که در سفر اول خراب کرده بود در این دفعه معماران و مهندسان را مامور بتعمیر
شهر مزبور ساخت پس علی حسب الحکم دور شهر را سور محکم کشیده در خارجش خندق
عریض و عمیق کندند و در اندرون شهر چهار سوق و حمامات و مساجد و بیوتات
عالیه و محلات مخصوصه بنا نمودند و شهزادگان و امرا که در رکابش بودند مدت
یکماه و نیم امر تعمیر را بتاکید سپرده بتکمیل رسانیدند و بهرام بیک را که برادر شیخ جلال الدین
نام بود محافظ آنجا قرار داد و از رود خانه معروف بارس بجهة زیادتی تعمیر آنجا نهر

سنف

سنف کرد که یازده ذرع عرض و شش فرسخ طول داشت و بنیان رود ارس از کوههای
ارمنستان کبری است که در چشمه نهر کر اتصال و بحر خزر منصب میشود و چون امیر تیمور
نصف زمستان را بتعمیر شهر بیلقان پرداخته بانقضاء رسانید در اوایل فروردین ماه جلالی
اقامت را از نواحی قراباغ برکنده از راه صحرای کلاره که در حوالی شرقیه است
بر سر پل نهر اتوبه رسید و بعد از عبور از نهر اتوبه بسمت ولایت کش عزیمت نمود
و پس از ورود به آق سرای علی جناح الاستعجال بسمرقند رفت و در آنجا فرمان فرمایی
عراق عرب و تبریز و اران و مغان و گرجستان و ایالت ارمنستان را با میرزاده
عمر پسر میرزا میران شاه محول کرده خدمت وزارتش را با میر جهانشاه سپرد و کذلک
حکومت ری و فیروزکوه را با میر سلیمان شاه توجیه فرموده مدت سفر اینده فوق قطعه
ذ ما ها و ایام هفت سال امتداد یافت که بعد بسمرقند عودت نمود و پس از تسخیر قطعه
آسیا در عرض هفت سال و ورود بدار الملک سمرقند در غره ... الله قد سنه هشتصد
هفت هجری بترتیب اسباب سور و تزویج شهزادگان پرداخت و تا مدت یازده
روز ایام جشن و سور امتداد یافت و برای تبریک و تهنیت عزوات و سور ... آمده
امرا را اطراف ممالک رخصت و اجازت داده شد و پس از انقضاء ایام سور در تمشیت
مهام ممالک اهتمام نموده و از ظلم و حیفی که در ممالک اسلامیه کرده بود نهایت نادم
و پشیمان گشته بجهة جبر کسر و التیام جرح رعایت جانب رعایا را منظور
داشته بعضی از علما و امنا را باطراف ممالک فرستاد و در صدد تجسس و تفحص
احوال عمال و کیفیت اعمال حکام در آمد و در مقام فریادرسی مظلومان از وجه
جرمیه و وجوه نامعروفه از هر که هر چه گرفته بودند استرداد و استخلاص نموده بصاحبانش
رسانیدند حتی اینکه قطب الدین که مامور شیراز بود و بسبب تعدی و اخذ رشوه
اهالی آنجا متفرق و پریشان شده بودند فرمان در باب استرداد حق رعایا و اتلاف ...

لاحقه

چنانکه در کتاب سابق مسطور شده امیرتیمور در توقیر و احترام علما از فوق العاده اهتمام داشت
و لشکریانش در حین مأموریت جاتر[?] و به هر طرف که می فرستاد روانه می شدند از آنجا
هرچند در آن لشکر و توارش رعیت گردنش معدوم میشود ولیکن مجرد این دو خصلت
پسندیده ساتر سایر خطاهای قبیحه اش نخواهد شد از آنجا که امیرتیمور با وجود قدرت
و قوت مجرد توسیع شأن حکومت مخصوصه برعایت حال رعایا می پرداخت چندین
ملیون نفوس مسلمین را بخاک هلاک انداخته خونشان را بریخت و به ستمکاری و غدّاری
مشهور گشت و به تعبیرات غیر لایقه ذکر گردیدند خصوصاً بتبعیت بعض فسادات
ناشی از اغراض ذاتیه امرا ارباب غرض را مستولی نمود و با داره آسایش دولت علیه
که در گوشه جنوب شرقیه اوروپا و ممالک روم ایلی هر فی سبیل الله بود اخلال میرساند
و حال آنکه باقتضای مقام عفو و سامحه را مجاب داشت و هرگاه بحکمه عدل و انصاف
رجوع شود حمایت یلدرم بایزیدخان ملتجیان بارگاه خود را از صدمات تیمور مغرور در این
مطالبه ایشان و بالاخره راضی بمحو و زوال دولت و سلطنت خود و تباه شدن و علاوه
بر آن از جان در گذشتن و زمام ممالک در اهل عثمان سپردن و تسلیم گشتن فی الحقیقه
نبود بلکه بجهه وقایه و صیانت ناموس حکومت و سلطنت از اینکه ملتجیان درگاه خود را که
از خوف و هراس تیمور در زیر سایه حمایت او خزیده بودند نگاهداری کردن دلیل ثبات و
متانت و اقتضای انسانیت است و با وجود اینکه در غزوات شهرت صلابت و مهابت
او درجات و مراتب افتخار را جامع بود در خصوص محافظت ملتجیان تا مغلوبیت و اسیرت
ایستادن آنچه قدر فوق مرتبه مغبوطیت دارد بهمان قدر هم رزالت طبع
و دنائت ذات امیر تیمور را میرساند که بواسطه افسادات جزئیه ارباب فساد
یک دولت معظم مجاهد را مختل الاوضاع و پریشان کرد حتی در حین عودت بسمرقند

که به نیت

که به نیت تصمیم عزم غزا و جهاد جازم شد محض برای مستور داشتن حرکات ناصواب خود
بود که در ممالک اسلامیه ازو بظهور رسید محصل چون تاریخ هشتصد و هفت هجری امیرتیمور
بعزیمت سفر چین از سمرقند حرکت که در موضع معروف به کوک سرای نفرت
خیام ساخت و بعرض و سان عساکر موجوده رکاب پرداخت بروایت ظفرنامه
و مطلع السعدین دویست هزار سواره و پیاده به تعداد آمد و بنا بر قول صاحب روضة
الصفا سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده مبارزان جنگ آزما داشت خلاصه
با جنود نامعدود و آرایش و زیب غیر محدود قریب بفصل زمستان از سمرقند حرکت کرد
و از رود جیحون در حالت انجماد عبور نمود و در حین نزول به قشلاق اقسولات که فصل
شتا را اقتضا خود راجع[?] نمود از آنجا الغار نموده بشهر اترار واقعه در شهر خطا رسیدند
و وقت عزیمت را بفصل بهار مرهون ساختند پس بواسطه عروض بعض از عوارض
و رفع و دفع هم و غم مجلس عشرت ترتیب داده بتجرع ساغر کلکک[?] و استماع نغمات
خوش آهنگ آهنگ نمود و بعد از آنکه بشرب عرق صاف و بعیش ارادت خوبان
پریوش کش رغبت فزوده گشت از جوهر عرق آب صورت و آتش طبیعت شانزده روز
مجال یک دقیقه حرکت نماند بنحویکه از مداومت عرق حرارت حمّی بر عروق و اعصابش
مستولی شده ملا و قف[?] شعورش رسید از اطبا و معالجش فضل الله تبریزی هرچند
در تداوی و معالجه کوشید فایده نه بخشید و در چهارم ماه شعبان المعظم سنه هجریه مسطوره
در فوق سن هشتاد و یک و سال سی و ششم مدت سلطنت از عالم هستی بجانب عالم نیستی
پیوست و بعد از آن نعش را بسمرقند نقل که تربه عالیه برایش ساختند از شاهکار
کنندگان تربت مزبوره مسموع شده که دو دفعه بنا کرده اند و در اندرون بنا از ک
کاشی چینی مصنوع از لاجورد و طلا نگار یافته اند و در دور گنبدش آیات قرآن را به آب طلا
نوشته اند و زمینش از مرمر رنگارنگ مفروش است و بنا را دیوارهایش را هم از سنگ

نیم سبز ولاجورد و مجاری نشت کرده‌ام و جدران مرقدش بالواح معتبره قوسیه تزیین داده‌ام

ضمیمه

بعد از وفات امیر تیمور امرا و شهزادگان امیرزاده خلیل سلطان را که در قشلاق تاشکند توقف داشت کس فرستاده او را دعوت نمودند و همچنان پیش امیرزاده سلطان حسین به طهران آدم روانه کردند و همچنین پیر محمد پسر سلطان محمد را برای ولیعهدیش خواستند و کذلک به دارالملک تبریز پیش شاهرخ میرزا و پیش حاکم عراق عرب و بغداد امیرزاده ابوبکر دعوت کنندگان رفتند ولیکن بواسطه این دعوت نامناسب فیمابین شهزادگان نفاق و اختلاف واقع شده فتنه عظیمی برپا شد از بسکه امیر تیمور سلطان محمد مرحوم را بسکه زیاده دوست میداشت پس از وفات سلطان محمد سریر سلطنت را به پسرش پیر محمد حصر تخصیص کرده بود و علاوه برین در مرض موت امیر تیمور عقب پیر محمد آدم روانه نمود در قشلاق تاشکند سلطان خلیل اعلان جلوس خود کرد سلطان حسین هم در سمرقند بر سریر پدرش نشست ازین جهت فیمابین دو برادر کار بمحاربه رسید ولیکن سلطان خلیل چون غلبه کرده بود بسمرقند آمده وارث تاج و تخت گشت و شاهزاده شاهرخ میرزا نیز در تبریز اعلان جلوس و استقلال خود نمود ولیکن پیر محمد ولیعهد که در بلخ اقامت داشت وزیرش پیر علی نام نمک بحرام او را بقتل رسانیده و این را یک نوع حسن خدمت سایر شهزادگان دانست ولیکن این عمل شنیع وزیر پر تزویر را حضرت شاهرخ میرزا برنتافت در سال هشتصد و ده هجری بسمت شهر بلخ لوای عزیمت برافراخت پیر علی وزیر بعد از حصول آگاهی از قصد شهزاده بطرف بغداد فرار نمود و بعد از آن حیات و مماتش بکسی معلوم نشد

وقایع عراق عرب و عجم

سلطان احمد جلایری و قره یوسف قره قویونلو که شرذمه از احوال ایشان در کتاب سابق مسطور گردید بقیه احوالات ایشان بر وجه اجمال برین منوال است که در اثنای هجوم

امیر

امیر تیمور بمملکت روم سلطان احمد جلایری و قره یوسف قره قویونلو از خوف سطوت تیمور پیش ملک ناصر فرج التجا آوردند ملک ناصر هم بجهت وقایه و حمایه ملک خود از هجوم امیر تیمور هر دو را گرفته محبوس کرد حتی اینکه در ایام محبوسی از قره یوسف پسری متولد شد ملک ناصر آن طفل را برای خود پسر معنوی قرار داد و این دو نفر در مدت محبوسی خود با همدیگر چنین عهد و پیمان بستند که هرگاه از حبس خلاص شوند سلطان احمد حاکم بغداد و قره یوسف حاکم تبریز باشد و بعد از آنکه در ایام محبوسی ایشان خبر وفات امیر تیمور اثر شایع و منتشر گشت ملک فرج هر دو را بحضور طلبیده هر یکی را با یکصد سوار همراه کرد که هر جا اراده دارند بروند پس قره یوسف با اتباع خود از مصر حرکت کرده از حدود دیار بکر و سعرد و وان گذشته باخلاط رسیده با شمس الدین حاکم اخلاط عقد اتفاق بسته با هم آن قلعه اونیک را مسخر کردند سلطان احمد چون در مصر علاقه نداشت بشام رفته و از آنجا بدیار بکر و از آنجا خود را بموصل رسانید و بعد از ورود او بموصل خلق بر سرش جمع شده مجددا صاحب قوت و شوکت شد و در سال هشتصد و نه هجری بحدود تبریز رسید بعد از شیوع این کیفیت اهل تبریز و نفاقش بر سر شیخ ابراهیم شروان که از جانب شهزادگان امیر تیمور والی تبریز بود هجوم آورده گفتند که من قدیم الایام صاحب و مالک این ولایت آبا و اجداد سلطان احمد بوده حکومت بتوارث باین لایق است میرسد پس سلطان احمد را بشهر تبریز دعوت نموده در هنگام ورود شهر لوازم و شنلک و آیین بستند و چون سلطان احمد گرم و سرد روزگار چشیده و سختی بسیار دیده بود مردم چنین اعتقاد میکردند که اخلاق و عادات قدیمه را تبدیل داده و ترک کدورت و حالت اکثر اخلاق ذمیمه قدیمه از اول مضاعف شده بود چنانکه بعد از استقلال بحکومت بساط عیش و عشرت گسترده اکثر اوقاتش را مصروف به لیتان برج سگبازی و کبوتربازی و خروس بجنگ انداختن که از شان ملوک است میکرد و علاوه بر آن بصحبت امردان مشغول فریفته و مشغوف شده امور مملکت را

تعطیل انداخت اجلّهٔ علما و اعیان از قبول دعوت و حکومت او نادم و پشیمان گشته
بحکومت میرزا ابوبکر والی اصفهان میل کردند سلطان احمد چون تنفّر اهل تبریز را
از حکومت خویش دریافت بجانب بغداد فرار نمود و باندک فاصله میرزا ابوبکر والی
اصفهان داخل تبریز شد دیگر الوند چون از توقف و ضبط قلعهٔ آلنجق آگاه شد
بغیبت استرداد قلعه مزبوره و شنیده قره یوسف سوق عساکر کرد ولیکن در اثنای
محاربه میرزا ابوبکر بعضی از مراتب را بتقدیر آورده همراه برداشت و در راه فرار گذاشت
پس قره یوسف منصور و مظفر وارد تبریز شده میرزا ابوبکر بطرف کرمان رفت و در
اوقاتیکه قره یوسف بعقد تقدیر محذورات خرق شده بود سلطان احمد مکرراً باجمعیت
عساکر کثیره در سال هشتصد و سیزده هجری به تبریز هجوم آورد و چون در محاربه اقبالش مساعدت
ننمود در دست قره یوسف مقتول گردید پس سلطان مشارالیه که از طبقه ایلخانیان
بود حکومت تبریز را به پیر بوداق پسر قره یوسف ترکمان و حکومت بغداد را به پسر
دیگرش محمد شاه توجیه نمود از شهزادگان امیر تیمور شاهرخ میرزا که در دارالملک هرات
بعد از انتقال سلطنت و استقلال باطراف اقالیم حکمرانی میکرد در سال هشتصد و چارده
هجری بعزم سیاحت ممالک متعلقه خود از هرات که در سال هشتصد و پانزده معاودت نمود
در خلال این احوال از جانب پادشاه چین برای تبریک و تهنیت سلطنت ایلچیان وارد
هرات شدند و بعد از قبول کردن هدایای چین تخشی شیخ محمد را با تحف و هدایای مناسبه
بچین روانه کردند و مقارن همین تقدمات امیر علی و خواجه الیاس با معدودی
از عساکر مأمور تسخیر خوارزم نمود و مقصد منظورش این بود که ملک خوارزم را از حکومت
دشت قبچاق موضوع کرده در تحت حکومت خود ضمیمه نماید که در عرض این احوال خبر قتل
برادرش میرانشاه بدست قره یوسف حاکم تبریز بدو رسید پس در تاریخ هشتصد و شانزده
هجری از هرات حرکت کرده عزیمت مازندران نمود که در این اثنا دارالسلطنهٔ اصفهان

بحیطهٔ تسخیر خاقان درآمد و ممالکی که در تحت حکومت داشت حکومتش را بشهزادگان
تقسیم نمود چنانکه حکومت اصفهان را بمیرزا رستم داد و ایالت همدان و نهاوند
و لرستان را بمیرزا بایقرا خلف شیخ عمر تفویض فرمود و حکومت ری را با مضافاتش
بمیرزا ایجل پسر میرزا میرانشاه محوّل کرد و بلدهٔ قم را با توابعش بمیرزا سعد وقاص داد
مملکت فارس را با ابراهیم سلطان پسر امیر شغراب تفویض کرد و خود آنگاه با دبدبه و
طنطنه از راه قهستان آمده داخل هرات شد و قلعهٔ اختیارالدین که در زمان امیر تیمور
تخریب شده بود در تعمیرش اهتمام تمام داشت چنانکه بروایت صاحب کتاب مطلع
السعدین در تعمیر قلعه هر روز هفت هزار عمله کار میکرد و لکن تفحّص اغلب حقایق میرود
و در تاریخ هشتصد و هشت هجری حاکم ری میرزا ایجل فوت شد دیگری را در جایش نشانیده
حکومت عراق عجم را نیز بروی منتظم ساختند و از جنگ قره یوسف قره قوینلو از این
تألم و کدورت روی داد پس قره یوسف بجانب جلیلی سلطان محمد نامه مخروطه فرستاد
تحصیل امنیت کرد که شاید حمایت از دولت عثمانیه بقره یوسف شده تا و جواب آن بنوعی با مراکح

در بیان وقایع عراق عجم و آذربایجان

چون شیخ ابراهیم حاکم گرجستان و شروان با حکمران آذربایجان جانی محاربه گذاشته
از محاربه طرفه نبرد و علاوه بر آن خونریز دستگیر شد بالآخره بتوسط و شفاعت یکی از
امرا از قره یوسف از قید اسارت خلاص شده بحکومت شروان دوباره منصوب
گشت و قره یوسف با کمال استعداد و استقلال آن حدود را مالک شد مقارن آن
احوال سفیر مخصوص از جانب شاهرخ میرزا برای تبلیغ بعضی تکالیف بقره یوسف وارد
شد و از جهة رد تکالیف خیابان قره یوسف و شاهرخ مادّهٔ مخالفت غلیظ گردید
شاهرخ میرزا در سال هشتصد و بیست و یک هجری با شصت هزار سوار نیزه گذار وارد محل موسوم
بباغ زاغان شد و در حین عزیمت نیشابور قره یوسف قره قوینلو نیز در غاره استکبار ثابت

ثبات ورزیده با سپاه کثیر بقوم مقابله شاهرخ میرزا در چمن اوجان خیام اقامت افراخت
و قبل از آنکه تلاقی دو لشکر واقع شود قره یوسف بحکم اجل موعود ترک حکومت ملک
وجود کرد و پسرش جهانشاه بعد از واقعه پدر فرار را بر قرار اختیار داده مخاصمه طرفین بعهده تعویق [illegible]

در بیان وقایع کردستان

حاکم ماردین الملک الظاهر عیسی که از طبقه بنی ارتق بود در سال هفتصد و نود و شش هجری
بتخت حکومت جلوس کرد و به تعهد خدمت و اطاعت امیر تیمور و حسن سلوک و رفتار
با آنکه حکمرانی نمود تا اینکه فرمان آل تغاتیغه قرین طغرا از جانب امیر تیمور صادر شده
ممالک روم و ارمنستان را نیز ضمیمه حکومت ساخت ولیکن بالآخره فیمابین او و قره
عثمان بایندری محاربه واقع شده در اثنای جنگ کشته گشت و در جای او برادرزاده اش
شهاب الدین در سال هشتصد و یازده بمسند حکومت ماردین نشست شهاب الدین احمد
هم برای محافظت و حراست ملک از شر قره عثمان متعهد شد که قلعه ماردین را بحکام قره یوسف
قره قویونلو تسلیم نماید و در عوضش ده هزار التون شریفی و ده هزار گوسفند بگیرد و دخترش را
هم بحجله زفاف قره یوسف فرستاد و پس از سه سال شهاب الدین در عین جوانی بمرض [illegible]
وفات کرد و چون پسرش نیز از علت طاعون فوت شد خاندان بنی ارتق از مسند حکومت
خالی ماند و از میانه دختر شهاب الدین زن قره یوسف حکومت آنجا را بقره یوسف منتقل کرد

کیفیت داغستان

شیخ ابراهیم دربندی حاکم حدود شروان بواسطه مداهنه با امیر تیمور دولت خود را از خسارت
هرچند محفوظ داشت لیکن بعد از خلاصی از حبس قره یوسف باتفاق اکبر تن دو شیخ وقت
در سال هشتصد و بیست و یک هجری وفات کرد و بعد از وی پسرش سلطان خلیل در شروان
جانشین پدر شده و با جازت شاهرخ میرزا و تقبل اطاعت او حکمرانی میکرد

کیفیت احوال اولاد شیخ صفی

چنانچه

چنانچه در کتاب سابق مسطور شد بعد از فوت شیخ صفی الدین اردبیلی شیخ صدرالدین
زاویه نشین و عزلت گزین گردید و بعد که در وجود خود علامت ارتحال از دار فنا
بدار البقا را احساس نمود در حضور مریدان و معتقدان قلاده ارشاد و عبا را بفرزند جلیل خود
خواجه علی حوالت نمود و او نیز بقصد زیارت بیت الله الحرام عزیمت سفر حجاز کرده پسر خود
شیخ ابراهیم را بمقام نیابت نشاند و چون شیخ ابراهیم بعد از مرور مدت قلیلی اجل در
یافت پسرش سلطان جنید در جایش نشست و بعد که سلطان جنید در حوالی اردبیل
صاحب اشتهار شد جهانشاه پسر قره یوسف قره قویونلو از وی خایف گشته باخراج او
از اردبیل فرمان داد پس سلطان جنید با اتباع و مریدان از اردبیل حرکت کرده عزیمت
دیاربکر نمود و در حین ورود به قصبه حصن کیف حاکم دیاربکر ابو النصر حسن بیک که او نیز با جهان
شاه مخالف بود از قدوم سلطان جنید زیاده مسرور گشته همشیره خود خدیجه بیگم آغا را
بسلک ازدواج سلطان جنید کشید و لوازم تبجیل و تکریم را با کمال اخلاص معمول داشت
سلطان جنید چون مدتی در حصن کیفا اوقات گذرانید دوباره با اشیاع و اتباع
خود باردبیل عودت نمود دستگاه ارشاد گسترد مالک عراق عجم جهانشاه باز از
کثرت ازدحام خلق بر سر سلطان جنید متوحش شده در خیال قتل و نفی او مترصد بود که درین
اثنا سلطان جنید از خیال فاسد او آگاه گشته قریب ده هزار از مریدان و مخلصان خود
بر سرش جمع کرده بطرف شروان عزیمت نمود سلطان خلیل پسر شیخ ابراهیم دربندی که در شروان
و شماخی حکومت میکرد بعد از آگاهی از هجوم جنیدیان بقصد مقابله پیش آمده جنگ درگرفت
با آنکه جزو طرف حریفان مغلوب و منهزم گشته سلطان جنید خود هم گرفتار قید اسار شد
پس بحکم سلطان خلیل سلطان جنید را کشته و ملک عراق عجم از غایله استیلای ایشان
خلاص شد و چون خبر قتل سلطان جنید در اردبیل به پسرش سلطان حیدر رسید با انتقام از
مقتول تیغ حریفانه مشتهر و دوازده ترک ببر بنهاد و عموم خلق را بطرف خود دعوت نمود

رحمه اعلیان از علق تا مبادت گرفت و در آن تاریخ اوزون حسن بیک به تبریز استیلا یافته ارادت و عقیدتش بسلطان حیدر از سلطان جنید زیاده تر شده دختر خود حلیمه بیکم را بعقد سلطان حیدر در آورد محصل ابو النصر حسن بیک که پسر قره عثمان رئیس قبیله آق قویونلو بود بواسطه عقد دو دخترش بسلطان جنید و سلطان حیدر روز بروز مدارج دولت و اقبال قدم اشته مراتب جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلالش تزاید و تضاعف گشت چنانکه تفصیل این احوال در جلد آینده این کتاب مشروح خواهد آمد و دولت صفویه نیز مبدء ظهورش از اینجا گشته تا تاریخ هزار بجریه در عراق عرب و عجم کیدولت قوی الاقتدار گردید و با لاخره سلا[...]شو تدبر گرفتار شده ممالک شرقیه جهات آسیا را بتدریج از دست دادند و دولتشان بواسطه استیلا افاغنه محمود زایل شده عهد نادر شاه بالکلیه بانقراض رسید

در بیان وقایع هندوستان

احوال پادشاهان هندوستان چنانکه در کتاب سابق مسطور و مشروح شده بواسطه استیلا و هجوم امیر تیمور متزلزل و پریشان گشته پادشاه دهلی و لاهور محمود خان فرار ابجانب پسرم به قنوج رفته سال هشتصد و چهار در آنجا فوت شده که مقارن آن احوال خضر خان نایب الحکومه ملتان از جانب تیمور خان سکه و خطبه را باسم امیر تیمور که بعد باسم شاهرخ شاه ابن امیر تیمور نمود و از اینجا مبدء ظهور دولت خضر خانیه شده و خضر خان سالف البیان از امرای امیر تیمور بود که مدت هفت سال در جهات غربیه و شمالیه هندوستان حکومت کرد و چونکه در سال هشتصد و انفده بجری مدت عمرش بانقضا رسید مبارک شاه پسر او در جایش نشست و در مدت حکومت او فیما بین امرا و اعیان در خانه اختلاف پدید آمد بالاخره در کنار نهر جون بحیله کمال الدین وزیر مقتول گشت که بقیه این احوالات در جلد هفتم مسطور خواهد آمد اما در جهات شرقیه و جنوبیه هندوستان که در تحت حکومت برهمان بود در هر شهری یک راجای و در هر مملکت یک راجا حکومت میکرد هر چند تفصیل احوالات آنها کما هو حقه مشخص نشده

بلی

لیکن همین اختلاف ادیان و ملل ایشان را اجمالا در کتب تواریخ و سیر ملاحظه کرده ایم که بعض عبده اصنام و گروهی عبده نباتات و فرقه عبده حیوان و زمره عبده کواکب و شعبه ایچین مذاهب تناسخیه تا اینقدر معلوم است که امور دینیه عبده اصنام در اختیار براهمان بود و خودشان را بمقام پیغمبری گذاشته اند و چون براهمان قیافه مخصوصه دارند از انواع نباتات بجز برنج هیچ نمیخورند از آنکه اکثر ایشان بریاضت معتاد اند همیشه متحمل زحمات شده در مقام مجاهده هستند مثلا در حضور دالای لامه دکسا دکرا بر سر یک قدم پانزده ساعت می ایستد و دست و سایر اعضای خودشان را حرکت نمیدهند و تغییر شکل نمیشود و دالای لامه دکسار کرا اسم صنم بزرگیست که اهالی چین و ختن باد ستایش میکردند و این مذاهب در جهت آسیای شرقیه مذاهب شایع مخصوص بوده است و این مذاهب را شاکمونی نیز میگویند که تفصیلش در اثنای ذکر مدت قرون اولی و ثانیه مسطور شده مراجعت نمایند و چون چنگیز خان نیز تابع مذهب شاکمونی بود بانیا واسطه در اکثر حدود و اطراف آسیا این مذهب مشهور و متعارف شد و زیاده از دویست ملیون نفوس که تابع مذهب شاکمونی بوده اند بسر حد صحت رسیده است اما احوالات چین که در کتاب اول مسطور شد بقیه وقایعش این تفصیلات که بعد از زمان استیلا قبلا قاآن که از اولاد چنگیز خان بود طایفه ملال چین ظهور کرده طبقه مینغ تشکل گرفتند که سلسله ایشان به نوبت سلطنت شاهزاده ایمپراطور تا مدت دولت و اشغالش سال سیصد و هشت شد و پادشاه خونغوس نام که بعض بها درست در جای جلوس شهر نانکین که اولین شهر جهات جنوبیه مملکت چین است بدرک اطراف یعنی جزایر جاپونیا و قوره و فورموز و اوستریا و سایر اطراف ایلچیان فرستاده جلوس خود را اعلان نمود و شهر نانکین در جهه جنوبیه چین از شهرهای معظم است که دار الملک اتخاذ شده و بانواع سنگهای رنگارنگ خصوصا با چرو در رنگ سرای خاقانه را ترتیب داده اند و اهالیش قریب یک ملیون نیم نفوس بعداد آمده

و در شهر مزبور عبادتخانهٔ بزرگ و رصدخانهٔ معظم و منتظم بنا کرده‌اند و بجهة کثرت ارباب
علم و معرفت در این شهر نزد اهالی چین از معتبرین بلاد است و دور شهر هرچند منتهی
بکوهستانات است لیکن بواسطه وفور جداول و انهار اراضی مرغوبه و حاصلخیز بسیار
دارد و یکباب کتابخانهٔ عمومیهٔ مخصوصه با طبعخانه و انطباعخانهٔ عمومیه در این شهر نام (?)
محاصل پادشاه سابق الاسم عموم ممالک چین را به درجه ترتیب داده و خلق را
بتحصیل آداب و معارف زیاده ترغیب نمود و همچنین بطوایف طوایش (?) و ماندارین
نظم و قراری مخصوص داد و برای کسانیکه پیر و عاجز و درمانده و یتیم بودند مواضع متعدد
بساخت و هریکی را بشغل مناسب حال مشغول نمود و در هر شهر اسم کتابخانهٔ عمومی بنا نمود
و بعد از آنکه خونغوش نام خاقان فوت شد کی آن و نتی نام پسرش فغفور چین شد
و چون عموزادهٔ فغفور در قوت افزون بود فغفور را از مسند حکومت خلع نموده خود را
اسمش چنغ جولبو (?) بر سریر سلطنت نشست و در سال هشتصد و ده هجری ارکان دولت را
از شهر نانکین برکنده به کرسی ادارهٔ ممالک شرقیه یعنی شهر موسوم به پکین که بزبان
مغول خان‌بالغ میگویند نقل و تحویل کرد و شهر مزبور در صحرای وسیعی واقع شده سه
رود خانهٔ بزرگ از میانش جاریست و قریب به دو ملیون نفوس اهالیش بتعداد رسیده
و این شهر را به دو قسم قرار داده‌اند یک قسم مخصوص خطاییان (?) کلداری (?) و قسم دیگر مخصوص
تاتارخانه و با وجود اینکه راههایش بغایت منتظم و وسیع است اماکن عظیمهٔ ابنیه‌اش
نیز بغایت معمور است و شهر مزبور از بناهای قبلای‌خان است که بقیهٔ این تفصیلات
محول بکتاب سابع و ثامن است اما حکومت قوره که سابقاً مذکور شده در وسط ممالک
چین در سرحد بحر چاپونیا و بحر زرد واقع است مسافتش قریب به نوزده فرسخ
در بیست فرسخ میشود و نباتات و مزارع نافعهٔ مرغوبه را شامل است و چاپونیا هم از زمان
ابتدا از طرفداران چین تفریق شده حکومت عظیمهٔ مخصوصه است خود نوزا (?) از جزایر بحر چین است

اوستریا

اوستریالیا الیوم قطعهٔ کبیره موسومه به فلمنک جدید است که بانضمام جزایر منشعبه برادر قسم پنجم عالم محسوب گردید

عشایر ترکمان

گروه ترکمان که از طوایف چادرنشین هستند سابقاً در میان کوهستانات مرعش
والبستان سکنی داشتند و چونکه در ایام عشیرت ایشان کثرت بهم رسانید قره بیک امیر حاکم
ذوالقدریه آن حوالی استیلا یافت و گاه با شامیان و اهل حلب و گاه با قرمانیان اتفاق
و در زمینهٔ افتقار و ادارهٔ عشایر مزبوره را به پسرش سولی بیک حوالت نمود و چونکه حاکم
فوت شد ناصرالدین محمد بن خلیل در جای سولی بیک رئیس عشایر گشت و چون مدت
ریاستش امتداد یافت بداعیهٔ استقلال حرکت کرده با دولتیان و مصریان محاربه نموده غالب آمد

احوالات حجاز و یمن

توضیح این اجمال آنکه امر اداره و حکومت حجاز و جزیرة العرب در دست بنی قتاده بعد
و عجلان بن عجلان که تفاصیل او از سلسلهٔ حکمداران مذکور است در کتاب سابق شرح احوالش گذشت
و حسن بن عجلان برادر عجلان بن عجلان است که بعد از برادرش بر سریر حکومت نشست در صدد تحصیل قاتلان
برادرش برآمد و پس از گرفتن قاتل بجهة اجرای مرام خود یک نفر قاضی تعیین نموده حکم
حقه را بطور قصاص گذشت و من الاتفاقات در مکهٔ معظمه بسبب ساکنین مذهب شافعی غلبه
داشت فقط حکم با قاضی مذهب شافعی بود ولیکن حسن بن عجلان از مالکی و حنفی نیز قاضی
تعیین نمود و چون حکومت خود مربوط بتصدیق و تصدیق سلطنت مصریه عزل و نصب ایشان نیز
معلق بحکام مصریه شد بسبب اینکه اهالی مصر هم چون در مذهب شافعی بودند سایر قضاة جز
از مذهب شافعی را که حسن نصب کرده بود قبول ننموده و بسبب همین بهانه حسن را از مقام حکومت
عزل و تنزیل کردند و در جای او پسر بن محمد بن عجلان را از خاطیان قتاده بحکومت یمن نصب
نمودند عجلان بن عجلان بر حکومت حجاز و یمن چون مبلغ پیشکش وعده کرد حاکم مزبور را
معزول نمودند و چون امرا آنجا که برای منفعت خزانه و بیت المال احکام و فرامین صادره را

و بهانه سنونیه که خود در عهد یلدریم بایزید خان قرار داده بود موقوف شود و از جملهٔ بگلر
بیگیها امیر سلیمان بهادر خان و هواخواه بودند الیاس بیگ عمومی امور بیک حاکم ایدین بود
که هر یک از ایشان بسوق ده هزار یا پنج هزار لشکر اقتدار داشتند امیر سلیمان شاه
هرچند شهر ادرنه را در روم ایلی مقر حکومت خود ساخته بود ولیکن در سال تیمور وفات
یلدریم بایزید خان که موسی چلبی برسرش هجوم آورد مقاومت نکرده منهزم غربت اختیار نمود
و در عرض راه بقریه ترکمانان عبورش افتاد در همانجا کشته گشت و بر سریر حکومتش موسی چلبی
نشست و قریه مزبوره را موسی چلبی آتش زد که این واقعه عجیبه را در سلک حوادثات خود نوشته‌اند

در کیفیت احوالات اوروپا

چون امیر تیمور بعد از هجوم و نهب و تخریب ممالک عثمانیه عودت نمود مدتی ممالک مزبوره
در دست شهزادگان یلدریم بایزید خان انقسام پذیرفت و بعد از او جز سلطان محمد خان
بکلی انتقال یافت و در مدت سلطنت خود یعنی از سال هشتصد و پنج الی سال بیست و دو که
که هفده سال باشد در مواقع مختلفهٔ اوروپا از ملوک و حکمداران که در آن عهد بوده‌اند در
ممالک فرانسه شارل هفتم پسر شارل ششم قرال بود که در سال هزار و چهارصد و سه میلادی
تولد شد و در ایام جنون پدرش مدتی بسند حکومت قایم مقام شد و بعد در اوان
هجوم و استیلای حکمدار بورغون بطرف پاریس فرار کرده در محلی موسوم به بورژ متحصن گشت
و اهالی انگلتره تحصن و فرار او را مایه تخفیف و استهزا دانسته موسی الیه را قرال بورژ
میگفتند و در اواخر قتل حاکم بورغ را باو تهمت و افترا بستند و بهمین جهة از استحقاق
قرالیت فرانسه سال هزار و چارصد و بیست اسقاط شد و بعد که در سال هزار و چارصد و
بیست و دو پدرش وفات کرد بخودش هواداران طرفدار رسید که قرال فرانسه شد
و بعد از تشبث بتدبیرات و تمهیدات لازمه اهالی انگلتره را که بممالک فرانسه استیلا
یافته بودند اخراج نمود ولایات جزئیه مملکت فرانسه را از تصرف ایشان بالکلیه ملک کرد

و علاوه

و علاوه بر آن باعانت دوشیزه‌ای ژان دارق نام اورلیانو با اهالی انگلتره غلبه کرده
شهر اورلیان نام را از تضییق محاصره در سال هزار و چارصد و بیست و نه خلاص کرد
و بعد بشهر رنس رفته در آنجا تاج قرالیت فرانسه بر سر نهاد و در سال چارصد و سی
ممالک فرانسه انگلیزان را بالمره اخراج نمود مگر شهر قاله نام که هنوز در تصرف انگلیس بود
و در خلال این احوال اهالی شهر پاریس نیز قرالیت شارل هفتم را قبول نمود لکن
چون پسر شارل لوئی یازدهم متصف بخلق رذیله حرص و طمع بود پدرش از دست وی
مطمئن نمیشد و بهمین احوال ترک کرد تا در اواخر از گرسنگی فوت شد در تاریخ
هزار و چارصد و شصت و یک میلادی مدت حکومت را با اقتدار تمام اداره میکرد و قواعد
عسکریه را قرار معین گذاشته بعض از نظامات جدیده نیز احداث نمود حتی در خصوص
جهة استحقاق پاپاسان کلیسا فرمان مخصوص نشر کرده در کتب تواریخ آن فرامین
باسم پراقماتیق صانکسیون مشهور است و از بسکه خود را مغلوب و گرفتار شهوات
نفسانیه کرده بود شیفتهٔ زنی آنیس نام شده و بهمان مرض محبت و گرفتاری اجلش دریافت

احوالات مملکت انگلتره

در زمان حکومت شارل سالف البیان قرال انگلتره هانری ششم پسر هانری پنجم بعد
در تاریخ هزار و چارصد و بیست و دو از میلاد بسن هشت ماه هم قرال انگلتره و هم فرانسه را
باسم او اعلان نمودند ولیکن وکیل امور مطلقه از جانب او در انگلتره دوق دو غلو
جستر و در فرانسه دوق دو بت فورد قایم مقام تعیین شده بود و از بسکه دوق دو بت
فورد در فرانسه مظهر حسن خدمات شد هانری مذکور را در کلیسای نوتر دام نام تاج فرانسه
بر سر نهاد و شان و جلالت او را بفوق مرتبت رسانید تا در عرض این احوال فیما بین
دوق دو بت فورد و دوق دو غلوجستر قایم مقام انگلتره و سایر اکابر خلاف و مناقشه
روی داد و علاوه بر آن با حاکم بورغون نیز اختلاف بهم رسید پس شارل هفتم سابق الذکر

که داعیهٔ وراثت فرانسه داشت مخالفت خاصه فیما بین دوق دوبت فور و سایر
انگلیزان را وسیلهٔ اتخاذ فرصت دانسته در سال هزار و چهارصد و بیست و نه علم مخالفت
انگلیزان برافراخت تا بجائیکه باز عاج و اخراج مجموع اهالی انگلتره از بلاد فرانسه
مقتدر شد و با آنکه هانری سادس پادشاه را قرار معامله داده از خاندان انکارین
فرانسه دختر مارغریت نام انجو را بحبالهٔ نکاح آورد و چون هانری از قبض و بسط
امورات ملکیه مقصور عقل داشت و علاوه بر آن جنون عوزرا اقرار و اظهار کرده بود
فلهذا زمام کفایت امور جمهور را بدست مارغریت سپرد مومی الیها قایم مقام
دوق دوبت فور را از خدمت عزل نمود و هر چند دوق دیورق و یورق نام دو قرا
خدمت مزبوره را از مارغریت خواهش کردند قبول نکرد و باعث عدم تمکین
مارغریت به دوق دوبت فور این بود که مومی الیه از اولاد دختر پسر دوم ادوارد
سیم قرال انگلتره بود میخواست که در حکومت فرانسه مداخله داشته باشد و علاوه بر
اینگونه اختلافات میان دو فرقهٔ عظیمه علامات گل بیاض و گل قرمز ایراث و
احداث محاربات شدیده نماید چنانکه کرد و این دو علامت را بجهت فرق میان لشکر
طرفین قرار داده بود که طرف یورق گل سفید و طرف دیگر گل قرمز فرق باشد
و هر چند در محلی موسوم به سانت البان سال هزار و چهارصد و پنجاه و پنج هانری مغلوب
و در دست دشمنان اسیر شد ولیکن در موضع موسوم به واق فیلد مارغریت غالب
گردیده مظفر و منصور شدند و هانری را مستخلص کرده دوباره حکمدار فرانسه نمود
اما در اواخر با همه اشتهار در دست ادوارد چهارم پسر دوقهٔ یورق باز دستگیر شد
و ادوارد مومی الیه رقیب هانری بود اگرچه در تاریخ هزار و چهارصد و هفتاد میلادی بجهت
و اعانت دوقهٔ واروبق مکرراً بمیدان اظهار حیات آمده حرکت و اهتزاز نمود
ولیکن در ایام عودت ادوارد چهارم به لوندره باز هانری گرفتار شده بمرده در محبس

بارنت

بارنت نام به دوق دو واروبق غلبه کرده در محلی موسوم به توقس بوری مجالی هانری
یعنی مارغریت قرالیچه نیز غالب آمده اسیر گشت پس در تاریخ هزار و چهارصد و هفتاد و یک
هانری فوت شده و مردم وفات هانری را نسبت به غدر و ظلم ادوارد داده‌اند بحث
فیما بین این دو فرقهٔ جنبیه در دو دولت عظیمه از قدیم الایام هجوم و ازدحام سلک یکدیگر
و محاربات شدیدهٔ مشهوره بسیار اتفاق افتاده که تفصیل هر یک در کتب تواریخ مخصوصه
ملت و دولت خودشان مشروح شده و نقل جمیع وقایع ایشان درین تاریخ خارج
از حوصلهٔ تنگ نفس است و برای شناختن مد حفظ کنندگان بهمین قدر اکتفا میتوان کرد

حکومت دانمارقه

حکومت دانمارقه که در جهت شمالیهٔ اوروپا واقع است در آن عصر قرالش قریستوف ادویم
پسر اریق هشتم قرال حکومت مزبوره بود و قریستوف بعنوان خلف و نیابت برادرش
اریق هشتم در سال هزار و سیصد و بیست و پنج بسند قرالیت نشست و بواسطهٔ بدرفتاری و بد
سلوکی که در جبلت داشت مردم بستوه رسیده از قرالیت خلع کردند و از جانب پاپان
اغاردر قرال نصب شد و قرالیت او نیز بطبع اهالی نچسبید تا بالآخره باعانت ... در سال
هزار و سیصد و سی و چهار فوت شد و بعد از آن پسر مومی الیه والدمار چهارم قرال شد و قریستوف
خودش چند سال در باویرا بسر برده پس از مدتی در باویرا از لشکریان سواره چند هزار سواره
و پیاده برداشته بطرف دانمارقه حرکت کرد و در عرض مدت چهار سال اسلسویق و زلانده
و جوتلانده و بعضی از جزایر سایره را متصرف شدند اما اسلسویق بنا به تقسیم قدیم امارت
جابرکه یک حاکم نشین بوده است جوتلانده نیز جزیره‌ایست واقعه در بوغاز ... از
عوضت منشعب گشته

حکومت اسوج

اما قرال اسوج ... در سال
هزار و سیصد و چهل و پنج بعضی از شهرها را مالک شده در مدت چهار سال یعنی سنهٔ چهل و نه بعضی
از اراضی طایفهٔ توتونیق و دخه و جبس گرفت دشمن همان اراضی مالکی که لازمش بود

ملاحظه: ... بتفصیل احوال ... در تاریخ ...

استخلاص کرد اهالی دانیمارقه از طرز حرکات و اطوار قرال مزبور متوحش گشته اختلال و قیام
الی تاریخ هزار و سیصد و پنجاه و هفت در مملکت مزبوره امتداد یافت پس از بعضی قتال و مخاصمات
و حکام المانیا استمداد نمودند اهالی را مجدداً باطاعت آوردند و ممالکی را که قرال ایچ
متصرف شده بود پس گرفتند و حکومت انکلتره از کیفیت حرکات اهالی دانیمارقه
منزجر شده با حکومت المانیا در بعضی از مواد عقد اتفاق بسته بمخالفت برخاستند
پس قرال دانیمارقه دختر خود مارغریت را بعقد تزویج حکمدار نوروچیا آورده قسم اعظم
اتفاق مزبور را ابطال نمود و در اواخر سال هزار و سیصد و شصت و هشت از اهالی ایچ
چون گروهی بممالک دانیمارقه هجوم آوردند ایمپراطور المانیا شارل چهارم باعانت دانیمارقه
همت بسته غیرت نمایان نمود ما حصل از آن مدت مزبوره که اداره دانیمارقه را اختلال
عارض شد و قرال مومی الیه هم چون ولیعهد ذکوری نداشت که وارث حکومت باشد
در سال هزار و سیصد و هفتاد و شش فوت شد و دو دختر ازو باقی ماند که یکی از آنها بورژه و دیگری
مارغریت نام داشتند پس پسر مارغریت که قرال نوروچیا بود بنام اولوف پنجم خلف شد
و اولوف مذکور هم تا سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت در مقام حکومت نشسته بود و بعد از
دو سال فترت و اختلال در مملکت ظهور یافت و اولوف مزبور را در تواریخ اولوکن هم
نوشته اند بعد از دو سال فترت مادر قرال مزبور مارغریت بر سریر حکومت جلوس نمود و از
حکمداران ممالک شمالیه تاج اسوج و نوروچیا و دانیمارقه را مالک گردید و ممالک شمالیه
باسم سیرایی معارفت اما طایفه توتونیق در کنار بحر بالطیق از جرمانیان قدیم منشعب شده
طوایف جنگجو هستند که در اواخر سعد و دیگری از آنان در خصوص امور دینیه جمع شده بمحاربه
اقدام کردند که تفصیلش در کتاب آخر در ضمن شرح احوال اهل صلیب مسطور گشته و خبر
که مارغریت در سال هزار و چارصد و دوازده میلاد فوت شد اریق هشتم را قرال انتخاب
کردند که همین قرال در میان قرالان اسوج اریق نیز متکلم و تا سال هزار و چارصد و شصت

مکرد و بعد از فوت او قریستوف سیم قرال دانیمارقه شده حکومت اسوج و نوروچیا را نیز
مالک گردید و تا سال هزار و چارصد و چهل و هشت در ممالک شمالیه حکومت بالاستقلال کرد

احوال قرال پورتکیز

ژان کبیر که قرال حکومت پورتکیز بود ممالک قدیمه خود را که اعراب استیلا یافته در تصرف داشتند
بعد از غلبه باعراب جزایر قناریا و اشبیل پوربوان و مادیره و سواحل عینیه را استرداد نمود
و در تاریخ هزار و چارصد و سی و سه وفات کرده پسرش ادوارد قرال پورتکیز شده و ادوارد
نیز علی الاتصال از جنگ و جدال اعراب سیوتی غفلت نداشت و در آخر بطرف افریقا
غربیه حمله قلعه شهر طنجه نام بعضی محاصره انداخت ولیکن لشکرش طاقت مقاومت
نیاورده منهزم شدند و برادرش فردیناند اسیر و گرفتار طوایف مغاربه گشت و ادوارد
خودش با رذالت و مغلوبیت بکرسی حکومت خود یعنی شهر لیزبون عودت نمود مقارن
آن احوال در شهر مزبوره طاعون شدت کرده ادوارد در تاریخ هزار و چارصد و سی و
هشت فوت شد و قرال مزبور در خصوص اصحاب علوم و فنون فوق العاده بذل
حمایت داشت و قانون جدیدی متعلق بعدالت و حقانیت در نظامات داخلیه احداث
کرده بود و بعد از وضع قوانین جدیده سریر حکومت را به پسرش سپرده خود از دار دنیا رحلت نمود

احوال قرال المانیا

سیژیسموند ایمپراطور المانیا چنانکه در کتاب سابق مسطور شد بجهت کسر و محو شوکت و سطوت
ملت اسلامیه غالبه بجنوب شرق اوروپا متعهد شده قرالیت مجار را نیز ضمیمه حکومت
خود کرد و عمرش را مصروف محاربات عثمانیه نمود و در اواخر تیکه ممالک عثمانیه بواسطه
فاجعه سلطنت ضعف و فتور بهم رسانید سیژیسموند حکمداران صرب و افلاق و بلغار
و اسلاو را که تصدیق حکومت عثمانیه کرده بودند مجدداً بطرف خود جلب و استمالت نمود
که بقیه تفصیل این احوال در ضمن بیان وقایع داخلیه سلطان مراد ثانی مشروحاً مسطور خواهد شد

احوال ناپولی و سیچیلیا تین و پاپان

چنانکه در کتاب سابق مذکور گردید حکومت ناپول در تحت حکم فاملیای انجو بود الفونس پنجم که بعلوّ همت معروف و موصوف میشوند با وجود اینکه از فاملیای اراغون بود بجزیره سیچیلیا حکمش نفاذ و جریان داشت و چونکه مملکت ناپول را نیز ضمیمه حکومت کرد در سال هزار و چارصد و شانزده فوت شده پسرش فردیناند که متصف بعدالت بود خلف شد و از یک طرف هم قرالیچه مرسومه بژان دویم که از بقیه فاملیای انجو بود قرالیت ناپول را از جانب خود اعلان نمود و از اینجهت مابین فردیناند و مومی الیها کار بمحاربه کشید که تفصیل این کیفیت در کتاب هفتم شروع خواهد شد و لیکن پیش ولک در احوال مذکوره حکم پاپان بسیار نفاذ و جریان داشت و چون ژان پیت دویم که در مسند پاپائی استقرار و استقلال بود در سال هزار و چارصد و هفده فوت شده در جای او مارتن پنجم که منتخب ترین ممالک غربیه بود پاپا انتخاب کردند و حکومت او چهارده سال امتداد یافت و در مدت مزبوره اهل خلق را بمقتضب دینیه مشغول نمود و بواسطه حکومت مزبوره فیمابین کلیسای شرق و غرب نفوذ و جلال پاپسان در مرتبه کمال بود حتی اینکه بتصدیق و قبول کلیسای شرق بر کلیسای غرب غایه مامول پاپسان را که رفع سایر ادیان از روی دنیا باشد باعث قوت میشد و همچنین قرواناد نیغ محاربات اهل صلیب بجهت تحریک فرستادگان پاپاپان در سایر ممالک انتشار یافت و بنظر اینکه مذاهب و مسلک ملل و طوایف اطراف عالم را با این کلیسای غرب بر گردانند در تحت قطعات ربعی باعث فساد و فتنه و مورث اختلال شدند

وقایع ساردین

حکومت ساردینیا گاه بملاحظه مفتی و دامنه کوههای آلپ منقسم بحکومتهای پیه مونته و گاه بوجه انحصار بحکومت ساردیو از تاریخ هزار و سیصد متحد شده به آمده ام قرال محروس به پنجم این اسم منتقل شده بود و مدت حکومت او نیز در سال هزار و سیصد و شتاد و پنج

بالفعل

بالفعل رسید پسرش آمده هشتم در شهر تورینا نام قرال ساردینیا شده و او نیز تا هزار و سیصد و نود و یک میلاد حکومت کرد و در ایام حکومتش باشارل ششم فرانسه همداستان گشته مملکت فلاندره غربیه را که الیوم در جزو حکومت بلچیقا است مسخر نمود و دختری از پرنسان فرانسه را بعقد ازدواج آورد و در تاریخ هزار و سیصد و نود و یک میلاد فوت شده پسرش آمده ام هشتم حکومت مذکوره را وارث شد و چون او حین وفات پدر بسن رشد تمیز نرسیده بود والده اش کافل امور مملکت و حکومت گردید و از اینکه طالعش در اوج بود در زمان اداره اش بحکومت وسعت داده شد چنانکه در تاریخ هزار و چارصد و یک میلاد حکومت جنوا را مالک شد و در هزار و چارصد و چارده حکومت پیه مونته را نیز متصرف گردید و در هزار و چارصد و شانزده با ایمپراطور شیر سیموند بنای محاربه گذاشت و لیکن درین محاربه مظفر نبرد پس در وقه شدن پیه مونته را به پسر لوئی حوالت کرده خود در یک مناستر مشغول عبادت شده اعتزال ورزید که تفصیل این کیفیت در جلد هشتم مفصلا مسطور خواهد شد اما فلمدادان سالف البیان منشعب از فاملیای ساوو شده اند و از تاریخ اجمالی این تفصیل چنان معلوم میشود که حکومت ساوو در سمت شمال حکومت ساردینیا واقع است و بدایره جنوا و اسویچرا ملحق شده تقریبا در تاریخ نهصد میلاد هومبرت نام شخصی در ایالت مذکوره حکومت میکرد و از اولاد و اعقاب او پنج و شش شعبه منشعب گردید بدین تفصیل اول قونته موریین دویم پرنسان قارینیان سیم قونته صواسون چهارم دوقهای نمور پنجم بارونان وُد و قرالان ساردینیا از اولین شعبات خمسه معدوده شده اند پس ایالت مورین واری وسیعی که در دامنه کوههای اسویچره منشعبه از کوههای آلپ واقع است و چون اطرافش محاط بجبال است انهار کثیره در آن ملک جاری است و ایالت مزبوره بمحل سکنی و توطن اولین شعبه فاملیای ساوو مشهور است اما پرنسان قارینیان در ممالک ساردینیا اسم حاکم شهر قارینیانو

نام بوده است هوراسیون هم از مضافات ایالات مملکت فرانسه است و آن هم در ممالک
متفقه اسویچره باسم ناحیه است ولیکن قونته هوراسیون از عصر هشتم میلاد صاحب استقلال
بوده اند و چون با خاندان سیشار مناسبت و مواصلت شدید فامیلیای جلیله از ایشان منشعب شده
و بعد در سال هزار و سیصد و نود و یک میلاد قونته شدن بعنوان هوراسیون بعنوان دوق
ورلاین نام گرفته شد چنانکه تفصیل این وقایع در جلد هفتم مسطور است

احوالات طوایف جنویز

توضیح احوال آنکه در اثنای تاریخ هفتصد و هفت میلاد از طرف اهالی ایالت لیگوری
من ولایات شمالیه ایتالیا شهر جنوا بنا شده و بعد در زمان شارلمانی نام امپراطور
فرانسه هم در استقلال خود قیام بوده و چون در اواخر عصر الیس مابین لسغر بجویه شده اند
اهل صلیب را از اوروپا بقطعه آسیا فرستاده و کمک و تقویت نمودند و در بسیاری از مصالح حربیه مداخله
کردند تا بتدریج پیزا و وندیک را استیلا یافته کمیطرف کورفز جنوا و کورفز وندیک را
بحیطه تسخیر آوردند پس اهالی پیزا از ژانر هشتم امپراطور آلامانیا استمداد نموده
به ایتالیا دعوت کردند و در تاریخ هزار و دویست و نود میلاد اهالی جنویز مقر حکومت
امپراطور روم که استانبول باشد هجوم آورده مسخر کردند و لیکن بعد از مدتی میخائیل پالئولغ
نام امپراطور روم ایشان را از استانبول بیرون کرد و اکنون یک اوغلو و غلطه در دست
ایشان است و بعضی هم تا با مهاجرت گذاشته به آزمیر و جزیره مدللی و ساقز و
تودوس متفرق گشتند و بعد از انتقال آن احوال با اهالی جنویز اهالی وندیک از غالب
بعض وجه با ایشان کینه ورزیده فیما بین این دو دولت نتیجه محاربات عظیمه جاری
و در تاریخ هزار و سیصد و سی و نه دوژه جنویز یعنی رئیس علی الاطلاق جمهور سیمون بوقانغرا
اسم داشت فامیلیای او در ممالک اوروپا غایت ظهور و اشتهار دارد

حکومت طوسقان

دوقها

دوقهای طوسقانه در سال هفتصد میلاد تشکل نموده و در اواخر با انواع صور
تحویل و تبدیل یافت و در تاریخ تحریر این تاریخ (پیزا) (فلورانسه) (ال‌گره)
(سی‌انه) (پیزتوا) نام به پنج حکومت و اداره مخصوصه منقسم گشته و اداره فلورانسه
تا تاریخ هزار و چهارصد و پنجاه و یک در زیر حکم فامیلیای مدیسی بوده و لیکن بواسطه هجوم
استیلای شارل هشتم فرانسه بنفوذ و اقتدار فامیلیای مدیسی کسر و شکست عارض شد و اینکه
فامیلیای مدیسی در دول فلورانسه کمال اشتهار دارد اداره جمهوریه حال مذکوره مابین خاندان
انقطاع یافته بود و همچنان محل معروف به لوکره که بزبان لاتین لوقه و با ایتالیا لوقا میگویند
الیوم داخل در حوزه حکم طوسقانه است و در تاریخ هشتصد هجریه فیما بین اهالی لوقا و فلورانسه
محاربه عظیمه جاری شد که اگرچه در استقلال خودشان باقی ماندند و لیکن در اواخر کلیتاً
تابع امپراطوری فرانسه شده بودند (سی‌انه) ایالتی است که در حوزه حکومت طوسقانه
محسوب شده و در اواسط قرون وسطی قبل از تشکیل حکومت طوسقانه را قبیله اترودریا
که در آن حوالی بوده اند بنا کرده اند و بعد از مدتی جمعیت کثیره از اهالی روما در آنجا توطن
کردند و در اکثر از منه با اداره و نفوذ و اقتدار فلورانسه و پیزا سکته جاری میداد و نظر به سالنامه
کتب تواریخ جمهوریه (سی‌انه) در اواخر قرون وسطی مشتمل بر صد هزار نفوس دولت منتظم جامع بود

در بیان بعض از معلومات مملکت ایتالیا

در این کتاب چنان اقتضا کرد که بعض از معلومات دایره باحوال ایتالیا چاپ شده باشد
منهذا عموم مملکت ایتالیا که جنوب و شمال بوده است به دو قسم جسیم منقسم شده و مملکت
واقعه در شمال و جنوب ایتالیا بر دو جا تقسیم شده است و در تاریخ هشتصد هجریه مملکت
ایتالیا بعض از اماکنش از زیر حکم امپراطوری ممالک شرقیه منفک شده بعضی از ولایات
جمهوریه و معدودی اسم دوقه لیغن بود و حکومت جنبه شمالیه اش از زیر حکم لومباردیا
اداره و احوال جنوبیه را نیز در حیز تسخیر و تصرف آورده بودند و سایر جاهایش هم هر یک در

تحت اداره کنیز دوقه در حکم جمهوریه علیحده بود و محلی معروف به ژنواتو که در ساحل بحر
مدیتران ایتالیا واقع است در آنجا معامله و تجارت های بسیار میشود و جای نظیف و لطیف
و مرغوب است و در عصر دهم میلاد پرنس آنجا بفامیلیای شخص غریمالدی نام که در داخل جمهوریه
جنویز مشهور است موروث شد و الی تاریخ مشخصه بهمین منوال ممتد بود و در اواخر از سلسله
غریمالدی مزبور رائیونه غریمالدی نام کسی ظاهر شد و در عصر سیزدهم میلاد چون موی الیه در
زیر حکم فلیپ لبل قرال فرانسه بود به او تمامی فرانسه امیرال نصب کردند و در ساحل
جزیره اسلاند با اهالی فلامنده محاربات عظیمه نمود و که لک از فامیلیای انتوان غریمالدی
در سال هزار و سیصد و سی و سه بظهور آمد و با معدودی از طایفه قاتالان اسپانیا سواحل
مربوره را یورش برد و همچنین ژان غریمالدی در تاریخ هزار و چهارصد و سی و یک امیرال
جنویز شده به او نتانی ونه دیک جنگ کرده مظفر فتح و غلبه نمایان عظیم گردید

حکومت لومباردیا

لومباردیا حکمش در مدت قرون وسطی از طرف طایفه لومباردیا بحیز تسخیر رسید و اول
طایفه مزبوره در تاریخ قرون وسطی مسطور شده و گاه مدتی سمت شمالیه ایتالیا را محیط
و شامل بوده و کرسی حکومتش شهر میلانو است که شهر مزبور هشتاد و هفت سال قبل از
میلاد عیسی علی نبینا و علیه السلام بنا شده و شهر مودونا که در وسط مملکت ایتالیا واقع است
از طرف قبایل اتروریا بنا شده است و بعد که با هم حدود خودشان محاربه طایفه را امتداد
دادند محاربه مودونا مشهور بین الانام شد و بعد از آنکه طایفه غوت و اهالی لومباردیا
شهر مودونا را غارت کردند امپراطور شارل نام فرانسه بر اعانت و حمایت اهالی آنجا
اقدام نمود و مدت مدیدی مابین پاپاسان و اهالی ونه دیک محاربه شده بالاخره در
تاریخ هزار و دویست و هشتاد و هشت شهر مزبور به تشکیل حکومت پرنسی رسید

پارما شهریست در وسط ایتالیا و قبل از صد و هشتاد و هفت میلاد بنا شده و بعد مدتی تقاضان
جمهوریت محفوظه باقی بود و در آخر زیر حکم پاپاسان در آمد و در تاریخ هزار و پانصد و
سی از میلاد بفامیلیای روسی مشهوره در آن حوال منتقل گردید و مدت دویست سال
حکم و نفوذ فامیلیای مزبور جاری بود و در اواسط هزار و پانصد میلاد بفامیلیای دوقه پارما

در بیان خذلگر اشتغال یافت چنانکه در کتب تاریخ مسطور است احوال ونه دیک

هر چند بیان وقایع و احوالات قدیمه اهالی ونه دیک در این کتاب با اصول مقرره وفق
ندارد و لیکن چون در عصر خودشان این ملت اکثر ولایات اوروپا و تمامی جزایر دریا
و بحر ابیض را بحیطه ضبط و تسخیر آوردند پس در میان معاصرین خودشان چنان ملت
جسیمه که کسب شهرت نموده باشند هر گاه احوال ایشان را بتفصیل السنه ممکن باشد اقتدار مزد
خلو ما این تاریخ سوابق احوال ایشان را بطریق اجمال در این کتاب درج کردن
خالی از فایده تاریخ نخواهد شد و با قطع نظر از تفصیلات داخلیه شهر ونه دیک و صرف
بیان از جغرافیا فقط بعضی از معلومات متعلقه با صور اداره ایشان در این کتاب
مسطور میشود و توضیح این اجمال آنکه دوقه نشین ونه دیک در اواخر عصر ششم میلادی در
تحت اداره کنیز دوقه اناقت نام بود و در اواسط عصر هشتم باز جمهوریه شد و بعد از آن
در تحت اداره امپراطوری شرقیه داخل گردید و در عصر دهم ممالک اوستریا و دالماچیا را
مسخر کرده باستقلال کامل نایل شدند و از نیک قوت بحریه نیز داشتند امتعه سایر
لوازمات که بعنوان تجارت بار ارض مقدسه و دیگر ممالک اهالی جنویز و غیرهم نقل
و انتقال میکردند از دست رقبا اخذ و استحصال نمودند و در پس ان موریا که واقع است
در ساحل دایره طرف شرقیه ایتالیا با دولت امپراطور شرقیه محاربه عظیمه نمودند
و در اثنای عصر سیم میلاد که تقریباً بعد از تاریخ هزار و دویست بود آنشا دوقه ونه دیک
مارینو دانه دولو در اواقاتیکه لاتینیان با استانبول استیلا یافته او نیز جزایر گردید

و اخرمیوه و امثال ذلک که در مجموعه واقع است متصرف شد و بعد از چهل و پنجاه سال که
امپراطور روم میکائیل پالئولوغ استانبول را از دست لاتینیان استرداد نمود و ایشان را
طرد و ابعاد کرد در عرض این احوال فیمابین جنویزیان و اهالی وندیک با لاتینیان جنگ
شدید در پیوست چنانکه محله موسومه بگلطه واقعه در قره دکز بگفته جنگی در تواریخ شهرت
یافته (که تقیه این کیفیت بکتاب معظم حواله شده است مراجعت نمایند) اما در تاریخ
هشتصد هجریه اهالی وندیک که والاچیا را گرفته هرسک و ارناود و قره داغ و حوالی
اشقودره را ضبط نمود اهالی قره داغ که از جنس اسلاو هستند در زمان هراقلیوس
نام امپراطور شرق در استحکام داشتیم که گاهی باستقلال مخصوص و گاهی از اوقات
بملاحظه ضعف در خودشان تابع حرب بودند و بالاخره گرفتار پنجه استیلای اهالی وندیک
شده زبون و خوار گشتند ولیکن در عصر سلطان مراد ثانی ضمیمه ممالک عثمانیه شده که تفصیل
این کیفیت در ضمن بیان وقایع سلطان مزبور در کتاب معظم مسطور خواهد شد و ایالت
هرسک از مضافات بوسنه بوده که در تاریخ هزار و سیصد و پنج میلاد جزو حکومت قرال
خروات شده و یک دو دفعه محسوب بود و بعد که امپراطور آلمانیا فردریق سیم بزیر اطاعت
خود آورده اسنوز در تحت حکم دولت عثمانیه داخل شد ایالت بوسنه در تاریخ هزار و
صد و پنج و هشت میلاد بممالک مجارستان ضم شد و در تاریخ هزار و سیصد و اشغال خودشان
جمهوریت اختیار کردند و در سال هزار و چهارصد و یک میلاد تابع دولت علیه شدند
که بعد در سنه [illegible] منضم و ملحق سایر ایالات دولت مزبوره گشته در جزو اداره آمده

خروات

ممالک خروات را در عهد قدیم لیبورنیا میگفتند و مملکت با وسعت و بزرگی بوده است و در
تاریخ ششصد میلاد یعنی مرور صد سال از هجرت نبویه قرالیت در میان ایشان تشکیل شده
براه استقلال حرکت کردند ولیکن در ایام سلطنت شارل ماین نام امپراطور فرانسه

قبول

قبول تبعیت کردند و بعد از آن بامپراطوران روم اظهار خدمت و اطاعت می‌نمودند
و در تاریخ هزار و صد میلاد در تحت اداره استقلالیه مجار داخل شدند و در اواخر
هشتصد هجرت نبویه یک قسم از ممالک ایشان ملحق بممالک عثمانیه شد که تفصیلش در وقایع [illegible]

مجارستان

توضیح این اجمال آنکه مجارستان معروف بجوار نقوامن و زوال اهالی روم منشعب از
قبایل هون مستولیه بآن حدود بوده‌اند و قرال ایشان در اراده قاپیکه قاپیدی مزبوره
در کنار نهر دولغا بودند از سلسله ارپات که حکمدار ایشان است شده و تا اواخر [illegible]
میلاد قرالیت در میان ایشان ممتد گشت و بعد که در میان قبیله مادغیار از قبایل
مذکوره مذهب و آیین نصرانیان منتشر شده بلکه مجارستان سرایت نمود رئیس قبیله مزبوره
استفان اولین در سال هزار هجریه بقرالیت مجار مفتخر گردید و پس از مرور [illegible]
سال که استفان فوت شد مدت چهل سال بلا رئیس و اتفاق اوقات خودشان را
ضایع کردند و در سال هزار و هشتاد و هشت که لادسلاس نام قرال زمام حکومت را
بدست اختیار خود گرفت ممالک خروات و اسقلاوون را هم بقبضه تصرف آورده بعد
از او کلمنش قولومان نیز قطعه دالماچیا را ضمیمه ممالک کرد و در تاریخ هزار و دویست [illegible]
خوانین مغول از طرف دشت قبچاق هجوم آورده بلاد مجارستان را کلا تخریب و نیامکور
و در تاریخ هزار و سیصد که فاملیای ارپات در انقراض بیم قرال مجار بانقراض رسید
و انسلاس بوهمیالی قرال مجار شد بعده شارل روبرت از فاملیای انجو بر سریر
حکومت جلوس نمود که در آن اوقات ادخلع مجارستان ذکر گردیده و دالماچیا
خروات بوسنه صرب افلاق بغدان ترانسلوا و ممالک بلغار را قرال
مزبور فتح کرد و بعد لوئی پسر شارل روبرت که در میان قرالان مجار به لوئی
اولین متعارف است بمسند قرالیت نشسته حکمرانی ممالک لهستان را نیز تحصیل کرد

و بعد از زوال نزلر و خرش ماریه در تاریخ هزار و سیصد و هشتاد ملکدار مجار شد و در تاریخ
هشتاد و دو بجهت نکاح سیژسموند از الکتوران براندهبورغ در آمد و پس از چارسال
که عثمانیه بحوالی نیغبولی استیلا یافتند براندهبورغ داخل در حکومت امپراطوری
جرمانیا فیمابین ساقسونیا و داره پومرانی و مکلنبورغ واقع است و در تاریخ
هزار و چارصد که تقریباً موافق هشتصد سال هجریه است مملکت مزبوره میانه فامیلیای باویرا
و فامیلیای لوقسنبورغ منقسم گردید ولیکن فامیلیای لوقسنبورغ از استحقاق خود فراغت
حاصل کرده بسلالهٔ نورنبورغ منتقل گرد که تفصیلش در بیان حکومتهای المانیا مسطور میشود

احوال لهستان

چون احوال قدیمهٔ اهالی لهستان و کیفیت اوضاع آن ممالک در کتب تواریخ مشروحاً معلوم
نشده و در لهستان از باب تفحص حیات قدیمهٔ ایشان صرف نظر شد ولیکن اینقدر
معلوم است که در اثنای عصر نهم میلاد در تحت اقتدار کنیفزو دوقه پیاست نام بود
و در عصر دهم مذهب خرستیان بآن حدود سرایت کرد و در عصر یازدهم در میان
اهالی محاربهٔ داخلیه بظهور رسید و در عصر دوازدهم بسبب هجوم و غلبهٔ مغول و تاتار
خراب و ویران گشت و بعد از آن بقبضهٔ استیلای لوئی بزرگ که از فامیلیای انژو بود بحکومت
مطلقه آنجا در آمد و در عصر چهاردهم حکومت لهستان به دو نفر دختر هدویج نام
و ماریه نام رسید و پس از فوت ماریه منحصر به هدویج نام قرالیچه شد و بعد که خاندان
ژاژلون تحصیل مناسبت نمود حکومت بخاندان مزبور انتقال یافت چنانکه در کتاب آتیه مسطور است

حرب افلاق بغدان

حرب و افلاق و بغدان هرچند هر یکی نفس در دایرهٔ استقلال اداره میکردند
لیکن بعد از آنکه شوکت و سلطنت دولت علیهٔ عثمانیه را تصدیق نمودند یک نوع مربوطیت
مخصوصه بهم رسید فقط شرح احوال آنها در ضمن وقایع ممالک دولت علیه بمناسبت ذکر
خواهد شد

شرح خواهد شد و تفصیلاتش در کتاب ثالث مسطور است

شهر یانیه

یانیه شهریست در سمت جنوبی ارنؤد واقع است و در تاریخ هزار و سیصد و پنجاه میلادی
قانت قرزن که از خویشان امپراطور روم یعنی پاله لوغ بود مسکنگاه است تحت بعضی از
امتیازات مانند او توقیش حاکم از طرف روم می‌نشست و در هزار و چارصد و بیست و پنج
بتصرف و ضبط دولت علیهٔ عثمانیه در آمد چنانکه تفصیلش بعد از این بیان خواهد شد

جزیرهٔ موره

مملکت موره در اوقاتیکه زیر حکم امپراطور روم بود با اهل لاتین منتقل گردید و بعد
جمهوریهٔ وندیک ضبط کردند و در ایام سلطنت سلطان محمد ثانی عثمانیان ضبط کردند چنانکه در کتاب مشروحست

حکومت افلاق و بغدان

مملکت پرنس نشین افلاق و بغدان پیش از آنکه بسلک ملک دولت علیه داخل شود گاه باستقلال
با نفوذ داشتند و گاه تابع حکومت لهٖ و مجار بودند و بالاخره داخل ایالات دولت علیه گردید

احوال مملکت روسیه

حکومت روسیه واقعه در قطعهٔ اوروپا بحسب تشکل مملکت و ایالاتش به پنج قسم اولاً تقسیم شده بود
اسلاو و فنوا و قاچار و قبچاق و هونیه کبری و طایفهٔ روس در آن عصر از طوایف وحشیهٔ غیرمتمدنه
بودند تا اینکه در عصر دهم میلاد مذهب خرستیان در آن ولایت انتشار یافت و در عصر
پانزدهم شهر مسقو بانشد و در تاریخ هزار و دویست و سی بجهات جزئیه آن ممالک را چنگیزخان
استیلا یافت و حکومت و سلطنت دشت قبچاق تشکیل نمود و امرا و ارکان روسیه
هم مدت صد و پنجاه سال در زیر حکم و نفوذ تاتار مانده بودند و بالاخره رئیس
طایفهٔ واراغ ساکنه در حوالی بحر بالطیق که روریک نام داشت موجد و مؤسس حکومت
روسیه گشت در شهر نووغورود مستقل اجرای احکام حکومت شد و روز بروز سلالهٔ
او کسب عظمت و استقلال کرده سواحل بحر بالطیق را استیلا یافت و بالاخره تا هم حدود شد

ولیس از رفع غلبهٔ چنگیزیان و ایلغار تیموریان با نفراده بنظم مملکت پرداختند و چون در عهد
واقعات این مجلد تاریخ حکومت روسیه را در میان اوردیم سعد را احداث آثار و معتنا به
نی دانستند لهذا احوال مزاره بسیار دقت مغلوب غلبه و نفوذ اهالی استیلا بود
و در اواخر که تاریخ هشتصد و پنجاه هجری بوده باشد بالذات در دست امیر تیمور و شهزادگانش
اسیر و دستگیر و اموال و اسباب هرچه داشتند منهوب گشت چنانکه در کتاب اتیه مشروح خواهد شد

بیان شهر قازان

شهر قازان که دارالحکومتش ارزان و در اقلیم دشت قبچاق واقع است و در ساحل شمالی
نهر ولغا اتفاق افتاده بانی شهر مزبور پسر باتوخان است و در تاریخ هزار و سیصد و نود و
هشت وسیل اینتر و یج چارم دویم که از چاران روسیه بود و در موسقو اقامت داشت شهر
مزبور را گرفت تیمور با محمد پسر نام شهر که مقر حکومت دشت قبچاق بود عقد اتفاق بست
و پس از آنکه وسیل دویم فوت شد وسیل سیم پسر ده ساله که حکومت خود را در شهر
موسقو اعلان نمود ولیکن از طرف فرمانفرمای غالیا خلع شد و چون دوباره بسبب خود رسید
در تاریخ ... از طرف قازان خان وسیل را گرفته حبس کردند پس تعهد و عده مبلغی
سالیانه باج دادن خود را علاوه کرده بشهر موسقو عودت نمود و در ایام اسیری وغیبت وسیل
هرچند از جانب اقربای پسر حکمدار غالیا در خصوص کندن چشم وسیل تاکید و اصرار رفت
ولیکن وسیل بخوش طرفدارسپه که اقربای از مملکت رتبه طرد و اعلام نمود و در سال هزار و
چارصد و شصت و دو به پسر بزرگش ایوان سیم تخت حکومت را سپرده فوت شد و چون شهر
نووغورود و موسقو با استیلای فاحش اهالیش مخصوص بودند ایوان سیم در اصلاحات
شهرهای مزبوره غایت اهتمام را مبذول داشت طایفه قزاق که ایشان را قزاق نیز میگویند
از اختلاط و امتزاج تاتار و روسها پیدا شده اند طوایف کثیره جنگجو هستند و یک شعبه ایشان را
قزاق دون مرکوسیه که در سواحل نهر دون سکونت دارند و شعبه دیگرش را قزاق روسیه کوچک اسم نهاده اند

دیگر

ویک شعبه اش را قزاق اوقران میخوانند و باعتبار قزاق زاپوروغ و بجز اسود ...
فرقه تقسیم شده اند و بغیر از سه شعبه مزبوره دو فرقه دیگر موسوم بقزاق ترغزیف و
قزاق بوغ هستند هرچند طایفه مزبوره از صفت انقیاد صفت معدوده شجاعت را
دارند ولیکن از حسد و دوطور اخلاف و اطوار قبیحه و حشیه مسبوق عاری نیستند

ذکر سلطنت امیر سلیمان شاه و سلطان عیسی و سلطان موسی و جلوس چلبی سلطان محمد خان بعد از وقعه تیمور

نظر بتواریخ حاویه وقایع دولت علیه عثمانیه از تاریخ وقعه تیمور که یلدیرم بایزید خان در
صیت تیمور بود تا جلوس دراسید الی زمان استقلال حکومت چلبی سلطان محمد خان و
بواسطه اینکه ایام فترت بود از وقایع هشت و ده سال چیزی نوشته نشده گویا در این
عرض مدت فاصله حضرات شهزادگان که بر سریر حکومت نشسته هریک در داعیه سلطنت
بودند در حکم مخرج از سلسله سلاطین عثمانیه محسوب گشته اند و حال آنکه بعد از وفات یلدیرم
بایزید خان در آق شهر ۳ ممالک عثمانیه واقعه در قطعه اوروپا در زیر حکومت وادارهٔ
امیر سلیمان شاه بود و یک قسم اناطولی هم با شهزاده سلطان موسی و قسم دیگرش با چلبی
سلطان محمد بود و مقر حکومت امیر سلیمان در شهر ادرنه و سلطان موسی در بورسه و سلطان
محمد در اماسیه بود و هر یک از ایشان تصدیق حکومت همدیگر کرده سکه و خطبه باسم خود زده
و میخواندند و اصدار احکام و فرامین و تعیین حکام و ولات و تسییر امور و دایر حدود
خودشان از دول اجنبیه محاربه و مسالم شدن کفایت در حکومت ایشان میکند تاریخ نگاران
مورخین طریق اهل سلوک داشته ابواب عبرت واشتباه را که لازم فایده تاریخ را بر روی خلق
بسته اند الحق این نیز که ترتیب مورخین نتوان گرفت ما حصل تبیین این ابهام و اجمال
این مقال چنان است که امیر سلیمان شاه بعد از محاربه انقره با تفاق وزیر اعظم علی پاشا
و صوباشی اینه بک و ینکچری اغاسی حسن آقا به بورسه عودت کرده خزینه و بیت المال و برادر
کوچکش شهزاده چلبی قاسم و همشیره اش فاطمه سلطان را برداشته با سلامت به ادرنه رسید و ارتحال

۳ ممالک عثمانیه در یکوقت بسه سلطنت منقسم بود

بقایق نشسته علی جناح الاستعجال بطرف استانبول بادبان عزیمت گشود و بعد از وصول
باستانبول برادرش قاسم چلبی و همشیره اش فاطمه سلطان را بعنوان رهن پیش امپراطور
روم یان پالئولوغ در استانبول گذاشت و دختر برادر امپراطور که طودورا نام داشت بعقد نکاح
در آورد و از ممالک عثمانیه بعض اراضی روم ایلی را منضبط و متصرف امپراطور داده عقد اتفاق
و عهد و میثاق بست و بعد از ورود بشهر ادرنه بتخت سلطنت جلوس نموده بمحافظت ممالک
متعلقه خود پرداخت و برادر کوچکش سلطان عیسی هم در دار الملک بروسه بسریر حکومت نشسته
در ممالک اناطول چنانکه حسب الخواهش او بود حکمرانی میکرد و در عرض این احوال چلبی
سلطان محمد با برادرش سلطان عیسی محاربه کرده بعد از غلبه سلطان عیسی را ازاله نمود
چون این واقعه بر طبع امیر سلیمان شاه گران آمده بنیت کسر و محو قوت و اقتدار
سلطان محمد از مملکت اناطول رایت عزیمت برافراخته بجهت جنگش از جای خودش
حرکت کرد چلبی سلطان محمد چون از غیبت برادرش امیر سلیمان شاه اطلاع
حاصل کرد تاب مقاومت نیاورده خود را بطرف اماسیه کشید پس امیر سلیمان شاه
بروسه را متصرف شده بعد بطرف انقره رفته آنرا نیز بحیز تسخیر آورد پس
شهزاده چلبی سلطان محمد برادر کوچکش سلطان موسی را با معدودی از عساکر از بحر اسود بسمت
وراننه روانه نمود و حسن آمیزش و اختلاط را با میرچه حاکم افلاق به برادرش سفارش
کرد و بواسطه تدبیر او که تحریک اهالی روم ایلی را توصیه کرده بود شهزاده سلطان
موسی بطرف روم ایلی گذشته با حاکم افلاق رسم الفت و آمیزش را بنهایت رسانیده
دختر حاکم افلاق را هم بعقد ازدواج خود آورد و تفصیل این واقعه با تاریخ نشر
و هدی و رودی چنان است که باعث حرکت امیر سلیمان شاه بعقد کسر نفوذ سلطان محمد خان
در اناطول گرفتاری و فلاکت سلطان عیسی بود که عرق حمیت امیر سلیمان را بتحریک
آورد و بعد از آنکه چلبی سلطان محمد را خبر داد امرا و ارکان جمع شده ملاحظه اینچنین

کرانه

کرانه که چون امیر سلیمان شاه وارث سریر سلطنت است هرگاه سلطان محمد بمقابله او اقدام
نماید شاید طوایف لشکریان بطرف او حرکت کنند و کسر و شکست عظیمی اتفاق افتد
و در آن وقت پشیمانی سودی نبخشد پس صلاح در اینست که با امیر سلیمان شاه جنگ ننموده
بروز را موقوف نموده و بروسه را ترک کرده بطرف انقره عزیمت نماییم پس بقرار
معهود بطرف انقره رفتند لیکن امیر سلیمان بعد از آنکه بروسه را منضبط کرد بعد از دو روز
توقف او نیز بجمعیت سپاه بعزم تعاقب متوجه انقره شد سلطان محمد خان هم انقره را
بمحافظ فیروز پاشا زاده یعقوب بیک و قلعه چوباشی سپرده خود بجانب اماسیه رفت
و در حین نزول امیر سلیمان شاه بقرب انقره اهالی شهر اتفاق نموده گفتند که امیر سلیمان
هم پادشاه و هم پادشاه زاده است و اطاعت و خدمت او بر همگان فرض و واجب پس
کسی از جانب قلعه گیان بیرون رفته شهزاده را بشهر دعوت نمودند ولیکن فیروز پاشا از
تسلیم قلعه مانع شده قرار بمحاصره دادند و بمحافظه چند روز که ایام محاصره امتداد یافت
فیروز پاشا بغیر از سپردن قلعه چاره ندید پس فوروزه عرض حال مشعر بر استمداد نوشته
بمصحوب شخصی که مبغوز آقا نام داشت بحضور سلطان محمد فرستاد و بعد از وصول عریضه و
فهم مآل حال جواب بمضمون صادر شد (افتخار الامرا و الحکام فیروز پاشا دام علوه مکتوب
و احوال و مآل احوال معلوم گردید چند روز دیگر پای ثبات و قرار فشرده در مقام مقاومت
استوار دار که انشاء الله تعالی با جیوش کثیره باعانت تو حاضر و مهیا خواهیم مقصور در قلعه داری
نمود و فتور بغیرت مده انتهی) و چون مبغوز آقا با جواب مکتوب از حضور سلطان محمد مرخص شده
عودت کرد در عرض طریق بعسکریان امیر سلیمان شاه دو چار گردید و فی الفور گرفته
بحضور علی پاشای وزیر اعظم آوردند چون کیفیت مضمون مکتوب را صدر اعظم فهمید در جواب مکتوب
تبدیل داده نوشت که احوال قلعه را معلوم کرده از ما طلب امداد و اعانت نموده بودی در این ایام
آمدن ما آن حدود از ممتنعات است و صلاح اینست که قلعه را به برادر بزرگوار سپرده خود با نیابت عزیمت

خلاصه بعد از تبدیل مکتوب را باز به بلغور آقا داده با مزروف حصار روانه نمود مضمون مکتوب
چون معلوم فرموده باشد محافظ قلعه شد قلعه سپرده رخصت رفتن به پیش سلطان محمد خان
گرفت در عرض این احوال سلطان محمد که غافل از کیفیت احوال او به نیت جمع
آوری امداد تا یک بازاری رفته بود و چون از کیفیت واقعه مخبر شد بطرف اماسیه توجه
کرده امیر سلیمان شاه هم قلعهٔ انقره محافظ تعیین نموده بطرف بروسه مراجعت کرد
خود در حمامات بروسه مشغول عیش و عشرت شده عساکر روم ایلی را مرخص نمود هر چند
سلطان محمد خان در اماسیه توقف ورزیده ولیکن بتوسط منهیان و جاسوسان از
احوال برادرش هیچوقت غفلت نداشت تا روزیکه امرا و ارکان در حضورش بوده
گفت تدبیری است که از احوال برادرم امیر سلیمان خبردارم که بچه امر مشغول است پس
در این اثنا یکنفر جاسوس که در مجلس حضور بود بعرض رسانید که امیر سلیمان در بروسه
مشغول لهو و لعب و نوش گذرانیده و بغیر از شش هفت نفر علوفه جات در خانه‌اش از قسم
سپاهی کسی در بروسه نیست بعضی از لشکریانش را مرخص کرده و بعضی را در روم ایلی گذاشته
واهل محال و فرصت هجوم آوردن به بروسه است سلطان محمد خان چون از جاسوس این
کیفیت شنید فی الفور فرمان داد که هرکس طالب ملک و دولت است همراه من بیاید و آنکه
باستراحت طالبست بماند و در همان شب بسمت بروسه ایلغار کرد امرا و بقیهٔ ارکان
دولت اصحاب شهزاده نیز متعاقباً با جمعیت سپاه که خواه و نه خواه آوردند در قرب نهر قفاره با
شهزاده ملحق شدند سلیمان صوباشی که از جانب امیر سلیمان شاه در کنار نهر قفاره مأمور
بحفظ معبر لو بود چون این جمعیت کثیره را از دور دید از آن طرف نهر احوال را بسلیمانشاه نوشت
و از کنار آبیه چون دلاوران لشکر ظفر رهبر صدای او را شنیدند چند نفر خواستند
که شنا کرده آن طرف آب رفته او را بگیرند سلیمان صوباشی ابنیه را ترک کرده فرار نمود و بعد از
ورود به بروسه سلیمان صوباشی سراغ امیر سلیمان را در حمام نکرده یا ازینکه مشغول لهو و لعب بود گرفت

پس

پس صوباشی مزبور کیفیت واقعه را به امیر سلیمان خبر داد امیر سلیمان در حال از حمام بیرون
آمده باحضار عساکر فرمان داد چاوشان باحضار عساکر صدا در انداخته معدودی از
لشکریان در موضع معروف به چاقرپکار اوردو زدند و اورنوس بیک را با جمعی از ینکچری
بامور یقراولی کردند و از طرف سلطان محمد خان جمال اوغلی محمد و فیروز اوغلی احمد
با معدودی قلیل بیقراولی تعیین شده بودند چون قراولان طرفین با همدیگر تلاقی نمودند جنگ
در گرفت طرف اورنوس بیک منهزم شده تا محل توقف امیر سلیمان شاه فرار کردند
متعاقباً جیوش آهن پوش دریا خروش سلطان محمد خان رسیده در مقابل لشکر امیر سلیمان
صف نبرد آراستند و از طلوع تا غروب مانند جنگ قلعه جنگ کردند از بسکه میدان معرکه
طوری اتفاق افتاده بود که سواره را از جهت سنگ مانع و پیاده را هم باتلاق عایق بود
در این اثنا علی پاشای وزیر اعظم که در رکاب امیر سلیمان شاه بود بجهت رفع غائله جنگ از خود
مضمون عریضه کرده بطرف سلطان محمد فرستاد این اسلوب عریضه داشت صدر اعظم بسلطان محمد
هر چند این بنده صداقت شعار بواسطه دوری از رکاب همایون حضرت انتساب مستحق لوم و
عتابست لیکن علی الاستمرار در مقام عبودیت و صداقت ازدیاد دولت و اقبال خاقانیه الزام
و منتهی المقصد است و چون حرکت این بنده بصوب همایون هر گاه مسموع برادر اکرم شهزاده شده باشد
مستلزم مخاطرات البته عذر این جان نثار مقبول درگاه عالی خواهد شد خدا گواهست که اظهار
جلادت و جلالت دیروز در عرصهٔ معرکه امیرشان رایه را مستغرق دریای حیرت و دهشت
نموده مع ذلک خیلی خوبست که امرای حاضر رکاب که در زیر سایهٔ علیهٔ استقلال می باشند
شرف و قدر این نعمت را منظور نموده شیوهٔ نفاق پیش گرفته اند و در جزو احوال این
طرف را رسیده مایل فرار و مظنون چنان است که مع الغفله نوعی از حیله را وسیله نموده
بطرف امیر سلیمان بیایند پس اصلح آنست که با حسن الوجه از اینجا ایلغار کنید و بعد از تحقیق
احوال امرای حاضر رکاب صداقت این بندهٔ عبودیت شعار را معلوم نمایید) چون

مکتوب علاء پاشا بجهت سلطان محمد رسید چون حیله بوده باز مشغول در کار جنگ شد اتفاقاً
اتفاقیه در هشتاد محاربه که هنوز غالب و مغلوب مشخص نشده بود باران بشدت در
گرفت چون ماهی و حایج بار لشکریان سلطان محمد بود بسیار زحمت کشیدند که درین
بین الیاس سردار که از بجهین خدام سلطان محمد بود بطرف امیر سلیمان شاه فرار
نمود و رفتن او سلطان محمد را بتردد انداخت که شاید مکتوب علاء پاشا مبنی بر تزویرات
بوده باشد پس از بجهان خود بایزید پاشا را بحضور طلبیده گفت فرار کردن سرداران
که محرم اسرار ما بود بصدق مضامین مکتوب علاء پاشا دلالت دارد در خصوص لشکر
شاه چه میرسد و چه باید کرد چون بروایات مختلفه هندی و لشکری و رومی گاه بایزید پاشا
از طرف خود بالذات و از جانب سایر امرا بالواسطه بعض کلمات صحیحه افاده
سلطان محمد را مطمئن نموده رفع شبهه کرد و بعد از آن گفت که زیاده ازین توقف درینجا
مقتضای وقت و صلاح نیست که شاید مانع ظفر و غالبیت شود انسب آنست که بسمت اماسیه
و توقات برویم پس سلطان محمد خان کوس عزیمت زده با اماسیه مراجعت کردند امیر سلیمان
که در چادر شکار بعضی اضطراب و حیرت مانده بود بوسیله تدبیر و حیله علاء پاشا خلاص شده
جا را کا مار بورسه عودت نمودند و بعد از دو سه روز اورنوس بیک را با جمعی از لشکریان
مامور به نهب و غارت دیار قرمان ساخته محمد بیک حاکم قرمان چون دانست که
طاقت و تحمل صدمات لشکریان امیر سلیمان شاه و زد و قوه اش نیست التزام طرف سلطان
محمد را از فرایض وقت دیده پس التجا بسلطان محمد نموده در کنار نهر چهارشنبه با هم
ملاقات کردند و بعد از اتفاق ایشان با همدیگر اورنوس بیک نتوانست کاری از پیش ببرد
مراجعت کرده با امیر سلیمان شاه کیفیت را معلوم نمود امیر سلیمان با جنود نامحدود از بورسه
حرکت کرده بعد از قطع مراحل در قرب انقره خیام اقامت برافراشت و چون
سلطان محمد در آنجا متنبه شد که علاء پاشا در ضمن مکتوب او را فریب داده و وقت فرصت را

از

فوت کرده در خصوص صعوبت مادّه غالبیت تفکر او که چه تدبیر کند تا بتی در آن میداند
مپاله با برادرش سلطان موسی در خصوص مسلط شدن بر امیر سلیمان شاه حرف بمیان آمد
سلطان موسی با کمال رعایت ادب در حالت قیام بعد از دعا و ثنا به برادرش چنان
معروض داشت که ذات همایون سلطان درین باب زیاده اندیشه کرده بوجود مبارک
کدر و زحمت را راه ندهند و خود شان هم متحمل مشقت سفر نشوند همین بنده دیرینه را
رخصت و اجازت داده بطرف دیار اسفندیار روانه نمایند تا در آنجا از سواحل بحر اسود
با سکله سینوب و جانسون معدودی از عساکر جمع آوری کرده بجانب روم ایلی متوجه باشم
که انشاء الله تعالی به برکات همت همایون ممالک اسلامیه واقعه در آنجا را بالمحیطه تسخیر
لعقده سکه و خطبه را بنام ذات همایون خواهم کرد و لیکن بشرط آنکه این بنده در آن
حدود بعنوان وکالت و قایم مقامی ایشان باشم ثبات و اقامت امیر سلیمان در روم ایلی
و آناطول متزلزل شده کار بسهولت انجام می یابد و در ممالک عثمانیه نفوذ و استقلال همایون
سلطان شایع خواهد شد چون سلطان محمد این همت و غیرت سلطان موسی زیاده مسرور و خورسند
شده برادر را تحسین و آفرین خواند و علی حسب التماس او نقود و تهیه عساکر داده بطرف
امیر اسفندیار روانه نمود پس سلطان موسی از دیار اسفندیار گذشته در اسکله های سینوب و جانسون
تقایق سوار شده بسمت وارنه عزیمت نمود کیفیت این قضیه را در تاریخ هندی و لشکری
و عال و تنقیح چنان بیان کرده اند که هرچند سلطان موسی بنا بر خدمت برادرش سلطان
محمد بدیار اسفندیار آمد لیکن امیر اسفندیار چون حرکت و اطوارش یک نوع اغبرار و کدورت
حضرت شهریار را میرسانید اتفاقاً عبور بروم ایلی را پیش او نکرده مستور داشت که شاید با علداری
و اهمیه بعد از وقوف با جلد منظور عایق و مانعی در میان واقع شود لهذا از آنجا بجزیره ملکوت
محمد بیک قرمان زاده گذشت مقارن آن احوال میرچه بیک حاکم افلاق شکایت نامه
از ظلم و تعدی امرا و حکام که از جانب امیر سلیمان شاه در روم ایلی بودند با امیر اسفندیار نوشته مستدعی آن

این بود که از درگاه سلطان محمد خان خواهش آمدن سلطان موسی بطرف روم ایلی نماید
پس امیر اسفندیار بعد از وقوف بمضمون مکتوب با کمال اعتذار دعوت نامهٔ سلطان
موسی فرستاده با سکلهٔ سینوب آورد و از آنجا با اعزاز و اکرام تمام ارکاب سفاین نموده
بصوب مقصد روانه کرد سلطان موسی هم بعد الملاقات بحاکم افلاق یکدخترش را بعقد
نکاح خود آورد و معدودی هم از لشکر افلاق در معیت برداشت از نهر طونه عبور کرد
و از راه یکبول راه دار الکوه ادرنه را پیش گرفت و چون این خبر بانهار جهانیان آن
حوالی بمسمع امیر سلیمان شاه رسید در حال علی جناح الاستعجال از انقره حرکت کرده
بعد از قطع مسافت خود را باسکدار استانبول رسانید و بعد از تحقیق اجازت از ایمپراطور روم با تونلی البوغاز
بسمت استانبول گذشته از آنجا بدار الملک خود که شهر ادرنه بود رسید در خلال این احوال
علی پاشا صدر اعظم زادهٔ خیر الدین پاشا هرچند مرد سپاهی و هوش غلبه داشت ولیکن
در امور سیاست و آداب ایالت چون بمقام تجربه و مهارت رسیده بود زمام حکومت را
بقبضهٔ اقتدار گرفته بتدبیر و عقد امور جمهور بالاستقلال متکفل شد ازینکه امیر سلیمان شاه
شب و روز مشغول عیش و عشرت شده از احوال مملکت غافل و ذاهل راه میرفت بالقطع زمام
حکومت بکف کفایت علی پاشا واگذار بود و بعد که علی پاشا بواسطهٔ اعراض امراض مزمن
شده شدت بهم رسانید بالاخره وفات یافت و در تورکه بخاک سپردند امیر سلیمان هم از
ورود با ادرنه لشکر را جمع نموده بمقابلهٔ سلطان موسی رفت و بعد از محاربه مظفر فتح و غلبه
شد پس رجوع با ادرنه کرده مجلس عیش و عشرت تجدید نموده از سر گرفت تحقیق
این کیفیت بنا بر روایت یکی از مورخان آل عثمان که آنهم از تاریخ قالقوندیلاس نام
مورخ رومی نقل میکند چنان است که امیر سلیمان شاه بعد از شنیدن عزیمت سلطان
موسی بطرف روم ایلی متعاقباً بقصد روم ایلی حرکت کرد و بعد از وصول باسکدار باستانبول
گذشت پس از ملاقات با ایمپراطور روم معاهده کرد که ایمپراطور حمایت سلطان موسی نکند

وسلطان

و سلطان محمد هم بهیچوجه اعانت ننماید تا بعض از ممالک واقعه در ساحل قره دکز را که امیر
سلیمان با ایمپراطور تملیک کرده افزون تا بیانات کند و پس از انجام قرار معاهده امیر
سلیمان بمعیت عساکر بونیت بمقابلهٔ سلطان موسی روانه شد تا اینکه در دامنهٔ
کوههای بالقان ملاقات فریقین اتفاق افتاد و در معرکهٔ قتال و میدان جدال از طرفین
بنوعی در جنگ کوشش کردند که زره کلاهها شکست و پیرانش کشت و بهمین منوال تا
شش ساعت محاربه ممتد شد و چون آخر چهرهٔ فتح و ظفر در آئینهٔ بخت سلطان موسی جلوه گری
آغاز کرد لشکریان امیر سلیمان بهای فرار شدند در این اثنا بعض از سرکردگان
سلطان موسی با از حبل خویشان بلشکر امیر سلیمان ملحق گشتند و شیوهٔ عقوق را بر رعیت
حقوق ترجیح دادند بقیهٔ لشکریان سلطان موسی بعد از مشاهدهٔ این احوال بنا را
بتفرقه گذاشتند پس سلطان موسی خود را بکوههای بالقان کشیده در حدود چاره بود
و اگرچه چند دفعه بطرف ادرنه هجوم آورد با مراد خود موفق نشده خایب و خاسر برگشت

لاحقه

اما احوال شهزاده سلطان عیسی در اوانیکه شهزاده امیر سلیمان در روم ایلی
مواجههٔ سلطنت و استقلال افتاد شهزاده سلطان عیسی نیز در بورسه بر سریر حکومت
مدبر جلوس نمود و از اینکه برادر کوچکش سلطان محمد نیز استقلال خود را اعلان
کرده بود بر طبع سلطان عیسی نخجیده در صحرای اولوباد صفوف محاربه آراستند
و چون طرف سلطان عیسی مغلوب و منکوب شد شهزاده باستانبول رفته
با ایمپراطور روم ملاقات کرد و بجهت تحکیم انسیت و اعتماد ایمپراطور روم دختر یکی از
بزرگان که ایران نام داشت بحبالهٔ نکاح آورد ولیکن بنا بر تاریخ قالقوندیلاس نام مورخ
گویا امیر سلیمان بعد از شنیدن اینکه برادرش باستانبول رفته طرفداری و حمایت سلطان
عیسی و طرد و ابعاد سلطان محمد را از ایمپراطور خواهش نمود پس معاودت عساکر را که قریب به

هاربودند ابوالمحسن سلطان عیسی کرده بطرف اناطول فرستاد و سلطان عیسی بمعیت عساکر
از دریا قرامی گذشته بحوالی دارالملک بورسه رسید و چون که اراده کرد با درون شهر
در آید اهالی ممانعت کردند اخرالامر بقهر و غلبه داخل شده خانه ها را آتش زده و اموال
و اسباب آن را اشهار مردم را به یغما داد که خرابی بورسه در این دفعه از تخریب لشکریان امیر
تیمور بمراتب زاید بود و چون کیفیت مزبور فرار و جرات بسمع سلطان محمد گردید با سپاه
ظفرپناه حرکت کرده در صحرای بورسه با سلطان عیسی محاربهٔ عظیم کردند بالاخره سلطان
عیسی را از میدان جنگ فرار داده خود داخل بورسه شد شهزاده سلطان عیسی هم پیش امیر
اسفندیار رفته مشارالیه را بجهت امداد [illegible] و مجدداً باعث کثرت بحوالی بورسه
هجوم آورد در این دفعه نیز نسیم فتح و ظفر از جانب سلطان محمد وزیدن گرفت
و دفعه دیگر هم با امداد و اعانت ازمیراوغلی بمقابله سلطان محمد آمد باز موفق و مظفر
نشد بلکه خود ناپدید گردید و نظر همین قضیه سلطان محمد نیز برادرش سلطان موسی را بر برادر
دیگرش امیر سلیمان شاه تسلیط کرد و بنابر روایت تاریخ [illegible] و خواجه
عاشق پاشا سلطان عیسی در دفعه چهارم که منهزم شد پیش قرمان بیک زاده محمد بیک
رفته از وطلب امداد و اعانت کرد [illegible] چون از هواخواهان سلطان موسی چلبی
سلطان عیسی ملتفت نشد سلطان عیسی بعد از یأس از مشارالیه با سه کس بشهر رفته در آنجا
مختفی شد و چون کیفیت بسمع سلطان محمد رسید دویست نفر از غلامانش را مامور کرد که
در اندرون حمام غفلتاً بر سرش ریخته گرفتند و از قید حیات فارغش [illegible]

در بیان گرفتار شدن و مقتول گشتن امیر سلیمان شاه

توضیح این مقال آنکه شهزاده امیر سلیمان شاه خالی الفکر و مرفه الحال در تمام سنة تجرع
جام صهبای صفا از دست ساقیان سیم اندام مشغول شده و مانند سلطان موسی خصمی را اصلا
بخاطر نیاورده اندیشه و خوفش از آن نداشت و در این بعد بنا علیه اداره تمام ملک و

مرت

ت از ظلم و قانون افتاده امرا و اعیان مملکت هم حالت استقلال هر یکرا مسخر شده بطالع
عناید و معاملات ناس سکته عارض شد خلاصه خلق از غایت وحشت و اضطراب عزم خود را
بر حفظ نفوس و اموال گماشته استحباب [illegible] و هر وقت که امیر سلیمان شاه
احوال دولت و مملکت را عرض میکردند در جواب میگفت من هر جا باشم از ذوق و صفای خود
غفلت نکنم هر گاه دولت شما را غارت چاره و تدبیرش را نمایید و از غیرت مال
خود فرصت آن نداشت که سر از زیر [illegible] بالا کند و از طرف سلطان موسی
جاسوسان در کمین فرصت نشسته آن از کیفیت احوال برادرش خاطر [illegible] عاقبت الامر
بحرکات متهورانه [illegible] و اطوار ناهنجار امیر سلیمان شاه اورنوس بیک
و حسن آقا و قره جه بیک و قره مقبل منزجر شدند چنانکه کیفیت احوال مشروحاً در میان
[illegible] سلطان موسی [illegible] پس سلطان موسی از بزرگان روم امین محمد بیک
پسر کورسه [illegible] بیک را بجانب خود جلب و دعوت نمود و بهادر مشهور به قوین موسی را نیز
با نواع استمالات بر خودش مطیع کرد و بغتةً بشهر ادرنه هجوم آورده دور حصار را احاطه نمود
امرا و ارکان امیر سلیمان شاه در بارگاه شاهی جمع شده قرار دادند که امیر را از حقیقت
ماجرا هر چند در حمام مست و خواب شراب اخبار نمایند و به کدام امرا در حمام جسارت
بعرض کردند همه را بتغیر و عنف کرد از حضورش طرد و ابلاغ نمود پس اورنوس بیک از طرف
امرا داخل حمام شده خواست اظهار مطلب کند او را نیز از حضورش طرد [illegible] نمود و گفت
برو پدرم [illegible] چه قدرت دارد که در مقابل من دعوی سلطنت کند اورنوس بیک هم چون دید
که نصیحت پذیرفت بجای خود برگشت مگر از حسن آقای ینیچری آقاسی را بحضور فرستادند
امیر سلیمان از جسارت ینیچری آقاسی متغیر شده حکم کرد ریشش را کندند و گفت رو
هر چه دیدی بگو حسن آقا بمجرد بیرون آمدن از حمام با ابواب جمع خود بطرف سلطان موسی [illegible]
سرعت شده و در خدمت امیر سلیمان همین قره مقبل و قره جه بیک و اورنوس بیک ماندند

تا هنگام امیر مؤزر را از حالت سکر و مستی افاقه حاصل شده جام شراب بر سنگ زده هوش
بحال خود آمده و فهمید که نصیحت و پند صادقان کاران را قبول نکرده ایشان نیز اعراض
کرده رفته‌اند چون کار از کار گذشته بود پشیمانی بجایی نرسید هرچند در پی چاره کردید
راهی نیافت از آنجا که سلطان موسی داخل شهر شده دارالاماره را هم احاطه کرده بود بنا
چار امیر سلیمان باتفاق مقبل بیک و قره بیک سوار شده بقصد استمداد از ایمپراطور
استانبول از شهر ادرنه بیرون آمدند اتفاقا در اثنای فرار بقریه ترکمان رسیدند
اهل قریه بقصد اخذ اموال و اسباب سلیمان شاه در صدد قتلش بر آمدند و تمیز این کار
امیر سلیمان هم در مدافعه کوشش داشتند که در این اثنا باب امیر سلیمان تیر زهرداری
خورده در رفت ولی سلیمان شاه را گرفته بعضی در خیال قتل و بعضی در فکر حبس او بودند
که در این بین اتباع سلطان موسی متعاقباً رسیده امیر سلیمان را از دست اتراک
گرفتند و در میان که بهای دسته انجه شربت هلاک چشانیدند نظر بروایت کنه الاخبار
بطوری مسطور است لیکن سلطان موسی قریه مزبوره را آتش زده عموم اهالیش را بقدر [illegible]
و بنا بقول حامی نام مورخ که از زبان دو قاسی نام مورخ روایت کرده که امیر سلیمان را
اهل قریه کشته بودند که سلطان موسی بقصاص برادرش اهالی قریه را با اموال و اسباب و املاک
آتش زده احراق نمود که این واقعه فاجعه سال هشتصد و سیزده اتفاق افتاد و مدت حکومت
موسی الیه بعد از گرفتاری پدرش بدست امیر تیمور سیزده سال امتداد یافت و جنازه‌اش را
به بورسه فرستاده در تربه خداوندگار دفن کردند و در عصر او مولانا نجم الدین یزدی [illegible]
در ممالک روم قبال مشغول گشت و همچنین مولانا یار علی شیرازی و شیخ عبدالرحمن بن
علی بن احمد البسطامی و مولانا شمس الدین فناری و شیخ فخرالدین رومی و فخرالدین العجم و
حاجی یعقوب قرمانی و شیخ بایزید از علما و عرفا معاصرین امیر سلیمان شاه بودند
چنانکه ترجمه احوال ایشان در شقایق نعمانیه مسطور گشته و از اطلاع آن عرض مؤلف [illegible]

از

از معاصرین ایشان بوده است و از شعرا مولانا حمزه که حمزوی و احمدی دو برادر بودند
بحریت فاضل رسیدند و احمدی معروف بشیخ اوغلی و امام سلیمان صاحب مولود از [illegible]
او بودند ما حاصل بعد از وفات امیر سلیمان سلطان موسی در قطعه اروپا باستقلال کامل
نایل شده متعلقان امیر سلیمان را که در روم ایلی بود عفو نمود و از هر اهل امور دولتی [illegible]
بخدام دولت [illegible] شد و از بسکه ایالات و ولایات را باشخاص قابل انعام کرد
بغلط بخشش [illegible] اشتهار یافت حتی قوینی موسی [illegible] میگردد [illegible]
لقب میخوانند [illegible] در روز جلیس و محرم [illegible] و شاه ملک معروف [illegible]
منصب وزارت رسیده زمام کفایت امورات بقبضه اقتدار گرفت و محمد بیک پسر میخال بیک
بیکلربیکی روم ایلی شد و قاضی بدرالدین منصب قاضی عسکر امتیاز یافت و عرب آقا نام میر علم گردید
مجدد سلطان موسی سکه و خطبه را باسم نام خود کرد و بعد از فتح قلعه پراوادی و موضع معروف
به کوپری از سمت [illegible] بنیت التسخیرات [illegible] حکومت ایمپراطوریان [illegible] نهاد
و علت این عزیمت را در کتب تاریخ معتبره چنین نوشته‌اند که سلطان موسی بعد از محاصره شهر
سلانیک مواضع واقعه در کنار قره صو را بغیر از [illegible] بتصرف [illegible]
و بعد از آن ابراهیم پاشا پسر علی پاشا وزیر اعظم [illegible] بطرف ایمپراطور [illegible]
و خود در خیال محاصره استانبول بود که بواسطه ظهور بعضی از وقایع عزمش بتعویق افتاد و در تاریخ
عالی از مورخین روم چنین روایت کرده‌اند سلطان موسی در صدد تدارک سفاین بود تا عزیمت استانبول
کند در این اثنا [illegible] سفاین قریه بحوالی استانبول را [illegible]
که بدست لشکریان سلطان موسی در آید ولیکن سلطان موسی از سمت خشکی بمحاصره استانبول پرداخت
و این دفعه [illegible] بود که عثمانیه استانبول را بمحاصره انداختند و در بین این حالت که ایمپراطور روم
ازین کیفیت نهایت توحش و اضطراب بود ابراهیم پاشا پسر علی پاشا از بعضی اطوار سلطان موسی [illegible]
بهمرسانیده بعزم رفتن به پیش سلطان محمد [illegible] شده پس قلب ایمپراطور را [illegible]

سلطان محمد عازم دفع او گشته بقصد انتقام از سلطان مصری سلطان محمد را دعوت کرد سلطان
محمد فضل الله حاکم گلبورزه را برای مذاکره این ماده پیش ایمپراطور مأمور فرمود و خود نیز بجوار
سمت روم فرمان احضار سفاین داد ابراهیم پاشای سابق الذکر مأموریت ملعوق بغداد را
بحسن صورت تمهید که از ایمپراطور روم تأمینات صحیحه گرفت پس سلطان محمد با پانزده هزار
لشکر وارد اسکدار شد و خود نیز بقیه محروسه ایمپراطوری شده لشکرش را هم ارکان سفاین کشتی های
است عبور شدند و بعد از سه روز و سه شب که لوازمات مهمانی و از نیمه آید سلطان محمد
با عساکر موجوده خود با انتظام معدودی از عساکر روم سلطان مصری را تعاقب نمود و در مسافت
قریبه با استانبول در محلی موسوم به انیکاز بلشکر سلطان مصری رسید پس از استعمال اسلحه حرب
و آلات طعن و ضرب محمد بیک پسر سنان بیگ با بعضی از امراء متفق الکلمه شده پیش
سلطان محمد آمدند که در عرض همین احوال علامت انهزام در لشکر سلطان مصری هویدا شد
نظر بروایات متفقه ترکی و عرفی و ادریس تبلیسی با هشت هزار غلامان رکاب و تکاور با
بقیه لشکرش متفرق گردید سلطان مصری در خیال استقلال خود افتاده بود که در این اثنا بکوپان
با فقدان غیرت و حمیت سلطان مصری را احاطه کرده لکن آشفته حالی هر بود و بجزئی در میدان
جانفشانی با ثبات قدم نمودند که میدان جنگ را بهیچ تنگ گرفت که در این اثنا تیر
سلطان محمد خورده بقصد لبقی زخم از اسب پیاده شد و پس از چاره زخم خود با چند سوار بطرف
استانبول عودت نمود و بعد الملاقات با ایمپراطور در خلیج حرکت بطرف اسکدار بود که خبر رسید
جنید بیک پسر امیر ازمیر قلعه آیاثلوغ را گرفته و بزعم خود ممالک عثمانیه را مجهول المالک
دانسته تاراجات و تاراج وارد پس علی جناح الاستعجال سلطان محمد از استانبول حرکت
کرده مکرراً بطرف آناطولی عودت نمود و همین شهر آیاثلوغ در زمان یونانیان شهر معظم و مشهور بود
و در عهد سلف معتبر و معروف میشوند و در آن شهر معبد بزرگ مجوسی در عهد قدیم بنا شده
بود که در روز تولد اسکندر کبیر پیش از سیصد و پنجاه و شش سال میلاد عیسی علیه السلام منهدم گردیده از

قدما

از قدماء فلاسفه هراقلید و هر موتودور و از شعراء هیپوناکس و از مصوران آپل که ذوات مشهوره ام
وطن اصلی ایشان در آنجا بوده و بعد آثار اشتهار مذاهب نوستیان هم در آنجا شده
و چون اولین کلیسا در آن شهر بنا شده و بسیار محترم میدانسته و اسم آیاثلوغ را مشتق
از ایوحنا تئولوغوس دانسته غلط است) خلاصه سلطان محمد چون با جیش دریا خروش
بقرب ازمیر رسید جنید بیک از عصیان خود پشیمان گشته متشبث بدامن عفو و امان شد پس
رایات شاهی بطرف یعقوب بیک والی انقره حرکت دادند و سبب این عزیمت آن بود
که یعقوب بیک مزبور از دختر زاده یلدریم بایزید خان بود در اواخر سلطان محمد اظهار مخالفت
کرد مدینه واسطه بعد از نزول بانجا دور آن را احاطه کرده محاصره قرار دادند یعقوب بیک
ناچار بزیر سایه دولت سلطان محمد آمده قلم عفو بجرایمش کشیده و لاجل التربیه
بحبس چارطاق بدوی واقعه در توقات فرستادند و بعد از این مقدمات اتفاق ملاقات
با سلیمان بیک پسر ذوالقدریه رخ داده باتفاق هم وارد ایلدار شدند و از آنجا عازم
ایمپراطور با استانبول گذشته از دروی ماوی بطرف قرنا حرکت کرد در خلال این احوال
علی بیک پسر اورنوس بیک مکتوب عبودیت اسلوب از طرف مریش بحضور سلطان آورد
در خصوص اینکه اورنوس بیک مدتی در رکاب امیر سلیمان شاه خدمتگذار بود و بعد از
وفات او حضور را بطرف قره فریه کشیده کناره گزید پس از چندی سلطان مصری در طلب
خود چون اصرار زیاد داشت پیری و علیل چشم را عذر آورده از خدمت استعفا نمود لکن
سلطان مصری قبول نکرد تا اینکه در اوان ورود به نیکیچه بحضورش رسیدیم و عرض احوال نموده
سلطان مصری بمقام تجربه با نهایه اورنوس بیک آمده برای اطعام کباب و رغبه احضار کرد
اورنوس بخیه تا این سلطان مصری حضور را نهایی رزه کباب و رغبه را مثل جوجه بریان خورد
و بعد از آنکه سلطان مصری این کیفیت را از وشاهده نمود کوری اورنوس بیک را حمل بنان کوری کرد
و چون اورنوس بیک با وجود این تحمل اسنوز از سلطان مصری امنیت نداشت لهذا

التزام طرف سلطان محمد را از فرایض وقت دانسته بوساطت پیرش علی بیگ مکتوب تقدیم نموده
مستدعی التزام فرستاده و در ضمن همان مکتوب بتحریر فقرات مسطوره در ذیل ترتیب
مقدمات محاربه سلطان مرزا بطوریکه شرح داده بود بیان نموده اینکه در باب
تعقیب چلبی سلطان موسی بهر نسبت که توجه نماید کوتاهی ننماید کرد و بهمین منوال بوزیرور
در بغداد و وصول محمد و ممالک عرب یکیت پاشا و حاکم ترعاله سنان بیگ را
مطلع وارشادات باید نمود و این بنده دیرینه را هم در آمده تو در رکاب همایون احضار
فرمایند و چون خلاصه مکتوب اورنوس بیگ بسلطان محمد معلوم گردید با عساکر
موجوده از حوالی ویزه حرکت که بعزم تعاقب سلطان مرزا از کوههای بالقان
درگذشت که در عرض راه یحیی بیگ پسر سنان و محمد بیگ از سلطان مرزا اعراض نموده
برکاب سلطان محمد پیوستند و در حین توجه سلطان محمد بسمت زغره اگر چه سلطان مرزا
در میان جنگل پیدا بود لیکن بمحاربه اقدام نمیکرد تا اینکه بعد از فتح آدرنه بکنار نهر
مریچ بطرف قلعه عزیمت شد پس سلطان مرزا قریب به ده هزار از لشکریانش بحمزه بیگ
پسر اورنوس و یکیت پاشا اوچ که بمقابله سلطان محمد فرستاد و از طرف سلطان محمد هم عین
معدود از لشکریان ابوالحکم یحیی بیگ و بایزید تکلو شده بمقابله مامور فرموده و پس از تلاقی فریقین
طرف سلطان مرزا مغلوبا بصحرای صوفیه فرار کردند سلطان محمد بعد از گذشتن از کوههای بالقان
هزار سوار به بایزید پاشا اوچ که پیش قراول اردوی همایون کرد و یحیی بیگ پسر سنان را
بمستحفظ عقب اردو مامور فرمود و بعد از نزول بصحرای صوفیه رایات ظفرآیات را بجانب شهر
کونیا حرکت دادند در خلال این احوال خبر اطاعت و خدمت یکیت پاشا و قراق پاشا و سنان بیگ
حاکم ترعاله بسمع همایون رسید اتفاقا مقارن وصول ایشان سلطان مرزا بکموت درویش
حیدر باورده بسلطان محمد آمده بتفرس و تحقیق افکار اهل اردو را دهنده حضور اقتدار
مقاومت ندانست پس راه تیش پیش گرفته بطرف ملاد عرب رفته و عساکر سلطانی هم

سقاقچ

سقاقچ بصحرای ارشن نزول که از آنجا تا کنار نهر مورا و اتجبیب روانه شدند و در کنار
نهر مزبور خیام اقامت برافراشتند و از آنجا بایزید پاشا را بطرف قرال عرب
استفان لازاره و دوسیچ نام کسی برای دعوت بحضور همایون فرستادند و سابقا
القرکیت پاشا و ایراق پاشا و سنان بیگ بشرف عتبه بوسی سلطانی رسیده بودند در این
اثنا اورنوس بیگ نیز با بعیت موجوده با اردو ملحق گردید و هکذا استفان لازاره
قرال عرب و دوسیچ با عساکر مخصوصه خودشان برکاب همایون پیوستند و صحرای قوصره
از خیام زرد فام مالامال گردید کورتکود دره چک که در میان ایلات روم بتهور و
شجاعت معروف بود آنهنگام شرف حضور سلطانی دریافته منظور التفات شده و
کذلک حمزه بیگ پسر امیرازمیر که از طرفداران سلطان مرزا بود با وردوی سلطانی
ملحق گشته خود را از ورطه هلاکت نجات داد و بهمین نهج سلطان محمد خان
قطع مراحل کرده بقره صو رسید و از آنجا بصحرای علاء الدین اوغلی نزول نموده بعد بمنزل
چاتورل الغار کردند و در آنجا طرفداران سلطان مرزا یک یک با اردوی همایون
آمده مستقبل خدمت سلطانی شدند سلطان مرزا با بقیه عساکرش بپای کوههای قره
در شهر آختان نام نزول نمود و عساکری که در معیت داشت از هشت هزار زیاده نبود
و چون از بعضی سرکردگان اطمینان نداشت شیخ علی اوغلی و موسی اوغلی را گرفته محبوس کرد
و از آنجا بطرف چوتورل حرکت نمود سلطان محمد هم به تسویه صفوف مشغول شده
عساکر موجوده را صف صف آراسته و خود با قرال عرب در میمنه قرار گرفت و اورنوس
بیگ هم با پنج نفر اولادش بمیسره تعیین شدند و بعد که محاربه در گرفت لشکر
سلطان مرزا بطور مردانه در عرصه جنگ حرکت کردند چنانکه دسته های عرب
و تاتار و ترکمان هم در معیت سلطان محمد بودند از همدیگر متفرق ساختند لیکن بایزید
پاشا چون سلطان مرزا را در میدان حرب دید فی الفور بطرف او حمله آورده او را

ازجای خود حرکت داد اتفاقا راه سلطان بمزرعه شلتوک تازه آب داده افتاد
پس مراق بیک بجهة امداد بایزید پاشا وتخلیص سلطان موسی از باتلاق متعاقبا رسید
وبا اتفاق همدیگر سلطان موسی را ازان برزخ بلا خلاص کرده بحضور سلطان محمد خان آوردند
ولیکن بنا بر روایت مورخین روم سلطان موسی در همان باتلاق مانده خفه شد
وشیخ محمد سماونه که قاضی عسکر سلطان موسی بود بعلم وفضلش احترام نموده نکشتند ویومیه
صد آقچه وظیفه قرار داده در یکی از قرای ازنیق نفی شد وبقیهٔ احوالات
او وسبب مقتولیت شدنش بعد ازین مذکور خواهد شد ودر بعضی از تواریخ نوشته اند
که سلطان موسی بطرف افلاق رفت ولیکن بنا بر ولایت تفاوت قرهٔ صحیحه ضعف
این قول واضح است زیرا که محل جنگ در صحرای اخشتان بود بطرف افلاق رفتن
ودوباره در صحرای مزبور بمحاربه آمدن جمع نمیشود وهر گاه مقطوع از رفتن بافلاق
نیت فرار بود در صورت عدم اقتدارش میرسد وصاحب جامع المکنون نوشته
که از خواص خدام سلطان موسی چارود بنام شخصی ابرکه سلطان موسی را سوار شده بود
بعد از افتادن از اسب دستش بسته بحضور سلطان محمد آورد وبزعم خودش
کیا لسلطان محمد حسن خدمت اظهار کرد القصه بعد از وفات سلطان موسی سلطان
محمد در شهر ادرنه سال هزار وچهارصد وسیزده میلادی مطابق هشتصد وشانزده هجری
برتخت سلطنت نشسته باستقلال کامل نایل شد وجلوس این دفعه سیمین بود
که جلوس اولش در اماسیه ودویم در بورسه وسیم در ادرنه واقع شد وسلطان
موسی در ظرف مدت سه سال حکومت مسجد جامعی در ادرنه بنا کرد که تا بخره ایش
رسانیده بود ناتمام ماند ونظر بعضی از روایات کیا استیار ولوازمات مسجد مزبور
در زمان امیر سلیمان شاه تدارک شده بود ودر تکمیل یک تکیه خانه دیگر اقدام در ادرنه

در بیان اعلان جلوس چلبی سلطان محمد خان دفعهٔ ثالث در شهر موسوم بادرنه

ولادت

ولادت شهزاده سلطان محمد در سال هفتصد وهشت ویک هجری اتفاق افتاد
ودر این دفعه سیم که جلوس همایونش در سال هشتصد وشانزده هجری شد در هشتصد و
بیست وچهارم وفاتش رخ داد که مدت سلطنتش باعتبار جلوس دفعه سیم
هشت سال ودو ماه ومدت عمرش چهل وهفت سال بود وپنج نفر شهزاده از ولد یافت
اول مراد دویم مصطفی سیم احمد چهارم یوسف پنجم محمود ولیکن سلطان احمد در
حیات پدرش از بلیهٔ طاعون فوت شد وچهار شهزاده دیگر بعد از خودش بقید وهفت نفر
دختر ازو باقی ماند که اسامی ایشان درست مشخص نشده واز جمله چهار شهزاده که بعد از
خودش بودند سلطان یوسف سلطان محمود در بورسه از طاعون تلف شدند و
لیکن بنا بر روایت رسالهٔ گلدستهٔ ریاض نام بحکم ایشان سلطان مراد ثانی میل
آتشین کشیده تا سریر سلطنت را از رقابت محفوظ دارد وشهزاده کوچک مصطفی نام
که شرف ازنیق بود هر چند در رعایت احترام برادر بزرگش سلطان مراد ثانی
بهیچوجه قصور وکوتاهی نمیکرد مع ذلک بوسیلهٔ حیله شربت مرگ چشانید وچون
بعد از وقعه معلومه انقره که یلدریم بایزید خان گرفتار تاتار شد ودر ممالک
عثمانیه از هر طرف اختلال وفساد ظهور نمود حضرت امیر سلیمان شاه وسلطان
عیسی وسلطان موسی هر یک میطرف لا طائل را استیلا یافته ممالک دولت علیه
در حالت افتراق وانتظام به تقسیم وانقسام تبدیل یافت تا بالاخره سلطان محمد
خان باقتضای موهبت سبحانیه ودلالت درایت وکیاست ذاتیه در ظرف مدت
چند سال عوایقی که از برادرانش بظهور رسید همه را رفع نموده امرا واعیان را بدایرهٔ
اطاعت وخدمت آورد وچون که در سنهٔ مزبوره بالاستقلال بر سریر سلطنت
عثمانیه گذاشتند قوت وشوکت دولت علیه که بوهن وفترت مبدل شده بود
مجدداً باوج پایه تکمیل رسید الحق ذات فایز البرکات این پادشاه موثقش بنیان

دولت و تمکن با نوس سلطنت شده‌اند و چون که در کتب تواریخ تفصیل داده‌ام شرح تناسب
سلطان مزبور باین نحو است سفید چهره سیاه چشم پیوسته ابرو کثیر اللحیة واسع الشارب
وسیع الصدر طویل الید متوسط القامة و کلاه زرین بر سر نهاده با علاقه سفید زرین
دلپسند و سلوک در فارس با عامه خلق بطور رأفت شده و جانب احترام امرا
و حکام را همیشه منظور میداشته‌اند و بجهة محافظت دولت و سلطنت با اعادی فارسه با عمال
لطایف الحیل حکیمانه تطلیب قلوب و اغفال نفوس را ترک نکرده تبعه و زیردستان را خواه
از اسلامیان و خواه از فرستیان یک چشم میدیدند و در خور قدر و مرتبه هر کس لازمه
تلطیف و عطوفت را دریغ نمیداشتند فی الحقیقة سلطان مزبور با قضای اتفاف بلاد
جیده سلطنت عثمانیه را که مدت یازده سال مدت شهزادگان انقسام یافت کمالات
تسییده و تحکیم آورده ممالک محروسه را از تطاول و تصرف دشمنان محفوظ و ایمن نمود

در بیان طغیان محمد بیک قرمان زاده

هر چند ممالک محروسه عثمانیه از ممالک ایمپراطوری روم فی نفسها توسیع و تشکیل علیحده داشت
مع ذلک جهة این ممالک از تطاول ملاحده دشمنان روسیان واگذار کردن ممالک
واقعه در سواحل بحر اسود و بحر مرمره با ایمپراطور مانویل پالئولوغ شرط معاهده را محکم چنید
و با یک سفیر از جانب خود تاکید سپرد که بعد تمام شایان رعایت ادب و حرمت بجانب
ایمپراطور عرض مطلب کند بگوید که بجهت اعانت و اهتمات ایشان ملک موروث و پدر
سلطنت مرا از تصرف رقبای متغلبه استخلاص نمودم بناء علیه لسکه در خصوص
توجهات ایمپراطوری عن صمیم القلب ممنون و شاکرم توقع چنان است که مرا بچشم فرزندی
مطیع پدر دیده بارجاع هرگونه مرجوعات بنده حاضر الوقت بدانند و پس از آنکه اینگونه
پیغام بطرف ایمپراطور فرستاد بعد از آن سایرین سفرا و ایلچیان را مامور بطرف
قرال صرب و استفان لازاره و دیج و حاکم افلاق میرچه بیک و حاکم بلغار

ابان

و بان حرکات دوقه پاتیه و دسپوترت موره و اسپارته نمود با هر یک ایشان
قرار معاهده و مصالحه را دادند و با امیر دوان حکمداران که نزدیک بممالک اسلامیه
واقعه در روم ایلی بود بمضمون مدار کار عالم شد مدارا مدارا شد مدار ملک دارا
رسم مدارا مرعی داشته بعقد ترتیب ترکمان و دره‌بکیان بقطعه روم ایلی
عزیمت نمود و چون سلطان محمد در آن اثناء مشغول رفع غائله سلطان موسی در روم ایلی
بود محمد بیک پسر قرمان علم مخالفت برافراخته بقصد غارت دار الملک چهار پاشاه
که بورسه باشد هجوم آورد محافظ بورسه عوض پاشا در مقام مدافعه و ممانعت ایستاد
پس محمد بیک بطرف پیکار را بنزول نموده بحفر نقب پرداخت عوض پاشا مطلع شده
نقبها را بر آتش کرده نقب برندگان را محترق ساخت و باز محمد بیک از پیکار بی شوق
تخریب دارالسلطنه شهر شده و بعد که به تربه یلدرم بایزید رسید با انتقام پدرش
که از درخت انجیر مغلوب کرد بعد در تربه مزبوره زیاده بی ادبی کرد و عمارت بایزید را
نیز خراب کرد و پس از آنکه به تربه سلطان موسی رسید چون در ایام حیاتش طرفدار او بوده
شده و از آنجا بطرف ممالک خود رفت و این قضایای مزبوره از حقی که در اینجا در شیخ روایت
دوقاس مورخ روم و از سایر تواریخ اجنبیه است و ادریس و نشری هم این سرقین را
تصدیق کرده‌اند و در تاریخ خواجه سعد الدین و عالی و اهدی قریب بانتقادات نوشته
خلاصه سلطان محمد بوار شنیدن این کیفیت با جزو موجوده از معبر کلیبول بقطعه آسیا
در گذشت و از آنجا به برغمه رفته در باب آمدن کرمانی بیک پسر اسفندیار بیک
با ورود بهادران چند نفر بجزیره رودس نمود و خودشان هم بقرب قونیه رسیده بودند
که باران شدید در گرفت پس در آنجا چادر اقامت را زده قرار مصالحه باین نحو داد
که تا جوار قونیه آق شهر و شهر سیدی و سعید ایلی و امثال ذلک در تحت حکم سلطان محمد
بوده باشد و از آنجا با تدارکات تا به سمت قسطمونی و چایک عزیمت نمود در خلال

این احوال سلطان قاسم و فاطمه سلطان که امیر سلیمان شاه پیش ایمپراطور روم
بطریق رهن در استانبول گذاشته بود ایمپراطور اراده کرد که بحضور سلطان محمد
روانه نماید سلطان قاسم بعد از درک آنخبر [?] و بستیه [?] ارونت ایمپراطور رها
شده به نیت فرار راه افلاق پیش گرفته تا قرین آباد رفت و کیفیت
احوال این شهزاده بنابر روایات هدمی [?] و نشری و عرفی و عالی و تنقیح
چنان مفهوم است که برادر امیر سلیمان شاه بنفسه کاپیرش نبوده است ولیکن مشهور
اینست که اسم پسرش ارطغرل بیک است خلاصه در خصوص تفصیل احوال فاطمه سلطان
و ارطغرل بیک از تواریخ عبارت صریحه و سند صحیح در دست نیست تا بایقین معلوم آید
که امیر سلیمان شاه بعد از وقعه تیمور که باستانبول رفت بعزم آنکه بادرنه توجه
نماید برادر شش ساله خود سلطان قاسم و همشیره اش فاطمه سلطان را در استانبول
رهن گذاشت و همچنان فرستادن ایمپراطور سلطان قاسم و فاطمه سلطان را
پیش سلطان محمد اینهم معلوم است ما حصل شهزاده مرهون که از پیش ایمپراطور بطرف
قرین آباد فرار نمود در آنجا بحرف ارباب غرض اوباش و اشقیاء فریفته شده بهوای
حکومت حرکت میکرد بالآخره بتدبیر لالایش زاغنوس بیک بحضور سلطان محمد رسانیدند
پس بچشمش میل کشیده لاجل الاقامه به بورسه فرستادند اما اسم این شهزاده سلطان قاسم
یا ارطغرل بیک بود مشخص نیست ولیکن در ضمن مطالعه و تتبع وقایع سلطان قاسم
برادر بودنش قریب بصحت است و خصوصاً همشیره اش را یکی از امراء تزویج کردن که
فاطمه سلطان باشد دلالت واضحه بر این مدعا دارد و بنابر روایت صاحب روضة الابرار
شهزاده مرقوم پسر امیر سلیمان شاه است و اسمش مصطفی چلبی بود هرچند تحقیق احوال
این شهزاده که برادرش یا پسرش باشد فایده مثمره بخلاف قرون آتیه ندارد
ولیکن بقدر قوه و امکان احقاق حقیقت و درست نویسی چون از دلایل صحیحه تاریخ است

بعل [?]

شورش قرمان زاده بواسطه بیخبری [?] مترده شروع زاده بوادر [?] نواحد [?]

توضیح این مقال آنکه سال هشتصد و هفتاد [?] و هجری که سلطان محمد خان بجانب حاجی بیک توجه کرده
دو باره خبر عصیان و مخالفت محمد بیک پسر قرمان بیک را بسمع همایون رسانیدند لیس
علی الاستعجال باتفاق جنود ظفر ورود از ادرنه و [?] الخارنحه [?] بعد از قطع مراحل اقتضای سالک
مشهوره بانقره رسیدند و چون مزاج پادشاه را بواسطه طوارات مکدره گوناگون انحراف
و تغیر عارض شده ضعف بر قوت و قوت ضعف غلبه کرده بود از اطباء رکاب هرچند
بترتیب و ترکیب ادویه معروفه و مرکبه و معالجات متعدده کوشیدند علاج پذیر نشد
بالاخره حکیم شان معروف بشیخی و مشهور بحذاقت در آنجا آورد را که در خدمت کرمیان
پسر یعقوب بیک بسر میبرد از کرمیان بیک خواهش نمود و چون طبیب مزبور بحضور سلطان
رسید پس از تحصیل وقوف بمزاج پادشاه باعث استیلاء مرض را از هجوم
هموم و غموم ملکونه اضطراب در باطن دهید [?] که باصطلاح اطباء آنرا خفقان
قلب میگویند و چون حکیم شان بعد از تشخیص مرض بیان تدبیر و تداوی در حل
این عقده و دفع این مرض بطوریکه جا بگیر ضمیر منیر شهریاری گردید تقریر نمود قوت
مهارت او در حضور پادشاهی بثبوت رسیده و طبیب مزبور را بدرجه تحسین و تصدیق
محرم اسرار و ندیم مجلس خاص فخر بوده و چنانکه در کتب اخلاق تصریح است که میزان ایمان
عقل و ادراک انسان از انتخاب ندیمش استدلال میشود و اگر ندیم و حکیم هم بیک شخص باشد آن شخص
سزاوار و شایسته تحسین است پس بودن ندمای پادشاهان از حکما و حکما هم از علما در
مرتبه لزوم است ما حصل بعد از آنکه در خصوص طغیان قرمان زاده در آنجا مشوره شد بنا بعذر
عروض مرض بمزاج پادشاه قرار داده که یکی از سرکردگان را بانتقام [?] مامور نمایند از آنجا
که حضرت امیر ما مراد بایزید پاشا بوده اش را الیه را بسرداری این لشکر مامور کردند بایزید پاشا
در بعد [?] کتول باین عبارت و سبب بقرمان زاده نوشت که چون سلطان محمد بواسطه عروض مرض

قادر بر حرکت نیست شما این کیفیت را از جانب عدالت زمان بحصول مطلوب دانسته
بطور تخفیف باعه و دوری از حدود تقرب و جوار انقره بیابید و در آنجا منتظر ظهور اثر باشید
هر گاه انفاس معدوده پادشاه در این عنقریب بحد ختام رسید فبها المطلوب نوبت
دولت نزدیک است سریر سلطنت مالک خواهید و اگر احیانا پادشاه از این مرض
صحت یافت در آن وقت آمدن شما را بعزم دیدن صلح جدی توان کرد در هر دو صورت
آمدن شما دال بر خیرات خلاصه بایزید پاشا امیر قرمان را باین نوع اغفال از قونیه
حرکت داده بموضع معروف به چاپار قریه‌ای واقعه در قرب انقره آورد و بعد از آنکه
بایزید پاشا امیر قرمان را بیک مکتوب باغفال بار آورد سلطنت بیکبار بخود شرع الغفله بر سر
اردوی قرمان زاده شبیخون آورده قرمان زاده را با پسرش مصطفی بیک گرفته دست‌ها را
دست بسته بحضور سلطان محمد رسانید و بواسطه این نشاط سرور پادشاه عیوق از بستر
بیماری برخواسته آثار صحت هویدا گردید پس سلطان محمد بقرمان زاده و پسرش بعنوان
پند و نصیحت عتاب و خطاب بکرده که قرمان زاده در مقام عجز و ابتهال عرض کرد
که سلطان اینقدر اسم بجهت غایت و رحمت صرف نما از سر خون ما درگذر و من بعد
مادام الحیات از ما قصوری در خدمت نخواهد شد پادشاه از تضرع و ابتهال ایشان قلبش رقت آمد
فرموده از دست ایشان برداشته و رخصت انصراف بولایت خودشان دادند و اما
در مجموعه فریدون بیک چنین مسطور است که در حین ظهور این قضیه از جانب سلطان
محمد خان نامه بطرف والی تبریز قره یوسف قره قویونلو مرسل شده بود نظر کلند که
آلش محمد بیک قرمان زاده در طرف ورش ایلی و پسرش مصطفی بیک در قونیه محصور بود
صدر اعظم بایزید پاشا با ده هزار سوار بسمت ورش ایلی حرکت کرده بمضمون الحرب خدعة
بر سر برنزار شبیخون آورد و پس از آنکه خود و پسرش دستگیر شدند بحضور سلطان فرستاد
سلطان محمد اسم ابراز عجز و ابتهال ایشان از تقصیرات او گذشته در مقام اولین بار عفو کرد

دیگر

رکیفیت قضیه بواسطه نعمان چاوش بقره یوسف معلوم نموده ولکن در تواریخ بین بعضیست

طغیان محمد بیک قرمان زاده کرت ثالث

و چون قرمان زاده از حضور سلطان محمد مرخص شده که بطرف ایالت خود رفت باز
اظهار سرکشی و مخالفت که در صدد اجرای غرض نفسانی بوسیله وسایل شیطانی
برآمد و بعد که این کیفیت را بعرض همایون رسانیدند حضرت شهریاری فرمودند
کس بجز ما با او در صفت خصومت نخواهیم البته وقتی بجزای نفاق پنهان خود گرفتار
میشود و فی الحقیقه چنانکه فرموده‌اند قرمان زاده در ولایت تکه مورد مجازات بمکافات گشت

شورش مریدان قاضی سماون

چنانکه سابقا مسطور گردید در ایام حکومت سلطان موسی قاضی سماون معروف بشیخ بدر الدین
محمد که بخدمت قاضی عسکری منصوب بود براعات وسعت علم و فضلش ویرا بعدا آقچه
عثمانیه وظیفه قرار داده تحت الحفظ بازنیق فرستاده بودند شیخ مزبور بورکلوجه مصطفی نام
بطرف آیدین گذشته اتراک بی ادراک را که در آنجا بودند بتصدیق مذهب و مسلک
شیخ دعوت مینمود و این بورکلوجه مصطفی در زمان قاضی عسکری شیخ مزبور نایب او بود
ما حصل بواسطه دعوت موی الیه شهرت شیخ در حوالی آیدین پیچید و بعد از آنکه این
خبر بسمع همایون رسید شیخ از سلطان خائف شده از ازنیق بطرف دیار اسفندیار
فرار نمود و از آنجا بزورق نشسته بطرف کفه رفت و از آنجا هم بممالک افلاق رفت
از آنجا نیز عبور نموده بسلستره رفت و بروایت ادریس بدلیسی بورکلوجه مصطفی اسم
در ممالک آیدین بقدر ده هزار و بنا بتاریخ نشری ده هزار و پنجهزار کس از اوباش قلندرش
بسرش جمع که در قره برون سنجق ارتکاب گردید چون کیفیت معروض حضور شهریاری شد
شهزاده سلطان مراد را که والی سنجاق اماسیه بود با شش هزار کس و بمعیت بایزید پاشا
بسرش او مامور فرمودند و در حوالی قره برون من مضافات آیدین صوفیان که طرفدار بورکلوجه

مصطفی لغه صفوف محاربه را آراسته منتظر جنگ شده و ما بینک فاصله در کلاوه مصطفی از
میدان حرب گشته لشکرش منهزم و متفرق گردیدند و چون در قرب تغییب
نیز از خلفای شیخ مزبور بود این کالک نام شیخ حجتی منعقد ساخته منتظر حرب و قتال بود
لهذا بطرف او نیز هجوم آورده با دیگر مقاتله اسیر کرده بیاسا رسانیدند و بعد از جانب
دستگیر گردان قاضی سماون شیخ بدرالدین بود خواسته که بالمره علاقه او را از
روم ایلی قطع نماید پس از قاپوجی باشیان سلطان الیاس آقا را با پانصد سوار
بقصد شبیخون شیخ از ادرنه بطرف زغره مامور نمودند از خلوص نیت و یزدی
بخت پادشاه شیخ بدرالدین نیز دستگیر شده بفتوی مولانا برهان الدین حیدر بن محمد
هروی و مولانا فخرالدین عجمی در بازار سیروز مصلوب کردند و پدر شیخ مزبور اسرائیل و پدر
اسرائیل عبدالعزیز قاضی قصبه سماون بود و بنا بر روایت کتاب طبقات پدر شیخ
مزبور برادرزاده سلطان علاءالدین بن فرامرز سلجوقی بوده است که در عهد خداوندکار
غازی در بلاد روم بقلعه معروف بسماون بعد الفتح بسیف قضاوت عسکر نصب
شده و در اواخر حال بافراد بعضی از جهات قضا را مقدر و دچار شده

در بیان تحریک الویه کیرستان بخراب دیار افلاق

سلطان محمد خان در سال هشتصد و اهده هجری در اوایل فصل بهار از بورسه حرکت کرده بعد
بچرمره آمدند و از آنجا بعد از رکوب زورقها بطرف ادرنه عبور نموده صحرای ادرنه را
مضرب خیام سپاه احتشام گردانیدند و در آنجا نزد مذکور گردید که میرچه بیک حاکم
افلاق در صدد تعدی و اضرار حدود شمالیه ممالک عثمانیه امره تحریک و اغوای
قرال مجار امپراطور المانیا سیگسموند با اهل حرب عقد اتفاق بسته مشغول اعداد
عساکر است پس حضرت سلطان باعساکر کثیره و تدارکات از ادرنه حرکت کرده از
بالقان چکه درگذشت و باعتبار جریان نهر طونه ردسجق که در جانب یمین از نهر مزبور

واقع است

واقع است نزول کردند و در آنجا فرمان تخریب دیار افلاق داده غازیان در
مأموریت حکم سلطان را با سعادت رسانیدند بالاخره حاکم افلاق از عمل خود نادم و پشیمان
شده پسرش را در خدمت سلطان رهن داده متقبل شرایط و تکالیف او شاهی گردید.
پس حضرت سلطان بتعمیر قلعه یرکوک که در مقابل رسجق آنطرف رودخانه طونه
واقع است مشغول شده باتمام رسانیدند و از آنجا رایات ظفرآیات را بجوال ایسکی
حرکت داده بعد از حصول مطلوب قرال مجار سیگسموند با بعضی از متفقین خود بجانب
محاربه آل عثمان حرکت کرد و چون اردوی پادشاهی از کنار نهر طونه راهی شده بقرب
قلعه سمندره رسید قلعه را بضیق حصر و تضییق انداختند و بهمت و غیرت حاکم ازبر
جنسیه بیک مفتوح شد و چون در آن احوال باعساکر حروات و اوستریا محاربات شدیده
روی داده بود از سرکردگان احد بیک با پنج نفر دیگر مقتول گشتند و از لشکر اسلام معدودی کشته شد

در بیان تخریب و غارت اسحق بیک والی بوسنه

توضیح این اجمال آنکه اسحق بیک والی بوسنه از بوسنه گرفته تا حد حکومت بان
حروات لشکرش را بنهب و غارت فرمان داد و یک حصه مجارستان را با ولایت
والماچیا لکدکوب صدمات عساکر عثمانیه نمود و در تواریخ عالی و هدمی و نشری
و عرفی چنان مسطور است که مقارن این مقدمات سلطان محمد خان از اسب
افتاده بدنش مجروح و یک پایش زخم برداشته ورم کرد و بهمین حالت تخت
روان نشسته بادرنه عودت نمودند و از درد پایش مدت مدیده آرام و استراحت
نداشت ولیکن بنا به نقل بعضی از مورخین در میان نیش و نیکبولی با سردار
عساکر حروات و پلاتینیا و مجار و بوهمیا که سیگسموند باشد روز چهارم ماه اپریل
سال هزار و چهارصد و نوزده میلادی محاربه عظیمه روی داد و طرف عثمانیه مغلوب شدند
خلاصه بعد انجام و تعقیب هنگام بلاد مجارستان و اوستریا بسمع اشرف رسید

که مرسوم و متشکل طلقه قره قویونلو قره یوسف در حوالی ارزنجان در صدد تسخیر قصد ممالک
عثمانیه آمده بسبب آن علیه رایات نصرت آیات را بآن صوب حرکت دادند چون
قره یوسف بجگران حدود کردستان التفات کرده پسر عمر را بطرف ارزنجان بعجلت
لشکر فرستاده بود پسر عم اسمعیل از عساکر تجزیب و غارت قره حصار مامور کرد
حاکم قره حصار ملک احمد بیک پسر حسن بیک غرور تا از در مدافعه در آمده بود لیکن
از جهت قلت جمعیت خود کیفیت را بدر عثمانیه معلوم کرده منتظر امداد و اعانت بود اما
اهالی آن حوالی که طوایف اکراد و اتراک و ارامنه بودند و اکثرشان هم که داعیه
اسلام داشتند عموما در مذاهب شافعیه مگر قلیلی حنفی مذهب در میان ایشان بوده آمده
و طوایف اکراد هم دو فرقه بودند که یکی از ملت اسلام محسوب بعضی شافعی و فرقه دیگر
یزیدی که در اصل در هیچ ملتی نبوده و لغة کردی و از سایر لسان اهالی جلیه ایشان است
هر چند عشیرت قره قویونلو نیز از طایفه اکراد محسوبست فلذا در عرض اهالی
احوال قره یوسف قره قویونلو در ییلاق صحرای اوجان سال هشتصد و بیست و
سه هجری هشتم ذیحجة الحرام فوت شد شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور که در آن اوقات
پادشاه ایران و هندوستان بود سر عسکر او امیر جلال الدین بنی یزید فاصله قلعه
سلطانیه را متصرف شده ضبط کرد و خبر عزیمت شاهرخ میرزا بقشلاق قراباغ در خلال
این احوال بغارت بیرام بیک مهر بابر عثمان رسیده و قاصد بغارت بهرام بیک این بود
که هرگاه قره اسکندر پسر قره یوسف بحدود ممالک روم فرار نماید البته در دفع او
مضایقه نکنید و متعاقبا مذکور گردید که بواسطه جمشید آقا بقره اسکندر خبر فوت پدر
و تفرقه برادران رسیده و ضمنا معلوم شده که قره عثمان بیک رئیس عشیرت آق قویونلو
با شاهرخ میرزا خفیه در تحت تبعیت او افتاده اند مومی الیه قراز درک احمد قریب ده
هزار سوار جمع آورده عشیرت قره عثمان را تار و مار کرد و جواب ایلچیان ایران

بیجا

بیجکیه در مجموعه فریدون بیک مسطور است اما شاه و بعد که حوالی جانیک و باقره و قاسمون
بهت اسفندیار بیک مفتوح گردید خضر بیک را در آن حوالی دال لعب کردند و چون
سابقا اسفندیار بیک در زیر حمایه دولت علیه سلطانی داخل شده بود و در باره او کمال
رافت و التفات مبذول میداشتند بنابر آن علیه باقتضای عطوفت فطری و اظهار مزید التفات
در باره او چند شهر از بلاد آناطولی بوی الحاق و منضم شده بود و لیکن درین ضمن
حوالی اداره بعضی از مواضع را با دادم الحکایت پرسش قاسم بیک از حضرت پادشاهی استدعا
کرده بود از آنجمله برادرش خضر بیک چند شهر از شهرهای دیار اسفندیار را در دست داشت
قاسم بیک در شایل داخل بود همین که باعث پس قاسم بیک او محرک مروت و انعطاف
همایون آمده مطلوب حال خودشان را با میر اسفندیار اعلام فرموده همین قدر که
قاسم بیک با ما در این باب داخل بوده است امیر اسفندیار بعد از تفکر و تامل بسیار که این کار
این فرمان مستلزم تفریق حوزه حکومت شده بالاخره و هنگ حکومت عثمانیه خواهد شد
خورده [illegible] با اشارا با مامحمد و غط [illegible] کاه حال و بسط که سعی در شت که فقط
قسطمونی را با قرار داشتن سنده داکرد و اهل جزایر تحت دارالملک
پادشاهی است و قاسم بیک هم که مترقع حق ابوت ازین بنده است بالا رت مزور را
باو توجیه فرمایند پس استدعای امیر اسفندیار در حضور همایون درجه قبول رسیده
بعضی از ارض را بقاسم بیک توجیه نموده بقیه را بممالک عثمانیه ملحق ساختند و از آنجمله در
چادر اقامت ارکنه بعوض اسلاف غرب نمودند و چون در ایام هجوم امیر تیمور بملک
آناطولی از طوایف مغول و تاتار در کنار قزل ایرماق محل نزول ارتحال قرار داده بعضی
لهذا منظور همایون چنان شد که از عشیرت مامغار چند هزار خانوار کوچانیده
بطرف روم ایلی روانه نمایند و در اطراف قلعه توقین و حوالی آن جا دهند زیرا که روم ایلی
در عرض مدت چهل و پنجاه سال بتدریج مفتوح شده بود اهالی جدیده را در آن بلاد سکنی دادن

از تعصبات وقت بود و چون هزار نفوس که در کوهستانات خود سر و گسسته مهار راه
بر گشتند بطرف روم ایلی کوچانیدن ایشان با قفقار و لتقیه آن وقت از امورات
مهمه و معتاده می‌نمود و نهر قزل ایرماق از ایرماق چوق اوه‌سی و کوههای
قوج حصار نبعان کرده و از طرف شرق بطرف غرب جاریست تا رسیده بسیواس
و میانه سیواس و اماسیه طول قد فاصل واقع شده و قریب به دویست فرسخ قطع مسافت
کرده به بحر اسود منصب میشود و عجب که فانوارهای تاتاریه بطرف روم نقل کردند نت بیک
باسکان ایشان در مجاری قوتوج واقعه در سمت استانبول قلعه مامور و احوال مزبوره را الیوم
تاتار بازاری اسم میبرند و در اواخر قهرمیک پسر نت بیک در آنجا کتب خانه و مهمانخانه و مسجد جامع بنا نمود

در بیان ظهور سلطان مصطفی پسر ییلدیریم بایزید خان

از تواریخ مختلفه کثیره بتقیه وقایع دولت علیه الحجه موجود در کتابخانه این بنده خاکسار است
مثل تاج التواریخ و تنقیح التواریخ و تاریخ هری معروف به مولانا قراده و تاریخ عرفی و روحی
و عالی و ابن کمال و فریدون بیک و اهوارقی و انوری و عینی و نعمائی و چلبی زاده
و شمعدانی زاده و غیرا مثال تاریخ نشری و بعض از تواریخ مورخین روم چنان مفهوم میشود
که ظهور سلطان مصطفی از شهزادگان ییلدیریم بایزید خان در عصر سلطان محمد شده باشد
و لیکن بعد از مدتی که زمام سلطنت با هزار خون دل بقبضه اقتدار و استقلال سلطان محمد آمده
و مهام انام فی الجمله نظم و نسق پذیرفت دیگر بیان سلطان مصطفی از یکطرف باید
بگوییم که سبب نوبت تخت حکومت و امر آن هم او را شاهزاده بر سر اتفاق نمایند در حقیقه
کار ساخته و اختراعی بنظر می‌آید و بهمین ملاحظه باسم دوزمه مصطفی مشهور شده و اصحاب تواریخ
نیز این معنی را تقویت داده‌اند والله سلطان مصطفی در اثنای محاربه ییلدیریم بایزیدخان در قرب
انقره با امیر تیمور گاه از اسب افتاده ضایع شده‌بود و با آقوزه بتقریب پس ایمپراطور روم فرار نمود از
ایمپراطور طالب اعانت و امداد شده تا اینکه جنید بیک پسر از میر بشهزاده مومی الیه طرفداری

کرد

کرده بدین واسطه در داخل ممالک عثمانیه مصدر انواع اختلافات شد تا اینکه یکدفعه
در قرب سلانیک محاربه و مقابله اقدام نمودند طرف سلطان مصطفی و جنید بیک
مغلوب و متفرق گشته و هر دو به موتشان داخل شهر شدند حاکم سلانیک دیگر بیک
لاستارلیس هم حمایت ایشان که بعد استان کردید سلطان محمد با تغیر و تشدد و فراریان را
چون از دیگر وین خواست و بتراکیب بجهت جواب ننقب که حصول این مدعا موقوف باریک امرات
رسمیه بطرف ایمپراطورات پس سلطان محمد در این باب مکتوب با ایمپراطور مرسل داشته اغلار سلطان محمد
ایمپراطور هم بالاستارلیس موافقت که در حرف تسویه این امر از طرفین مرحقین تعیین
شده فراریان را باستانبول فرستادند و به توسط ایمپراطور سلطان محمد از تقصیرات سلطان
مصطفی و سه نفر از دو شواهان سلطان مصطفی در گذشت و چنین قرار دادند که سنوی نهصد هزار
اقچه عثمانی وظیفه تعیین کرده سلطان مصطفی را تحت الحفظ بجزیره مدللی روانه نمایند
وقوع این قضیه بنا بر روایات متفقه تواریخ اجنبیه قریب بصواب و صحت می‌نماید

در ورود سلطان محمد خان باستانبول و ملاقات ایمپراطور

توضیح این مقال آنکه سلطان محمد خان بعد از تخریب ممالک افلاق غزیمت اناطول را
منظور نموده در صدد تجدید معاهده اتفاقیه بودند بنا بر علی ذلک قرار دادند که بوغاز
استانبول عبور کنند هر چند مراسم و مبانی این کیفیت از تواریخ ما فهمیده نمیشود
ولیکن (قالقوندیلاس) نام مورخ روم چند فقره درین مقام پرداخته بود در اینجا
درج شد و توضیح این اجمال چنان است که ایمپراطور روم بو جره واعیان و
امرا و ارکان و مدبران مملکت خود را اعلان نمود که باستقبال سلطان محمد خان
بروند مشار الیه (دیمتری لئو نتاریوس) و (اسحق) و (مانول قانتاقوزن)
و چند نفر از خونل بعض اعیان مملکت باستقبال رفته و در خارج استانبول در محل
موسوم به کشش صول که مجمع عساکر عثمانیه بود و سته و تلبیس کرا به ترتیب آورده متوجه

متوجه طرف اسکطاش شدند هرچند عمارت قدیم اسکطاش اسپ مرغوب و مطبوع بود. لیکن از بس
دریا تیر باد بزرگ را بهمدیگر متعاقب دوخلاکه نباید عالی مجددا ساخته بودند پس در همان محل
امپراطور نیز آمده از قسم حضرت پادشاه زیاده خوشوقت و مسرور شدند و از آنجا
باتفاق همدیگر به قدرغه کلا کار زرین مخصوص امپراطور سوار گشته در شهر (قرسوپولس) که
که الیوم معروف باسکدار است لب حد آمدند و در خیام مزینه مرتبه قرار گرفته اب
امپراطور ضیافتی سنگین ترتیب داده شب را صباح کرده و علی الصباح پادشاه سوار اسب شده
بسمت (نیقومدیا) که از مبر باشه غربت کرده و امپراطور هم بجا بمقر حکومت خود
مراجعت کرد پس در سال آینده‌اش حضرت پادشاه در اواخر فصل بهار از بندر
گلیبولی بطرف روم ایلی گذشته در حین نزول بادرنه بعلت فالج مبتلا شده و چون
اینخبر بسمع امپراطور روم رسید (دیمتریوس لئونتاریس) نام وزیر خود را بعیادت
پادشاه فرستاد که روز بروز شدت برودت مرض مزاج را از مرکز صحت منحرف ساخت
بنا علی هذا از وزرا بایزید پاشا و ابراهیم پاشا را بحضور خواسته در باب تفویض امور ملک
ملت بشهزاده سلطان مراد درخفیه سفارش نمود و وقت دخول شام که زبانش
بصعوبت قادر بر تکلم بشد شب اهشم جمادی الاولی سال هشتصد و بیست و چهار هجری مرغ روحش
عالم بالا اوج گرفت پیش العزه الوان بیک قاپوچی باشی را بطرف اناطول روانه کرده
کیفیت را بشهزاده سلطان مراد خبر دادند و تا وصول سلطان مراد بدار الملک بورسه
وفات پادشاه و جلوس کردن سلطان مراد را مخفی داشتند از اینکه شهزاده سلطان
مراد در اماسیه در صدد دفع مضرت عشرت قره یولک بایندری که شعبه از طایفه آق قویونلو شده
آمده بود وقتیکه این خبر موحش رسید دفع عداوت را تا کجا قرار داده حرکت در چنین وقت
هر گاه افشا این واقعه سابقه انتشار یافت در احوال فترت و اختلال کلی ظاهر می‌شد
وعلاوه بر آن برادر پادشاه سلطان مصطفی که در جزیره مدللی تحت الحفظ هر گاه بعض

مستحضر شده محقق بود که باغوا و تحریک مدعیان ضعف مملکت عثمانیه را با امپراطور روم
تملک بوزه بسته سلطنت می‌نشست بنا علی هذا افواج ینیچری و اکثر لشکریان
با قفقاز وقت کتم و اخفا وفات پادشاه را صلاح دانستند و امرا و ارکان
دولت هم در این باب متفق الکلمه شدند که برای مصلحت معدودی از لشکریان را با
دسته‌های ینیچری بجهة تدمیر از میراوغلو بطرف اناطول روانه نمایند تا متعاقبا
پادشاه نیز حرکت کند پس بنابر این در وقار معهود مدارک عساکر دیده علی الاستعجال
بطرف شهر مغنیسا واقعه در ولایت قره سی فرستادند و بعد از حرکت دادن لشکر
بجه دو مرزوره بقیه طوایف لشکریان و ینیچریان از شدت مرض پادشاه
حدس مرگ زده انواع سخنان در گوشه و کنار می‌گفتند تا بالاخره لشکریان بدرب خانه
پادشاه هجوم آورده گفتند ما میدانیم پادشاه ما زنده است یا خیر است دیوان بارگاه
چرا باید اینقدر معطل باشد و خواستند که برای تحقیق حقیقت حال جسارت کرده بحریم
سلطنت داخل شوند درین اثنا از وزرا بایزید پاشا و خلیل پاشا و عوض پاشا
و سایرین امرا آرش لشکریان را گرفته گفتند پادشاه زنده است ولیکن بجهة نفوذ
هوا و صنیا آره مزاجت بجوهای تخت روان رابسته‌ایم و هرگاه فی الواقع طالب
رؤیت هم از شما استر کردن ثمره ندارد و اگر اسم چنان قضیه اتفاق افتد پادشاهی
شهزاده سلطان مراد را کسی انکار نمی‌تواند کند بنابرین شما در منزل خودتان رفته مطمئن
داسته باشید درین اثنا یکی از سپاهیان و چند نفر دیگر از لشکر روم ایلی پیش آمده
گفتند ما حقیقت واقعه را میدانیم بجهة واهمه از برادر پادشاه سلطان مصطفی وفات
پادشاه را پنهان می‌کنید پاشایان از این فکر عین بر چنین تغیر کرده گفتند
که حالا حوال غروب و شام است فردا که بجا کیان اهالی عرض میکنیم در حین انعقاد
دیوان و صدور فرمان حقیقت امر ظاهر میشود ولیکن تا انتجه اصرار شما باعث

نکس مرض پادشاه است و چون شب داخل شد امرا و علما جمع گشته در خصوص اسکات
خلق با همدیگر مشاوره کردند کور داوران نام طبیب خاص جواب داد که فردا پادشاه را
با لباس عادی دیوانی بتخت حکومت می‌نشانیم و از پشت سراپرده شاهی بازوهای پادشاه را
بطرف سر غلامان حرکت دهند و سرش را هم باهتزاز آورند و به بهانه اینکه هوا [illegible]
داخل شود چادر دیوانخانه را تاریک کنند تا کسی تشخیص ندهد و در حین انعقاد دیوان
که سرکردگان لشکر و ارکان دولت هر یک آمده در جای خود آرام بگیرند سایر
اهل شهر را پیش شما آمده میگوییم که در چنین وقت شدت مرض پادشاه هیچ حاجت
نرسیده که شروع انعقاد دیوان شده اید پس فی الفور شما فرمان ترخیص از دیوان به
گشاید و بوسیله این دسیسه و حیله خلق آسوده باشند و دیوانیان زود متفرق شوند و در آخر که
سکته حیرت و اضطراب مات و معطل بودند رای و تدبیر طبیب مزبور را پسندیده بهمان
طریق ترتیب انعقاد دیوان را بمحرمان خلوت پادشاهی سپردند و چون نقل جسد پادشاه
بدار الملک بورسه از ملاحظات موضوعه بود تنقیح احشاء بطن و تدهین ظاهر و باطن جسدش
بروغن بلسان که از اصول قدما است معمول شده بود و جسد پادشاه بواسطه این نبات
هنوز رسیده که د تعفن و تلاشی اعضاء است پس بجهة اسکات مردم روز بیست و هشتم از وفات
پادشاه گذشته جسدش را از محفظه مدهونه محفوفه بیرون آورده در روی تخت بلندی نزدیک ایوان
دادند و لباس بهار او را ترتیب پوشانیدند و بالاپوش هم بر دوش انداختند و چونکه اذن حضور
و انعقاد دیوان داده شد امرا و ارکان و سرکردگان تا نصف دیوانخانه را پر نمودند و پرده داران
طنابهای سرادق را درست گرفته امرا و ارکان در مقام عبودیت و ادب دست دل بسته صف کشیدند
و بهمین طریق سایر بزرگان و رؤسای سپاه و سرکردگان طوایف دسته دسته بمجمع دیوان
آمده سلام کردند که در این اثنا طبیب سالف البیان با رفتار مشفقین از اختیار اظهار تلاش و
انقلاب نموده از مجمع دیوان بصدر اعظم نزدیک رفت و بقرار دستور العمل شروع به پرسش و ترخیص کرده

حفار دیوان را مرخص کرد پس از آنکه سراپرده را انداختند زمره سپاهیان هر کس بکار خودشان
رفتند باز جسد پادشاه را بر محفظه گذاشته محکم کردند و چونکه خبر ورود شهزاده را بدار الملک
بورسه بوزیر اعظم اخبار نمودند روز چهل و دویم وفات پادشاه بود که میمنتاً جلوس سلطان
مراد در روز بیستم رجب المرجب شد و در همان روز که خبر از بورسه رسید وفات پادشاه را
بطوری اعلان نمودند که گویا در همان روز اتفاق افتاده و با عز و دولت و [illegible]
نعش پادشاه را برداشته از راه گلیبول بطرف اناطول گذرانیدند و بجز از ورود بقرب بورسه
سلطان مراد باستقبال نعش آمده در تربه محفوظه واقعه در جوار شیل عمارت بخاک سپردند

در ذکر آثار و اطوار سلطان محمد خان

در حقیقت پادشاه مشروع الاحوال بسکه بالذات بخیرات و مبرات مایل بودند هرگاه
تعداد آثار خیریه او را بشرح و بیان کلک و بنان آوریم خارج از حوصله گنجایش این مجلد
خواهد شد ولیکن شمه از معلومات را که باعث زیادتی رغبت مطالعه کنندگان
باشد بطور اختصار در این کتاب مندرج ساختیم تا از ملاحظه سایر کتب مستغنی شوند من جمله
مسجد جامعی که در کنار نهر مریج بشهر آدرنه برادرش سلطان سلیمان بنا کرده ولیکن
باتمام و تکمیلش موفق نشده سلطان محمد بطور خاص که هر ضلع از اضلاع اربعه اش
صد و هشتاد قدم باشد درون قبه اش نه گنبد و خارجش پنج گنبد بتکمیل رسانده
و دو مناره بزرگ هم بر او افزودند و همچنین مسجد جامع شریف که در بورسه حضرت
مراد خداوندگار غازی بنا کردنش شروع کرده تمامی او را نیز بتکمیل رسانیدند چنانکه هرگاه
بدقت درست ملاحظه شود تکمیل او بهجت به پادشاه و نظر ناظران می‌آید و همچنین جامع
کبیر مشهور در بورسه که هر طرفش بر پنج قبه مشتمل است و قبه واقعه در مرکز نهایت بزرگ
از آهن بطور قبه ساخته شده و در زیر قبه حوض که اتساعش چند قدم میشود لیلاً
و نهاراً آب از فواره هایش در فوران است و مناره مسجد چند قطعه از آثار و قطعات

اوقاف مخصوصه دارد که حاصلش صرف مدارس و بیمارخانه و امثال ذلک میشود
و علاوه بر آن در بورسه بمحل مناسبی یک مسجد جامع و یک کتب‌خانه و یک دست عمارت
عامره بنا نموده‌اند که حالا در السنهٔ ناس باسم ییشیل عمارت معروفست و از مدت
چهارصد سال تا بحال معمورست و با جهت اینکه در بورسه سنگ مرمر بسیار کمیاب است جامع
جامع را بر مرالوان بطور خاص تزیین داده‌اند که در عین تماشا و مناظره طبقات
ناس قوت پادشاهی سلاطین سابق را ادراک می‌نمایند و صرف شدن چهار هزار طلوری در عرض
سه سال بمنبت کاری در نقش کمال اشتهار دارد و اندرون مسجد را به کاجور و گچ و کاشی
چینی مطلّا درست کرده‌اند و در یک طرف مسجد باغچهٔ فرح‌بخش و مسرت‌افزا ساخته شده
که در وسط باغچه تربهٔ محفوظه از چینی سبز بنا کرده‌اند که همین تربه مدفن سلطان محمد است
و معارف این آثار علیه را از مداخل بورسه و اگبوزه و قرتال و ینه‌کی‌بیک نام قصبات
واقعه در کورفز ازمید قرار داده‌اند هرچند قصبات معقوله سابقاً منبته مالک محروسه بوده
لیکن بعد از وقعهٔ امیر تیمور آن حوالی را مسکرار بامپراطور روم واگذار کردند و باز دوباره
استرداد نموده اوقاف قرار داده اسامی ملوکات مزبوره در تاریکه تحت حکم امپراطور روم بود
باین تفصیل نقل کرده‌اند که بورسه را (الکرون) و اگبوزه را (آل ابیا) و ینه‌کی‌بیک را (بنت سرنی)
می‌گفتند و بعد از انقراض سلاطین سلاجقه تا زمان سلطنت سلطان محمد خان اول اکثر
مرّهٔ ستویه بفقرا حرمین شریفین رسم بود ولیکن ذات همایون این پادشاه
به نیت ازدیاد شأن و شوکت دولت علیه خیرالدین علیبک را از اعاظم امرا بسعادت
و اهالی بلطف شیخ محمد ملک امیر ارسال نمود نامهٔ محفوظه ترقیم فرمود و ضمناً تفریع کرده که سالانه
مبلغ معین باباب استحقاق و فقرا حرمین شریفین رسانند و تقسیم این وجوه بنظارت
شریف مکه معظمه باشد و چون پادشاه مزبور در صنعت شعر و انشا کمال مهارت داشتند
و اکثری از اوقات مباحثه و مکالمهٔ این دو علم مشغول میشدند و بجای رعایت و حرمت علما و مشایخ را

منظور

منظور نظر همت بود که ترویج و رونق علوم در عصر او زیاد و ترازنی پر ارزنده بود چنانکه از کثرت
علما و مشایخ در عهد او همین را استنباط می‌توان کرد و کیفیت احوال علما و مشایخ
عهد همایون او در کتاب شقایق مسطور و مشروح است که از آنجمله یکی مولانا
سعدالدین مسعود بن عمر التفتازانی است که در سال هفتصد و پنج و اند در بلدهٔ نسیم
در قریهٔ مرسومه به تفتازان بعالم شهود قدم نهاد و در شانزده سالگی کتاب صرف زنجانی را
شرح نوشت و بعد از اندک مدتی کتاب مطول نام را تألیف کرد و در اواخر باسم جانی بیک
خان کتاب شرح مختصر را نوشت و در ایام فتح و استیلای امیر تیمور هم منظور اکرام و احترام شده
بشهر سرخس نام فرستاده بواسطه اینکه ملک محمد سرخسی از برادرزاده‌اش غیاث الدین
که در خدمت امیر تیمور بود فرستادن تفتازانی را بسرخس خواهش نمود و بعد که شهرهٔ فضایلش
بآفاق پرتو انداخت بدار الملک سمرقند احضار کردند و وفاتش در سال هفتصد و نود و دو اتفاق
افتاد و سید شریف الدین علی جرجانی هم از علماء ماوراءالنهر در بلدهٔ جرجان نام سال
هفتصد و چهل هجری باقلیم وجود آمد و با تفتازانی سابق الذکر بسیار مباحثه کردند و در سال
هشتصد و شانزده وفات کرد محمد شریف مغول هم از علماء معتبرین آن عصر بوده است

در بیان محاکمه و سبب وقایع عثمانیه که در عرض مدت فاصلهٔ تاریخ هشتصد و پنج و تاریخ هشتصد و پنجاه و چهار از بقعهٔ خفا بعرصهٔ ظهور آمده

توضیح این مقال آنکه از کتاب اول تا این جلد ششم هر از بیان سبب و محاکمهٔ احوالات
واقعهٔ عثمانیه ثمره و منفعت حاصله این خواهد بود که ملت اسلامیه سابقاً بهر درجه دچار خطر و ادبار
شده‌اند در اواخر بعون و فضل الهی جراحت ناسور رزایات و بلیات ایشان التیام پذیرفت
و باعث بهره معلوم میگردد که شوکت و قوت ملت اسلامیه در روی زمین الی الابد باقی و پاینده
خواهد شد چنانکه در حین مطالعهٔ این کتاب به ترتیب معلوم میشود که ملت اسلامیه در ظرف
مدت ششصد و هفتاد هجری هر قدر در قطعات آسیا و افریقا و اروپا صاحب اقتدار و شوکت

شان شده بود همان قدر هم در اوقات هجوم اهل صلیب از شرق بغرب و همچنین در ایام الغار
تاتار از شرق بغرب حرارت و تفرق کشیده و مع ذلک مسبوق در عین اقتدار
مدافعه و مقاتله و رفع تفرق عقب نه نشسته پس این مراتب دال بر آن است که فقرات مذکوره در
صفحه عالم بسیار مدتها و عصرها بسته حکومت نشئه کامران و حکمران نمیشد

اثبات

فی الحقیقه هرچند ملت اسلامیه تفرق و خسارت در سمت جنوب و غرب قطعه اوروپا کشیده
ولیکن از طرف جنوب و شرق قطعه مزبوره شایع گردیده و بعضی از یکطرف داده
و از طرف دیگر گرفته و همچنین حکمداران اقلیم دشت قپچاق از قبایل تاتار که باوجود
اختراع امصار مذهبیه باز از ملت اسلام محسوب میشدند از حدود شمالیه اوروپا گرفته
تا ممالک المانیا با پایه سیلاب فنا کردند الحق از جمله وقایع است که شایان
ثبت صحایف ایام است و کذلک استیلاء طوایف مغاربه که با کمال شجاعت و
غیرت از حدود غربیه و جنوبیه اوروپا تا انوار بالای واقعه در مملکت فرانسه تاخت
و تاز کرده رفتند چه قدر بعزت و نصرت ملت اسلامیه دلالت و اشعه دارد و اینجانب
ظهور ملت اسلامیه تا اوان وقوعات این جلد ششم تاریخ آل عثمان که عبارت
از سال هشتصد باشد هرچند قریب بصد دولت و حکومت و هزار حکمران و فرمان
فرما اجرای سلطنت کرده‌اند از میان ایشان آنچه شایان ذکر و بیان بوده باشد
همین خلفای بنی امیه در شام و اندلس و اشال دولت عباسیه و فاطمیه
و سلجوقیه و خوارزمیه و چراکسه و مرحوم‌ان معروف و مشهور شده و لیکن
بالاخره بحرکات متعلقه باستبداد رای هر یک ازین طبقات اسباب لازمه که باعث
دوام و استقرار دولتشان بود تغییر و تبدیل داده اساس دولتشان از سیل حوادث
متزلزل گردید و بعد در چند سال اوقات و اشتهار دول معظمه عثمانیه در ظرف مدت

رنج

قلیل منقلب بزوال داده باشد پس چون وقایع سابقه را با احوال حاضره بمقام تطبیق و
تحقیق بیاوریم از بنای تراکم دهشیه که در عین محکم و استدلال به تلاحق افکار تقرر یعنی
این عهد همایون ترجیح نمیشود اما و هر گاه درین خصوص حکم تلکیکی کنند نسبت خطا بعقلا
داده میشود چنانچه از ابتدای ظهور دولت علیه که سال هشتصد و پنج هجریه باشد تا وقعه تیمور
امیر تیمور سلاطین عظام که سریرآرای سلطنت شده‌اند دو تن از ایشان و چهار تن بسیتن از جهت
تعرق داشته دولتشان روز بروز کسب عظمت و استقلال کرده بود مگر اینکه یلدریم بایزید خان
بواسطه اطوار غریبه که عوام پسند نبود باعث هجوم و استیلای امیر تیمور بممالک محروسه گردید
و بهمین جهت اساس مرتبه سلطنت را فوق سکته اختلاف عارض شد و در سنه هشتصد و هفت
نصرت دولت علیه را تعویق رفع داد زیرا که یلدریم بایزید خان هر گاه بجهت رفعت
داغراض نفسانیه عمل پادشاه هر گاه تبعیت نکرد تخریب و تقار امیر تیمور ممالک محروسه را
صورت نگرفت همچنانکه سلطان محمد تبعیت او را قبول نکرد بواسطه محمول طبیعت خود
سلطنت فتوحات اتابکول شد و ماده بزرگ برانتقام علاء پادشاه همان کافیست که پادشاه در رکاب
عقب اورده بوقعه مشهوره انقره نیچه محاربه امیر تیمور مجبور نمود و بعد و آل انقت حوزه در میدان
معرکه ترک که بخلاف اقتدار عبودیت بودن امیر سلیمان شاه که مانند خودش رغب الهور دیعه
چسبید و در چنین مخاطره و آل انقت را ترک کردن در رفتن دلالت بر عدم ثبات و تلون مزاج دارد
والا در عوض مرتبه و درجه جاه و جلال و پایه اقبال که بعد پادشاه داده بودند عابر آن دارست
که در رکاب پادشاه جان خود را نثار کنند یا اینکه با اتفاق پادشاه اسیری را قبول نماید

در بیان فرقت و اختلال ممالک عثمانیه در اوقات انقسام

تبیین این مقال آنکه بواز انقسام ممالک محروسه عثمانیه فیمابین قرمان و کرمیان و اسفندیار
و ذو القدریه دلیران ازمیر و شهزاده امیر سلیمان شاه و چلبی شهزاده سلطان عیسی و چلبی
سلطان موسی و شهزاده و چلبی سلطان محمد امپراطور روم نیز از یکطرف در صدد استرداد قفار و اراضی

صنف را داراست که از تعرض دررفته بود برآمد و از طرف افلاقیان و طایفه ارنود در بلکان
روم که در داخل ایالت ماکدونیا و بکدا و سپوتان بوده باهم اتفاق ورزیده قرار
داده‌اند که شوکت و قوت اسلامیه را از مملکت اوروپا بریده اخراج نمایند و علی الخصوص
بعد از مدتی که اهالی اسپانیا و پورتگیز با عرابها که در اندلس غلبه کرده کافه جزایر و قطعه
دریا هیچ و بعضی جزیره را از اهل اسلام استرداد نمودند مأمورین امور مذهبیه روحانیه
در مجالس و محافل فرنگستان با نواع تحریکات و ترغیبات شورش کلکی در خصوص دین و
مذهب را بمیان آورده مجدداً محاربه عامه اهل صلیب را احداث کردند ایلغار ترتیب شد
که سبب این خطب عظیم بود در آن مغلوبیت محاربات مشهوره قوصوه و نیکبول
از خاطر متفقین و خروش فراموش و مهجور شد خلاصه بواسطه سرایت فرق و اختلال
در اکثر اطراف ممالک اسلامیه و مادّه انقلاب اوضاع و انقسام قطعات دولت
عثمانیه نایره بغض و کین سر بشنشمه مشتعل شده کرت ثالث هم در دو حدود ولایت
نیکبول و ترس سال هزار و چارصد و نوزده میلاد روز چهارم تشرین اول در وسعت
وادی بعساکر قلیله سلطان محمد رسیده تجاهل مکنون خاطرش که اخذ انتقام بود بنجز
هرچند در اینگونه محاربات جزئیه بعد از اثر مغلوبیت سطوت و شوکت دولت علیه
زایل نمیشد بلکه بتدریج کمیت نقصان نمود همیشه سرکشان حدود و نواحی را گوشمال
بلیغ داده‌اند و با عمال لطایف الحیل حکیمانه بعد از اخذ فرصت قوت و قدرت از
دست رفته را بدلالت حسن تدبیر و اصابت رای باندک مدتی فوق العاده بدست آورده‌اند

در بیان انقلاب ایران و توران در ظهور تیمور

بعد از آنکه ممالک ایران و توران بواسطه استیلای امیر تیمور مخیم لشکر این شهزادگان
و امیرزادگان گردید تبانت اساس اکثر دولت و حکومت فلک رسیده متفرق شده
و علاوه بر آن بواسطه تحول و انقلاب هیأت حکومت بصورت جدیده ابواب تخریب راحت

بر روی عموم خلق بسته و دکشت تا اینکه امیر تیمور عزیمت سفر چین کرده در منزل اترار
وفات نمود و در میان شهزادگان در خصوص حکومت اختلاف و تفرقه روی داد
تا اوقات فرزندش شاهرخ میرزا بر جمله ایشان غلبه کرده در حوالی بزرره فی المجلد آسیای جا مستقر
و در حوالی عراق عجم و عراق عرب عشایر آق قویونلو و قره قویونلو فرجه یاب گشته
مجدداً باقتضای صلابت و عصبیت تحصیل اقتدار کردند و کذلک طبقه اتراک و چراکسه
که در اوایل از مصر و شام تا قطعه حجاز و یمن شهرت اکتساب و دولت ایشان شیوع
انتشار داشت و در اواخر سلسله دولتشان بواسطه لحوق بعضی از عوارض و اسباب
متفرق گشت معهذا باز از خدمات تیمور و از هجوم متوالیه متفقین اهل صلیب مراقب
مدافعه مبارکه را صیانت نموده راه جند و استیلای و استهلاک ارض مقدسه را که از مواد
جسیمه و مشکله بود بر متفقین اهل صلیب سد نمود

کیفیت بربرستان

اهالی بربرستان که از سمت شمال قطعه آفریقا الی سمت غرب قطعه بزرگه که همیشه مبسوط الید
و حکمران بودند غیرت و حمیت مردی ایشان را بواسطه اغراض نفسانیه فتور و
فسادات مترتب شده با وجود سبب سکوت و مماشات تا محل و بی موقع حقوق
حکومت از دست ایشان در رفت و درجه تأثیر و احکام مادّه حب وطن بسبکه
در انظار اهالی آنجا در رسوخ نکرد ثمره نافعه مملکت در زیر حکم محکم طبیعت ملت اجنبیه ماند

کیفیت اوضاع ممالک در عصر هشتم هجرت نبویه

در عصر هشتم هجرت نبویه که حیات عالیه ملت اسلامیه بهمان طور که مسطور شده بود در عرض مدت
مذکوره اگر چه بتقرر و خسارت بکار رسید و لیکن شهرت و شأنی که بعد از آن کسب کرده‌اند
هر گاه بنظر تحقیق ملاحظه شود ملل سایره از هر جهت تفوق و رجحان دارند و علاوه بر آن از انکه
دقت ملت اسلامیه بعد از استیلای بممالکی که مرکز و منبع معارف و کمالات است از چندین هزار
سال صنایع و فنون عدیده که اسلاف با خلف یادگار گذاشته‌اند و کتابخانه‌های متواتر

کتب و متون از اوراق مسودات که بطریق انتقام برای اهل اسلام انتقال یافت
بسیاری از علمای متبحرین و خطبا و مورخین بواسطه همان اسباب مستعد بتعقیب و
کمالات شده اند و بعد از آنکه مدتی بسبب هجوم امواج متوالیه سیول طوفان بلیات در
ممالک اسلامیه فترت و اختلال عظیم ظهور یافت اغلب ملل بسفر بر مجبور گشته و از
اقلیم باقلیم سیاحت کردن را معتاد شدند در مرتبه لزوم مدنیت مدت مدیده
موقوف و متروک شده حالت بدویت بر ایشان غلبه کرد پس در عرض این احوال
عوض علما و مورخین فارسان میدان وغا و بهادران عرصه هیجا بظهور آمدند
معتقد و مرام از علوم و معارف را بهیچ به جسارت و مدافعه شده و همچنین صنایع
و حرف که در مصالح ملک و ملت باعث توسیع و تسهیلات از مرتبه اوج نزول کرد
و بالآخره کافه اشیائی که دلالت بر سعادت و آسایش عمومیه داشته باهل اروپا
منتقل گردید چنانکه بعد از این در سایر مجلدات این تاریخ بسط مرتب بیان خواهد شد

ایالات متعلقه بدولت عثمانیه از اروپا و غیره

از قطعه اوروپا که در تحت تصرف دولت علیه است اولا ایالات قطعه موسومه بروم
ایلی است که باصطلاح قدما عبارت از مواضع تراکیا و ماکدونیا باشد تقریباً
از چهار ملیون نفوس زیاده سکنه آنجا بود و بعد که قطعه مزبوره بتصرف دولت
علیه درآمد بر چند نوع تقسیم کردند که چون بیان کیفیت تقسیم در انتظام مخالف مقصود
از نتیجه موقوف داشت و در مدتی که تاریخش حاوی این کتاب بود بعض از اطراف
مملکت مزبوره در دست ایمپراطوران روم بود و همچنین یک حصه اش که ایالت ارنود
مشهور است و این ایالت نیز در آن تاریخ داخل حوزه حکومت هنوز نشده بود
فقط با بعض از شرایط و امتیازات بوسنه و صرب و افلاق و بغدان
و بلغارستان را دولت مزبوره بحیطه ضبط و تصرف آورده بودند

ایالات

ایالات متعلقه بایمپراطور روم در آن عصر

ایمپراطور بزانسیو نظر بحسن سلوک و رفتار سلطان محمد خان مطلقش و این از عهدات
شده ممالک متعلقه خود را بهفت نفر پرنس تقسیم کرده بود و در عصر سلطان محمد خان
اتساع مملکت ایمپراطور بزانسیو از سلوری گرفته تا برسد به وارنه و از سمت روم ایلی
قریب به ده فرسخ راه و ولایت سلانیک و تسالیا و موره هم در تحت حکم و اداره
پرنسان ایمپراطور او و میانه این دو مملکت را داخل در حوزه حکومت عثمانیه می شمردند

در بیان تشریح حال و ترتیب گرفتن دول مشهوره

چون در قطعه اوروپا مشهورترین دولت و حکومت دول انگلتره و فرانسه و المانیا
اسپانیا پورتکیز بود قوت روحانیه پاپا بر جمله این دول مزبوره کمال نفاذ
و جریان داشت و در ممالک ایتالیا و المانیا و حوالی شمالیه اوروپا چند نفر دوقه
حکمران بودند که تفصیل شان و حال ایشان شایان بیان نیست و علاوه بر آن
سلم و صعوبت که موجب تاکید و استقرار حقوق دولیه است در میان ایشان مفقود شده
هیچ وقت از همدیگر ایمن نبودند و در جهات جنوبیه اوروپا که قبایل اسلامیه بتدریج
رو در استیلا یافته مالک شده بودند بعد کسر و ابطال سورت و شوکت ایشان اتحاد
حکومت از هم متفرق بسیار و جوهای شدیده اتفاق افتاد و چون انجام اسکونه خطوط
جسمیه بقوة قاهره جبریه کمال صعوبت و اشکال داشت فلهذا افکار عمومیه را صرف طرق دیگر و
به نشر و تعمیم علوم و معارف جاذب و جالب طرب و اذهان عامه شدند و مع ذلک میان
خودشان در خصوص دین و آیین مذاهب مختلفه پیدا شده سلسله اتفاق که مرابطه استحکام بنیاد
و از یک طرف هم محاربه واقعیه بمیان آمده تحکیم شان و شوکت و توسیع دایره حکومت ایشان
اصول متخذه هر ملت و دولت گردید و در آن عصر مجموع دول اوروپا هنوز به شره اهمیت
تجارت با تمام نرسیده بودند و منظور ایشان این بود که رونق ملک و معموریت بلاد هم

به توسیع مملکت ات و از آنکه به ابتیاع امتعه و اشیاء ممالک شرقیه مجبوریت داشتند
اخذ و اعطا آن را با هندوستان مطمح نظر ساختند و چون مهارت کامل در سیاحت بحریه
نداشتند از انتهای اقالیم بحریات غربیه و جنوبیه آفریقا آمدند و عزیمت هندوستان
هم در نظرشان مشکل مینمود لهذا تحقیقات نافعه مبادله اموال در میان جهل و تعصب با سوء حال
راه میرفتند و بعد که در اثنای آن سنوات وضع و تاسیس دار الفنون را از ثمرات مهمه
دانسته از اصحاب معلومات بعض از اشخاص و ذوات به عرصه ظهور آمدند و انوار
معلومات را بر اقطار قدیم که در ظلمات جهل مانده بودند نشان دادند انکشاف اسباب
در نظر خلق مثل داهیه عظمی جلوه میکند از ثمرات این معلومات اهالی قرره را تمهید نمودند
که با اعراب که بحکومت ایشان استیلا یافته اخراج نمود پس بعد در جنگ که هنوز
میدان حرب ندیده بودند بسیاحت سواحل آفریقا جسارت کردند و تجسس راه
هندوستان کردن طایفه پرتغیز در دفعه اول سواحل آفریقا سال هزار و چهارصد و
هیجده میلادی بود که بمرور با نفت سال بروان لوکا ذوکرنلا (کلیانز) قپودان
پرتگیزی کشف نمود و همراهان هر سال راه دیگر و محل دیگر کشف کرده بمبادله طلا و دندان
فیل با هزار صعوبت اقدام نمودند و چون اهالی سواحل غربیه آفریقا که تازه پیدا شده و وحشی
طبیعت و خشونت احوال داشتند بنابراین شاید با اهالی ممالک معموره و طوایف متمدنه
زیاده فریفته میشدند در همین تاریخ قرستوف قلومب قپودان مشهور در نواحی جنوا
در یک قریه متولد شده در تحقیق معارف است در مقابل فرمانده که به او بایست منظور التفات کنند
ولیکن بسبب مرض حسد و نفاقیت رجعت و هلاکت گرفتار کرده چنانکه تفصیلش در قلم
داشتم مسطور خواهد شد